

پرونده قتل حریری

رد پای مخفی



یورگن کاین کوبل
برگردان: خ. طه‌وری

تارنگاشت عدالت

دی‌ماه ۱۳۹۰

فهرست مطالب:

۶	پیش‌گفتار
۱۰	در بیروت خبری از صلح نیست
۱۰	در هزارتوی وحشت
۱۲	جهنم بیروت
۱۶	سلطان طلا مُرد
۲۳	مجموعه‌ای از انواع قتل
۲۴	«کشور خبیث» سوریه
۲۵	گزارش فیتز جرالده
۲۷	گزارش مه‌لیس
۳۲	پایگاه نظامی در شمال لبنان
۳۴	دشمن درخانه
۳۵	مافیا
۳۵	سیاست غیرعادلانه
۳۸	زدوبندها
۳۸	اسرائیل
۴۰	موجودات مریخی: نتوکان‌های آمریکایی
۴۱	سازمان جاسوسی آمریکا CIA
۴۲	گروه پیروزی و جهاد مقدس در شام
۴۳	باد غرب در جنگل درختان سدر

۵۱	ACE -1 : نبردهای سهمگین در لبنان
۵۳	نشانه‌های اولیه
۵۸	تسلسل
۶۰	اسرائیل در سرزمین غریب
۶۲	اسرائیل تا زانو در خون
۶۵	«جنگ عون برای رهایی کشور از سوریه»
۶۹	رد پای آمریکا
۶۹	حریری در لیست ترور
۷۶	کمیته ایالات متحده برای آزادی لبنان (USCFL)
۷۶	سازمان اسرائیلی «در خط مقدم جبهه»
۸۷	کمیته در باتلاق جاسوسی
۸۹	«پایان بخشیدن به اشغال لبنان توسط سوریه: نقش ایالات متحده آمریکا»
۹۶	Master Big
۱۰۶	بند و بست با اسرائیل
۱۰۶	در جست‌وجوی حلقه مفقوده
۱۱۲	«دشمن» مشترک
۱۲۱	پست الکترونیکی از طرف دولت در تبعید
۱۲۹	کمی موساد و کمی شاگرد زرنگ
۱۳۹	شاهزاده زاموندای لبنانی
۱۴۵	کلون بشیر جمیل

- ۱۵۱ «این وظیفه هر لبنانی است که یک فلسطینی را به قتل برساند»
- ۱۶۲ شرط بندی بر سر حبیقه
- ۱۶۲ صبرا و شتیلا
- ۱۶۹ سلاح سحرآمیز ناجی ن. نجار
- ۱۷۷ حبیقه گردنکشی می کند
- ۱۸۰ کار دو نفر
- ۱۸۹ پیش پرده مرگ
- ۱۹۶ دستور قتل اجرا شد
- ۲۰۵ Unit 504 - ستون پنجم
- ۲۱۵ مارکی دِ ساد اسرائیلی
- ۲۱۷ ایگال کارمون، یک عمر در خدمت اشغال
- ۲۱۸ مشاورین ضد تروریسم
- ۲۱۹ «درد ماندگار نیست»
- ۲۲۰ «باند سه نفره»
- ۲۲۱ «سازمان جاسوسی یک نفره»
- ۲۲۲ مؤسسه پژوهش رسانه‌ای خاورمیانه، پیپز و انصار
- ۲۲۴ جنگجویان شیطان

- ۲۳۶ ماتریکس (فضایی در بین دو فضای دیگر)
- ۲۳۶ جنتلمن بر سر رشته الکترونیکی
- ۲۴۶ همایش بیت المقدس یک و دو
- ۲۵۰ Globonder & Impakt در صحنه جهان
- ۲۵۶ رد نفت
- ۲۵۶ برنده یک آدم رذل است!
- ۲۶۴ فرد بی گناه با دستان خونین
- ۲۷۰ توطئه نفتی
- ۲۷۷ به جای پس گفتار
- ۲۷۹ زیر نویس ها

پیش‌گفتار

کشف و بررسی اقدامات جنایی تحت شرایط معمولی این هدف را دنبال می‌کند تا به حقیقت عینی نایل گردد، تا از این طریق هر مجرمی، ولی نه هر بی‌گناهی، از نظر حقوقی مورد پیگرد قرار گیرد.

در مورد قتل رفیق حریری، واقع‌نگری و بی‌طرفی در تحقیقات از بدو امر به علت قضاوت یک‌طرفه مخدوش شد و در تضاد با قواعد اساسی روشن کردن همه‌جانبه و مبسوط جنایت قرار گرفت. معمولاً افشا و تحقیق اعمال جنایی از طریق جست‌وجو، جمع‌آوری و در نظر گرفتن حداکثر شواهد صورت می‌گیرد، یعنی از طریق اثبات دقیق. کمیسیونی که از طرف سازمان ملل متحد برای بررسی قتل رفیق حریری که دارای انگیزه سیاسی بود، انتخاب شد، و اکنون بیش از یک سال در مورد روشن کردن جوانب این امر فعالیت می‌نماید، عینیت و واقع‌گرایی محاکمه را نقض می‌کند، زیرا یکطرفه و با توافق دبیرکل سازمان ملل متحد، کوفی عنان، تنها «رد پای سوریه» را دنبال می‌کند و تنها اسناد و مدارکی را جمع‌آوری می‌نماید که باید دولت دمشق را به عنوان مسبب واقعی این جنایت افشا نماید. تنها نتایج ماه‌ها فعالیت کمیسیون سازمان ملل متحد زیر نظر دادستان کل آلمانی، دتلف مه‌لیس در دسامبر سال ۲۰۰۵ نشان داد که تا چه حد زیر پای این گونه اسناد و شواهد ساختگی با انگیزه‌های سیاسی سست است. مهم‌ترین «شهود اصلی»، شهادت اولیه خود را پس گرفتند، زیرا یا رشوه و یا زیر فشار قرار گرفته بودند. تنها همین دلایل کافیست که غیرجدی بودن روند تحقیقات را برملا کند.

علاوه بر آن، روشن نیست که آیا این کمیسیون در کنار «رد پای سوریه» که از طرف سازمان ملل متحد مطرح گردیده، در جهات دیگری نیز جست‌وجو کرده است تا تحقیقات را به طور همه‌جانبه و عینی به پیش برد؟ نه دبیرکل سازمان ملل متحد کوفی عنان و نه رییس‌جمهور وقت لبنان، امیل لحود نخواستند در دسامبر سال ۲۰۰۵ به سؤال نویسنده که آیا تحقیقات در کنار سمت و سوی اصلی سوریه، امکانات و احتمالات دیگری را هم دنبال می‌کنند یا نه، پاسخی بدهند. اکنون این کتاب بایستی که حداقل یک فضای خالی را پر کند، به این صورت که به یکی از امکانات فراوان دیگر در سمت و سوی تحقیقات، که

کمیسیون سازمان ملل متحد ظاهراً با تمرکز یک‌جانبه روی عامل مطلوب، سوریه، مورد اغماض قرار داده، اشاره کند. این کتاب به شکل جُنْگی از نشانه‌ها، واقعیات و اسناد جمع‌آوری شده است، که خواننده علاقه‌مند نهایتاً خود خواهد توانست از آن‌ها نتیجه‌گیری کند. نویسنده قصد ندارد نقطه پایانی بگذارد و یا حتا نسخه تحقیقاتی خود را به عنوان تنها حقیقت ممکن ارایه کند. تحقیقاتی چون تحقیقات در مورد قتل حریری معمولاً بسیار پیچیده و بغرنج است و لازم است که در کنار «رد پای سوریه»، امکانات دیگر، از جمله مشکلاتی که در این کتاب مطرح شده اند نیز مورد توجه واقع شده و مورد استفاده قرار گیرند. چون سازمان ملل متحد ظاهراً اجازه تحقیق در جهات دیگر را نمی‌دهد، در نتیجه وظیفه روزنامه‌نگاران محقق است تا حداقل کمی نور به تاریکی بیافکنند.

هر نویسنده‌ای که علیه این جریان غلط قیام کند، احتمالاً حتا اگر در برخی از موارد حق هم داشته باشد، از طرف اقدامات تمرکز یافته دنیای سیاست و رسانه‌های در خدمت آن متهم به فرضیه‌باف توطئه خواهد گردید، زیرا «اکتشافات» او در درون تصویر سیاسی رسمی نمی‌گنجد. در نوامبر ۲۰۰۵ هنوز یک بخش از کتاب نوشته نشده بود که اولین منتقد «بی‌اعتقاد» از لبنان اعلام وجود کرد: «نمی‌دانم که چقدر به شما پول داده شده، زیرا از سر اعتقاد هیچ کس قادر نیست این همه مزخرف تولید کند. اگر شما پول نمی‌گیرید، باید متأسفانه تصور کنم که شما این را انجام می‌دهید چون از یهودیان متنفرید و عقده جنگ جهانی دوم را هنوز هضم نکرده اید. نامه من باید برای شما انگیزه‌ای گردد، تا اگر اثری از انسانیت و یا وجدان در شما موجود باشد، گزارش‌های خود را مورد بازبینی قرار دهید.»

این روند در دسامبر ۲۰۰۵ نیز ادامه یافت. فردی به طور ناشناس به طرف مصاحبه من کتباً هشدار داد و مدعی شد که می‌داند که «این دیوانه ... قطعاً خطرناک است. او ... از طرف برخی از اعراب در عراق پول می‌گیرد. این مردک بسیار سبع و نویسنده خوبی است. او کوشش می‌کند تا با طرح یک فرضیه توطئه مثل یان فلمینگ مشهور شود و غیره. در مورد این مردک اطلاعاتی در اینترنت و روابطش با بعضی‌های عراقی در دست است، هر چند که مدعی کمونیست بودن است. او دارای نفرت عظیمی نسبت به مسیحیان

لبنان می‌باشد و کتاب وی در این مورد خواهد بود که اسرائیل را متهم کند و به نحوی آن را در مورد مرگ حریری سهیم سازد؛ همین‌طور فالانژها و ... نتوکان‌ها را. او دارای اطلاعات زیادی است و بسیاری از لبنانی‌ها را تحریک می‌کند که اطلاعات در اختیار او بگذارند.»

فرموله کردن قصه‌های هزار و یک شب از طرف نویسنده سطور بالا را می‌گذاریم به پای شراب زیادی که ایشان میل فرموده است. ولی گه‌گاه طرف مقابل مصاحبه شاخ و شانه هم می‌کشید؛ زیاد ک. عبدالنور که یک بازرگان نیویورکی است و کمیته‌ای برای آزادی لبنان تأسیس کرده، در این میان گه‌گاه واکنش عصبی از خود نشان می‌داد؛ او احساس می‌کرد که مچش باز شده و تهدید کرد: «به هر حال دوست من، بازوان من بسیار درازند و اگر ببینم که کسی به من تهمت ناروا بزند و یا بخواهد مرا بدنام کند، می‌دانم که چه باید کرد. اطمینان داشته باشید، آن شخص دیگر انسان خوشبختی نخواهد بود. من تاکنون این کار را انجام داده‌ام و افرادی اکنون در زندان نشسته‌اند.»

چند ساعت قبل از آن که کتاب به زیر چاپ برود، آقای اولریش و. زاهم، خبرنگار ویژه خاورمیانه که از طریق رادیو و تلویزیون شهرتی دارد و ساکن اورشلیم است، مثل جن بوداده، حاضر شد و محتوای کتابی را که بنا بر اطلاعات رسانه‌ها در شرف انتشار بود، «کاملاً پرت» توصیف کرد: «در این اثنا اطلاعاتی دریافت کردم که شما کتابی انتشار داده‌اید، فرضیه‌هایی در مورد قتل حریری، که گویا ایالات متحده آمریکا و اسرائیل مرتکب آن شده‌اند. حیف که شما قبلاً با من تماس نگرفته بودید. من می‌توانستم اطلاعاتی در اختیار شما بگذارم که مثلاً موساد بدون هیچ شک و شبهه‌ای هم‌چنین در پیدایش سونامی در آسیا و ریزش برف در لبنان در چند سال قبل مقصر بوده است. همین‌طور اپیدمی ایدز در جهان و اخیراً پیدایش آنفلونزای مرغی را نیز باید بی‌شک از تولیدات موساد دانست، اسرائیلی‌ها ویروسی درست کرده‌اند که تنها اعراب را مریض می‌کند و نه یهودیان را. کشت نافرجام گوجه‌فرنگی در مراکش هم از دست آورده‌ای موساد است و طبیعتاً همین‌طور سوءقصد ۱۱ سپتامبر. و صدالبته که کلیه سوءقصد‌های انتحاری در اسرائیل نیز توسط موساد سازماندهی می‌شود، زیرا اسرائیل از آن‌ها به عنوان بهانه برای حمله به

فلسطینیان استفاده می‌نمایند. بدون این سوقصدهای انتحاری اسرائیل نمی‌توانست دست به حمله بزند. البته بدیهی است که اسرائیل عرفات را به بیماری ایدز مبتلا ساخت.

شما کافیسست که تنها با من تماس بگیرید، تا من مطالب آبدار زیادی را برای کتاب بعدی شما در اختیارتان بگذارم. همه و همه فرضیه‌های براندازی که موساد در کدام کشورها فعال بوده؛ از ۱۱ سپتامبر گرفته تا همه فجایع دیگر طبیعی، پاندمی‌ها و وقایع دیگری که به قیمت جان تعداد زیادی از مردم منجر گردیده است.

من این امر را که شما رژیم چپ‌گرا، مترقی، حافظ حقوق بشر، روشنفکر و مطلقاً آزاد و دمکراتیک سوریه را مورد پشتیبانی قرار می‌دهید، بسیار محترم می‌شمارم. لبنان نیز مثل آلمان که مه‌لیس را برای تحقیق در مورد مسأله حریری ارسال داشته، یک کشور دیکتاتوری، غیردمکراتیک و از نظر ساختاری نهایتاً غیرمشروع است. برای من کاملاً روشن است که تحت این شرایط اسرائیل و ایالات متحده آمریکا، هر دو به شدت انتقام‌جو و راست‌گرا، منافعشان ایجاب می‌کرده که حریری همان‌طور انتقام‌جو و سرمایه‌دار را به قتل رسانند تا رژیم مترقی سوریه را کاملاً بی‌مفهوم زیر فشار قرار دهند.»

اگر این کتاب بتواند این و یا آن خواننده را به برداشتی کم‌تر یک‌جانبه و در نتیجه عینی‌تر به زمینه‌های محتمل مورد قتل حریری نزدیک کند، به هدف خود رسیده است.

برلین مارس ۲۰۰۶

در بیروت خبری از صلح نیست

چگونه نخست‌وزیر لبنان، رفیق حریری از زندگی به مرگ عودت داده شد. وضعیتی که متأسفانه تازه پس از مرگ او، خیل عظیمی از تحسین‌کنندگان را پدید آورد که به نوبه خود عاقلانه فوراً جسد او را غرق شهرت ساخته و برای قدردانی از ایالات متحده آمریکای تسلیت دهنده، مجلس ترحیم او را مبدل به «انقلاب سدر» کردند. به عنوان چاشنی، مجموعه‌ای از موارد بربریت لبنانی.

در هزارتوی وحشت

از کوشش‌های نافرجام برای نجات یک میلیارد مرده. چگونه مزدوران مدرن قربانیان خود را شکنجه می‌کنند.

هنوز از بدن برهنه شعله بیرون می‌زند. یک دقیقه پیش، امدادگرانی که خود را به محل رسانده بودند، لباس‌های سوزان جسد را خاموش و آتش را به کمک پتو خفه کرده بودند. با این حال سمت چپ جسد که به طرز فجیعی مثله شده و روی آسفالت افتاده بود، مجدداً می‌سوخت. درست در همان لحظه‌ای که زبانه‌های آتش دنده‌ها را می‌بلعیدند، یک فرد ریشو مصممانه با کت جین آبی خود بر بدن بی‌جان کوفت. بدن خشک شده با ریتم ضربات کت از زمین کنده می‌شد؛ حلقه طلایی در انگشت چپ مرده یک لحظه در نور آتشی که حامل حلقه تولید می‌کرد، درخشید. فرد ریشو توانست آتشی را که از نو آغاز شده بود، به طور کامل خاموش سازد ولی کوشش عبثی بود. دود متعفن سفیدی از جسد متصاعد می‌شد و پنج مردی را که از چند دقیقه پیش برای نجات جسد زحمت در تکاپویند در حال چپ‌آوری می‌پوشاند. آن‌ها جسد را از میان بوی سوختگی، بوی گند نفرت‌بار شیرین ناشی از گوشت سوخته انسان که نفس کشیدن را بر آن‌ها سخت می‌کرد، کشان‌کشان خارج کردند. یکی از امدادگران که پای جسد را در دست داشت، ناگهان ایستاد و با وحشت به کف دست خود نگریست؛ چیزی به کف دستش چسبیده بود.

دست‌های پرعطوفتی بالاخره بقایای مثله شده جسد را در پتوی قرمز، زرد و سبز راه‌راه، با چهارخانه‌های آبی و خاکستری که برای خاموش کردن آتش مورد استفاده قرار گرفته بود، پوشاندند. این فرد چند لحظه

پیش در اثر یک انفجار عظیم به قتل رسیده بود. چهره‌اش تا حد غیرقابل شناختی تغییر یافته بود و آنچه از چهره‌اش باقی مانده بود، تکه خونینی بود که شعله آتش تمام موهای سر و حتا ابروان و مژه‌هایش را به طور کامل از بین برده بود. از لباس‌های مرد نیز چیزی باقی نمانده بود؛ جوراب‌های تیره، شاید یک کفش، باقی‌مانده یقه پیراهنی که قبلاً سفید بود و تکه‌هایی از یک کراوات به دور آن حلقه زده بود و به دور شانه و بغل راست، تکه‌هایی از آستین کتتش پیچیده بود؛ تقریباً هرچه که او در بر داشت، بر بدنش سوخته بود.

حرارت شدید انفجار و آتش‌سوزی پس از آن، جسد را به «ژست شمشیرباز» مبدل کرده بود. «در این حالت انقباض دمایی، مفاصل را در حالت میانی (نه خم و نه راست) قرار می‌دهد (equilibrium musculare).

ماهیچه‌های خم‌کننده که ماهیچه‌های قدرتمندتری هستند، تفوق دارند و در نتیجه موضع مفاصل را تعیین می‌کنند.^۱ به این علت پاهای جسد که به پشت روی آسفالت افتاده بود، خم بودند و بازوان، به ویژه بازوی چپ از آرنج به خارج دراز شده بودند. پوست شخص مقتول در آنجا که تکه‌تکه آویزان نبود و یا در سطح گسترده خونمردگی نشان نمی‌داد، عمدتاً زرد و یا رس‌نما شده بود که از نظر کالبدشناس نشانه مطمئنی برای کواگولاسیون یعنی پروتئین پخته انسانی است. پوست برخی از بخش‌ها، مثل ساعد، بازو و شانه چپ سیاه، خاکستری و یا حتا ذغال شده بود؛ یک پزشک کارشناس در این مورد خواهد گفت که سوختگی درجه چهار بوده و یا کاربونیزاسیون (ذغال شدن) صورت گرفته است.

فرد بدبختی که در موردش سخن می‌گوییم، قربانی یک سوءقصد و یا قتل سیاسی شده بود. سوءقصدی که با دقت طراحی شده و با دقت به اجرا درآمده بود. در روز ۱۴ فوریه سال ۲۰۰۵، دقیقاً در رأس ساعت ۱۲،۵۶،۲۶ فرد نامبرده به زور فیزیکی از زندگی به مرگ عودت داده شد. قربانی توطئه قتل که توسط افراد ناشناس طراحی شده و به اجرا درآمده بود، شخصی که اکنون با تنی سوخته در خاک و گل قرار داشت، نخست‌وزیر سابق لبنان، رفیق حریری بود.

جسد وی بعداً توسط بستگان و سیاستمداران در سالن کالبدشکافی بیمارستان آمریکن یونیورسیتی مورد شناسایی قرار گرفت؛ معاینه مشخصات جسمی و وضعیت دندان‌های جسد با استفاده از عکس‌های رادیولوژی هویت جسد را تأیید کرد. علت اصلی مرگ به نظر پزشکان جراحی سنگین مغزی با ایستایی آنی قلب بوده است.

جهنم بیروت

یک سوءقصد تقریباً بی عیب و نقص، کورنیش صحنه جنگ، گزارشات شاهدین عینی، سادلر خبرنگار CNN بویی برده بود.

در ۱۴ فوریه، روز عشق، روز والتین، سیاستمدار لبنانی، رفیق حریری در حدود ساعت ۱۲،۳۰ ساختمان مجلس را به سمت مرکز شهر بیروت ترک کرد و پیاده به کافه‌ای در ۷۰ متری میدان اتوال رفت. در آنجا با چند تن ملاقات کرد و حدوداً ۲۰ دقیقه در آنجا ماند و سپس به همراه اعضای مجلس و وزیر سابق باسل فلیحان آنجا را ترک کرد. حریری مستقیماً به سمت ۶ ماشین اسکورت امنیتی خود رفت: در جلو یک جیپ، حامل چهار پلیس بیروتی که از طرف یک مرسدس سیاه با سه نفر افراد حفاظتی تعقیب می‌شد. به دنبال آن خودرو سوم که یک مرسدس سیاه زرهی بود که حریری و فلیحان را سوار کرد. به دنبال آنان دو مرسدس سیاه و یک جیپ سیاه (آمبولانس) هر یک با سه بادیگارد خصوصی؛ همگی مجهز به اسلحه و کارآموده. سه عدد از مرسدس‌ها مجهز به فرستنده‌های پارازیت دهنده (۴ گیگاهرتز) بودند که تا لحظه آخر کار می‌کردند.

هنگامی که آن‌ها کافه را ترک کردند، مسیر حرکت آن روز که حریری در سه ماه گذشته قبل از مرگش تنها ۶ بار استفاده کرده بود، به اطلاع هدایت کننده اسکورت رسید. اسکورت از چهارراه نجمه گذشت و وارد خیابان اهداب و سپس در امتداد خیابان فوش ادامه حرکت داده و وارد جاده ساحلی عین مریسه گردید و به سوی هتل سنت جورج پیچید.^۲ «خیابانی که اسکورت رفیق حریری در راه بازگشت از

مرکز شهر ترجیح می‌داد به بخش غربی شهر مربوط می‌شد. نقطه پایانی و یا آغازی از هر دو طرف توسط هتل‌های ۴ تا ۵ ستاره برای توریست‌های ثروتمند مزین گردیده است. روز ۱۴ فوریه سال ۲۰۰۵ هم آن‌ها مجدداً تصمیم گرفتند در بازگشت از پارلمان این راه را که از میان رستوران‌های گران‌قیمت و در قلب شهر می‌گذرد، انتخاب کنند. مرکز بیروت بیش‌تر به Solidere که یک شرکت بزرگ پر قدرت است و بخشی از آن به حریری تعلق دارد، شهرت دارد. تمامی مرکز شهر متعلق به این شرکت است: خانه‌ها، خیابان‌ها، تأسیسات تأمینی، خدمات امنیتی، کافه، هتل، دفاتر، بلوک‌های مسکونی، پیاده‌روها، پارک‌ها و حتا شهرداری بیروت. البته به استثنای هتل سنت جورج. صاحب این هتل نمی‌خواهد آن را بفروشد و حتا سازوکار علیه Solidere را مورد پشتیبانی قرار می‌دهد.^۳

دقیقاً راس ساعت ۱۲،۵۶،۲۶ به وقت محلی، هنگامی که اسکورت از مقابل هتل سنت جورج می‌گذشت، انفجار عظیمی که حتا در فاصله دور و در کوه‌های اطراف شرق شهر شنیده شد، به وقوع پیوست و کورنیش بخش رو به ساحل دریای مدیترانه بیروت را به لرزه درآورد.

تهکاران ناشناسی در مقابل هتل ۵ ستاره سنت جورج و هتل فینقیه- اینترکنتیننتال، درست در میان بخش اقتصادی شهر، پر از بانک و هتل، بمبی به قدرت عظیم یک تن تی. ان. تی منفجر ساختند. بزهکاران ظاهراً می‌خواستند مطمئن باشند که حریری نتواند از چنگال آتش دوزخی که آن‌ها می‌آفرینند، زنده بیرون آید. معمولاً تنها ۲۰۰ گرم از این ماده شیطانی کافیسیت تا فردی را به قتل رساند.^۴ برای مقایسه: «قدرت انفجار بمب اتمی که علیه هیروشیما به کار گرفته شد، تقریباً ۲۰۰۰۰ تن تی. ان. تی بود و ۸۰۰۰۰ نفر را فوراً و ۲۰۰۰۰۰ نفر را در اثر ایجاد جراحات ناشی از انفجار به قتل رساند.»^۵

در نتیجه جای تعجب نبود که چندین خودروی اسکورت حفاظتی در اثر قدرت انفجاری عظیم بمب، بی‌تأثیر از پوشش زرهی سنگین خود، به سادگی تکه‌تکه شده و در آتش سوختند. همراه با حریری ۷ نفر از محافظین و ۱۲ عابر پیاده غیرنظامی نیز به قتل رسیدند؛ فلیجان ۶۴ روز زنده بود ولی در اثر

سوختگی‌های شدید در بیمارستانی در پاریس وفات یافت. روی هم‌رفته بیش از ۲۲۰ نفر زخمی شدند و انفجار حفره‌ای به عمق ۵ متر در خیابان به جای گذارد؛ حول و حوش محل انفجار با خاک و خاکستر پوشیده شده بود. حتا شیشه پنجره‌ها در ۱,۶ کیلومتری محل حادثه خورد شده و گویی به مثابه هشدار دود سیاه و غلیظی روی بیروت، شهری را که فینقی‌ها روزی در آن پول را اختراع کرده بودند، گرفته بود.

رابرت فیسک، مخبر روزنامه لندن‌ئی ایندپیندنت که در نزدیکی محل وقوع حادثه زندگی و کار می‌کند و ۱۵ دقیقه قبل از ورود ارتش در محل حضور داشت و محل هولناک را مورد بررسی قرار داده بود، در مقابل برنامه خبری آمریکایی CNN برداشت خود را این‌طور تعریف می‌کرد: «این یک صحنه کشتار عظیم است. من شاهد چندین بدن سوزان در ماشین‌ها بودم. من به درون حفره انفجاری که حداقل ۱۵ پا عمق داشت رفتم. انفجار عظیمی بود. حداقل ۲۲ ماشین در آتش سوخت، یکی از این ماشین‌ها به طبقه سوم هتلی که هنوز به طور کامل ساخته نشده، پرتاب شده بود... آب از لوله‌های ترکیده خیابان جاری بود و هنگامی که مأمورین آتش‌نشانی وارد محل شدند، می‌بایستی که شلنگ‌های آب را از میان اجساد عبور دهند تا حریق سنگین را خاموش سازند. وقتی که ما آنجا بودیم هنوز باک بنزین ماشین‌ها منفجر می‌شد و شعله به اطراف می‌پاشید. خیلی مشکل ممکن بود حدس زد که چند نفر کشته شده اند... بدون شک تعداد زیادی دست و پا اینور و آنور ریخته بود، ولی حداقل ۵ جسد هنوز در خال سوختن بود و من می‌توانستم آن‌ها را به عنوان بدن انسان تمیز دهم... مردمی که بیرون از رستوران غذا می‌خوردند، بدن‌هایشان به علت اصابت تکه شیشه‌های شکسته خونین بود. بقیه مردم شوکه شده بودند.»^۶

برنت سادلر آمریکایی که به عنوان مخبر CNN به کار اشتغال دارد و به طور اتفاقی به هنگام سوءقصد در نزدیکی محل حادثه حضور داشت، برای فرستنده خود گزارش زنده زیر را تهیه نمود: «من از دوران تاریک جنگ داخلی تاکنون یک چنین فاجعه عظیمی را ندیده بودم. این واقعه بعد از ظهر اتفاق افتاد و این مسیری است که من هر روز برای رفتن به شهر و به دفترم و بالعکس از آن استفاده می‌کنم. این مسیر باشکوه‌ترین منطقه بیروت است... ما هنوز علت این انفجار را نمی‌دانیم، ولی آن یک انفجار بسیار

عظیم بود. من در طول زندگی خود انفجارهای زیادی دیده ام و این انفجار یکی از قوی‌ترین آن‌ها بود؛ و در مورد خسارات جنیبی، این‌طور که می‌گویند آسیب‌دیدگی هتل ۵ ستاره کتیننتال است ... من از درون سالن درونی صحبت می‌کنم، همه جا شیشه خرد شده، دیوارهای فرو ریخته، همه جا خاک و غبار؛ هتل تخلیه می‌شود. پرسنل هتل به خیابان ریخته و صدها، اگر نه هزارها لبنانی در هر سو در حال فرارند.»^۷

سادلر به اصطلاح جزو *embedded journalists* یعنی خبرنگاران شرکت‌کننده در طی حمله به عراق بود و به عنوان مخبر خبرنگاران بدون مرز در زیر آتش گلوله قرار گرفت. در آن روزها به حق و با نگرانی سؤال می‌شد که آیا «از نظر ژورنالیستی می‌توان پذیرفت که روزنامه‌نگاران عملاً به عنوان پیش‌تازان نیروهای رزمی به کار گرفته شوند تا این عملیات را به طور زنده پخش کنند و آن هم حتا وقتی که تیم آن‌ها به گلوله بسته شود و خطر این باشد که خبرنگار در حال اجرای وظیفه به قتل برسد؟ مثلاً در مورد خبرنگار CNN برنت سادلر این‌طور بود که وی در راه تکریت مورد حمله قرار گرفت. آن‌چه که این امر را بحرانی‌تر می‌کرد این بود که سادلر دارای محافظین مسلح بود که به آتش ارتش عراق پاسخ گفتند. از این طریق سادلر، هر چند که غیرمستقیم، ولی این اصل اساسی را نقض کرده بود که اگر خبرنگاران می‌خواهند با آن‌ها طبق بند ۷۹ اولین پروتکل الحاقی کنوانسیون ژنو، به عنوان افراد غیرنظامی رفتار شود، نباید با خود اسلحه حمل کنند. کاملاً محتمل است که سادلر با کمک محافظین مسلح خود یک امر سابقه‌دار با پی‌آمدهای کشنده ایجاد کرد: یعنی اگر به طور کلی این حکم مسجل نباشد که خبرنگاران و همراهان آن‌ها مسلح نیستند، در آن صورت ممکن است در آینده به خبرنگاران تیراندازی گردد، بدون آن‌که این اقدام فوراً جنایت جنگی محسوب شود. در این صورت حمله‌کنندگان می‌توانند این‌طور استدلال کنند که چون برخی از خبرنگاران و یا محافظین آن‌ها مسلح اند، به همین دلیل نمی‌توان با آن‌ها مانند افراد غیرنظامی رفتار کرد. به همین دلیل سورین کازه از مرکز سازمان خبرنگاران بدون مرز در پاریس رفتار برنت سادلر را محکوم کرد.»^۸

سادلر این‌بار باز در نقش پیش‌تاز اما بدون محافظ تیرانداز طی مصاحبه‌ای با CNN سمت و سوی حرکت

آتی را مشخص کرد:

مونیتا راجپال: آیا هشدار، گمانه، ترس و یا نگرانی که نشانه‌هایی در تأیید یک حمله تروریستی باشد

وجود نداشت؟

برنت سادلر: مردم لبنان در آستانه وضع حمل یک ستیز سیاسی سنگین در رابطه با دخالت سوریه در مسایل سیاسی و نظامی لبنان اند. در حال حاضر فشارهای بین‌المللی زیادی بر سوریه وارد می‌شود تا دخالت در مسایل لبنان را متوقف سازد. لبنان در حال حاضر دارای یک دولت بسیار مصمم هوادار سوریه است. در مقابل آن یک جبهه فرارونده اپوزیسیون وجود دارد، اپوزیسیونی که کشور لبنان در تاریخ اخیر خود به چشم ندیده است. آن‌ها علیه آنچه که آن را کنترل و سلطه سوریه بر لبنان می‌دانند، مبارزه می‌کنند.

سلطان طلا مُرد؟

حریری که بود؟ از دهقان‌زاده به میلیاردر. میانجی در جنگ. معاملات مشکوک با دو طرف مخاصم. استفاده‌چی در بازسازی. به دست گرفتن اهرم‌های قدرت. انحصارگر اقتصادی و رسانه‌ای. چه چیز باعث شد که قاتل ناشناس، حریری این فرد سیاست‌مدار و تاجر را به این شکل جنجالی از سر راه بردارد؟

رفیق حریری ثروتمندترین فرد لبنان بود. بنا بر گزارش «فوربس» او با سرمایه فعال تقریباً ۴ میلیارد دلاری خود جزو ۱۰۰ ثروتمند بزرگ جهان به شمار می‌رفت. در نتیجه او یک قربانی ساده و بی‌نوا نبود. و چون یک چنین وضعیتی به طور معمول بدون زمینه‌های خلاف کارانه و بدون تعامل جنایت کارانه و یا حداقل غیراخلاقی پدید نمی‌آید، ضرری ندارد که نگاهی به گذشته، به زندگی، اعمال، گناهان و شاید به همین صورت به اسرار این آریستوکرات مالی بیافکنیم. حتماً یک چنین اربابی، دشمنانی نیز دارد.

حریری به طیف خبرگان سنتی تعلق نداشت، او امپراتوری مالی خود را، این‌طور بگوییم از صفر شروع کرد. تنها رشد و تکامل شرکت ساختمانی وی، «سولیدر» نشان می‌دهد که حریری چه سهم عظیمی در

اقتصاد لبنان داشت. او با این شرکت مرکز بیروت را پس از جنگ داخلی بازسازی کرد و بلبشوی ناشی از بمباران و زدوخوردهای مسلحانه را به دنیایی پر زرق و برق، پر از بانک‌ها و مراکز توریستی تبدیل نمود و طبیعتاً برخی از شرکت‌های جدید و رشدیابنده که در این محل پدید آمده بودند، به او تعلق داشتند. او که در سفرهای خارجی خود، خود را به عنوان «مستر لبنان» معرفی می‌کرد، افراد پولدار در خارج از کشور را به سرمایه‌گذاری در بیروت او تشویق می‌نمود.

رفیق بهالدین حریری در ۱ نوامبر ۱۹۴۴ در شهر بندری جنوب لبنان، سیدون به دنیا آمد. والدین او با سه فرزند، رفیق، شفیق و بهیه، زندگی ساده‌ای را می‌گذراندند. پدر او که یک مسلمان سنی بود زندگی آن‌ها را با کشاورزی و میوه‌فروشی می‌گذراند. رفیق خردسال در سیدون به دبستان و دبیرستان رفت و در سال ۱۹۶۵ به تحصیل رشته حسابداری در دانشگاه عربی بیروت پرداخت و در آنجا عضو فعال جنبش ناسیونالیستی عربی شد؛ جنبشی که بعدها جنبش آزادی‌بخش خلق فلسطین PLO را به وجود آورد؛ ادعا می‌شود که حریری گه‌گاه در فعالیت‌های جمع‌آوری اعانه، نقش قلدر و گردن‌کلفت را بازی می‌کرده است.

در سال ۱۹۶۵ وی از تحصیل دست کشید (گفته می‌شود که او نتوانست شهریه دانشگاه را فراهم کند) و سپس این نوجوان هیجده ساله در جست‌وجوی زندگی بهتر به عربستان سعودی رفت. او در ابتدا به عنوان معلم ریاضیات در جده به کار اشتغال داشت و سپس حسابدار یک شرکت ساختمانی گردید. در سال ۱۹۶۹ مستقل شد و شرکت کوچکی به نام «سیکونست» تأسیس کرد. در دوران شکوفایی ساختمانی در دهه ۷۰ که هم‌زمان با شکوفایی فروش نفت صورت گرفت، شرکت کوچک وی رشد کرد و به شرکت بزرگی تبدیل گردید. حریری روزبه‌روز بیش‌تر کنتراست‌های خصوصی و دولتی برای ساختمان دفاتر، ادارات، بیمارستان، هتل و قصر دریافت می‌کرد.

به همت خصایل «ویژه» خود مثل «سخت‌کوشی، استقامت، و برخورد اخلاقی» کار شرکت وی سرانجام در سال ۱۹۷۷ روی غلطک افتاد: پس از آن که او چالش پادشاه وقت عربستان سعودی، ملک‌خالد را

پذیرفت و در مدت شش ماه در شهر کوچک عربستان طائف قصر شاهانه‌ای برای گردهم‌آیی سران کشورهای عربی بنا کرد، او به «طلا» دست یافت. بخش عظیمی از مردم عربستان مطمئن بودند که او قادر نخواهد بود. ولی حریری جاه‌طلب و بلندپرواز قصر مزبور را که نام Taef Massara Hotel به خود گرفت در مدت مقرر بر پا داشت.

حریری پس از پیروزی در جنگ ساختمانی، اعتماد شاهزاده فهد ولیعهد وقت را جلب کرد و به عنوان اجرت در سال ۱۹۷۸ تبعیت کشور عربستان سعودی را به او اعطا نمود. پس از آن حریری به جمع شرکت‌داران بزرگ کشور پیوست و در سال ۱۹۷۹ غول ساختمانی فرانسه، *اوژر/انترناسیونال* با مقر آن در پاریس را خرید و به ناگاه خود را در صدر بزرگ‌ترین امپراتوری ساختمانی در جهان عرب یافت. در اوایل دهه ۸۰ حریری جزو ۱۰۰ نفر از ثروتمندترین مردان جهان به شمار می‌رفت و او امپراتوری خود را با شبکه‌ای از بانک‌ها، بیمه‌ها و صنایع در لبنان و عربستان بسط داد. تحت این شرایط مناسب او توانست با خانم نازک عوده حریری ازدواج کند و صاحب ۵ فرزند شود. همه این‌ها به طور جنبی.

در سال ۱۹۷۵ در لبنان یک جنگ بی‌پایان داخلی آغاز شد که به قیمت جان ۱۰۰۰۰۰ نفر انجامید و با اشغال کشور توسط نیروهای اسرائیلی به پایان رسید. حریری در طول جنگ مقدار زیادی پول صرف پروژه‌های انسان‌دوستانه کرد تا به مردم سختی کشیده لبنان کمک کند. او در سال ۱۹۷۹ در شهر محل تولدش سیدون انستیتوی اسلامی برای آموزش و پرورش عالی را تأسیس کرد؛ در همان سال او بنیاد حریری برای فرهنگ و آموزش و پرورش عالی را بنیاد گذارد که شهریه تدریس هزاران دانشجوی لبنانی را در دانشگاه‌های لبنان، اروپا و ایالات متحده آمریکا تقبل می‌کرد. در سال ۱۹۸۳ حریری یک بیمارستان، یک مدرسه، یک دانشگاه و یک مرکز بزرگ ورزشی در لبنان بنا کرد. در طی آتش‌بس در جنگ داخلی او با کاروان‌های کامیون و نیروهای کار که همگی آرم شرکت «اوژر لیبان» را حمل می‌کردند وارد شهر شد، سنگ و خاک و آثار ویرانی شهر را به رایگان از شهر پاک کرد. این اقدام باعث محبوبیت وی شد.

البته گفته می‌شود که حریری در طی جنگ میلشیای متخاصم را از نظر مالی تأمین می‌کرده است؛ درست همان میلشیایی که مرکز تجارتي بیروت را ویران کرد که حریری بعدها از طریق بازسازی و احیای مجدد آن قرار بود سود ببرد. منتقدینی چون نماینده سابق مجلس، نجاه واکیم، بعدها او را متهم ساختند که کمک کرده بود تا مرکز شهر را ویران کنند تا او بعدها آن را بازسازی کرده و میلیاردها دلار پارو کند.

در دهه ۸۰ حریری به عنوان فرستاده خصوصی ملک فهد عرب در لبنان فعالیت می‌کرد. او در میانجی‌گری‌های عربستان سعودی برای به پایان بردن جنگ داخلی لبنان که در چارچوب کنفرانس گفت‌وگو ملی در نوامبر ۱۹۸۳ در ژنو و سپس در سال بعد از آن در لوزان تشکیل شد، کمک می‌کرد. ولی شرکت ساختمانی حریری اکنون انگشتانش را به سوی سوریه دراز کرده بود و شاید با دوراندیشی که آینده چه چیزهایی با خود به همراه خواهد داشت، برای رییس‌جمهور سوریه قصری در دمشق بنا کرد.

حریری به ویژه در ربع آخر جنگ داخلی لبنان به کرات مابین دمشق و بزرگان سیاسی و میلشیا در لبنان ارتباط برقرار کرد؛ مثلاً در سال ۱۹۸۶ او برای بازگشت الیاس حبیقه، فرمانده (FL) Forces Libanaises به لبنان بسیار کوشید. حبیقه با نبیه بری، رییس میلشیای شیعه «امل» و ولید جنبلاط، رییس میلشیای حزب ترقی‌خواه سوسیالیستی یک «قرارداد سه‌جانبه» بسته بود که جنگ در لبنان را پایان یافته اعلام می‌کرد و حضور نیروهای سوریه در لبنان را به رسمیت می‌شناخت. پرزیدنت امین الجمیل که او هم به FL تعلق داشت علیه نیروهای «مرتد و پیمان‌شکن» به میدان آمد و حبیقه توانست به زحمت به پاریس فرار کند. حریری بازگشت مجدد او را سازماندهی کرد؛ بازآمده اکنون فرماندهی بخش «هوادر سوریه» FL را به عهده گرفت.

در ماه اوت ۱۹۸۷ حریری برای رهایی از بن‌بست سیاسی که مذاکرات مابین طرف‌های مخاصمه، یعنی سوریه و فورس لیبانز FL به فرماندهی رییس‌جمهور امین جمیل بدان گرفتار شده بود، به رییس‌جمهور پیشنهاد ۳۰ میلیون دلار کرد تا او آزادانه ۶ ماه قبل از انقضای دوره ریاست جمهوری خود، از کار کناره

گرفت و در همان حال نیز به سوریه ۵۰۰ میلیون دلار پیشنهاد کرد. آنها می‌بایستی جانی عبدو، رییس رکن دو ارتش را به جانشینی جمیل انتخاب کرده و حریری را نخست‌وزیر اعلام نمایند. جمیل این پیشنهاد را رد کرد.

در اواخر سال ۱۹۸۸ جمیل ۱۵ دقیقه قبل از پایان یافتن مدت ریاست جمهوری خود، فرمانده وقت ارتش، میشل عون را به مقام رییس دولت نظامی منصوب کرد، که قرار بود در این مقام باقی بماند تا یک رییس‌جمهور جدید انتخاب شود. عون کوشش کرد به کمک ارتش سوریه را از کشور خارج کند، که البته زیاد موفق نبود. در سال ۱۹۸۹ حریری «عربستانی»، به عنوان میانجی خودگمارده، طرفین درگیری را به کنفرانس طائف در عربستان سعودی دعوت، آنها را برای امضای قرارداد صلح بسیج و متقاعد نمود که سوریه باید به طور فرمال کنترل بر لبنان را در اختیار داشته باشد.

به همان سرعت که جن در داستان‌های هزار و یک شب پس از باز شدن در از بطری خارج می‌گردد، حریری تاجر نیز پس از این معامله یک طرح بازسازی برای بیروت ویران‌شده از کلاش بیرون کشید. البته او مجبور شد تا سال ۱۹۹۲ منتظر بماند تا این که خواهرش بهیه در انتخابات پیروز شده و یک کرسی پارلمانی به دست آورد و توانست وجود برادر میلیاردر عربستانی خود را به رییس‌جمهور وقت الیاس هراوی یادآوری کند. هراوی بدون هیچ رودربایستی فرد عربستانی را در اواخر سال ۱۹۹۲ به سمت نخست‌وزیر کشور منصوب کرد که فوراً ۱۲ میلیون دلار در اختیار قربانیان جنگ داخلی نهاد و از میان برداشتن ویرانی‌های بیروت را سخاوتمندانه با بولدوزرهای خود به طور رایگان انجام داد. هراوی هم یک خانه مجلل از حریری هدیه گرفته بود. در عوض او با تضمین اوراق بهادار دولتی، در مجلس قانونی را گذراند که شرکت بازسازی حریری مجاز باشد برای اقدامات ساختمانی، صاحبان زمین را خلع ید کند. در تابستان ۱۹۹۲ حریری به ریاست کمیسیون برنامه‌ریزی برای احیای پایتخت ارتقا یافته بود؛ در این مقطع بسیاری از مردم لبنان بیروت را «حریری‌گرا» می‌نامیدند.

با وجود همه این‌ها اغلب مردم لبنان انتصاب حریری به مقام نخست‌وزیری را با شور و شادی استقبال کردند، به ویژه که قول داده بود لبنان را به «سنگاپور خاورمیانه» تبدیل کند و «سرمایه‌های خارجی و داخلی» را به کشور جلب کند. ولی به زودی روشن شد که برنامه‌های وی برای بازسازی که به نام «افق ۲۰۰۰» شهرت یافته بود، تنها بیروت را در نظر گرفته بود و مخارج نجومی‌اش بر گردن مردم قرار داشت.

علاوه بر آن، مهم‌ترین شرکای اقتصادی وی مناصب بلندپایه‌ای را در دولت جدید به خود اختصاص داده بودند: فواد سینیوره نخست‌وزیر کنونی، که مسئول مالی امپراتوری تجارتي حریری بود، فوراً به ریاست وزارت دارایی منصوب شد. یکی از وکلای حقوقی شرکتش، بهیج طبره وزیر دادگستری و فرید مکاری معاون رییس شرکت Saudi Oger وزیر جدید اطلاعات گردید. در بهار ۱۹۹۳ او دوست خویش ریاض سلامه را رییس بانک مرکزی کرد و از این طریق وضعیت مالی کشور را تحت کنترل خود گرفت و با شرکت خصوصی ساختمانی خود Solidere و طبیعتاً با سرمایه‌گذاری خود به بازسازی پایتخت پرداخت. شرکت تکامل و بازسازی (که Solidere مخفف فرانسوی آن است) اکثر زمینداران را در مرکز تجارتي بیروت خلع ید کرد و اشخاص مربوطه را با پرداخت غرامت ناچیزی به کنار زد.

حریری همین‌طور به دنبال پشتیبانی از طرف سوریه بود- حمله شرکت ساختمانی وی به پایتخت بدون توافق دولت سوریه ممکن نبود- از این طریق که «به دولتمردان بلندپایه سوریه و خانواده‌های ایشان، به ویژه افسران سازمان اطلاعات که در لبنان مستقر بودند، رشوه می‌داد. مثلاً او خرج تحصیلات دانشگاهی افراد معروف را می‌پرداخت ... و کارمندان سوری را در قراردادهای مناسب در لبنان و عربستان سعودی سهام می‌کرد.» علاوه بر آن، گزارش داده می‌شود که حریری «تخمیناً ۳,۲ میلیارد فرانک برای سازوکارهای سیاسی رییس‌جمهور فرانسه ژاک شیراک» هزینه کرده بود.

البته دشمنان وی می‌گویند: «به هر حال، بسیاری از مردم نخست‌وزیر را فردی می‌شناسند که کشور را به سوریه فروخته و اقتصاد آن را متلاشی کرده است.»^۱ در سال ۱۹۹۸ اقتصاد لبنان بر لب پرتگاه ویرانی

قرار گرفته بود و در آن هنگام دولت سوریه نیز رفته‌رفته گمان می‌برد که حریری مقصر آن وضعیت است. در اثر ولخرجی‌های حریری در مخارج دولتی و همین‌طور ارتشا و فساد بی‌حد و مرز در دستگاه دولت بدهی‌های کشور به ۱۸,۳ میلیارد دلار رسیده بود؛ رشد اقتصادی از ۸ درصد در سال ۱۹۹۴ به پایین ۲ درصد در سال ۱۹۹۸ تنزل یافته بود.

حریری که تا سال ۱۹۹۸ و سپس از ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ نخست‌وزیر کشور بود، تفوق سیاسی و اقتصادی خود در کشور را به طور مستمر توسعه بخشید. روی هم‌رفته می‌توان گفت: اگر بخشی از مردم لبنان او را فردی میهن‌پرست و ناجی و حامی خود و معمار لبنان نوین و نجات‌دهنده اقتصاد کهنه کشور می‌داند، بخش دیگر او را به عنوان یک فرد ولخرج رد می‌کند و او را متهم به ارتشا، جمع‌آوری ثروت، سقوط اقتصادی کشور، تشدید بدهی‌های دولتی و وضع مالیات‌های کمرشکن می‌نماید. واقعیت این است که: حریری لبنان را چون یک شرکت خصوصی رهبری می‌کرد و با شرکت‌های خصوصی خود مثل Solidere, Saudi Oger, Oger Liban برای خود امپراتوری به وجود آورد، بانک خرید، زمین خرید، وارد بازار نفت و صنایع مختلف و مخابرات شد و با فرستنده تلویزیونی خصوصی خود (فیوچر تی وی و المستقبل)، فرستنده رادیویی (عزت‌الشرق و رادیو اورینت که از پاریس پخش می‌شد) روزنامه و هفته‌نامه‌های پرنفوذ (المستقبل، ۳۸ درصد بزرگ‌ترین روزنامه‌های لبنان، النهار؛ گویا او حتا دارای چند درصد از سهام روزنامه فرانکفورتر آلوگماینه تسایتونگ آلمانی می‌باشد). ۱۹۹۸ دیوان محاسبات کشور او را متهم به رشوه‌خواری و اختلاس کرد. رییس‌جمهور لحد معترض بود که او وضعیت فقرا را در نظر نمی‌گیرد، در حالی که به طور هم‌زمان برای شرکت ساختمانی خود که انحصار بازسازی پربروت را در اختیار دارد، برای ده سال معافیت مالیاتی جور کرده است. حریری نارحت شد و کناره گرفت ولی دو سال بعد، پس از انتخابات سال ۲۰۰۰ پست قدیم خود را زیر ریاست جمهوری دشمن سابق خود لحد به عهده گرفت.

در سپتامبر سال ۲۰۰۴ شورای امنیت سازمان ملل متحد به دنبال صدور قطع‌نامه شماره ۱۵۵۹ وارد صحنه شد و از سوریه که طبق قرارداد دوستی و مودت سال ۱۹۹۱ با لبنان در رابطه بود، خواست نیروهای مستقر

خود در لبنان را فرا خواند و لبنان نیز به نوبه خود، انتخابات «آزاد» ریاست جمهوری ترتیب دهد. این قطع‌نامه هدفش مقابله با کوشش‌های سوریه برای ابقای لحد هوادار سوریه، برخلاف قانون اساسی لبنان برای مدت سه سال دیگر در پست ریاست جمهوری بود. بیروت مقاومت کرد و سوریه به زور لحد را به قدرت رساند. حریری در اکتبر ۲۰۰۴ گویا به عنوان اعتراض استعفا داد و سپس با ولید جنبلاط رهبر دروزها یک اپوزیسیون قوی تشکیل داد و سوریه را متهم کرد که از اجرای قطع‌نامه جلوگیری به عمل می‌آورد تا حضور نظامیان سوری در لبنان را به عنوان فاکتور امنیتی در مذاکرات خود با اسرائیل در مورد بلندی‌های جولان و با ایالات متحده آمریکا در مورد پشتیبانی از گروهان‌های تروریستی مورد سوءاستفاده قرار دهد. دولت بیروت در جواب، حریری را متهم به چاکرصفی در مقابل دستورات ایالات متحده آمریکا، سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپایی و اسرائیل نمود.

ولی دشمنان حریری در عین حال می‌دانستند: «دمشق وابسته به شکوفایی اقتصادی لبنان است تا بتواند دم برآورد و به داد اقتصاد در حال نزع خود برسد. کوتاه سخن، با وجود موانع جدی که حریری برای سوریه به وجود می‌آورد، نخست‌وزیر در مقابل سوریه اهرم بلندتر را در اختیار دارد تا هر رهبر لبنانی دیگری قبل از او.»^{۱۱} عکس این امر بدان معنی بود که اگر نخست‌وزیری چون حریری دیگر وجود نمی‌داشت، در جنب اقتصاد لبنان، اقتصاد سوریه نیز درهم فرو می‌ریخت و این امر باعث تلاشی وحدت دو کشور می‌شد. این همان هدفی بود که اپوزیسیون در سر می‌پروراند.

مجموعه‌ای از انواع قتل

تئوری‌های توطئه بین‌المللی علیه سوریه. ابداعات فیتز جرالد و مه‌لیس. مقاومت علیه پایگاه‌های نظامی. دشمن در منزل. مافیا و شست‌وشوی پول. سیاست غیرعادلانه اجتماعی. معاملات مشکوک. موساد، سیا و نئوکان‌ها. Group for Victory and holy War in the Levant.

چه کسی می‌تواند نخست‌وزیر سابق، رفیق حریری را به قتل رسانده باشد؟ این سؤال تنها برای هواداران

انواع اعمال شنیع جالب نیست؛ مورد حریری یک مورد سیاسی است. هر چند که اغلب مرز بین داستان‌های خوف‌آور و سیاست اینجا و آنجا کم‌رنگ به نظر می‌رسد، ولی آن کس که دارای قدرت تخیل لازم باشد و بتواند اوضاع را از دید سیاست و یا سازمان‌های جاسوسی بررسی کند، خیلی ساده‌تر خواهد توانست تئوری توطئه‌ای را که در حال حاضر و از نظر بین‌المللی معتبر است، درک نماید و آن را دوست بدارد و یا از آن متنفر باشد:

«کشور خبیث» سوریه

آمریکایی‌ها سال‌ها قبل از تاریخ تمدن اروپا، سوریه را متهم به خبیث بودن کرده بودند و لذا جای تعجب نبود که دوستان جنگ‌افروز ما چند ساعت پس از قتل با همه انگشتان سبابه‌ای که در دفتر بیضی کاخ سفید وجود داشت، به سوی دمشق نشانه رفتند. وزیر امور خارجه، خانم کاندولیس رایس، این خانم آفروآمریکایی با جذابیت و کشش سنگ خاراى سیاه فوراً خانم سفیر آمریکا در دمشق را به واشنگتن احضار کرد، برای پرزیدنت جورج دبلیو بوش هم که البته از همان لحظات اول همه چیز کاملاً روشن بود: لبنان، کشوری که روزی یک «کشور در حال رشد و پیشرفت» بود و «اکنون زیر نفوذ همسایه سرکوبگر خود رنج می‌برد.» او نه تنها این‌طور می‌گفت، بلکه همین‌طور هم فکر می‌کرد. وزیر دفاع اسرائیل شائول موفاز حتا ادعا کرد که در پس این سوءقصد یک «گروه تروریستی قرار گرفته که طبق اطلاعات ما مورد پشتیبانی سوریه قرار دارد.» از آن پس جامعه دمکراتیک بین‌المللی هر نوع شناخت نوینی که تئوری توطئه ساخت واشنگتن را تأیید کرد، طوطی‌وار و بی‌پروا توسط کلیه رسانه‌های خود پخش نمود. انگیزه قتل برای این افراد با این مشاغل و این جهت‌گیری‌های سیاسی طبیعتاً روشن است: «هنگامی که سوریه در اواخر سال ۲۰۰۴ مجلس لبنان را زیر فشار قرار داد تا قانون اساسی را تغییر دهد، برای این که دوره ریاست جمهوری امیل لحود که هوادار سوریه بود، تمدید گردد- که یکی از احمقانه‌ترین حرکات سیاسی سوریه بود- حریری به مخالفت پرداخت. تنها همین دلیل برای ابلاغ دستور قتل او از طرف سوریه کافی بود.»^{۱۲}

گزارش فیتز جرالد

شورای امنیت سازمان ملل متحد مدت کوتاهی پس از سوءقصد خواستار تهیه «گزارشی فوری در مورد چگونگی، دلایل و پی آمدهای قتل» شد و در روز ۲۴ فوریه مأمورینی از مصر، ایرلند، مراکش و سپس متخصصین مواد منفجره از سوئیس را جهت بررسی و تحقیق به بیروت اعزام داشت. کمیسیون سازمان ملل متحد به رهبری معاون رییس پلیس ایرلند پیتر فیتز جرالد روز چهارشنبه ۱۶ مارس ۲۰۰۵ دور اول تحقیقات را به پایان برد و از رییس‌جمهور لبنان، لحود به خاطر «همکاری مسؤولین دولتی لبنانی» تشکر کرد. گزارش او قرار بود یک هفته بعد در اختیار انظار عمومی قرار گیرد.

ولی این امر «انقلابیون سدری» و اپوزیسیون ضدسوری را از آن باز نداشت که به طور فله‌ای و پیشاپیش سازمان‌های اطلاعاتی سوری و لبنانی را بدون ارایه هرگونه سندی مسؤول قتل اعلام کنند. این پندار دو روز قبل از آن که کمیسیون کار خود را به پایان رساند توسط مخبر روزنامه انگلیسی «ایندیپندنت»، رابرت فیسک که تصویر معجوجی از تحقیقات کمیسیون ارایه می‌کرد، تشدید شد: مأمورین اعتقاد دارند که «در سطوح عالی» سازمان‌های اطلاعاتی، اسناد و مدارک دستکاری شده اند و گزارش سازمان ملل متحد «بسیار مصیبت‌بار» خواهد بود. فیسک نام منابع خود را اعلام نکرد ولی پیش‌گویی کرد، پرزیدنت بوش روز چهارشنبه اعلام خواهد کرد که «افسران سازمان‌های اطلاعاتی سوری و شاید لبنانی» در ماجرای قتل «سهیم» بوده اند. کاخ سفید تکذیب کرد. سخنگوی کاخ سفید اسکات مک‌کله‌لاند گفت: «هیچ تصویری ندارم که این خبر از کجا آمده. مهم است که قتل نخست‌وزیر سابق حریری به طور کامل روشن گردد. سازمان ملل متحد تحقیقات خود را ادامه خواهد داد و هنوز نه چیزی تازه و نه نتیجه نهایی در دست ما است.» بوش شخصاً چیزی نگفت. علاوه بر آن، فیسک گزارش داد که دو پسر بزرگ حریری میلیاردر، پس از آن که به آن‌ها هشدار داده شد که «آن‌ها می‌توانند هدف بعدی قاتلین پدرشان باشند» لبنان را «با عجله» ترک کرده اند.

حریری ۵ فرزند داشت؛ همسر او و دخترش در بیروت زندگی می‌کنند، چهار پسرش هم اکنون بیروت را

ترک کرده اند. به گفته فواد سینیوره، وزیر دارایی سابق و محرم کنونی خانواده: «به آن‌ها توصیه شد به خاطر دلایل امنیتی کشور را ترک کنند.» ولی حتا این‌هم تنها نیمی از حقیقت است: دو نفر از پسران او در خارج کشور هستند و به رتق وفتق امور مالی شرکت‌های خارجی خود اشتغال دارند.^{۱۳}

روزنامه انگلیسی تایمز نیز همین‌طور به ارکستر جوسازی عمومی پیوست و روز ۱۸ مارس ۲۰۰۵ نوشت که «دلایل اثبات کننده روشنی» در اختیار دارد که سوریه مسؤول قتل رفیق حریری نخست‌وزیر سابق، بازرگان و میلیاردر لبنانی است. این روزنامه بر اظهارات ولید جنبلاط، رهبر اپوزیسیون تکیه می‌کرد که حریری دو روز قبل از مرگ اشاره کرده بود: «در دو هفته آینده یا نوبت او خواهد بود یا من.»^{۱۴} روزنامه تایمز همین‌طور ادعا کرد که پس از سوءقصد، دولت در بیروت محل حادثه را فوراً تخلیه کرد تا شواهد شرکت سوریه در این اقدام را از بین ببرد.

فیتز جرالڈ نیز کمی قبل از سفر خود بار دیگر در بیروت در کوره جو «ضدسوری» دمید و به ولید جنبلاط، رهبر اپوزیسیون تفهیم کرد که می‌تواند ثابت کند، مأمورین دولتی «دنباله‌رو» لبنانی به دستور سوریه «تحقیقات را به عقب انداختند و تقریباً مانع شدند» و «اسناد و مدارک را مخفی کردند.» او به بازماندگان حریری گفت که گزارش وی «نابودکننده» خواهد بود.

بعد از آن، گزارش فیتز جرالڈ انتشار یافت و در واقع حاوی هیچ‌نوع مدرکی نبود. هر چند که تیم او توصیه کرده بود که تحقیقات باید در سطح بین‌المللی گسترش یابد، ولی از وصل کردن مستقیم سوریه به قتل اجتناب ورزیده بود.^{۱۵} وزیر امور خارجه سوریه فاروق الشرع گزارش پیتر فیتز جرالڈ ایرلندی را که به خاطر «عدم امنیت و نظم و همین‌طور جو پرتنش سیاسی در لبنان»، سوریه را «قبل از قتل حریری» مسؤول اعلام کرده بود و مسؤولین لبنانی را نیز اگر نه متهم به «دستکاری و تقلب»، بلکه حداقل به «ماست‌مالی» تحقیقات نموده بود، رد کرد. الشرع خواستار لغو آن بخش‌هایی از گزارش شد که ادعاهای تخیلی نقل شده: «اسد حریری و جنبلاط را به لطمه جسمی تهدید کرده بود»، مطرح می‌کرد.^{۱۶}

گزارش مه‌لیس

جنايات سياسى نياز به پرسنل ويژه دارد: پس از آن که فیتز جرالڊ «کار» خود را به پایان رساند، آقای کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد دادستان کل برلین، دتلف مه‌لیس را برای ادامه تحقیقات منصوب کرد.

مه‌لیس در اواسط ماه می ۲۰۰۵ اعلام کرد که در نظر دارد مسأله قتل را در طی سه ماه آینده حل کند: «در نظر دارم در این مدت کار را به پایان رسانم.» او با توافق سازمان ملل متحد به صورتی هدفمند، «رد پای سوریه» را دنبال کرد.

او توانست مدعی‌العموم بیروت، الیاس عید را مجاب کند تا در تابستان ۲۰۰۵ به جرم «قتل عمد و سوء قصد به نیت قتل، شرکت در اقدامات تروریستی و داشتن غیر مجاز مواد منفجره و اسلحه» دستور جلب چهار ژنرال بلند پایه «هوادر سوریه» را که گویا در قتل حریری دست داشته بودند، صادر کند. این چهار ژنرال، (ژنرال مصطفی حمدان فرمانده سابق گارد ریاست جمهوری، ریمون عازار رییس سابق سازمان ضداطلاعات ارتش، جمیل الساجد، رییس سابق سازمان امنیت و همین‌طور علی الحق، رییس سابق اداره جاسوسی داخلی، همگی از افراد «وفادار» رییس‌جمهور هوادر سوریه وقت، امیل لحد بودند که بدون هیچ‌گونه «مدرک محکمی» هنوز در زندان به سر می‌برند و بنا بر قوانین جاری لبنان در صورت محکومیت، خطر تیرباران آن‌ها را تهدید می‌کند.)

روز ۲۰ اکتبر ۲۰۰۵، مه‌لیس در اولین گزارش موقت خود از «مدارک روشن» در مورد دخالت سازمان‌های جاسوسی لبنانی و سوری در این قتل سخن گفت و به «یک شاهد سوری‌نسب که محل اقامتش در لبنان است و برای سازمان جاسوسی سوریه در لبنان کار می‌کرده» استناد کرد. این شاهد، فردی به نام حسام طاهر حسام، «تعریف کرد که چگونه مسئولین بلند پایه لبنانی و سوری تصمیم گرفتند حریری را به قتل رسانند.» علاوه بر آن، «شاهد روابط بسیار نزدیکی با افسران عالی‌رتبه سوری مستقر در لبنان داشت» و

همین‌طور می‌دانست که «مأمورین امنیتی لبنان به کرات به سوریه سفر کرده بودند تا این جنایت را طراحی کنند» و «در سه روز آخر قبل از سوءقصد، خودرو آماده شده برای انفجار را دیده بود.»

ولی بازرس آلمانی پس از چندی با وضعیت بسیار مغشوشی روبه‌رو شد. حسام طاهر حسام، یعنی شاهد اصلی در نوامبر ۲۰۰۵ اظهار داشت که اعترافات او در مقابل کمیسیون سازمان ملل متحد زیر شکنجه، تأثیر مواد مخدر و دریافت رشوه ۱,۳ میلیون دلاری حاصل گردیده. علاوه بر آن، در تابستان همان سال اعتبار یک شاهد دیگر نیز مثل برف در آفتاب ذوب گردید، زیرا ثابت شد که سعید صدیق که چندین بار قبل از آن محکوم شده بود و در آن لحظه در زندان به سر می‌برد و مسئولین لبنانی و سوری را متهم کرده بود که در آپارتمانی برنامه قتل را طراحی کرده اند، برای این کار پول دریافت نموده: «من میلیونر شدم.» در اواخر نوامبر یک شاهد دیگر در اثر یک سانحه مشکوک به قتل رسید: فروشنده کارت‌های تلفن، نوار حبیب دونا از طرابلس که گویا سوءقصدکنندگان از کارت‌هایی که او فروخته بود، استفاده کرده بودند.

ابراهیم داراجی، رییس کمیسیون سوریه برای تحقیق در مورد سوءقصد پس از اظهارات حسام، خواستار بازنگری اساسی گزارش کمیسیون سازمان ملل متحد شد، زیرا این گزارش «از درون فرو ریخته». او گفت: «اکنون توپ در زمین کمیسیون مه‌لیس است» زیرا «نتایج این گزارش بر پایه اظهارات دو شاهد بنا شده، محمود ظهیر الصادق که اکنون در فرانسه در زندان است و حسام.»

شور و شغف آغازین شهروندان لبنانی در مورد «توتُن استوار که قادر است مابین داستان‌های عجیب و غریب و دلایل مستحکم تفاوت قایل شود» رفته‌رفته جای خود را به هشیاری و رفع توهم داد، زیرا به قول جوشو آلاندریس، یک کارشناس آمریکایی امور سوریه که در دمشق زندگی می‌کند: «عملیات مه‌لیس رفته‌رفته عجیب‌تر می‌گردد ... و شکل غیرحرفه‌ای پیدا می‌کند.» همین‌طور گزارش دوم کمیسیون مه‌لیس نیز به جز مه و دود سیاسی، هیچ فاکت مستحکمی که به روشن کردن مسأله قتل کمک کند، ارائه نمود.

مهلیس که به پایان حکمت و فرزاندگی (پر شاخ و برگ) خود رسیده بود، ظاهراً برای آن که وجهه خود را بیش از آن لکه‌دار نکند، کشتی جنگی «ضدسوریه» را که در حال غرق شدن بود، ترک کرد. در پایان سال ۲۰۰۵ او از مسؤولیت بازرسی ویژه استعفا داد و یک فصل نکوهیده به پایان رسید. سرژ برامرتز بلژیکی جانشین مهلیس گردید.

نسخه متزلزل کمیسیون سازمان ملل متحد در مورد نحوه سوءقصد

بمبئی که حریری و ۲۲ انسان دیگر را به قتل رساند، بنا بر اظهارات بازرسان در یک وانت باری میتسویشی سفید مخفی گردیده بود.

این وانت می‌بایستی به میان اسکورت حریری می‌رفت و سپس توسط یک تروریست انتحاری منفجر می‌شد. در فیلم دوربین ویدیویی یک بانک انگلیسی HSBC وانت مزبور قابل رؤیت است که به طور آشکاری بسیار آهسته در کنار خیابان حرکت می‌کند و برای فاصله‌ای که ماشین‌های دیگر تنها چند ثانیه نیاز داشتند، ۷۰ ثانیه وقت مصرف می‌کند. کم‌تر از یک دقیقه پس از آن که میتسویشی از زاویه دید دوربین خارج گردید، ماشین‌های اسکورت حریری در فیلم ظاهر می‌شوند و حدود یک ثانیه بعد، پس از آن که آن‌ها نیز از زاویه دید دوربین خارج شدند، بمب منفجر می‌گردد.

کارشناسان ژاپنی از ۶۹ تکه اسقاط به دست آمده در محل انفجار، ۴۴ تکه آن را به عنوان بخشی از یک وانت بار میتسویشی که در روز ۱۲ اکتبر ۲۰۰۴ در شهر ژاپنی ساگامهیرا، یکی از شهرک‌های حومه توکیو به عنوان ربوده شده ثبت گردیده بود، بازشناسی کردند. ولی این وانت با کدام کشتی و از چه راهی وارد بیروت شده بود، تاکنون نامعلوم مانده است. پلیس ملی ژاپن بنا بر درخواست کمیسیون، دست به تحقیقات زد، ولی نتوانست بارنامه خودرو مزبور را بیابد و سرانجام به این شناخت پربار رسید که خودرو «یا بخشاً و یا به طور کامل از طریق راه‌های دریایی از ژاپن به کشور دیگری صادر گردیده است، به احتمال قوی به امارات متحده عربی.»

هویت بمب‌انداز انتحاری نیز اسرار آمیز باقی می‌ماند. احمد ابوعدس فلسطینی در نوار ویدیویی که فرستنده تلویزیونی الجزیره پخش کرد، مسؤولیت حمله انتحاری را به عهده گرفت و خود را نیر به عنوان بمب‌گذار انتحاری معرفی کرد، ولی در بیروت هیچ کس ویدیوی نمایش داده شده را باور نمی‌کند، مضاف بر این که در وبسایت هواداران القاعده در روز بعد از نمایش، این ویدیو جعلی اعلام شده بود.

گزارش سازمان ملل متحد کماکان بر پایه اظهارات دو شاهد، که دیگر حاضر به شهادت نیستند و احمد ابوعدس که سوریه را به شرکت در این سوءقصد متهم می‌کرد، بنا شده است. «شاهد» ظهیر ابن محمد سعید صدیق که برای شهادت خود مشخصاً پول دریافت کرده بود و به خاطر کارهای خلاف در زندان به سر می‌برد، می‌گوید که ابوعدس را در اردوگاهی در الزبدانی سوریه دیده بوده و گویا او در آنجا شاهد جاسازی بمب در وانت میتسویشی نیز بوده است. صدیق مدعی است که ابوعدس در نظر داشته که سوءقصد را انجام دهد ولی رأی‌اش برگشته و به دنبال آن از طرف مأمورین سوریه به قتل رسیده که جسد او را در وانت میتسویشی که حامل بمب بوده گذاشته اند. این اظهارات همان قدر بی‌ارزشند که شهادت «شاهد» دوم، حسام طاهر حسام، که اعترافات خود را در پاییز سال ۲۰۰۵ به طور کامل پس گرفت، زیرا زیر فشار جسمی و رشوه گرفته شده بود. او در آن زمان گفته بود: «ابو (عدس) به جز دانه پهن کردن ... هیچ نقشی در انجام سوءقصد نداشته. او در سوریه دستگیر شد و زیر فشار (هفت تیر روی شقیقه) مجبور گردیده این ویدیو را تهیه و به فرستنده الجزیره ارسال دارد. بعد از آن او به قتل رسید.»

حداقل از بازجویی والدین عدس (که هنوز هم مفقودالثر است) به بعد مشخص شده که او قادر به رانندگی نبوده است. علاوه بر آن DNA کلیه اعضا و جوارح و لاشه‌هایی که در محل سوءقصد کشف شد، بررسی گردیده و مورد مقایسه قرار گرفته و تاکنون از سوءقصدکننده کوچک‌ترین اثری پیدا نشده است. با این حال یک مشکل دیگر وجود دارد، زیرا هم وسعت خندق عظیم ناشی از انفجار و هم مسیر موج انفجار، شباهتی با سوءقصد انتحاری نشان نمی‌دهند. حتا مقدار زیاد مواد منفجره قادر نیست، آن‌چنان ضربه

انفجاری شدیدی را رو به پایین باعث شود و چنین حفره عمیقی را ایجاد کند. شواهدی که وجود ماده منفجره (مضاعف) را در زیر زمین تأیید می‌کند:

- ۱- حفره انفجاری تقریباً گرد و متقارن است و رو به بالا دهان باز می‌کند.
 - ۲- وسایل نقلیه‌ای که بی‌واسطه در کنار حفره انفجاری قرار داشتند، پابرجا مانده بودند. موج انفجار رو به آسمان پخش شده بود؛ نمای خارجی هتل سنت جورج در طبقه دوم، سوم و چهارم کاملاً متلاشی شده، در حالی که خسارات در طبقه اول کم‌تر بودند.
 - ۳- درهای فلزی فاضلاب از جا کنده شده بودند.
 - ۴- تکه‌های کنده شده آسفالت به بیش از صد متر دورتر پرتاب شده و حتا به سقف خودروهایی که ۲۰۰ متر دورتر پارک شده بودند، خسارت وارد کرده بودند.
 - ۵- سطح آسفالت ترک‌هایی حاصل کرده بود که معمولاً به دنبال وقوع زلزله به چشم می‌خورد.
 - ۶- یک تکه سنگ به عرض یک متر به طبقه دوم کلپ قایق‌رانی در مقابل حفره انفجاری پرتاب شده بود.
 - ۷- علاوه بر آن، شهود گواهی کردند که دو انفجار پیاپی شنیده بودند؛ برخی دیگر گویا دو برق متوالی دیده بودند؛ همین‌طور در نوار ویدیویی نامبرده HSBC دو انفجار قابل شنود است.
- بی‌توجه به این امر، کمیسیون سازمان ملل متحد انفجار در سطح زمین را مسجل دانست. شاید واقعاً دو انفجار صورت گرفته بود، یکی در زیر زمین که حریری را به قتل رساند و دیگری بلافاصله روی زمین برای از بین بردن آثار و علایم جرم: آیا در درون وانت میتسوبیشی، در کنار مواد منفجره دیگر، دستگاه‌های الکترونیکی لازم نیز مخفی شده بود تا دستگاه‌های الکترونیکی پارازیت‌ساز اسکورت حریری را (برای جلوگیری از به کار انداختن مکانیسم انفجار از راه دور، مثلاً از طریق موبایل) «گمراه» کند و یا از کار بیاندازد؟ به هر حال این دستگاه‌ها تا آخر بدون اشتباه کار کردند و چیزی نشان ندادند. و یا شاید وانت میتسوبیشی منفجر شده در سطح زمین، در عین حال چاشنی بمب زیرزمینی بود؟

پایگاه نظامی در شمال لبنان

روزنامه‌نویس آمریکایی واین مدسن و تهیه‌کننده مشترک کتاب **کابوس آمریکا: ریاست جمهوری جورج بوش دوم**، روز ۱۱ مارس ۲۰۰۵ گزارش داد که قتل نخست‌وزیر سابق لبنان رفیق حریری «بنا بر اطلاعات منابع امنیتی بلندپایه لبنانی (مسلمان و مسیحی) ... توسط دستگاه دیپلماسی بوش و دولت لیکود آریل شارون در اسرائیل تأیید شده بود. علایم قوی دیگری نیز وجود دارد که قتل حریری توسط همان مأمورین امنیتی خبیث سوری صورت گرفته که در سوءقصد علیه رهبر مسیحیان لبنانی الیاس حبیقه در سال ۲۰۰۲ شرکت داشتند ...

حریری ... شهرت داشت که علیه تأسیس پایگاه بزرگ نیروی هوایی آمریکا در شمال لبنان مقاومت می‌کند. ایالات متحده آمریکا در نظر داشت قبل از آن که اقدام به ساختن پایگاه کند، نیروهای سوریه را کاملاً از لبنان خارج سازد. ...

منابع امنیتی لبنانی حتا گزارش می‌دهند که بدون وجود هیچ معاهده رسمی با لبنان، امتیاز ساختمان فرودگاه در شمال لبنان از طرف پنتاگون به **Jacobs Engineering Group of Pasadena** کالیفرنیا داده شده بود. شرکت دیگری که در ساختمان فرودگاه نامبرده سهم بود، **Bechtel Corporation** نام داشت که از جنگ عراق سود فراوانی برده بود.

Jacobs Engineering و **Jacobs Sverdrup** طبق قرارداد در حال حاضر در عربستان سعودی برای شرکت آرامکو، در عراق برای دستگاه ادارای نیروهای اشغالگر آمریکایی، در بوسنی، ترکیه، سوریه، لبنان، اسرائیل، اردن، یمن، عمان و امارات متحده عربی به فعالیت اشتغال دارد.

فرودگاه لبنانی گویا به عنوان محور عبور و مرکز تدارکاتی نیروهای آمریکایی در عراق در نظر گرفته شده بود و در عین حال می‌یابستی به عنوان محل تفریح و استراحت نیروهای آمریکایی در منطقه مورد

استفاده قرار گیرد. علاوه بر آن، می‌بایستی این پایگاه لوله نفت و گاز آمریکا در منطقه (باکو- تفلیس -

جیهان و موصل- کرکوک- جیهان) را مورد حفاظت قرار داده و در ضمن دولت اسد در سوریه را

بی‌ثبات سازد. وسعت فرودگاه در نظر گرفته شده، می‌بایستی که به بزرگی فرودگاه العدید در قطر باشد.

چندین منبع اطلاعاتی گزارش دادند که اجازه قتل رهبران خارجی چون حریری و یا حبیقه نهایتاً از طرف

دو مقام رسمی در مواضع کلیدی در کاخ سفید صادر می‌گردد، معاون رییس ستاد کارل روو و معاون

مشاور امنیتی الیوت آبرامز. علاوه بر آن، آبرامز رابط اصلی مابین کاخ سفید و دفتر شارون برای این نوع

عملیات مخفی، از جمله قتل‌های سیاسی است. «بنا بر اظهارات یک منبع کلیدی، آبرامز درست همان

جوانکی است که با یک چشمک و یک حرکت سر آن‌ها (اسرائیلی‌ها) برای یک چنین عملیاتی آماده

است.»^{۱۷}

مدسن روز ۱۴ می ۲۰۰۵ در جواب این سؤال که منابع وی کدام اند، گفت: «تنها چیزی که می‌توانم

بگویم این است که این منابع فرانسوی، بلژیکی و لبنانی هستند. نام بردن آن‌ها به معنی به مخاطره افکندن

شدید آن‌ها در اروپا و در لبنان است.» یک روز بعد: «می‌توانم به شما بگویم که منابع من افسران مسلمان

و مسیحی سازمان‌های جاسوسی لبنان، DGSE فرانسوی و سازمان ضداطلاعات ارتش بلژیک هستند. برخی

از آن‌ها نیز برای سازمان جاسوسی آمریکا CIA کار کرده اند.»

یک پست الکترونیکی نویسنده به واین مادسن در مورد سوءقصد به وارلرد لبنانی الیاس حبیقه در سال

۲۰۰۲، توسط افراد ناشناسی کپی شد و در یک سایت طرفدار بوش انتشار یافت. واکنش واین مادسن:

«حیرت‌آور است. تنها امکان موجود، این است که سازمان جاسوسی آمریکا در NSA پست الکترونیکی

مرا باز کرده و یا کسی از AOL پست مرا در اختیار آن‌ها گذارده باشد. یعنی ایمیل‌ها از این به بعد مانند

یک کتاب گشوده اند.»

دشمن در خانه

نویسنده آلمانی، راینر روپ علاوه بر مطالب دیگر، البته بدون آن که آن را فرموله کند، به این فکر اشاره می‌کند، که شاید خائنی در بین محرمان، ماری در بستر و یا یهودایی دست اندر کار بوده است: «قتل حریری، بازرگان مورد احترام سنی، که به خاطر بازسازی بیروت مورد تحسین مردم قرار داشت، هم به مردم لبنان و هم به دولت سوریه لطمه وارد می‌کند، زیرا حریری سیاست‌مداری پرقدرت محسوب می‌شد و فاکتور تثبیت‌کننده مهمی بود.»

ولی کلیه کسانی که در لبنان به صورت رادیکال خواهان تغییر وضعیت موجود هستند، مرگ حریری برایشان انگیزه مطلوبی است تا هواداران خود را علیه ادامه استقرار نیروهای سوریه در کشور بسیج سازند و به خیابان‌ها گسیل دارند تا خواست‌های آمریکا و فرانسه را در مورد عقب‌نشینی نیروهای سوریه تأیید کنند.

بدون تردید حضور نیروهای سوریه، لبنان را در پایان بخشیدن به جنگ داخلی مدد بخشید. ولی فرانسه که لبنان را به طور سنتی منطقه زیر نفوذ خود محسوب می‌کند و همین‌طور ایالات متحده آمریکا پس از آن نفوذ خود را در این کشور از دست دادند. به جای طبقه مرفه غرب‌گرای مسیحی که در لبنان حکومت می‌کرد، از این پس با کمک سوریه حزب‌الله شیعه که در عین حال رابطه نزدیکی با ایران دارد، شکوفا شد.

طی اقداماتی ظاهراً متمرکز فشار به سوریه و دولت هوادار سوریه در بیروت شدت گرفت تا وضع موجود تغییر یابد. آتش بیاران معرکه‌ای که از طرف رسانه‌های آمریکایی «رهبران اپوزیسیون» نام گرفته بودند، خواستار «سقوط صلح‌آمیز» دولت شدند. ولی نصرالله رهبر شیعیان... در مقابل ۱۰۰۰۰۰ نفر از پیروانش هشدار داد و از طرف مقابل خواست تا تعادل و گفت‌وگو را پیشه خود سازد: «امان از روزی که سقف فرو

ریزد، که در آن صورت همه ما را مدفون خواهد ساخت.»^{۱۸}

مافیا

نوربرت ماتس چند مشت دانه پاشید تا خواننده علاقه‌مند را جلب کند. مشت اول: «حریری میلیاردر بزرگی بود؛ آیا او نمی‌بایست با مافیا کار کرده باشد؟»

چه کاری؟ از این نوع کارها زیاد است. آیا منظور او کار سیاسی، غیرقانونی و یا ترکیبی از هر دو بود؟ یک «تحلیل‌گر بلندپایه شهر لندن» مطلب را دقیق‌تر کرد. او رابطه مستقیمی مابین افتضاح پول‌شویی که در اوایل مارس سال ۲۰۰۵ در اسرائیل کشف شد، که بزرگ‌ترین افتضاح از نوع خود در تاریخ کشور بود، و قتل نخست‌وزیر سابق لبنان حریری برقرار کرد. این تحلیل‌گر گفت: «آنچه که در اسرائیل و لبنان رخ می‌دهد، تنها دارای یک بعد ژئوپولیتیکی نیست، بلکه یک بعد مالی نیز دارد. در ماه می سال ۲۰۰۴ پس از این که قبرس به عضویت اتحادیه اروپایی درآمد، اجباراً به عنوان مرکز مالی بزهکاری سازمان‌یافته، تجارت با مواد مخدر و پول‌شویی، به ویژه از طرف روسیه به کنار گذارده شد. حریری قبل از مرگ خود به روسیه رفت و پیشنهاد کرد که روسیه در بیروت یک بانک تجارت خارجی تأسیس نماید و علاوه بر آن خواستار همکاری جامع در تأسیس پالایشگاه‌های نفتی و گازی و پروژه‌های ساختمانی شد.»^{۱۹}

سیاست غیرعادلانه

دانه پاشی دوم: «و یا این که لبنانی‌هایی که به خاطر سیاست غیرعادلانه اجتماعی‌اش از او متنفر بودند، او را به قتل رساندند؟» اگر این‌طور بود، در دنیا دیگر سیاست‌مداری وجود نمی‌داشت. البته ایالات متحده آمریکا، چندین بار قبل از به قتل حریری، از او خواستار ایجاد «جو سیاسی دیگری» در لبنان شده بود. منظور مقامات مسؤول در دستگاه دیپلماسی ایالات متحده آمریکا تنها خلع سلاح حزب‌الله و تشدید فشار بر لبنان و ایران که یاور میلشیا بودند، نبود، بلکه قبل از هر چیز آن‌ها خواستار کنترل اقتصاد لبنان بودند که مرکز مالی خاورمیانه در ارتباط با جهان عرب گردیده بود.

«سال گذشته اقتصاد لبنان، قبل از هر چیز به علت درآمدهای خود از بخش‌های مالی و گردشگری، ۵

درصد رشد داشت. ولی کشور از طرف صندوق بین‌المللی پول به خاطر بدهی‌های بودجه که بالغ بر ۳۳ میلیارد دلار گردیده است، به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. ۲۳ فوریه ۲۰۰۵

در کنفرانس به اصطلاح پاریس II در سال ۲۰۰۲، حریری، که نخست‌وزیر وقت لبنان بود، توانست از طرف فرانسه و کشورهای ساحلی خلیج ۳ میلیارد دلار اعتبار دریافت کند، که از طریق آن بدهی‌های کشور که در طی دوران جنگ داخلی انباشته گردیده بود، بازپرداخت شود. بنا بر اظهارات نمایندگان صندوق بین‌المللی پول در محل، لبنان در ازای این اعتبار، تعهد کرد تا «رفرم‌های جدی و دردناکی» را از جمله تقلیل شدید اشتغال در بخش‌های دولتی و هم‌چنین خصوصی‌سازی در بخش‌های کلیدی منجمله مخابرات به اجرا گذارد.

حریری و دیگر سیاست‌مداران خصوصی‌سازی‌ها را مورد تأیید قرار دادند، ولی از طرف سوریه ترمز شدند. بولتن اطلاعاتی خاورمیانه (اوت و سپتامبر ۲۰۰۳) شکوه داشت که سرمایه‌گذاران با «فقدان شفافیت و اجرای ناقص قراردادها» روبه‌رو هستند. به نوشته بولتن، «برعکس حریری که یک میلیارد دلار و ابرقدرت ساختمانی با روابط بسیار حسنه با سرمایه‌گذاران عربستان سعودی و اروپایی است و بیش‌تر از خصوصی‌سازی‌ها (از نظر مالی و سیاسی) سود می‌برد، نیروهای طرفدار سوریه، ارتش و سازمان‌های جاسوسی کوشش می‌کردند از هر موقعیتی برای جلوگیری از خصوصی‌سازی استفاده کنند.»

در مورد شهروندان لبنان آمار اجتماعی زیادی در دست نیست، ولی یک امر مسلم است و آن این‌که رشد سریع اقتصاد گودال عمیقی مابین قشر بسیار نازک ثروتمندان که به ویژه در بیروت زندگی می‌کنند و توده‌های فقیر در بخش‌های دیگر کشور، پدید آورده است.

نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر، یعنی تقریباً ۱۰ درصد جمعیت کشور (به ویژه جوانان و کسانی که به بهترین وجه تعلیم یافته بودند) لبنان را در ۱۰ سال گذشته ترک کرده‌اند. بیکاری رسماً در حدود ۱۰ درصد

محاسبه شده است ولی کارشناسان اقتصادی آن را ۲۰ تا ۲۵ درصد در کل و ۳۰ تا ۳۵ درصد در بین جوانان گمانه می‌زنند.

پژوهش‌های سال ۱۹۹۶ نشان می‌دهند که تقریباً یک‌سوم مردم لبنان در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. دولت کوشش کرد ارقام متعلق به سال ۱۹۹۶ را بی‌اعتبار کند و مانع از پژوهش‌های دیگر شد ولی آنتوان حداد، اقتصاددان که یکی از پژوهش‌های سال ۱۹۹۶ را انجام داده بود، در سال گذشته در مصاحبه‌ای با روزنامه النهار گفت: «در هفت سال اخیر معضلات اجتماعی، از جمله بیکاری، سطح نازل فرهنگ، کمبود تأمین بهداشتی، نازل بودن خدمات اجتماعی در شهرها و حومه، درآمد نازل، بدهکاری شدید خانوارها، کمبود مسکن و غیره تشدید یافته‌اند.»

حتا فاکت‌های محدود موجود آشکار می‌کنند که اقدامات مورد نظر صندوق بین‌المللی پول در رابطه با از دست دادن اشتغال، تقلیل نقش دولت در فرهنگ، تأمین بهداشت و خدمات اجتماعی، برای اکثریت مردم لبنان چه معنایی خواهد داشت. ولی هیچ نوع گفتمان علنی در مورد سیاست اقتصادی اپوزیسیون و پشتیبانی آن از «اقتصاد آزاد» موجود نیست. سیاست‌مداران اپوزیسیون تنها ادعا می‌کنند که سوریه، که به شدت وابسته به اقتصاد لبنان است، سالانه میلیاردها دلار از این کشور خارج می‌کند.

رهبران اپوزیسیون به ویژه از طرف اقشار مرفه مورد پشتیبانی قرار گرفتند، زیرا رژیم سوریه، که سازمان‌های جاسوسی‌اش بر حیات رسمی لبنان غالب بود، در بین آن‌ها مطرود است. ولی جای شبهه‌ای نیست که شور و اشتیاق دولت ایالات متحده آمریکا در مورد «انقلاب سدر» در لبنان، هیچ ربطی به استقرار دموکراسی در این کشور ندارد، بلکه بیش‌تر مربوط به اعمال «رفرم‌های جدی و دردناکی» است که از مدت‌ها پیش از طرف صندوق بین‌المللی پول و بسیاری از کنسرن‌های آمریکایی که دارای منافع اقتصادی در منطقه هستند، درخواست می‌گردد.^{۲۰}

زدویندها

مشت سوم: «شاید اسلام‌گرایان افراطی از عربستان سعودی در این قتل شرکت داشتند، چون معاملات شرکت ساختمانی حریری (Saudi Oger) با دولت عربستان سعودی مورد پسندشان نبود؟» خوب این هم نظری است.

اسرائیل

اسرائیل می‌بایستی که در لیست برگزیدگان قرار داشته باشد، آن‌هم حتا در سطر اول. مصطفی الناصر مشاور سابق رفیق حریری در شب سوءقصد در مقابل آژانس خبری سوریه گفت: «قتل حریری کار سازمان اطلاعات اسرائیل، موساد است که هدفش ایجاد تنش‌های سیاسی در لبنان می‌باشد. خارج از هر نوع شک و تردیدی، صلح، ثبات و سطح بالای امنیتی که در سال‌های اخیر در لبنان حکم‌فرما بود و کلیه گروه‌های لبنانی در به وجود آمدن آن نقش موزونی ایفا کردند، درست در جهت مخالف نیت سیاسی اسرائیل در مورد این منطقه قرار دارد و به ویژه با طبیعت این رژیم غاصب مغایر است. اسرائیل با ایجاد تنش مستمر در منطقه، ادامه بقای خود را تضمین می‌نماید و به همین دلیل تل‌آویو سال‌ها جنگ داخلی و بیش از یک دهه اشغال و بی‌ثباتی کشور ما را به ما تحمیل کرد.»^{۲۱}

«بسیاری از بازها در دولت بوش لزومی در مخفی کردن روابط تنگاتنگ خود با نخست‌وزیر اسرائیل آریل شارون و حزب لیکود وی نمی‌دیدند. په‌په اسکوبار کارشناس مسایل خاورمیانه در آمریکا در روزنامه Asis Times Online نوشت: «... ظاهراً تنها اسرائیل است که از قتل حریری بهره‌مند می‌شود»... از یک بررسی پژوهشی مدرسه علوم پیشرفته وابسته به ارتش که روزنامه واشنگتن تایمز روز ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱ منتشر کرد، برمی‌آید، که نظامیان آمریکایی تردیدی نداشتند که موساد قادر به این کار بوده است. این روزنامه در آن زمان به نقل از یکی از نظامیان آمریکایی که در این پروژه پژوهشی سهیم بود، نوشت: «موساد غیرقابل کنترل، بی‌رحم و با ابتکار است. این سازمان قادر است به نیروهای آمریکایی حمله کند و این‌طور وانمود سازد که گویی این اقدام از طرف فلسطینی‌ها و یا اعراب سازمان‌دهی شده بود.» ولی هیچ مدرکی

برای اثبات شرکت نه موساد و نه نیروهای سوریه در این سوءقصد در دست نیست.^{۲۲}

علاوه بر آن «گویا روزنامه ایرانی اعتماد به عنوان انگیزه قتل، ادعا کرده بوده که روابط بین سوریه و روسیه خطری برای اسرائیل است، زیرا روس‌ها می‌توانند به سوریه سیستم‌های نوین تسلیحاتی بفروشند.»^{۲۳} این تنها مسأله انگیزه نیست. اسرائیل تاریخ درازی در استفاده ابزاری از سوءقصد در سیاست‌های رسمی خود دارد. رژیم اسرائیل به کرات اقدامات تروریستی انجام داده و دشمنان خود را بدان متهم کرده است. در بین نمونه‌های نامحبوب‌تر ماجرای به اصطلاح لاوون Lavon بود که طی آن سازمان اطلاعات و جاسوسی اسرائیل موساد، یک شبکه مخفی در مصر سازماندهی کرد، که در سال ۱۹۵۳ یک سلسله بمب‌گذاری‌هایی را انجام داد. هدف این بمب‌گذاری‌ها تأسیسات دیپلماتیک آمریکایی بودند. مهاجمین مدارک قلب شده‌ای را به جای گذاردند که رد سوءقصدها را به سوی اعراب ضدآمریکایی متوجه می‌نمود. هدف از این اقدامات ایجاد تیرگی روابط مابین ایالات متحده آمریکا و مصر بود.

در تاریخ طولانی قتل رهبران فلسطینی، که بسیاری از آن‌ها در بیروت صورت گرفت، رژیم اسرائیل به طور معمول کوشش کرد تا فراکسیون‌های رقیب در بین نیروهای فلسطینی را درگیر سازد. قتل از طریق بمب‌گذاری در خودرو در بیروت یکی از شیوه‌های متداول مورد استفاده موساد بود. در دهه ۷۰ و ۸۰ هنگامی که اسرائیل وارد لبنان شد، این نوع بمب‌گذاری‌ها بخشی از زندگی روزمره شده بودند و بسیاری از آن‌ها به اسرائیل منصوب گردید.

یکی از قتل‌های اخیر، ترور الیاس حبیقه، عضو سابق کابینه و از وارلردهای سابق مسیحی در ژانویه ۲۰۰۲ بود. او به اتفاق سه مأمور محافظش از طریق یک خودرو بمب‌گذاری شده که از راه دور هدایت می‌شد در یکی از خیابان‌های بیروت به هلاکت رسید. حبیقه که در کشتار آوارگان فلسطینی در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا در سال ۱۹۸۲ سهیم بود، درست روز قبل از آن اعلام کرده بود که آماده است در مورد نقشی که نخست‌وزیر اسرائیل آریل شارون در کشتار نامبرده ایفا کرده بود، افشاگری کند.

در ژوئن سال گذشته (۲۰۰۴) یک قاضی لبنانی ۵ فرد عرب را محاکمه کرد که برای قتل رهبر شیعیان سید حسن نصرالله به همکاری با موساد متهم شده بودند. حداقل یکی از متهمین شهادت داد که موساد قتل حبیقه را هم سازمان داده بود. سپس در ماه می ۲۰۰۲ سازمان جاسوسی اسرائیل همین‌طور محمد جهاد جبرئیل، فرزند احمد جبرئیل، رهبر جبهه خلق برای آزادی فلسطین را به قتل رساند. وزیر دفاع اسرائیل، بنیامین بن الیعزر با استهزاء اظهار داشت: «هر چه در بیروت منفجر شود، حتماً نباید با اسرائیل رابطه داشته باشد.» در ماه اوت ۲۰۰۳ علی حسن صالح، یکی از رهبران حزب‌الله در بیروت به قتل رسید. اسرائیل طبق معمول هر نوع آگاهی در مورد این قتل را تکذیب کرد؛ اما تمام لبنان آن را یک اقدام موساد می‌دانست.

از سال ۲۰۰۲ بدین سو موساد زیر نظر مایر داگان قرار گرفت که در گذشته منطقه اشغالی جنوب لبنان را فرماندهی می‌کرد. این ثابت شده که شارون به داگان دستور داده بود تا شیوه‌های سنتی موساد، از جمله قتل در خارج از کشور را مجدداً احیا نماید.^{۲۴}

موجودات مریخی : نئوکان‌های آمریکایی

«نئومحافظه کاران آمریکایی که خواهان بی‌ثباتی منطقه هستند چطور؟ مهمل به نظر می‌رسد؟ برای همه نه! به عنوان مدرک که نئوکان‌ها "برای قتل حریری چراغ سبز دادند"، برخی از سایت‌های چپ به سایت اینترنتی کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد <http://www.freelebanon.org> استناد می‌کنند. مثلاً در شورای رهبری این کمیته یکی از نظریه‌پردازان دست راستی مثل ریچارد پرل و یا همین‌طور روزنامه‌نویس متعصب محافظه‌کار، دانیل پیپز حضور دارند. در سایت نامبرده در بالای عکس ده تروریست شماره یک جهان (اسماء بن‌لادن، فیدل کاسترو و دیگران)، زنجیری (لینک) به جاسوس شماره یک سوریه در لبنان زده شده. با کپی‌برداری از بازی ورق «تحت پیگرد» که تصاویر اعضای حزب بعث که تحت تعقیب بودند را چاپ کرده بود و ایالات متحده آمریکا آن را در عراق به کار گرفت، این لینک اشاره به همین ورق‌بازی در لبنان می‌نماید. در همان ردیف اول آس دل: رفیق حریری، قرار داشت. زیر عکس توضیح داده شده بود که پاداش قتل وی زیاد است. در ادامه، عکس سیاست‌مدار مارونی، الیاس

حقیقه قرار داشت که البته چون در سال ۲۰۰۲ به قتل رسیده بود، عکس او خط خورده بود. امروز دیگر این لینک فعال نیست که خود بهترین دلیل برای سهم بودن نئوکانها در پس قتل حریری است.

با این حال احتمالاً وجود آس دل، حریری برای این مبلغین نفرت خیلی دردناک بود. ولی آنها ولید جنبلاط، رهبر اپوزیسیون لبنانی مخالف سوریه را کماکان به عنوان جاسوس سوریه معرفی می کردند.^{۲۵}

سازمان جاسوسی آمریکا، CIA

واشنگتن برای خود شیوه‌های «قتل رسمی» (Murder incorporated) را که از نظر تاریخی به سازمان جاسوسی آمریکا CIA مربوط می‌شد، و افتخار قتل گویا کادرهای عملیاتی القاعده در یمن و مکان‌های دیگر را با خود حمل می‌کرد، مجدداً احیا کرده بود. هرچند که روزنامه واشنگتن پست و رسانه‌های دیگر آمریکایی، طوطی‌وار به تکرار نظرات کاخ سفید، که سوریه به عنوان «کشور خبیث» در قتل حریری مقصر است، ادامه می‌دادند، ولی اسرائیل و ایالات متحده آمریکا تنها دولت‌هایی هستند که مسؤلیت بخش عظیمی از اعدام‌ها و قتل‌های سیاسی در خاورمیانه به عهده آنها است.

برخلاف تبلیغات میهن پرستانه سطحی رسانه‌های آمریکایی، ارزش دارد که نگاهی به نقد هیأت تحریریه «دیلی استار» بیروت بیافکنیم: «این واقعیت که در طول تنها چند ساعت پنج گروه مشخص به عنوان مسبب قتل مطرح گردیده اند (اسرائیل، سوریه، هواداران رژیم لبنان، گروه‌های مافیایی و تروریست‌های اسلامی ضدسعودی و ضدآمریکایی) نمایانگر مخمصه بزرگی است که فرهنگ سیاسی عربی و لبنانی در کل خود با آن روبه‌رو است: محلی برای فعالیت‌های خشونت‌بار، کشنده و بی‌ثبات کننده، به منزله یک گزینه مزمن برای همه کسانی که بر سر قدرت در رقابتند.» این روزنامه افزود: «این دیوانگی اکنون در اثر پی آمدهای حمله آمریکا و انگلیس به عراق و موج جدید خشونت‌ها که پدید آمد، حتا بیش‌تر رسمی گردیده و در تاریخ معاصر منطقه خود را تثبیت می‌سازد.»

قتل رفیق حریری یک هشدار خشن است که جنگ ایالات متحده آمریکا در عراق تنها آغاز یک سازوکار گسترده برای یک حمله نظامی است که هدف آن در هم شکستن مقاومت علیه سلطه ایالات متحده آمریکا و اسرائیل است. این میلیتاریسم رشدیابنده، امکان به آتش کشیده شدن منطقه را به وجود خواهد آورد.^{۲۶}

گروه پیروزی و جهاد مقدس در شام

روز ۱۴ فوریه، یعنی در روز واقعه، قصاب بن جیدو، رییس فرستنده تلویزیونی الجزیره در بیروت، در حدود ساعت ۱۳،۳۰ به طور تلفنی از طرف شخصی مخاطب واقع شد، «که بسیار بد عربی صحبت می کرد و یا این که تظاهر می نمود که عربی بلد نیست.» جیدو حتا صریح تر بیان کرد: «این شخص عربی خالص حرف نمی زند. او عربی با لهجه خارجی حرف می زد.» به هر حال آن فرد به او گفت که گروه «مقاومت و جهاد در سوریه بزرگ، مسؤولیت اعدام عادلانه این جاسوس کافر رفیق حریری را به عهده می گیرد.» جیدو گفت: «ما تا قبل از این روز چیزی در مورد این گروه نشنیده بودیم.» الجزیره رأس ساعت ۱۴ اعلامیه آن ها را پخش کرد. ۲۰ دقیقه بعد مرد دیگری به ایستگاه خبری تلفن کرد و این بار «به زبان عربی سلیس» اعلام کرد، یک نوار ویدیویی در کنار درختی در مقابل مقر اصلی سازمان ملل متحد در بیروت قرار داده شده. یکی از همکاران فرستنده به محل نامبرده رفت ولی نوار را نیافت و دست خالی به ایستگاه بازگشت. یک همکار دیگر نوار را پیدا کرد و به رییس فرستنده داد. در ساعت ۱۵،۲۷ شخص ثالثی به فرستنده تلفن کرد و با عصبانیت سؤال کرد که چرا تاکنون نوار در تلویزیون پخش نشده است. رییس ایستگاه به اطلاع وی رساند که مقر اصلی الجزیره در قطر در این مورد تصمیم خواهد گرفت. شخص تلفن کننده فریاد زد و رییس فرستنده را تهدید کرد که اگر این نوار را پخش نکند، پشیمان خواهد شد. ساعت ۱۷،۰۴ فرد اخیر مجدداً و برای آخرین بار تلفن زد؛ او بسیار غضبناک بود و سؤال کرد که آیا نوار بالاخره پخش خواهد شد یا خیر. رییس فرستنده به او گفت که تصمیم قطعی شده و او می تواند برنامه را دنبال کند.

فرستنده سرانجام دوشنبه غروب نوار ویدیویی و پیام گروه را پخش کرد. یک فرد ریشو که عمامه سفیدی بر سر و عبای سیاهی بر تن داشت، گفت: «به خاطر برادران خود در عربستان ... تصمیم گرفتیم، افرادی را اعدام کنیم که این رژیم را مورد پشتیبانی قرار می‌دهند.» بعد مرد جوان که در مقابل پرچمی با شعار گروه پیروزی و جهاد مقدس در شام نشسته بود، ادامه داد: «ما اقدامی استشهادی انجام دادیم ... این نقطه آغاز بسیاری از اقدامات بعدی، علیه کفار و مشرکین در شام بود.» در ویدیو گفته شد که سوءقصد کننده انتحاری بمب را منفجر کرده و گروه می‌خواسته که با این عمل از کشتن «مجاهدین راه خدا» که توسط پلیس در عربستان سعودی به قتل رسیده بودند، انتقام گیرد. مرد جوان که یک فلسطینی به نام احمد ابوعدس بود، حریری را یک ظالم خودکامه نامید که چون «مأمور عربستان سعودی بود» اعدام گردیده است. او چندین سوءقصد دیگر علیه «کفار، منافقین و خودکامگان» را نیز وعده داد. آنچه که غریب به نظر می‌رسد این که احمد ابوعدس از ۱۹ ژانویه ۲۰۰۵ به بعد رسماً مفقودالامر اعلام گردیده است.

باد غرب در جنگل درختان سدر

چگونه یک جسد دیر کشف شده از نظر سیاسی و رسانه‌ای مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. اپوزیسیون نسیم سحری احساس می‌کند و علیه سوریه به بسیج مردم می‌پردازد. یک انقلاب سدری برای نیروهای حاکم.

بیروت، دوم مارس ۲۰۰۵: هزاران خرمگس که نشانه موثق وجود مُردارند، بر فراز محل هولناک سوءقصد، بر روی حفره قیف‌مانند انفجار در پرواز بودند و گاه و بی‌گاه این مزاحمین براق آبی‌رنگ به صورت نیروهای امدادی می‌خوردند. بصام جوجو که امروز مأمور اکتشافی خودخواسته در آن حفره انفجار بود، حدس می‌زد که کشف هولناکی خواهد نمود. چند قدم دورتر از او انبوهی از خرمگس‌ها بر روی زمین شکافته و آسفالت تکه‌تکه شده به جست‌وجو مشغول بودند. مگس‌ها با پشتکار بین زمین و آسمان در حرکت اند. اکنون او می‌بیند که چگونه مگس‌ها با جدیت به زیر خرده‌سنگ‌ها می‌خزند و به همان سرعت نیز بیرون می‌آیند. شکی نبود: این مفت‌خواران مزاحم که کشش شدیدی به مواد ارگانیک متعفن

دارند، طلایه‌دار کشف شومی بودند؛ ارگان‌های بویایی ویژه برسر آنتن‌ها، آن‌ها را به طور دقیق به سمت بخارات و ترشحاتی که به همت هضم مواد پروتئیدی توسط باکتری‌ها در طی روند گندیدگی و پوسیدگی ایجاد می‌شوند، راهنمایی می‌کردند؛ در آنجا تخم‌های خود را به صورت کرم زنده روی اجساد و ترشحات قرار می‌دهند.

بصام جوگو از بوی شیرین و زنده گندیدگی فلج شده. تردیدی نیست. او باید زیر این خاک و خاکروبه ناشی از انفجار بمب، قرار داشته باشد. زیر تل خاک، تنها سه متر دورتر از حفره انفجار. چند لحظه بعد او شوهرخواهر مقتول خود را پیدا می‌کند و در مقابل دوربین‌های تلویزیون که این جنجال را مشایعت می‌نمایند، خواهد گفت: «من راه خود را به زور از بین حصار ارتش باز کردم تا با مسؤول عملیات صحبت کنم. در همین لحظه متوجه رایحه‌ای متعفن و این مگس‌های آبی رنگ شدم. اونجاست که پیدایش کردیم. جسد کاملاً دست نخورده به نظر می‌رسد، هر چند که گندیده ... ما او را از لباس‌هایش و از موبایل خصوصی‌اش که هنوز در دست داشت، باز شناختیم.» هنوز انگشت سبابه فرد کشته شده به سوی آسمان بود که در بین معتقدین به دین اسلام به معنی «لا اله الا الله» است.

عبدالحمید محمد الغلابینی که خلبان هواپیمای تجارتي است، روز ۱۴ فوریه رأس ساعت ۱۲،۵۵ دقیقه در نزدیکی محل حادثه نزدیک هتل سنت جورج در حال دویدن است که ناگهان انفجار عظیمی صورت می‌گیرد. از آن روز او مفقودالاثرا اعلام شده بود. کاسه صبر خانواده غلابینی صبح روز ۲ مارس دیگر لبریز گردید؛ ۱۶ روز بود که اعصاب بستگان وی در تشنج بود. ۱۳ نفر از بستگان او منجمله دو دخترش صبح آن روز مصممانه به سوی محل حادثه رفتند و جای هیچ نوع تردیدی را در مورد عزم جزم خود باقی نگذاشتند؛ آن‌ها مجهز با جلیقه‌های نارنجی رنگ، کلاه‌خودهای زرد و ماسک دهان و دستکش لاستیکی در نظر داشتند ادامه جست‌وجو را در دست گیرند و شک و تردید و دودلی را به پایان رسانند، زیرا آن‌ها می‌خواستند فقط جسد پدر عزیز و یا فامیل خود را پیدا کنند تا بالاخره آن‌طور که سزاوارش بود به خاک سپرده شود.

شب قبل خانواده مزبور در محل سانحه دست به اعتصاب نشسته زده بود. دختران غلایینی لاما و رعنا برای یافتن باقی مانده جسد پدرشان درخواست کمک کرده بودند. چند ساعت قبل از آن یک دست یافته شده بود، روز قبل برخی از اعضا و یک بدن. گریه‌ها تکه‌های جسد را بیرون آورده بودند. لاما غلایینی درمانده شده بود: «می‌خواهم از گریه‌ها تشکر کنم. آن‌ها اعضا و جوارح و بدن را زیر ماشین‌ها یافتند. آن‌ها به ما کمک کردند. دولت کمکی نمی‌کند. حتی برای یافتن پدر ما، دست به یک سنگ نزدند.»

جو در آن روزها بسیار ملتهب بود. تیم تحقیقاتی سازمان ملل متحد زیر نظر فیتز جرالده درست در لحظه‌ای که غلایینی‌ها پدر خود را یافتند، در محل حادثه حضور داشت. بستگان جسد فریاد می‌زدند: «دولت کجاست؟ خجالت نمی‌کشید؟ ما باید خودمان این کارها را انجام دهیم. کارشناسان سازمان ملل متحد شاهدند.» و یا «لحود! اگر برادرت، پسر و یا یکی از بستگان بود، آیا او را ۱۴ روز زیر آوار می‌گذاشتی؟»

اپوزیسیون که «رژیم» هوادار سوریه در بیروت و دولت دمشق را مسؤول این سوءقصد اعلام کرده بود، از این موقعیت استفاده کرد تا برای خود منفعت سیاسی دست و پا کند. نماینده مجلس غنوه جلول با این کلمات خانواده غلایینی را تسلی می‌داد: «خدا می‌داند که این فرد قربانی کدام فتنه شد. باید هرچه زودتر به حقیقت دست یابیم.» رهبر اپوزیسیون ولید جنبلاط ادعا کرد، تعلق در جست‌وجوی کشته‌شدگان نتیجه «کوشش‌هایی است تا شواهد این جنایت مخفی بماند ... و نشان می‌دهد که سازمان‌های جاسوسی در آن سهم اند.» او در مصاحبه‌ای با فرستنده تلویزیونی (LBC) The Lebnese Broadcasting Corporation صریح‌تر گفت: «آقای وزیر فرنجیه دو روز بعد (از سوءقصد) گفت که حفره (انفجاری) پر شده است. این کار در راستای بقیه کوشش‌هاست تا مداراک و شواهدی که با این جنایت در ارتباط اند تخطئه شوند. این یک رسوایی است. دستگاه (امنیتی) لبنان در این کار سهم است. آقایان سر فرصت کار می‌کنند. آن‌ها سر فرصت مواد منفجره را در محلی جاسازی می‌کنند که پر از مردم است؛ کشوری که رژیمش به رژیم چائوشسکو شباهت دارد. رژیم پر از جاسوس. می‌خواهید به من بگویید که آن‌ها مسؤول نیستند.»

آن‌ها مسؤولند...»

اپوزیسیون خواست تا «هر شش فرمانده مهم‌ترین سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی دست‌چین شده توسط لحدود به اتفاق دادستان کل کشور، عدنان عضوم از کار برکنار گردند»، زیرا گویا همگی در قتل حریری سهیم بوده‌اند. خواست دیگر آن‌ها عقب‌نشینی کامل ارتش و سازمان‌های اطلاعاتی سوریه در چارچوب زمانی که پرزیدنت اسد به طور مشخص تعیین خواهد نمود، بود. حتا جفری فلت‌مان پرمشغله، سفیر آمریکا در لبنان، از فرصت استفاده کرده و روز ۳ مارس ۲۰۰۵ در مراسم خاکسپاری رسمی غلابینی شرکت نمود. پس از یک‌چنین کشتار دردناکی، به جز آمریکا، اساساً کدام کشور بهتر می‌توانست نظر کلی و اجمالی را حفظ کند؟ پس از سوءقصد رفیق حریری، اعصاب جهان دمکراتیک مثل عصب یک دندان‌شکسته بسیار متشنج بود. رییس‌جمهور آمریکا جورج بوش درد جهان را با شجاعت و مردانگی تقبل کرد و بدیهی بود که زیر آن نیز رنج می‌برد، زیرا آن‌طور که گفت، حریری یکی از هم‌پیمانان او بود. به همین دلیل در آن روز خونین قوی‌ترین مرد جهان، البته به استثنای سامسون، به خاطر این «قتل دردناک» بر سر خشم آمد. سخنگوی وی اسکات مک‌کله‌لاند ناله کرد: «پرزیدنت شوکه شده و عصبانی بود» و با آینده‌نگری «اشغال‌گری خارجی» لبنان توسط سوریه را مورد انتقاد قرار داد.

وزیر امور خارجه آمریکا، خانم کوندولیسای رایس دستکش نزاع را به دست کرد و مقتول را به سادگی به دست فراموشی سپرد و از این تشنج آنی استفاده نمود تا به نوبه خود سوریه را متهم به «بی‌ثبات کردن» وضعیت در لبنان کند ولی جرأت نکرد اکنون که مسأله مسؤولیت قتل هنوز در حالت جنینی بود، دمشق را متهم کند، هر چند که مقصر می‌بایستی هرچه زودتر پیدا شود. البته او در مورد دخالت سوریه در مسایل داخلی لبنان غرولند کرد و در مقابل همکار مصری خود احمد ابوالغیط ناله کرد که: «روابط بین ایالات متحده آمریکا و سوریه متأسفانه رو به بهبود نیست و بلکه بدتر هم می‌شود.» این که: «مشکل سوریه، یک مشکل جدی است» را خانم رایس می‌دانست و با ناراحتی فراوان سوریه را متهم می‌کرد که دست‌نشانده

ایران است، گروه‌های رادیکال در اسرائیل را مورد پشتیبانی قرار می‌دهد و از ورود شورشیان و قاچاق اسلحه به عراق به طور مؤثر جلوگیری نمی‌کند. خانم وزیر روی دور افتاده و گفت که سوریه به این صورت «تروریسم بین‌المللی و شورشیان در کشور همسایه خود عراق» را مورد پشتیبانی قرار می‌دهد. خانم رایس یک روز پس از سوءقصد، سفیر خود در دمشق، خانم مارگرت اسکوبی را به منظور تبادل نظر فوری از دمشق خواست و گفت: «ما در این لحظه این اقدام را لازم می‌شماریم.»

اپوزیسیون مخالف سوریه در لبنان به رهبری باسم صباح و ولید جنبلاط اعتقاد خود را مخفی نمی‌داشتند و تأکید می‌کردند دولت بیروت و «در پشت آن دولت سوریه» مسئول قتل حریری هستند. فرمانده سابق ارتش لبنان میشل عون که در مهاجرت پاریس بود، در مقابل فرستنده رادیویی «فرانس اینفو» اظهار داشت: «قتل حریری چالشی برای جامعه بین‌المللی است. سوریه مسئول این قتل است. آن‌ها هستند که امنیت و سازمان‌های جاسوسی در بیروت را زیر کنترل خود دارند.»

رییس‌جمهور سوریه، بشار الاسد، کلیه اتهامات را بی‌پایه اعلام کرد و از «یک اقدام وحشتناک خلاف کارانه» سخن گفت و با «لبنان برادر در این وضعیت بسیار خطرناک» اعلام همبستگی نمود. سخنگوی وزارت امور خارجه ایران حمیدرضا آصفی این اقدام را «اقدام تروریستی» نامید و مانند بسیاری از مردم لبنان، سازمان جاسوسی اسرائیل، موساد را مسئول این قتل اعلام کرد. برخی دیگر رقبای شغلی حریری را مسئول این قتل می‌دانستند. وزیر دادگستری لبنان عدنان عضوم سرنخ‌ها را در دست «عناصر خارجی» می‌دانست. ولی کعب‌الخبارها در ایالات متحده آمریکا کوتاه نمی‌آمدند و سرانجام شمشیرها را از رو بستند و با صراحت انگشت نشانه را به سوی «دولت لبنان و قدرتی که در پشت آن قرار گرفته، دولت سوریه» نشان رفتند و این دو را متهم کردند که در قتل حریری مقصرند. هواداران این نظریه دست به دامن این استدلال بودند که حریری در اکتبر سال ۲۰۰۴ از پست نخست‌وزیری استعفا داد، چون مخالف تغییر قانون اساسی آن‌طور که مورد پسند سوریه باشد بوده. این تغییر، دوره ریاست جمهوری رقیب اصلی وی، امیل لحود را که قادر به تحمل او نبود، سه سال دیگر تمدید می‌کرد. طبق این استدلال حریری به

اپوزیسیون ضدسوری در لبنان پیوسته و از اجرای قطع‌نامه ۱۵۵۹ سازمان ملل متحد، که خواستار خروج نیروهای سوریه از لبنان و اجرای انتخابات آزاد بود، به دفاع برخاسته بود. و به نظر خدمت‌گذار حقیقت در آن سوی آب‌ها، این گام حریری را به آماج هدف سوریه مبدل ساخته بود.

حتا مروان حمزه یکی از نیروهای اپوزیسیون در پارلمان لبنان خود را مؤظف به تکذیب این امر می‌دید: «نه من و نه او به هیچ شکل و نحوی با قطع‌نامه ۱۵۵۹ سروکار نداشتیم. او با تمدید دوره ریاست جمهوری موافقت کرد.» بعدها گفته شد که این گام زیر فشار رییس سازمان امنیت سوریه روستم غزاله انجام گرفته بود. در آن زمان رهبر دروزی‌های لبنان و فرد شماره یک اپوزیسیون، ولید جنبلاط با تمسخر گفت: «ظاهراً حریری قادر نبود از برخی از پیشنهادات صرف‌نظر کند»، البته امروز او دیگر نمی‌خواهد چنین حرفی را زده باشد. برای نصیر قنديل یکی از نمایندگان پارلمان بیروت کاملاً روشن بود که «رهبری سوریه دارای روابط بسیار صمیمانه و استراتژیکی با حریری بود.» پس مشکل کجا بود؟

ثروتمند بزرگ حریری که هیچ‌گاه علیه سوریه قیام نکرد، تنها یک چیز می‌خواست: تجارت کند و ثروت بیاندوزد. او در طول حیات خود سیاست را مطیع منافع اقتصادی خود کرده بود و شاید بتوان گفت به همین دلیل نیز با سوریه همکاری می‌کرد. با این حال او برای مخالفین خود «تهدید سیاسی» عظیمی بود: کلیه نظرپرسی‌ها در کشور پیروزی حریری را در انتخابات ماه می ۲۰۰۵ لبنان محرز برآورد می‌کردند. و مشکل اصلی نیز در همین جا بود، زیرا حریری پس از پیروزی در انتخابات تغییرات چندانی در وضعیت حاکم به وجود نمی‌آورد. و این امر بدون شک نه تنها برای اپوزیسیون ضدسوری در لبنان، بلکه برای اپوزیسیون بانفوذ مهاجر لبنانی در آمریکا که از مدتها پیش اشتراکاً با دستگاه دیپلماسی بوش تصمیم گرفته بودند لبنان را «در اولین فرصت دمکراتیزه» کنند، سیلی سنگینی به «چهره دمکراتیک» آن‌ها بود.

لذا جای تعجب نبود که جنبلاط کمی قبل از سوءقصد ژنرال سابق و رهبر اپوزیسیون مسیحی میشل عون را که در فرانسه در مهاجرت بود، تحت فشار گذارد که به لبنان بازگردد تا با او و جنبش سیاسی که تحت

رهبری او قرار داشت، جبهه مشترکی علیه سوریه بر پا کنند. این طرح مورد پسند برادران دینی در واتیکان نیز بود که از طریق فرستنده رادیویی خود با امید وعده می‌دادند: «میشل عون بازمی‌گردد. حزب او جنبش مسیحی و میهنی، در انتخابات مجلس در بهار آینده شرکت خواهد کرد.» عون که متقاعد شده بود، لبنان بدون او لبنان نیست، بار سفر بست: «ما برای اقناع مردم از صحت سیاست خود، ۱۵ سال از دست دادیم.»

عون جزو افراد بانفوذ در لابی دولت بوش بود که توانست در سال ۲۰۰۳ نقش تعیین کننده‌ای در تصویب قانون Syria Accountability and Lebanese Sovereignty Restoration Act (SAA) توسط مجلس نمایندگان ایفا کند. این قانون از جمله از سوریه می‌خواست: «فوراً و بی‌قید و شرط از پشتیبانی تروریسم دست بردارد.» «از هر نوع تروریسم» صرف‌نظر کند و کلیه قوای نظامی و انتظامی خود را از لبنان خارج کند. یک دلال سیاسی دیگر در کنگره آمریکا با ریشه‌های لبنانی به نام زیاد عبدالنور که در نیویورک زندگی می‌کند و در یک بانک سرمایه‌گذاری به کار مشغول است، در سال ۱۹۹۷ مشترکاً با نتوکان‌ها و هواداران حزب اسرائیلی لیکود و دست راستی‌های مسیحی، کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد United States Committee for a Free Lebanon (USCFL) را تأسیس نموده، این فرد، در اصل «چلبی» لبنانی، از سال‌ها پیش با هم‌فکری و توافق دست راستی‌های آمریکایی خواستار ایجاد یک دولت دست‌نشانده در بیروت بود.

سپس آن شد که باید می‌شد: امواج دمکراسی بر روی دولت درخت سدر فرو ریخت. اپوزیسیون جو را تحریک و تظاهرات توده‌ای در لبنان سازماندهی می‌کرد. ۱۴ روز پس از قتل، روز ۲۸ فوریه ۲۰۰۵ کابینه طرفدار سوریه عمر کرامی استعفا داد. در بیروت بیش از ۵۰۰۰۰ نفر از مخالفین، استعفای دولت را به عنوان «پیروزی عظیم جنبش اپوزیسیون» جشن گرفتند و فوراً خواستار خروج ۱۴,۰۰۰ سرباز سوریه که هنوز در کشور مستقر بودند، شدند. رهبر اپوزیسیون ولید جنبلاط از یک «گام تاریخی نوین در استقلال تازه کسب گردیده» سخن گفت و خواستار ترکیب یک دولت موقت شد که در آن کلیه احزاب و

نیروهای سیاسی کشور، «از جمله حزب الله»، شرکت داشته باشند.

چند روز پیش از آن سفیر آمریکا ساترفیلد با جنبلات مشورت کرده بود. دولت وی در واشنگتن که در جنب «مبارزه علیه تروریسم» قصد دارد «دمکراسی بیش‌تر» در کشورهای عربی برقرار کند، اکنون با سقوط رییس‌جمهور عراق صدام حسین، نقطه آغازی برای یک تحول اساسی در خاورمیانه می‌بیند که باید به تغییر رژیم در سوریه، لبنان، ایران، عربستان سعودی و مصر بیانجامد. این رویکرد مطابق با طرح استراتژیکی بود که در سال ۱۹۹۶ توسط نئوکان‌های آمریکایی زیر نام "A Clean Break" طراحی گردیده بود و بعداً مفصل‌تر بدان خواهیم پرداخت.

سوریه که از پایان جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۹۰ قدرت انتظامی در کشور درخت سدر گردیده بود از همان آغاز، شرکت در سوءقصد علیه رفیق حریری را تکذیب نمود. رییس‌جمهور سوریه بشار الاسد گفت: «ما اگر واقعاً حریری را به قتل می‌رساندیم، آن یک خودکشی سیاسی بود. این جنایت به نفع چه کسی است؟ مطمئناً به نفع سوریه نیست.» وزیر او خانم بئینه شعبان در آن وقت با تمسخر می‌گفت که مطمئناً در گام بعدی سوریه مسؤول وقوع سونامی شناخته خواهد شد.» ولی هنگامی که چندی بعد اسرائیل در اواخر فوریه ۲۰۰۵ پس از یک سوءقصد تروریستی در تل‌آویو، به جبهه انترناسیونال دمکرات در جنگ علیه سوریه پیوست و «تصمیم گرفت، تا وقتی که تنور گرم است ... دست به حمله تبلیغاتی زند، زیرا هر جا که مشکلاتی وجود دارند- در عراق، در لبنان، و اکنون در اسرائیل- سوریه مخل آرامش است»، آنگاه آرام آرام عرصه برای مسؤولین در سوریه تنگ گردید.

جنایت در مورد حریری وضعیت را برای اپوزیسیونی که تا آن لحظه بی‌اهمیت بود، تغییر داد. آن‌ها طبیعتاً اتهامات فرضی از طرف آمریکا و اسرائیل را با ولع قاپیدند و اجازه ندادند که به اعتقادشان در مورد این که قاتل و یا توطئه‌چینان این قتل در بیروت و دمشق نشسته اند، خدشه‌ای وارد گردد. اعتراضات توده‌ای گسترده اپوزیسیون که صدها هزار نفر از شهروندان را به خیابان‌ها کشید، آمریکا به عنوان انقلاب

سدر تبلیغ کرد، عبارتی که توسط پائولا دبیرانسکی، معاون وزیر دولت آمریکا در روابط بین‌المللی و عضو سازمان USCFL متعلق به آقای عبدالنور در اواخر فوریه ۲۰۰۵ اختراع شد. هرچند همان‌طور که گفته شد این موج اعتراضی نخست‌وزیر لبنان عمر کرامی را مجبور به استعفا کرد، ولی باعث پدید آمدن موج اعتراضی عظیم شیعیان مخالف شد که توانست نیم میلیون از شهروندان شیعه را بسیج کرده و او را مجدداً به مسند وزارت بازگرداند. به علت دخالت‌های مستمر و پیگیر ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپایی و اصولاً به اصطلاح «جامعه جهانی»، سوریه در اواخر آوریل حضور نظامی ۲۹ ساله خود را به عنوان قدرت ناظم در لبنان پایان بخشید و نیروهای خود را تماماً از لبنان خارج کرد.

در ماه می و ژوئن ۲۰۰۵ اولین انتخابات «دمکراتیک» در لبنان صورت گرفت؛ البته زیر فشار شدید به ویژه ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی. از آن زمان تاکنون از تحریکات علیه سوریه کاسته نشده. مسئولین امر در دستگاه دیپلماسی جورج بوش مایل اند به هر شکل ممکن تغییر رژیم در سوریه را تحمیل کنند، یعنی مشابه افغانستان و عراق دولت‌های دست‌نشانده برگمارند، تا اولاً نفوذ ژئواستراتژیکی و همچنین منافع اقتصادی خود را در منطقه گسترش دهند و تثبیت نمایند و ثانیاً در بین کشورهای اکنون از نظر سیاسی تضعیف‌یافته خاورمیانه و نزدیک، نقش غالبی برای دولت اسرائیل بیافرینند. لازم است که فعلاً به همین گستره سیاسی کلی اکتفا کنیم، زیرا وظیفه این کتاب پیش از هر چیز جست‌وجوی آثاری است که مسببین واقعی را برملا کند.

ACE-1: نبردهای سنگین در لبنان

برای درک بهتر تأملات در این تحقیق، نگرشی کوتاه به تاریخ معاصر لبنان و قبل از هر چیز به وقایع اسف‌بار جنگ خونین ۱۵ ساله داخلی لبنان مابین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ لازم به نظر می‌رسد. تنها از این طریق می‌توان وقایع و افراد و اقدامات افرادی که در زیر به کرات مطرح خواهد گردید، به طور صحیح تنظیم و درک کرد. این بخش را نباید مورد اغماض قرار داد.

علایم. روند. اسرائیل در کشوری غریب. اسرائیل تا زانو در خون. «جنگ رهایی بخش عون برای رهایی کشور از یوغ سوریه»

این که بارها و بارها و در همه دورانها بدون آن که زحمت زیادی لازم شود و یا عذاب وجدانی پدید آید، میلیون‌ها انسان که در جوامع مختلف با اشکال اجتماعی متضاد زندگی می‌کنند، که معمولاً چیزی برای ازدست دادن ندارند جز از زنجیرهای خویش، برای کشتار متقابل وسیله قرار داده شده و هنوز هم قرار داده می‌شوند، دیگر کسی را متعجب نمی‌کند. ولی محدودیت فکری این انسان‌های دوبا باوجود مغز بسیار تکامل یافته خود ظاهراً حد و مرزی نمی‌شناسد: متخصص قتل ناجوانمردانه تنها به کشتار ساده قناعت نمی‌کند، بلکه آن را مانند یک آدم خوش‌ذائقه که در بین ماهی‌ها بهترین را برای صرف دست‌چین می‌کند، رفتار می‌نماید و ابایی نیز ندارد که جنایت خود را با وسواس از نظر «اشکال جنگی» طبقه‌بندی کند و آن را با یک عبارت «آکادمیک» اشتباه نشدنی نیز بیاراید.

بگذارید رشته کلام را به یک «نظریه پرداز» علوم نظامی بسپاریم: «نوع غالب جنگ که در حال حاضر متداول است، به اصطلاح low intensity war (LIC) است که با جنگ اتمی و یا جنگ‌های کلاسیک معمولی تفاوت دارد. این عبارت کمی گمراه‌کننده - تعداد قربانیان و ابعاد خسارات می‌تواند از پی‌آمدهای یک جنگ متعارف مابین دو کشور به مراتب بزرگ‌تر باشد - کلیه اشکال جنگی، که بین کشورها رخ نمی‌دهد را در برمی‌گیرد. علل این درگیری‌های نظامی عمدتاً مبارزه بر سر قدرت، هویت و یا منابع است. بنا بر کرولد Crevelد (یک نظریه‌پرداز نظامی دیگر) برای این جنگ‌های با شدت کم (LIC) سه علامت مشخصه وجود دارد:

- آنها عمدتاً (ولی نه تنها) در درون جوامع کشورهای در حال رشد رخ می‌دهند.
- شخصیت‌های خصوصی و دولتی در آن سهیم اند، به این معنی که دیگر تنها قوای نظامی متعارف در مقابل یکدیگر قرار ندارند.

- و درست از طرف نقش آفرینان چریک به طور معمول سلاح‌های بغرنج و تکامل یافته به کار گرفته نمی‌شود، بلکه ابزار «ساده» جنگ‌های داخلی و پارتیزانی، از جمله اقدامات تروریستی، استعمال می‌شود.^{۲۷}

کشتار خونینی که در لبنان واقع شد و جنگ داخلی نام گرفت، به هر حال یک جنگ چریکی و نامنظم بود، جدا از این که، از طرف کارشناسان مسأله قتل ماشینی این مقوله از انواع ACE-1 محسوب گردد یا نه. مفهوم این مخفف را بهتر است انسان نداند. یک امر مسلم است، که ACE-1 در لبنان به قیمت جان ۱۵۰,۰۰۰ نفر و مجروح شدن ۱۱۵,۰۰۰ کودک و زن و مرد و دیگر خسارات جانبی تمام شد و ۲۰,۰۰۰ مفقودالثر به جای نهاد؛ ۸۰۰,۰۰۰ نفر از ترس ACE-1 به خارج از کشور گریختند و چندین صدهزار لبنانی و فلسطینی به دنبال عملیات رزمی و کشتارهای توده‌ای که از مشخصات این گونه اشکال جنگی است، از سرزمین‌های مسکونی خود رانده شدند.

مسئولیت این که این جنگ داخلی ۱۵ ساله در لبنان از نظر «دانش نظامی» در چارچوب مقوله ACE-1 طبقه‌بندی گردید، به گردن طرفین درگیر در جنگ داخلی است که به گروه‌های (A) شامل القوات اللبنانیه FL، ارتش جنوب لبنان SLA و اسرائیل و گروه (B) ارتش منظم لبنان، حرکت ملی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین PLO و در بین این دو سوریه که مواضع خود را تغییر می‌داد، تقسیم می‌شد. در نتیجه سر گروه‌های درگیر بسیار شلوغ‌تر از آن بود^{۲۸} که بتوانند از عهده ACE-1 برآیند ولی سرانجام همه چیز بر وفق مراد گردید.

نشانه‌های اولیه

از اواسط قرن ۱۹ در لبنان که بخشی از امپراتوری عثمانی بود، جنبش ضدترک که به ویژه از طرف تجار بزرگ و بانکداران مارونی و همین‌طور فقهای مسیحی دامن زده و تحریک می‌شد، شدت یافت. رهبران عمده این «جنبش رهایی‌بخش لبنانی» آماده بودند تا برای تعویض سلطه خارجی از یوغ ترک‌ها به یوغ

فرانسوی‌ها حتی «آخرین پیراهن خود را نیز ببخشند.» ظاهراً بدون سلطه خارجی امیدی به استقلال وجود نداشت.

در طی جنگ جهانی اول بنا بر قرارداد محرمانه سایکس-پیکوت مربوط به سال ۱۹۱۶ لبنان سرانجام به عنوان بخشی از کشور سوریه، در منطقه نفوذ فرانسه تأیید شد. پس از جنگ جهانی اول نیروهای فرانسه کشور را در اشغال خود گرفتند و روز ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ قیمومیت خویش را بر سوریه و لبنان اعلام داشتند و سرانجام روز اول نوامبر ۱۹۲۰ کشور لبنان بزرگ را بنا نهادند، که توسط منطقه حاصل‌خیز دره بقاع متعلق به سوریه گسترده شد و تا سال ۱۹۲۵ از طرف کمیسار کل فرانسوی مدیریت می‌گردید. شهروندان مسلمان لبنان اعتراضات جنبش ملی سوریه علیه تجزیه قهرآمیز لبنان از سوریه را مورد پشتیبانی قرار می‌دادند و جنگ رهایی‌بخش خلق سوریه (۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷) آغاز شد که قبایل دروز در بخش‌های جنوبی لبنان را نیز در بر گرفت.

روز ۲۳ می ۱۹۲۶ قدرت استعماری فرانسه یک قانون اساسی برای لبنان تدوین کرد و با این گام جدایی قطعی و نهایی لبنان و سوریه را کلید زد و پس از آن قوی‌ترین پایگاه فرانسه در خاور نزدیک را به وجود آورد. جدایی دقیق احزاب در زندگی سیاسی می‌بایستی که کوشش برای پیوستن مجدد به سوریه را بی‌اثر سازد. روز ۳۰ نوامبر ۱۹۳۶ قراردادی به امضا رسید که پایان قیمومیت فرانسه را برای سال ۱۹۳۹ تعیین می‌کرد؛ البته پارلمان فرانسه از تأیید این قرارداد سر باز زد و پس از آغاز جنگ دوم جهانی وضعیت اشغال را به لبنان تحمیل نمود. پس از آن که آلمان هیتلری وارد خاک فرانسه شد، «فرانسویان آزاد» به فرماندهی ژنرال ژ. کاتروو و نیروهای ارتش انگلیس در ژوئیه ۱۹۴۱ لبنان را تحت اشغال خود درآوردند. حکم سازمان ملل ملغاً شد و به طور تلویحی استقلال لبنان اعلام گردید. در آن زمان شهروندان مسیحی قریب نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. «برای آن زمان این امر نه تنها یک فاکتور دمگرافیک، بلکه یک فاکتور اجتماعی نیز بود؛ غنی‌ترین خانواده‌ها و طوایف لبنان مسیحی بودند، در حالی که شیعیان عمدتاً فقیرترین بخش‌های اجتماعی را تشکیل می‌دادند.»^{۲۹}

آخرین یکان‌های فرانسوی و انگلیسی روز ۳۱ دسامبر ۱۹۶۴ لبنان را ترک گفتند. البته تکامل سیاسی کشور پس از نایل گردیدن به استقلال دولتی، در اثر تعیین و ثبت مواضع قدرت مذاهب و یا به اصطلاح «سیستم نسبی»، محدود شد: رییس‌جمهور کشور بایستی که از مارونی‌ها، نخست‌وزیر از سنی‌ها و رییس مجلس از شیعیان باشد.

پس از ۱۹۴۳ به جمعیت شهروندان مسلمان افزوده گشت. پس از آن که اسرائیل روز ۱۴ می ۱۹۴۸ بر پایه مصوبه سازمان ملل متحد به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ در بخشی از سرزمین فلسطین استقرار کشور اسرائیل را اعلام داشت، برای اولین بار مردم فلسطین عمدتاً به جنوب لبنان متواری شدند. روز ۲ ژوئن ۱۹۶۴ بنا بر مصوبه لیگ عرب سازمان آزادی‌بخش فلسطین که نماینده رسمی خلق عرب فلسطین و مهاجرین آن بود، تأسیس گردید که قرار بود تحت کنترل لیگ عرب قرار داشته باشد.

در سپتامبر ۱۹۵۲ نیروهای میهن‌پرست یک اعتصاب عمومی برای ایجاد دولتی صادق، سالم و مصمم، انتخابات جدید، پاکسازی دستگاه دولتی و اجرای رفرم‌های دمکراتیک سازماندهی کردند. رییس‌جمهور ارتجاعی، بشار الخوری سقوط کرد و کمیل شمعون قدرت را به دست گرفت. ولی شمعون هم مانند هم‌کار پیشین خود یک سیاست ارتجاعی داخلی و در سیاست خارجی هواداری از آمریکا را انتخاب کرد؛ یک اعتصاب عمومی دیگر، تظاهرات و قیام توده‌ای خلق در تابستان ۱۹۵۸ منجر به سقوط وی گردید. نیروهای ارتش آمریکا که به درخواست وی وارد لبنان شده بودند، به دلیل اعتراضات اکثر کشورهای عربی و همین‌طور کشورهای دیگر مجبور به ترک کشور شدند. رییس‌جمهور جدید، ژنرال ف. فواد شهاب پیوستن لبنان به پیمان‌های نظامی را رد کرده و سیاست خارجی بی‌طرفانه‌ای را دنبال نمود. روز ۱۳ دسامبر سال ۱۹۶۱ کودتایی که از طرف ایالات متحده آمریکا طراحی گردیده بود به اجرا درآمد، که سرکوب شد و توطئه‌گران دستگیر شدند.

مجلس در ۱۸ اوت ۱۹۶۴ شارل حلو را به ریاست جمهوری کشور انتخاب کرد که او هم به سیاست عدم

تعهد وفادار ماند.

تجاوز اسرائیل در روز ۵ ژوئن ۱۹۶۷ که به جنگ شش روزه شهرت یافت و طی آن اسرائیل شکست فاحشی به ارتش‌های عربی وارد ساخت، شدیدترین تظاهرات ضدامپریالیستی را در تاریخ این کشور به دنبال داشت. کوشش نیروهای ارتجاعی به رهبری شمعون، پیر جمیل رهبر حزب فالانژ، و امیل اده، رییس بلوک ملی در جهت ایجاد یک جبهه مشترک برای حفظ قانون اساسی و تحمیل یک سیاست هوادار امپریالیسم در اثر مقاومت جنبش رهایی‌بخش به شکست انجامید. از تجاوز اسرائیل به کشورهای عربی در ژوئن ۱۹۶۷ به بعد لبنان مکرراً هدف عملیات نظامی اسرائیل و حملات مسلحانه آن به اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی و رهبران جنبش رهایی‌بخش بود. در ۲۸ دسامبر سال ۱۹۶۸ فرودگاه بین‌المللی بیروت مورد حمله هوایی اسرائیل قرار گرفت. پس از آن اقدامات تجاوزگرانه اسرائیل ادامه یافت و مناطق مرزی این کشور به کرات مورد حمله قرار گرفت. به دنبال فتوحات جدید اسرائیل در جنگ شش روزه باز صدها هزار فلسطینی زیر انقیاد سلطه خارجی قرار گرفتند و یا مجبور به فرار شدند. روز ۱۳ فوریه ۱۹۶۹ یاسر عرفات، مؤسس و رییس سازمان نظامی و انقلابی الفتح، رهبری سازمان رهایی‌بخش فلسطین را عهده‌دار شد و از آن پس PLO به دنبال تأسیس یک کشور فلسطینی سکولار در درون مرزهای قدیمی تحت قیومیت بریتانیا بر فلسطین سال ۱۹۲۰ بود؛ نابودی کشور اسرائیل تا سال ۱۹۹۹ هدف مشخص و اعلام شده PLO بود و مرکز ثقل اقدامات از سیاسی به نظامی تغییر کرده بود. در سال ۱۹۶۹ درگیری نظامی مابین ارتش منظم لبنان و واحدهای PLO در گرفت که هدف آن جلوگیری از اقدامات خودسرانه چریک‌های فلسطینی بود. روز اول نوامبر ۱۹۶۹ قرارداد آتش‌بس در قاهره به امضا رسید که بنابر آن حق حاکمیت لبنان بر اردوگاه‌های فلسطینی تضمین می‌شد، عملیات نظامی PLO تحت فرماندهی مصر قرار می‌گرفت و پرتاب موشک از لبنان به اسرائیل را ممنوع می‌کرد. با این وجود، تنش مابین نیروهای بورژوازی حاکم در لبنان با جنبش مقاومت فلسطینی برقرار ماند.

از سال ۱۹۷۰ پس از این که PLO و گروه‌های دیگر مقاومت در سپتامبر سیاه از کشور همسایه، اردن رانده

شدند، PLO از بیروت به مبارزه مسلحانه زیرزمینی خود ادامه می‌داد. روز ۱۷ اوت ۱۹۷۰ سلیمان فرنجه به ریاست جمهوری لبنان رسید؛ او هوادار همبستگی اعراب و پرنسپ عدم تعهد در سیاست بین‌المللی بود. در همان سال کمال جنبلاط، رهبر شهروندان دروز در لبنان، همکاری میلیشیای دروز را با PLO اعلام کرد. بلافاصله پس از آن درگیری مابین PLO و میلیشیای مسیحی لبنان که رویکرد دولت در قبال فلسطینیان را ضعیف و ناتوان تعبیر می‌کرد، آغاز شد.

روز ۶ دسامبر ۱۹۷۱ مبارزه مردم فلسطین به عنوان مبارزه آزادی‌بخش از طرف سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شد و PLO مقرر رسمی خود در بیروت و دمشق را تأسیس کرد. پس از اجرای چندین سوءقصد علیه مردم غیرنظامی (گروگان‌گیری در طی مسابقات المپیک مونیخ در سال ۱۹۷۲ و هواپیماربایی) این سازمان توجه انظار جهانی را نسبت به خود جلب کرد. اسرائیل در این زمان اولین عملیات خود علیه پایگاه‌های فلسطینی در جنوب لبنان را آغاز کرد. در سال ۱۹۷۳ مجدداً جنگ مابین ارتش منظم لبنان و PLO در گرفت. ضعف ارتش منظم لبنان به ایجاد و رشد گرایشات میلیشیایی دامن زد. در گردهم‌آیی لیگ عرب در سال ۱۹۷۴ PLO به عنوان تنها نماینده قانونی خلق فلسطین به رسمیت شناخته شد و چندی بعد از آن سازمان ملل متحد نیز PLO را نماینده قانونی خلق فلسطین اعلام کرد و در مجمع عمومی این سازمان مقام ناظر را به این سازمان ارزانی داشت.

«یکی از فاکتورهای اصلی درون کشوری که باعث به وجود آمدن جنگ داخلی شد، ناتوانی دولت لبنان در فایق آمدن بر تضادهای مذهبی، نژادی، فرهنگی، منطقه‌ای و اقتصادی بود. اصل تناسب مذهبی که در قانون اساسی ثبت گردیده، توانست تا اوایل دهه ۷۰ تعادل شکننده‌ای را در بین گروه‌های اجتماعی تأمین کند، ولی به دلایل تغییرات دموگرافیک به نفع مردم مسلمان، تقویت نیروهای چپ و تشدید حضور چریک‌های فلسطینی پس از اخراج آن‌ها از اردن ۱۹۷۰/۱۹۷۱ زیر سؤال رفت.»^{۳۰}

وضعیت دموگرافیک و اجتماعی کشور متزلزل گردیده بود. هزاران نفر از آورگان فلسطینی در سال ۱۹۷۱

از اردن اخراج شدند و به لبنان مهاجرت کردند. مبارزین PLO اکنون با فاصله زیادی بزرگ‌ترین قدرت نظامی در کشور را تشکیل می‌دادند و لذا نقش تعیین‌کننده‌ای در تقسیم قدرت ایفا می‌کردند. از همین رو احزاب مسلمان در ابتدا با این سازمان همکاری تنگاتنگی داشتند و این سازمان توانست با تأیید ضمنی این احزاب یک «دولت در دولت» مسلح برپا نماید.

تسلسل

جنگ داخلی دوم لبنان روز یک‌شنبه عید پاک یعنی ۱۳ آوریل سال ۱۹۷۵ آغاز شد. درست در لحظه‌ای که پیر جمیل رییس حزب دست راستی فالانژ (یک جنبش مهمی سیاسی «مسیحی» در لبنان) کلیسای را در بخش مسیحی‌نشین جنوب بیروت افتتاح می‌کرد، فرد ناشناسی به روی جمعیت آتش گشود و چندین تن از اعضای جامعه مسیحی را به قتل رساند. در انتقام‌جویی با این اقدام، فالانژیست‌های مسلح به اتوبوسی حمله بردند و ۲۷ نفر از سرنشینان فلسطینی اتوبوس را به قتل رساندند و پس از این حمام خون، درگیری‌های خیابانی بین فالانژیست‌ها و اعضای PLO که از طرف واحدهای نظامی مسلمانان حمایت می‌شدند، در گرفت.

جنگ داخلی به سرعت تمامی خاک لبنان را فرا گرفت. واحدهای مسلح فالانژیست در ابتدای امر موفق بودند، و لی رفته‌رفته از طرف «جنبش ملی» که اوایل سال ۱۹۷۶ تأسیس گردیده بود، به عقب رانده شدند. «جنبش ملی» (متشکل از PLO، میلیشیای سنی، جنبش شیعیان مستضعفین، امل، میلیشیای دروز، ناصریست‌ها، بعثیون، کمونیست‌ها) به رهبری کمال جنبلاط، رییس حزب سوسیالیست ترقی، خواستار تغییر و لغو اصل تناسب مذهبی و همین‌طور حفظ «هویت عربی» لبنان بود. PLO از دولت لبنان خواستار تضمین حق اقامت دائم در لبنان بود و سوریه، احتمالاً برای آن که دولت لبنان را در رابطه با استقلال خود مجبور به دادن برخی از امتیازات کند، سازمان آزادی‌بخش فلسطین را کراراً در حمله به ارتش لبنان مورد پشتیبانی قرار داد. میلیشیای مسیحی عضو «فورس لیبانز» و به ویژه مارونی‌ها به نوبه خود به «جنبش ملی» اعلام جنگ بی‌امان کرد و برای حفظ سیستم سیاسی گذشته و تضمین «خصلت اروپایی» لبنان به

مبارزه خود ادامه می‌داد.

دولت در بیروت کوشش کرد تا تنش‌ها را تقلیل دهد و پیشنهاد تغییر قانون اساسی داد که بنا بر آن مسیحیون و مسلمانان دارای تعداد مشابهی از کرسی‌های پارلمانی باشند. ارتش از پذیرفتن این پیشنهاد سر باز زد و روز ۱۲ مارس ۱۹۷۶ اقدام به کودتا کرد. الیاس سرکیس، رئیس‌جمهور مسیحی که پس از این کودتا انتخاب شد، نتوانست مانع از ادامه درگیری‌ها که روزه‌روز شدت می‌یافت، گردد؛ روز ۱۶ ژوئن سفیر آمریکا در لبنان و مشاور اقتصادی او در یکی از خیابان‌های بیروت، در یک پست بازرسی از طرف افراد ناشناسی با گلوله به قتل رسیدند. در ماه ژوئیه ارتش فالانژیست‌ها به اردوگاه فلسطینی تل زعتر حمله بردند و ۲۰۰۰ آواره فلسطینی را به قتل رساندند. انتقام «جنبش ملی»، میلیشیای مسیحی را تا مرز نابودی کامل کشاند و پایان بخشیدن به آن تنها با دخالت بیش از ۲۰,۰۰۰ سرباز سوری که در ماه می و ژوئن ۱۹۷۶ به عنوان نیروهای حافظ صلح به لبنان آمده بودند، ممکن شد. دولت عمدتاً مسیحی لبنان به سوریه که برای غلبه بر نشانه‌های اضمحلال کشور لبنان خود را به عنوان حامی و یاور عرضه نموده بود، نزدیک شده بود. علاوه بر آن، محتمل است که دولت‌های ایالات متحده آمریکا اگر نه محرک دخالت نظامی سوریه، حداقل موافق آن بودند. دخالت سوریه که در ابتدا بسیار یک‌جانبه و به نفع میلیشیای مسیحی بود و حملات سختی از طرف جهان عرب را به دنبال داشت، «(در ابتدا) تفوق کاذب مسیحیان و به ویژه طوایف ثروتمند را تثبیت کرد.» علاوه بر آن، آتش‌بسی که به کمک سوری‌ها برقرار شد تا اندازه‌ای آرامش را در جامعه مسلط ساخت. اگرچه سمپاتی علنی نسبت به سازمان آزادی‌بخش عرفات و همین‌طور جبهه‌گیری به نفع مردم مسلمان این کشور با مقاومت شدید فالانژیست‌های مسیحی که توسط اسرائیل مسلح می‌شدند، قرار داشت.

لیگ عرب روز ۲۲ ژوئن ۱۹۷۶ یک ارتش ۳۰,۰۰۰ نفره از نیروهای صلح به لبنان اعزام داشت که ۹۰ درصد اعضای آن، سربازان سوری بودند که از قبل در محل حضور داشتند. کنفرانس ریاض روز ۱۶ اکتبر ۱۹۷۶ نقش سوریه و به اصطلاح «نیروهای بازدارنده عرب» در لبنان را برای مدت نامحدودی تعیین کرد.

این نیرو عمدتاً از نیروهای مسلح سوریه، ولی هم‌چنین از گردان‌های کوچکی از لیبی، سودان، عربستان سعودی و کشورهای خلیج تشکیل می‌شد.

اسرائیل در سرزمین غریب

اسرائیل از اواخر سال ۱۹۷۷ با پشتیبانی شدید گروه‌ها و میلیشای مسیحی وارد درگیری‌های لبنان گردید. در جنوب لبنان به تقویت نیروهای سعد حداد، یک سرگرد سابق ارتش منظم لبنان پرداخت و آن را عملاً زیر فرماندهی ارتش اسرائیل قرار داد. ارتش ۳۰۰۰ نفری حداد که به ارتش جنوب لبنان شهرت داشت، در جنوب این کشور سلطه هولناکی علیه شهروندان مسلمان این منطقه مستقر ساخت.

روز ۱۴ مارس ۱۹۷۸ کماندوهای فلسطینی از جنوب لبنان دست به اجرای عملیات چریکی در نزدیکی شهر بندری حیفا زدند. اسرائیل این اقدام را بهانه کرد تا روز بعد با ۲۵,۰۰۰ سرباز دست به عملیات تلافی‌جویانه زده و تا رودخانه لیتانی در جنوب لبنان پیش‌روی کنند. این به اصطلاح عملیات لیتانی که وظیفه داشت سازمان آزادی‌بخش فلسطین را از جنوب لبنان و به این طریق از نزدیکی مرز اسرائیل بیرون کند، هزاران کشته و مجروح، به ویژه در بین مردم غیرنظامی به جای گذارد. سازمان ملل متحد نیروهای صلح خود را به جنوب لبنان اعزام و اسرائیل را مجبور به عقب‌نشینی کرد و راه بازگشت چریک‌های سازمان آزادی‌بخش فلسطین به این خطه را مسدود نمود. به دنبال دخالت نظامی اسرائیل میلیشای مسیحی، به ویژه فالانژها نیرو گرفتند و مجدداً جنگ را آغاز کردند و برای این کار به قدر کافی اسلحه از اسرائیل دریافت نمودند. در مقابل نیروهای سوریه بخش مسیحی بیروت را زیر ضربات موشکی قرار دادند تا حمله فالانژیست‌ها را به نحو مؤثری تضعیف نمایند.

شورای امنیت سازمان ملل متحد روز ۱۹ مارس ۱۹۷۸ از اسرائیل خواست نیروهای خود را از لبنان خارج کند؛ اسرائیل پذیرفت و در ماه ژوئن مناطق تسخیر شده را به ارتش جنوب لبنان تحویل داد. حداد این مناطق تحت کنترل را «لبنان آزاد» نام نهاد؛ این منطقه پایگاهی برای اقدامات نظامی اسرائیل علیه سازمان

آزادی بخش فلسطین گردید و ارتش جنوب لبنان این منطقه را در همکاری نزدیک با اسرائیل تا تلاشی نهایی خود در اواخر دهه ۹۰، در اشغال خود نگاه داشت. چون حداد خائن از نظر سیاسی تنها یک فرد تکرو و بی اهمیت بود، اسرائیل قبیله مهم مسیحی جمئیل را تحریک کرد تا قبایل مسیحی رقیب متعلق به شمعون و فرنجه را از میان بردارد. پس از آن جمئیل و میلیشای فالانثرش سلطه خود را در منطقه مسیحی نشین بیروت و به طور کل در سطح لبنان گسترده کردند.

بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ وضعیت در لبنان بدتر شد. در بین گروه‌های دخیل در جنگ داخلی که به شدت با یکدیگر مبارزه می کردند، درگیری‌های خونینی در گرفت و سرانجام سوریه نقش میانجی گر حافظ صلح خود را به کلی کنار گذاشت. اسرائیل در جواب به اقدامات چریکی فلسطینی به پرتاب خمپاره، حملات هوایی و بمباران از طریق دریا علیه «پایگاه‌های» مفروض فلسطینی، که اغلب اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی بودند، دست می زد و در اصل اهداف «اقدامات تلافی جویانه» اسرائیل هیچ ربطی به اقدامات چریکی انجام شده نداشت. و در ضمن اسرائیل ابایی هم نداشت برای «پیش گیری» و بدون هیچ دست آویزی دست به حملات گسترده بزند تا سازمان آزادی بخش فلسطین را به طور کامل از جنوب لبنان بیرون افکند.

سوء قصد به سفارت اسرائیل در لندن به اسرائیل کمک کرد تا روز ۶ ژوئن ۱۹۸۲ با ۶۰,۰۰۰ سرباز و پشتیبانی حملات هوایی، تانک و خمپاره انداز مجدداً به لبنان حمله کند. در چارچوب عملیات «صلح برای الجلیل» (اسرائیل) در نظر بود که ارتش ۴۰ کیلومتر در خاک لبنان پیشروی کرده این منطقه را «پاک سازی و تثبیت» نماید، ولی ارتش به پیشروی خود ادامه داد و تا بیروت رفت. پس از حمله به صور، صیدا، نبطیه و منجاجون، یکان‌های ارتش اسرائیل روز ۱۰ ژوئن به بوفور یکی از مراکز فلسطینیان حمله برد و بخش مسلمان نشین غرب بیروت را از طریق دریا و خشکی محاصره نمود. مرکز فرماندهی سازمان آزادی بخش فلسطین با ۱۰,۰۰۰ میلیشای رزمنده در آنجا قرار داشت. نیروهای سوری نتوانستند اسرائیل را متوقف سازند؛ برعکس حتی ۳,۶۰۰ سرباز سوری در غرب بیروت محبوس گردیده بودند. سازمان ملل

متحد و شورای امنیت این رویکرد اسرائیل را محکوم کردند ولی اسرائیل وقعی بر آن نهاد و برعکس، خواستار تضمین امنیت برای مرزهای خود، خروج نیروهای سازمان آزادی‌بخش فلسطین، استقرار نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و- وقاحت تا چه حد؟- انتخاب یک دولت مستقل لبنانی گردید. جنگ‌جویان «خلق نظر کرده خداوند» وقیحانه با بمباران‌های هوایی و پرتاب خمپاره ۷۰ روزه و شدید بیروت بر «خواست‌های» خود تأکید می‌نمودند. وزیر دفاع وقت اسرائیل، آریل شارون مصمم بود تا یک بار برای همیشه سازمان آزادی‌بخش فلسطین را نابود سازد.

«با در نظر گرفتن فداکاری و رنج عظیم مردم غیرنظامی، فشار بر سازمان آزادی‌بخش فزونی گرفت تا حاضر به خروج از شهر گردد. حتا هم‌پیمانان قدیم فلسطینیان نیز رفته‌رفته دم از لزوم خروج آن‌ها می‌زدند. و به این صورت زیر رهبری دیپلماتیک ایالات متحده آمریکا قرار خروج ۱۰,۰۰۰ مبارز فلسطینی و ۳,۶۰۰ سرباز سوری از بیروت گذارده شد.»^{۳۱} روز ۲۱ اوت مبارزین سازمان آزادی‌بخش تحت نظارت بین‌المللی از بیروت خارج و از طرف کشورهای سودان، سوریه، اردن و تونس پذیرفته شدند. خروج آن‌ها در روز ۱ سپتامبر تکمیل شده بود و یک گردان حفاظتی بین‌المللی (MNF)، متشکل از ۱۴۰۰ آمریکایی، ۲۲۰۰ ایتالیایی، ۱۵۰۰ فرانسوی مؤظف شدند نوار عایقی ایجاد کنند تا امنیت شهروندان مسلمان تضمین گردد. اما MNF با همان سرعتی که وارد شده بود، صحنه را خالی کرد و بیروت را در اختیار فالانژها، یعنی اسرائیلی‌ها گذارد. واحدهای ارتش جنوب لبنان حداد شانه به شانه سربازان اسرائیلی ۳۰ اردوگاه نظامی سازمان آزادی‌بخش را منهدم ساختند. سوریه و باقی‌مانده نیروهای سازمان آزادی‌بخش به فلات شرق بقاع عقب‌نشینی کردند؛ اکنون لبنان از مبارزین سازمان آزادی‌بخش فلسطین تخلیه شده بود و آنچه که تنها به جای مانده بود، اردوگاه‌های شلوغ و پرجمعیت آوارگان بود که زیر کنترل ارتش لبنان قرار داشت.

اسرائیل، تا زانو در خون

روز ۲۳ اوت ۱۹۸۲ پارلمان مرعوب لبنان رهبر فالانژیست‌ها، بشیر جمئیل را به ریاست جمهوری لبنان

انتخاب کرد. و به این صورت اسرائیل توانسته بود سرانجام آدمک خود را در رأس کشور همسایه قرار دهد. پس از مدت کوتاهی، یعنی در روز ۱۴ سپتامبر جمئیل به دنبال انفجار بمب در مقر اصلی حزب فالانژها به قتل رسید. غروب روز ۱۶ سپتامبر ارتش اسرائیل به بهانه جست‌وجو سلاح‌های مخفی شده و تعقیب و پیگرد هواداران جنبش رهایی‌بخش فلسطین چند صدتن از میلیشیای مسیحی هوادار جمئیل و همین‌طور ارتش جنوب لبنان را به اردوگاه‌های فلسطینی صبرا و شتیلا در غرب بیروت که تحت محاصره خود داشت، گسیل کرد. در پناه ارتش اسرائیل در طی اقدامات انتقام‌جویانه ۱۰۰۰ فلسطینی به قتل رسیدند. وزیر دفاع آریل شارون چندی بعد مجبور شد به خاطر این حمام خون هولناک از مقام خود کناره‌گیری کند؛ او چندین سال از صحنه سیاست اسرائیل ناپدید شد تا در فوریه ۲۰۰۱ در مقام نخست‌وزیر مجدداً ظاهر گردد.

اسرائیل و لبنان روز ۱۷ می ۱۹۸۳ با وساطت ایالات متحده آمریکا قراردادی در مورد خروج نیروهای خارجی از لبنان به امضا رساندند. فاز اول عقب‌نشینی اسرائیل به آن سوی رودخانه «اولی» روز ۳ سپتامبر ۱۹۸۳ و عقب‌نشینی کامل در اواسط سال ۱۹۸۵ به پایان رسید. اسرائیل مسؤولیت کنترل «حریم امنیتی» در جنوب لبنان را به عهده ژنرال سابق مارونی آنتوان لحاد نهاد که از سال ۱۹۸۴ فرمانده ارتش جنوب لبنان بود ولی با سربازان و تجهیزات نظامی خود تا سال ۲۰۰۰ در آنجا ماند. بنابر گمانه‌های صلیب سرخ بین‌المللی به دنبال تجاوزات اسرائیل ۱۸,۰۰۰ نفر (تنها ۱۴,۰۰۰ نفر طی جنگ تجاوزکارانه ۱۹۸۲) به قتل رسیدند و بیش از ۳۰,۰۰۰ نفر مجروح شدند.

در آوریل ۱۹۸۳ سفارت آمریکا در بیروت به انضمام مرکز سازمان سیا برای کل خاور نزدیک که در آن سفارت‌خانه قرار داشت در اثر بمب‌گذاری ویران گردید. در ماه سپتامبر نیروهای چندملیتی، به ویژه فرانسه و آمریکا مجدداً در درگیری‌های نظامی مابین میلیشیای دروز و فالانژ در شوف دخالت کردند و پایگاه‌های احتمالی میلیشیای دروز را مورد بمباران قرار دادند. روز ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ تأسیسات نظامی آمریکا و فرانسه در بیروت به دنبال یک بمب‌گذاری عظیم با خاک یکسان شد. ۲۴۱ تفنگدار نیروی

دریایی آمریکا و ۵۶ چترباز فرانسوی به قتل رسیدند؛ تعداد زیادی از گروه‌های شیعیان مسؤولیت بمب‌گذاری را به عهده گرفتند. و به این طریق نیروهای چندملیتی مجدداً خود را از بیروت بیرون کشیدند.

در حالی که مقاومت ملی پس از خروج نسبی نیروهای اسرائیلی تنها به اقدامات منفرد و سوءقصد به ارتش جنوب لبنان و نیروهای اسرائیلی اکتفا می‌کرد، در داخل کشور میلشیشای گوناگون به مبارزه شدید علیه یکدیگر مشغول بودند. نیروها به دو اردوگاه تقسیم شده بودند: مثلاً بخشی از نیروهای مارونی از رییس‌جمهور سابق فرنجیه حمایت می‌کرد، اما بخش دیگر به هواداری خاندان جمیل برخاسته بود. شیعیانی که از جنوب به بیروت گریخته بودند، رفته‌رفته در سیاست داخلی دارای وزنه سنگینی شدند. در کنار سازمان امل که هوادار سوریه بود و با فلسطینیان در جنوب لبنان در ستیز قرار داشت، در اثر نفوذ ایران گروه‌های مسلحی چون حزب‌الله به وجود آمد که هوادار انقلاب ایران بود و ضربات سختی به دروزها و سنی‌های لبنان وارد ساخت. امل و حزب‌الله نیز سرسختانه با یکدیگر مبارزه می‌کردند. (بعدها به دنبال وساطت سوریه و ایران روز ۳۰ ژانویه ۱۹۸۹ پیمان آتش‌بس مابین آن‌ها به امضا رسید).

روز ۱۵ اکتبر ۱۹۸۵ با وساطت سوریه، سران گروه‌های مسلح مهم گرد هم آمدند تا در مورد تنظیم نوین سیستم سیاسی لبنان مشورت کنند؛ مسیحیان از پذیرفتن تصمیمات این نشست سر باز زدند. درگیری‌ها، ناآرامی‌ها، خودروهای حامل بمب، سوءقصد و آدم‌ربایی شهروندان و خارجیان مجدداً آغاز شد. روز ۲۸ دسامبر ۱۹۸۵ سرانجام قراردادی به امضا رسید که به ضرر رییس‌جمهور مسیحی، به نخست‌وزیر سنی کشور اختیارات بیش‌تری تفویض می‌کرد. هدف «مذهب‌زدایی» از سیاست، انحلال ارتش‌های خصوصی و احیای یک ارتش دولتی نوین بود. در این میان وظیفه سوریه نظارت برحفظ آتش بود. رییس‌جمهور جمیل این قرارداد را پذیرفت ولی سمیر جعجع که محله مسیحی‌نشین بیروت و منطقه شمالی آن را زیر کنترل خود داشت، مخالفت کرد. در حینی که سوریه و هم‌پیمانانش محله مسیحی‌نشین بیروت را ماه‌ها مورد حملات خمپاره قرار می‌دادند، در بخش مسلمان‌نشین شهر، بر سر تضمین موقعیت برتر در بین ارتش‌های خصوصی آتش جنگ شعله‌ور بود. روز ۸ ژانویه ۱۹۸۷ فرودگاه بیروت بسته شد. نخست‌وزیر

وقت، کرامه خواستار ورود سوریه به شهر شد و سوریه با ۷,۰۰۰ سرباز وارد شد و آتش‌بس را به غرب بیروت تحمیل کرد. به نظر می‌رسید که تکه‌تکه شدن کشور به قطعات کوچک که هر یک زیر سلطه گروهی قرار داشته باشد، غیرقابل اجتناب گردیده است. و در مرکز شهر بمب‌گذاری‌ها به پایان نمی‌رسید.

«جنگ عون برای رهایی کشور از سوریه»

در سپتامبر ۱۹۸۸ و در پایان دوره ریاست جمهوری خود، امین جمئیل، برادر بشیر جمئیل که در سال ۱۹۸۲ به قتل رسیده بود، رئیس مسیحی ارتش، ژنرال میشل عون را رئیس دولت نظامی موقت کرد. ولی به موازات با آن یک دولت قانونی و یک نخست‌وزیر مسلمان نیز وجود داشت؛ لبنان دارای دو دولت بود، یکی در غرب و دیگری در شرق بیروت.

ژنرال آنتوان لحاد، رهبر ارتش جنوب لبنان که مورد پشتیبانی اسرائیل قرار داشت، عون را به عنوان نخست‌وزیر قانونی کشور به رسمیت شناخت. افتراق و نفاق در درون ارتش نیز ادامه پیدا کرد: فرمانده نیمی از کل قوا به طور موقت سامی الخطیب شد که در مبارزه علیه اسرائیل با میلیشیای ملی امل، حزب سوسیالیستی ترقی رهبر دروزها ولید جنبلاط، ارتش رهایی‌بخش خلق ناصریست‌ها که همگی از هم‌پیمانان سوریه بودند به اتحاد رسید. عون نیم دیگر ارتش را فرماندهی می‌کرد و به فورس لیبانز زیر رهبری سمیر جعجع که در اوایل اکتبر ۱۹۸۸ ارتش خصوصی رئیس‌جمهور سابق جمئیل به او پیوسته بود، تکیه داشت.

در روز ۱۴ مارس ۱۹۸۹ پس از آن که میلیشیای مسلمان و دروز که مورد پشتیبانی سوریه قرار داشتند، بخش مسیحی‌نشین بیروت را زیر رگبار گلوله قرار دادند، عون که از طرف عراق پشتیبانی می‌شد، «نبرد برای رهایی کشور از نفوذ سوریه» را آغاز کرد. عون با میلیشیای مسیحی وارد «جنگ آزادی‌بخش» پرتلفات علیه ارتش سوریه شد، که ۴۰,۰۰۰ سرباز در لبنان مستقر کرده بود و اکنون به نوبه خود مواضع مسیحیان را به شدت بمباران می‌کرد.

سرانجام روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۹ قرارداد آتش‌بسی که با وساطت لیگ عرب به امضا رسیده بود، اجرا شد و در روز ۱ اکتبر همان سال مذاکرات مابین نمایندگان پارلمان بیروت و گروه‌های درگیر در جنگ داخلی، در شهر الطائف در عربستان سعودی آغاز شد. روز ۲۲ اکتبر ۱۹۸۹ «منشور آشتی طائف» به امضا رسید. در این قرارداد مقرر شد که سوریه موظف خواهد بود ۳۰,۰۰۰ سرباز خود را رفته‌رفته به پشت نوار امنیتی در شرق فلات بقاع منتقل کند، هر چند که برای انجام آن مهلتی مشخص نشد. یک نکته مهم دیگر از این قرار داد، خلع سلاح و انحلال کلیه سازمان‌های شبه‌نظامی مختلف بود، به استثناء حزب‌الله در جنوب لبنان، که تنها علیه اسرائیل مبارزه می‌کرد و مبدل به یک حزب سیاسی معمولی گردیده بود و چندین نماینده در پارلمان بیروت داشت.

روز ۵ نوامبر ۱۹۸۹ پارلمان در پایگاه هوایی کلائیات در شمال لبنان و در حضور رهبر فالانژها، ژرژ سعد و اسقف مارونی نصرالله صغیر، رنه معوض مسیحی را به ریاست جمهوری کشور برگزید. البته عون این انتخاب را به رسمیت نشناخت و پافشاری کرد که هنوز رییس‌جمهور قانونی کشور است. معوض تنها پس از ۱۷ روز در مقام ریاست جمهوری لبنان، در روز ۲۲ نوامبر به دنبال انفجار بمب به قتل رسید. الیاس الهراوی، جانشین او به عون اولتیماتوم داد که قصر ریاست جمهوری را ترک کند. روز ۲۳ دسامبر در حالی که عون در قصر ریاست جمهوری سنگر می‌گرفت، در جنوب کشور برای مدت کوتاهی مابین امل و حزب‌الله درگیری پیش آمد و همین‌طور در ژانویه ۱۹۹۰ در جناح مسیحیان مابین میلیشیای هوادار عون و جمیع برای مدت کوتاهی آتش مبارزات مسلحانه شعله‌ور شد.

ولی جنگ دیگر مدت‌ها بود که به پایان رسیده بود و پس از ۱۵ سال خونین سیاست به انجام وظایف خود پرداخته بود. در ماه اوت ۱۹۹۰ پارلمان لبنان قانون اساسی را تغییر داد: پارلمان مقرر کرد که نیمی از نمایندگان مسلمان و نیم دیگر مسیحی باشد و رییس‌جمهور از بین مسیحیان انتخاب شود. البته مجلس قبلاً از اختیارات رییس‌جمهور به مقدار زیادی کاسته بود. فرمانده ارتش کماکان از مارونی‌ها بود، در حالی که شورای دفاع به طور نسبی از مسلمانان و مسیحیان تشکیل می‌گردید. قانون اساسی جدید مشخصاً روی

«خصلت عربی» لبنان تأکید می‌کرد. رئیس‌جمهور الباس الہراوی روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۰ «جمهوری دوم لبنان» را اعلام کرد.

پس از آن که سوریه در جنگ دوم خلیج در ائتلاف ضدعراق شرکت کرد، «به عنوان پاداش از طرف ایالات متحده آمریکا و اسرائیل آزاد گذارده شد تا مقاومت فراکسیون مسیحی حول ژنرال عون را از نظر نظامی در هم شکنند.» عون روز ۱۴ اکتبر ۱۹۹۰ پس از آن که تانک‌های سوری قصر ریاست جمهوری را که او در ماه‌های گذشته در آن سنگر گرفته بود، محاصره کردند، تسلیم شد و مخفیانه به فرانسه فرار کرد و پناهنده شد.

روز ۵ نوامبر ۱۹۹۰ ایران و سوریه یک قرارداد صلح به امضا رسانیدند که به مبارزه میلیشیای امل هوادار سوریه علیه حزب‌الله هوادار ایران پایان بخشید و جای ثابتی را برای حزب‌الله در جنوب لبنان تأمین کرد. تا پایان نوامبر ۱۹۹۰ میلیشیای سهیم در جنگ داخلی از بیروت ناپدید شده بود و دولت با واحدهای منظم ارتش لبنان مجدداً کنترل را در دست گرفته بود. در بهار ۱۹۹۱ بخش‌های دیگر کشور نیز تحت کنترل دولت قرار گرفت. بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر از افراد میلیشیا خلع سلاح شدند. پارلمان با اکثریتی که از هواداران سوریه تشکیل می‌شد در ماه می یک قرارداد همکاری با سوریه را تصویب کرد که بعداً با پیمان امنیتی و دفاعی تکمیل گردید.^{۳۲}

با این حال، به کرات بین اسرائیل و لبنان درگیری پدید می‌آمد. در فوریه ۱۹۹۸ طی حمله حزب‌الله به پست دیده‌بانی اسرائیل در جنوب لبنان سه سرباز به قتل رسیدند؛ در سال ۱۹۹۳ اسرائیل با موشک شهر آکماتا را هدف قرار داد. از ژوئن ۱۹۹۹ اسرائیل حملات هوایی به اصطلاح انتقامی در مرزهای شمالی خود صورت می‌داد و در این حملات تأسیسات تولید برق لبنان را نابود ساخت و ۱۱ شهروند لبنانی را به قتل رساند. طبق قطع‌نامه شماره ۴۲۵ سازمان ملل متحد که ۱۸ سال خواستار تخلیه مناطق جنوبی لبنان توسط اسرائیل بود، سرانجام روز ۲۴ می ۲۰۰۰ آخرین سرباز اسرائیلی این منطقه را ترک گفت.

روز ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ نخست‌وزیر سابق رفیق حریری در اثر یک بمب‌گذاری به قتل رسید. چندی قبل از آن رییس‌جمهور هوادار سوریه، امیل لحود در پایان سال ۲۰۰۴ دوره به پایان رسیده ریاست جمهوری خویش را با تغییر قانون اساسی از طرف مجلس کشور سه سال دیگر تمدید کرد. به عنوان اعتراض به این اقدام حریری از مقام خود استعفا داد.

مرگ حریری آغازی برای برآشفتگی خطرناک داخلی گردید. طیف وسیعی از نیروهای اپوزیسیون از مسیحیان، دروزها و سنی‌ها خواستار خروج نیروهای ارتش سوریه گشتند. قدرت استعماری گذشته، فرانسه و به ویژه ایالات متحده آمریکا دائماً به سوریه فشار وارد می‌آوردند و این کشور را تهدید به حمله نظامی می‌نمودند.

روز ۲۸ فوریه دولت لبنانی هوادار سوریه استعفا داد. سوریه و لبنان روز ۷ مارس توافق کردند که نیروی ۱۴۰۰۰ نفری سوریه در فاز اول یعنی تا اواخر ماه مارس به بخش‌های شرقی دره بقاع منتقل گردد و سپس تا پایان آوریل ۲۰۰۵ به طور کامل از لبنان خارج شود.

پس از قتل حریری تقریباً هر روز تظاهراتی برگزار می‌شد که از طرف نیروهای اپوزیسیون سازمان می‌یافت. در این تظاهرات ده‌ها هزار نفر شرکت می‌کردند. روز ۸ مارس حزب‌الله هوادار سوریه مردم را دعوت به شرکت در تظاهراتی کرد. ۵۰۰,۰۰۰ نفر این دعوت را پذیرفتند تا علیه قطع‌نامه شماره ۱۵۵۹ سازمان ملل متحد در مورد خلع سلاح میلشیا دست به اعتراض زنند. بسیاری از شرکت‌کنندگان از سوریه تشکر کردند و آمریکا و اسرائیل را محکوم نمودند.

این تظاهرات عظیم به فراکسیون هوادار سوریه پشت‌گرمی داد تا روز ۱۰ مارس مجدداً به نخست‌وزیر قبلی، عمر کرامه، که چند روز پیش از آن استعفا داده بود، مسئولیت تشکیل کابینه را محول سازد. روز ۱۴ مارس مجدداً ۸۰۰,۰۰۰ نفر در مرکز بیروت گرد هم آمدند. کرامه نهایتاً موفق نشد و روز ۱۵ آوریل

نجیب میقاتی نخست‌وزیر دولت موقت گردید. در ماه می و ژوئن ۲۰۰۵ انتخابات مجلس صورت گرفت. سعد حریری، فرزند نخست‌وزیر مقتول با حزب جنبش آینده خود در انتخابات پیروز شد. در ماه ژوئیه پیروشدگان مبارزات انتخاباتی برای اولین بار بر سر دولتی به توافق رسیدند که دارای یک وزیر حزب الهی بود. اما با این که حزب جنبش آینده وعده داده بود یک دولت وحدت ملی تشکیل دهد، جنبش میهنی آزاد متعلق به عون که از سال ۱۹۹۰ علیه اشغال سوریه رزمیده بود، بی‌نصیب ماند.

رد پای آمریکا

چگونه نخست‌وزیر لبنان، رفیق حریری سهواً در بین ورق‌های بازی به عنوان کارت آس دل «سازمان پیشگام اسرائیلی» کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد United States Committee for a Free Lebanon جای گرفت و از این طریق به دست خود، خود را آماج حمله هم‌وطنان خود نمود که در مهاجرت با خشم و نفرت سبیل‌های خود را می‌جویدند و هم‌گام با نئوکان‌های آمریکایی و اسرائیلی‌های افراطی‌تر از آنها و هم‌فکرانشان به طور «شبه علمی» سقوط اجتماعی در لبنان و سوریه را وعده می‌دادند.

حریری در لیست ترور

چه کسی حریری را منصوب به سوریه کرد. آگهی جلب و پیگرد و ورق‌های بازی: آمریکایی‌ها در جست‌وجوی همه کس و هر کس می‌باشند. مصاحبه با «جاسوس ساز». آلمان‌ها و نویسنده به اصطلاح «چپ»، توماس فون در اوستن - ساکن در باتلاق نئوکان‌ها.

رور یک‌شنبه، ۲۹ اوت ۲۰۰۴، ساعت ۲۰:۴۵ به وقت نیویورک، فردی به نام زیاد ک. عبدالنور پیام زیر را در Yahoo! Groups – The Official true Lebanese Kataeb Group در اینترنت انتشار داد:

From: „Ziad K. Abdelnour“ (Ziad@..)

Date: Sun Aug 29.2004 8:45 pm

Subject: Check out Lebanon`s Top Agents...and be aware

<http://www.freelebanon.org/>

be [http://www.geocities.com/lebanesepuppets/Top Syrian Agents...andCheck out Lebanon`s aware.](http://www.geocities.com/lebanesepuppets/Top%20Syrian%20Agents...andCheck%20out%20Lebanon%20s%20aware)

فرستنده پیام از گیرندگان درخواست می‌کرد که با بازدید از سایت‌های نام برده با «سرجاسوسان سوریه در لبنان» آشنا شوند و از وجود این «خرابکاران» آگاه گردند. اگر روی <http://www.freelebanon.org/> کلیک کنیم صفحه اصلی کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد (USCFL) ظاهر می‌شود که در سرتیترش مهم‌ترین تروریست‌های دولتی در سطح جهان نقش بسته است؛ به نظر ناشر این صفحه، از جمله رییس‌جمهور سابق عراق صدام حسین که به صورت زندانی نشان داده می‌شود، معمرالقذافی، رییس‌جمهور لیبی خلع سلاح شده و اسما بن‌لادن عربستانی، علی خامنه‌ای، بشار الاسد سوری و البته فیدل کاسترو و همین‌طور یونگ ایل کیم و عمر البشیر سودانی تصویر گردیده‌اند.

تا چند روز بعد از سوقصد به رفیق حریری هنوز در صفحه «مهم‌ترین تروریست‌های دولتی در سطح جهان» پیام زیاد ک. عبدالنور در رابطه با «سرجاسوسان سوریه در لبنان» قابل رؤیت بود و کلیک کردن آن خواننده را به سایتی منتقل می‌کرد که تصویر ورق‌های بازی (یک صفحه فرانسوی) را نشان می‌داد. این بازی از Pentagon's Iraq Most Wanted Deck of Death تقلید کرده بود که «در عراق از طرف آمریکایی‌ها برای تعقیب و پیگرد صدام حسین و دیگر سیاست‌مداران بزرگ حزب بعث»^{۳۳} به کار گرفته شده بود و در آمریکا شهرت عظیمی یافته بود. در یک بازی مشابه دیگر که آن‌هم در آمریکا تولید گردیده بود (Deck of Weasels)^{۳۴} «۵۴ تن از بدترین رهبران و شخصیت‌هایی که علیه آمریکا هستند»، به عنوان ارتش جانوران صدام به سخره کشیده شده بودند. در بین آن‌ها منتقد بوش، مایکل مور، هنرمندان مشهور هری بلافوتته، جین فوندا، شین پن، تیم رایینز، بابارا استرایزاند و دولتمردانی چون ژاک شیراک، ولادیمیر پوتین، دبیرکل سازمان ملل متحده کوفی عنان و جیمی کارتر، رییس‌جمهور سابق آمریکا و جسی جکسون، مبارز دفاع از حقوق بشر قرار داشتند. کارت ۹ پیک به «سوسیالیست» گرهارد شرودر، صدراعظم سابق آلمان اختصاص داده شده بود.

بازگردیم به اعلامیه پیگرد سرجاسوسان سوریه در لبنان. همان‌طور که گفته شد، هنوز پس از سوقصد، همین که کسی سایت نامبرده را باز می‌کرد، در صدر سایت و در ردیف اول ورق‌ها در کنار آس خشت

که عکس رییس‌جمهور وقت لبنان ژنرال امیل لحود به عنوان «رییس‌جمهور دست‌نشانده» را مشاهده می‌کرد، آس دل نخست‌وزیر به قتل رسیده لبنان، رفیق حریری بود. متهمین دیگری که ورق‌های بازی آن‌ها را مورد حمله قرار می‌دادند، از جمله نبیه بری رییس مجلس لبنان، الامور معاون سابق نخست‌وزیر (آس پیک)، الیاس فرزلی، معاون رییس مجلس (شاه گیشنیز)، ولید جنبلاط، وارلرد دروز (شاه خشت)، عصام فارس، معاون نخست‌وزیر (شاه دل) و جوکر الیاس حبیقه، «جلاد و جاسوس دوطرفه» بودند. روی عکس حبیقه یک ضربدر قرمز خورده شده بود که باو را "باطل شده" اعلام می‌کرد، زیرا در روز ۲۴ ژانویه ۲۰۰۲ در بیروت به دنبال یک سوءقصد به کمک یک خودرو جاسازی شده به قتل رسیده بود. در مورد این سوءقصد بعداً به تفصیل سخن خواهد رفت.

مصاحبه با زیاد عبدالنور

حضور محترم آقای زیاد عبدالنور. در سایت USCFL سرتیتر افرادی که در سطح جهان تحت تعقیب قرار دارند متعلق به لینک سرجاسوسان سوریه در لبنان انعکاس یافته بود. در آن جا من ورق‌های بازی با عکس رفیق حریری (آس دل)، ولید جنبلاط، امیل لحود، الیاس حبیقه و دیگران را مشاهده کردم. حبیقه در سال ۲۰۰۲ به قتل رسید. تصویر او با یک ضربدر قرمز باطل شده بود، به این مفهوم که «کلک» این فرد کنده شده است. شما در ۲۹ اوت ۲۰۰۴ یک ای‌میل با این محتوا و این لینک ارسال داشتید: بررسی لبنان

Syrian Agents ... and be aware www.geocities.com/lebanesepuppets/Top

خواهش می‌کنم توضیح دهید، به چه دلیل حریری برای شما و اعضای سازمان شما (USCFL) یکی از جاسوسان رده بالای سوریه محسوب می‌شود؟

جواب: حریری یک عروسک خیمه‌شب بازی کامل سوریه بود و عین آن نیز شامل حال جنبلاط می‌شد، تا آن لحظه که هر دو دریافتند لبنان تحت قیمومیت سوریه هرگز آزاد نخواهد شد و در نتیجه شورش کردند ... تأسف‌آور است که نخست‌وزیر حریری جان خود را بر سر آن از دست داد ... مردم او را همواره به عنوان یک رهبر بزرگ لبنان در خاطر خود حفظ خواهند کرد.^{۳۵}

سؤال: USCFL لینک ورق‌های بازی را پس از سوءقصد حریری پاک کرد. چه کسی و به چه دلیلی تصمیم

به انجام این کار گرفت؟

جواب: فکر می‌کنم جواب قبلی برای این سؤال شما کافی باشد.

سؤال: حریری مرده بود. شما امکان داشتید عکس او را هم با یک ضربدر قرمز باطل کنید. جاسوس دوم

کشته شده بود! ولی این کار را نکردید. چرا؟

جواب: کدام جاسوس دوم؟ آیا منظورتان حبیقه است؟ اگر منظورتان او است، حبیقه برخلاف

نخست‌وزیر حریری تا دم مرگ عروسک سوریه ماند.

سؤال: خیر، منظور من از جاسوس دوم حریری بود. او تا روز قتل خود به عنوان یکی از سرجاسوسان

سوریه محسوب می‌گردید. شما عکس او را یک یا دو هفته بعد از قتلش از سایت خود برداشتید.

جواب: خیر. حریری قبل از به قتل رسیدن خود دیگر عروسک خیمه‌شب‌بازی سوریه نبود و به همین

دلیل توسط سوریه به قتل رسید. بخش دوم سؤال شما: فکر می‌کنم که اشتباهی از طرف وب‌ماستر ما

صورت گرفته بود، دیگر هیچ.^{۳۶}

سؤال: چه کسی بازی ورق سرجاسوسان سوریه در لبنان را اختراع و طراحی کرد؟ این بازی شباهت

زیادی به Deck of weasel و عراقی‌های تحت تعقیب دارد.

جواب: این ایده توسط یکی از هواداران USCFL طراحی شده است.

USCFL در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ یعنی درست در روزی که نخست‌وزیر لبنان ترور شد، شکواییه‌ای به آدرس

کاخ سفید و کاخ الیزه ارسال کرد و هم‌زمان با «تغییر رژیم» در سوریه خواستار آزادی لبنان و رهایی

مردم سوریه از «بعثیون نازی» گردید. عبدالنور شخصاً این فراخوان را برای امضا در اینترنت انتشار داد.

From: „Ziad K. Abdelnour“ziad@...

Date: Mon Feb 14,2005 10:27 pm

Subject: To The White House And The Elxsees...PETITION FOR REGIME CHANGE IN SYRIA

<http://www.freelebanon.org/>

Check this out and Sign

<http://www.petitiononline.com/rcifs/petition.html>

در متنی که فرید ن. قدری، رییس حزب رفرم سوریه،^{۳۷} (سازمان دگراندیشان سوریه با مقر اصلی در

واشنگتن که مورد پشتیبانی آمریکا قرار دارد) نوشت، آمده بود: «با قتل حریری در لبنان، بعثی‌های سوریه از خود بی‌خود شده‌اند. نفر بعدی که خواهد بود؟... سوریه، آمریکایی، عراقی و لبنانی می‌کشد و ما هنوز از طریق دیپلماسی با آنها "گفت‌وگو" می‌کنیم. سوریه مردم لبنان را به جنگ داخلی ترغیب می‌کند، برای آن که حضور خود را در لبنان "توجیه" نماید. اگر جهان پس از ۱۱ سپتامبر در جست‌وجوی ثبات و منطق است، ما در بین بعثیون سوریه اوج بی‌ثباتی و ترور را شاهدیم. این شکواییه خطاب به پرزیدنت جورج دبلیو بوش و ژاک شیراک است تا سیاست خود را به نفع تغییر رژیم در سوریه مورد تجدیدنظر قرار دهند. این تنها راه برای حفظ ایالات متحده آمریکا و جامعه اروپا در مقابل سیاست وحشتناک بعثیون سوری است تا لبنان آزاد گردد و مردم سوریه در مقابل بعثیون نازی حفظ گردند.»^{۳۸}

مصاحبه با زیاد ک. عبدالنور

روز قتل حریری آقای «فرید قدری» (حزب رفرم سوریه) شکواییه‌ای در مورد تغییر رژیم در سوریه آماده کرد. شما به عنوان ۲۱-مین نفر آن را امضا کردید و توضیح دادید: «رژیم بعثیون سوریه باید برود ... هیچ راه دیگری وجود ندارد... همین امر در مورد رژیم دست‌نشانده پرزیدنت لحدود در لبنان نیز صدق می‌کند.» شما این شکواییه را در تاریخ ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ با درخواست امضا برای همه ارسال کردید. آیا قتل حریری یک موقعیت مناسب برای اکتیویسم سیاسی بود؟ علاوه بر آن، شما ظاهراً تنها چندین ساعت پس از قتل حریری می‌دانستید که قاتل کیست؟

جواب: من در روزی که نخست‌وزیر حریری به قتل رسید، آموختم که توطئه‌ای در کار است که توسط سازمان‌های جاسوسی لبنان و سوریه با موافقت پرزیدنت لحدود و پرزیدنت اسد آماده شده. هر مقام مطلعی در سازمان‌های جاسوسی از این امر آگاه بود. کاملاً واضح و روشن. اگر تاکنون اقدامات مناسبی صورت نگرفته که اطلاعات سازمان‌های جاسوسی مورد بررسی دقیق قرار گیرد، به خاطر سیاست کاری است. ولی همان‌طور که گفته می‌شود: هر چه کاشتی، درو می‌کنی. و با مرگ نخست‌وزیر حریری نیز همین‌گونه خواهد بود و عدالت اجرا خواهد شد. همین‌طور در مورد جبران توغنی، سمیر قصبیر و تعداد دیگری از

میهن پرستان لبنانی. همگی آنها توسط سازمان جاسوسی سوریه با تأیید اسد و دست‌نشانگان نازی آنها در دمشق به قتل رسیدند.^{۳۹}

زیاد عبدالنور سخنان خود را با نقل قولی از ماکیاولی به پایان برد:

باید خاطرنشان کرد که هیچ چیز در برخورد مشکل‌تر، در هدایت خطرناک‌تر و در موفقیت نامطمئن‌تر از رهبری جریان‌ی که در صدد استقرار نظم نوینی است، نیست.^{۴۰}

آیا این مسأله تنها یک اشتباه وب‌ماستر و یا اختلال فنی بود؟ قابل تصور نیست! مردمان بدسرشت

می‌توانند آن را وقاحتی بی‌شرمانه بنامند که از یک طرف حکم قتل رفیق حریری را صادر می‌کند و از

طرف دیگر به خاطر مرگ او اشک تمساح می‌ریزد.

به هر حال، اکنون نیاز به گذاری اجمالی احساس می‌شود؛ در بین ۶۱۴ نفری که شکواییه را امضا کرده

بودند آن آقای آلمانی، دکتر هانس برانشایت از «مدیکو اینترناشنال» و دیگری هوادار سرسخت جنگ

عراق و نویسنده روزنامه آلمانی Jungle World آقای توماس فون در اوستن - ساکن^{۴۲} بودند که نفر آخر

به همراهی توماس اوور در مجله «کنکرت» «تنها مجله چپ مردمی در آلمان»^{۴۳} در سال‌های ۲۰۰۲ و

۲۰۰۳ با تبلیغات گوبلزوار و به کمک پخش «واقعیات» عجیب و غریب با توجیه لشکرکشی ایالات

متحده آمریکا به عراق کوشش در جلب بخش‌هایی از چپ‌های راه (هوش و حواس) گم کرده آلمان

داشتند. نویسنده آلمانی توماس امانوئل اشتاینبرگ آن‌چه را که به این به اصطلاح نویسنده «چپ‌گرا»،

آقای فون در اوستن ساکن مربوط می‌شود در دسامبر ۲۰۰۲ درست تشخیص داده بود، زیرا علناً در مورد

این مطلب فلسفه‌بافی کرد که: «چه شده که آقای تیلمان زولش ناسیونالیست»^{۴۴} و توماس فون در اوستن -

ساکن به اصطلاح آنتی ناسیونالیست (در مورد تعداد قربانیان حکومت خودکامه صدام حسین) دست به

تبادل گمانه‌های فرضی خود زده اند؟ مثلاً در کنار کنفرانس مطبوعاتی: زولش آواره (منظور آلمانی‌هایی

است که در دوران رایش سوم به خاطر تعلقشان به نژاد آلمان از کشورهای شرقی اروپایی به آلمان تبعید

شدند) به اتفاق دوستان فراری عراقی خود روز اول نوامبر ۲۰۰۲ در خانه کنفرانس مطبوعاتی کشور حاضر شد. در این کنفرانس آقای هانس برانشایت از «مدیکو اینترناشنال»، سازمانی که تاکنون رویکردهای مسالمت‌آمیزی دنبال می‌کرد، نیز شرکت داشت. گرداننده این کنفرانس آقای توماس فون در اوستن-ساکن بود. آیا او و «توماس اوور» ابا دارند، اذعان نمایند، که توجیحات جنجالی آن‌ها در رابطه با حمله نظامی به عراق از منابع تلافی‌جویانه و راست سرچشمه گرفته است؟^{۴۵}

البته کم‌تر از منابع تلافی‌جویان و بیش‌تر از منابع نواستعماری؛ ظاهراً بخشی از «اسناد» آقای «اوستن-ساکن» از «اندوخته‌های» تحول‌گران نومحافظه‌کاری که به محافل سیاسی راست ایالات متحده آمریکا تعلق دارند، گرفته شده است. حداقل واکنش سریع نسبت به این شکواییه، نمایان‌گر موضع‌گیری ایدئولوژیکی آقای «اوستن-ساکن» می‌باشد، که همراه با «اوور» مجاز است، سال‌ها بی‌هیچ مجازاتی زباله سمی نومحافظه‌کارانه خود را در بین چپ‌های آلمان تخلیه کنند. هرکس که باور ندارد، بهتر است که متون این گاری دواسبه شرم‌آور را در «جانگل وورد» و «کنکرت» دقیق‌تر مطالعه کند.

برای این که باز به جاده اصلی بازگردیم: لینک لیست سرجاسوسان سوری در لبنان Lebanon's Top Syrian Agents در سایت USCFL اکنون مدتی است که دیگر فعال نیست؛ انتشار دهندگان آن چند روز پس از مرگ حریری آن را تعطیل کردند. نوربرت ماتس روز ۲۴ فوریه ۲۰۰۵ در مجله سوئیسی «ووخن تسایتونگ» نوشت: «احتمالاً آس دل، حریری برای این مبلغین نفرت بسیار نامطوع بود.»^{۴۶} اگرچه یک خانم بلوگ‌نویس لبنانی، که خود را Rampurple می‌نامد و به گفته خود در کویت زندگی می‌کند و همین‌طور در اتاق Yahoo!Groups-The official true Lebanese Kataeb Group فعالیت داشت هنوز در تابستان ۲۰۰۵ کپی ناقصی از ورق‌های بازی نامبرده را در وب‌سایت خود، که آن‌هم اکنون پاک شده، به نمایش گذارده بود.

اما این «مبلغین نفرت» نه دست از حماقت برمی‌داشتند و نه خجالت می‌کشیدند که زیر لینک

www.geocities.com/lebanesepuppets/، که عبدالنور در ای میل خود در اوت ۲۰۰۴ پیشنهاد داده بود، کماکان نسخه «خفیف شده» ورق‌های بازی را، البته این بار بدون عکس شیطان حریری در اینترنت انتشار ندهند. آس دل اکنون برای رییس حزب الله، حسن نصرالله، «آقا اسما بن لبنان» رزرو شده است، که طبیعتاً وزن آس دل را سنگین تر می کند. مشهورترین سرجاسوسان سوریه در لبنان امیل لحدود «پرزیدنت دست‌نشانده و قهرمان زیر آبی زیر چکمه‌های سوریه» به شکل آس خشت، نیبه بری، رییس مجلس و «گروگانگیر سابق» به شکل آس گیشنیز، میشل المر، «معاون رییس فاشیست مجلس»، دادستان کل کشور «هیملر» عدنان عضو، وزیر امور خارجه سابق ژان عبید «گوبلز»، وزیر کرام «بادمجان دورقاپ‌چین سوریه»، مروان فارس، «سخنگوی رایش سوم سوریه» و «رییس نازی‌ها» جبران اراجی. علاوه بر این اسامی، رایمون عازار، رییس ضداطلاعات ارتش، علی الحق، رییس سازمان اطلاعات کشور، مصطفی حمدان، رییس گارد ریاست جمهوری لبنان و همین‌طور رییس سازمان امنیت کشور جمیل السید همگی با پخش برگه «تحت تعقیب» به هدف حمله این افراطیون بی پروا مبدل گشتند.

کمیته ایالات متحده آمریکا برای آزادی لبنان (USCFL)

یک سازمان اسرائیلی «در خط مقدم جبهه»، تغییر رژیم در سوریه و آزادی لبنان از «سلطه خارجیان»، محفل طلایی: جولانگاهی برای شخصیت‌های مشهور نئوکان آمریکایی. امیرکانی علیه عبدالنور نشانه شکاف در بین نیروهای «اپوزیسیون». USCFL شبکه‌ای از اتاق‌های فکری و سازمان‌های هوادار اسرائیل. آمریکایی‌ها برای اسرائیل جاسوسی می کنند.

«سازمان اسرائیلی در خط مقدم جبهه»

کمیته ایالات متحده آمریکا برای آزادی لبنان در سایت خود با غرور از اعتقاد روزنامه «نیویورک سان» نقل قول کرد که این کمیته را «مهم‌ترین سازمانی که روی روابط آمریکا و لبنان تأثیر می گذارد»، معرفی کرده بود. «نیویورک سان» که روز ۱۶ آوریل ۲۰۰۲ به عنوان بازتولید روزنامه‌ای که در دهه ۳۰ قرن ۱۹ وجود داشت، تنها با این هدف انتشار یافت تا روزنامه‌ای با محتوای محافظه کارانه در نیویورک به گردش

افکند و به کنسرن «هالینجر اینترناشنال» تعلق دارد. در هیأت ریسه این کنسرن از جمله آقای «نرمان پرل» همان نئوکان مشهور و روشنفکر بدنام ولی بانفوذ آمریکایی عضو USCFL نشسته که در بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۴ برای کمیته مشورتی سیاست دفاعی به کار اشتغال داشت و در دولت اول جورج دبلیو بوش (۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳) ریاست آن را به عهده داشت. روزنامه سان اغلب از نئوکان‌های جنجالی در قوه اجراییه و در حزب لیکود نقل قول می‌آورد.^{۴۷}

USCFL روز ۲۲ نوامبر ۱۹۹۷ توسط زیاد عبدالنور تأسیس شد تا «به کمک نشر و ترویج اصول دمکراتیک و لیبرال به لبنان خدمت کند که سیاست سرزمین مادری ما ایالات متحده آمریکا را تعیین می‌کند.» او در آغاز ناله و فغان سر می‌دهد، «کشور ما اشغال است. دولت ما ابزار دست سازمان‌های جاسوسی سوریه می‌باشد. مجلس ما انتصابی است و نه انتخابی. سیستم قانون‌گذاری ما در اثر فساد و ارتشا فرسوده گردیده. دمکراسی ما به خود کامگی سپرده شده. اقتصاد مقروض است و هیچ امکان بازپرداخت بدهی‌ها موجود نیست. اکثریت مردم ما در مرز فقر زندگی می‌کنند. در واقع لبنان کشوری است که دولت آن به طور کامل از طرف مردم طرد گردیده.»^{۴۸}

عبدالنور و کمیته آمریکاییش برای آزادی لبنان از زمان تأسیس در سال ۱۹۹۷ تاکنون اهداف بلندپروازانه خود، یعنی تغییر رژیم در سوریه و آزادی لبنان از سلطه خارجی سوریه را مخفی نکرده اند. اعضای کمیته که از روز اول تأسیس با دولت‌های ایالات متحده آمریکا و اسرائیل همکاری داشتند، با صبر و وسواس خود را برای به اصطلاح انقلاب سدر آماده ساختند و در هشت سال گذشته درست مثل چاقوی جراحی سیاسی عمل کردند و هر گونه واقعه سیاسی و یا اجتماعی در کشورهایی را که دشمنان آن‌ها در رأس حکومت قرار داشتند، بهانه کردند تا انتقادات شدید علیه دستگاه و علیه افراد و سیاست‌مداران روا دارند. سال‌ها است که «کمیته کلیه سیاست‌مداران مهم لبنانی را به عنوان جاسوس سوریه معرفی نموده و مورد حمله قرار داده است»^{۴۹} و «به کرات با پلمیک شدید علیه حریری» خود را مطرح نموده است.

روزنامه‌نگاران سایت فرانسوی «ولترنت» به عنوان نماینده برخی از رسانه‌های قلیل دیگر بر این عقیده اند

که USCFL حمله کامل به سوریه و لبنان را مدت‌هاست که آماده کرده و مطمئناً در قتل نخست‌وزیر سابق رفیق حریری نیز «دست داشته»^{۵۰} البته این همکاران سندی در تأیید این اتهام ارایه نمی‌کنند.

محفل طلایی

زیاد ک. عبدالنور، الیوت آبرامز (معاون زیر امور خارجه و مسؤول آمریکای لاتین که در دوران ریگان در ماجرای ایران/ کنترا دخالت داشت، عضو سابق سوسیال دمکرات‌ها در آمریکا، از امضاکنندگان اعلامیه پرنسیپ‌ها PNAC در دوران بوش در شورای امنیت ملی در ابتدا مسؤول مسایل حقوق بشر و از پایان ۲۰۰۲ مسؤول مسایل خاورمیانه و نزدیک)، سالو آیزنبرگ، ندیم عقدا، النا بنادور، جوزف بوهاکر، سمیر بوستانی، تامس پاتریک کرول، جان کاستل، دیوید چازن، آنجلو کدیولا، آلن گابریل کورتینس، کریس کالپ، پائولا دوبریانسکی، آلن دوتی، لئون ادنی، راشل ارنفلد، مایکل آیزناشتاد، نایبل الحق، الیوت انجل (جمهوری‌خواه)، دیوید اپرلی، فیلیپ اپشتاین، جوزف فادول، جوزف فرح، امیرعلی فرمانفرما، جیل فایلر، دگلاس فایت، (معاون وزیر مسایل سیاسی در پنتاگون)، فرانک گافنی (از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۷ همکار ریچارد پرل در پنتاگون، از ۱۹۸۸ پرزیدنت مرکز سیاست امنیتی که توسط او تأسیس گردیده بود. خواهر وی دیوون گافنی کروس عضو شورای سیاست دفاعی است) و گری گامبیل، راجر گربر، لئونارد گتزر، ریچارد گرین‌فیلد، رابرت گزاردی، جورج حداد، جوزف حکیم، ریچارد هلمن، ایروین هوخبرگ، نماینده سابق آمریکا در سازمان ملل چین کرک پاتریک، مایکل لیدن (انستیتوی آمریکن انترپرایز و عضو مجمع مشاورتی در JINSA)، ماتيو لویت، دانیل لوبتزکی، حبیب ث. مالک، بروس مک فارلاند، مارک مایکل، جان مای‌هیل، ناجی نجار، موردخای نیسان، محمد اوعینی، ریچارد پرل، دانیل پیپز، استیون پلوت، جوزف پادر، اسکات روزن بلم، نینا روزنوالد، مایکل روبین (از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۴ مشاور دستگاه اداری موقت در عراق)، چارلز سایون، جیم ساکستون (جمهوری‌خواه)، اریک سیلورمان، جمال سلیمان، دان استری، دیوید استاین‌مان، مارک سویدان، خلیل سویضی، جیمز تایون، جانتان آشر، استانی وایس، پل مایکل ویبی، دیوید ورمزر (مشاور دیک چینی در مسایل خاورمیانه و نزدیک)

USCFL بنا بر ارقامی که خود اعلام داشته دارای ۱۰,۰۰۰ عضو در ۲۰۰ شهر آمریکایی و غیرآمریکایی

است. ۲۰ درصد اعضای این سازمان گویا مسلمان اند. این شبکه که توسط اینوستمنت بانک نیویورکی و مهاجر لبنانی زیاد ک. عبدالنور تأسیس گردیده در فعالیت‌های خود می‌تواند به پشتیبانی تعداد زیادی از «نئوکان‌های گوش‌بر، مستبد و خودخواه» تکیه کند.^{۵۱} اعضای که به دایره داخلی USCFL تعلق دارند که به اصطلاح محفل طلایی نام گرفته، سیاست‌مداران، کارشناسان و روشنفکران نخبه‌ای هستند که به همان‌گونه که در جهت «شکل بخشیدن به سیاست خارجی آمریکا در مورد لبنان» فعالیت داشته اند، در «سال‌های اخیر نیز کمک‌های بسیار ارزشمندی به امر لبنان» نموده اند. این یک انجمن برجسته متشکل از افرادی دست راستی است که عمدتاً از لبنانیان مسیحی، چند اسرائیلی و به ویژه نئوکان‌های آمریکایی چون ریچارد پرل، مایکل لیدن، فرانک گافنی، جین کرک پاتریک، مایکل روبین و دیوید ورمسر تشکیل می‌شود. آن‌ها تا قبل از عضویت در دولت آمریکا جزو به اصطلاح محفل طلایی بودند، که عملاً «فهرست رجال» لابی اسرائیلی در ایالات متحده آمریکا است. مثل داگلاس فیت که در اوت ۲۰۰۳ از مقام معاون وزیر در پنتاگون کناره گرفت، الیوت آبرامز در شورای امنیت ملی دولت آمریکا که مسؤول تمامی منطقه خاورمیانه و نزدیک بود و یا دیوید ورمزر که اکنون در یک پست مهم در وزارت امور خارجه به کار اشتغال دارد.

امیرکانی آکا میرگا، یک لبنانی مقیم ایالات متحده آمریکا که «هر دو نام او در صنایع مورد احترام بوده و بسیار مشهور است»، ولی مایل است که ناشناس بماند، به نویسنده کتاب اظهار داشت که پرزیدنت USCFL و ناشر بازی ورق که همان زیاد عبدالنور باشد و معرف حضور وی است، فرد «خل وضعی» است که «از طرف هیچ کس، به ویژه آمریکایی‌ها جدی گرفته نمی‌شود.» او تنها «یک فرد سطحی است که قصه اختراع می‌کند و سعی دارد خود را مهم جلوه دهد.» این فرد لبنانی که در مناصب بالای جنبش میهن پرستان لبنان آزاد به رهبری ژنرال میشل عون فعالیت دارد می‌گوید: در حقیقت «عبدالنور هیچ نیست.»^{۵۲} در حاشیه باید اشاره کرد، امیرکانی در عربی لغت آمریکایی را تداعی می‌کند. امیرکانی لبنانی نوشت: «در نتیجه شما مجازید هرچه من نوشته ام را مورد استفاده قرار دهید و آن را منصوب به امیرکانی آکا میرگا از جنبش میهن پرستان لبنان آزاد اعلام دارید.» بسیار خوب، ما این کار را خواهیم کرد.

روبه‌رو کردن

«امیرکانی آکا میرکا» از جنبش میهن‌پرستان لبنان آزاد (LFPM) و «زیاد ک. عبدالنور از USCFL» امیرکانی: زیاد عبدالنور یک میلیارد است؟ اگر او یک میلیارد باشد من یک تریلیونر هستم. این آقا خودش را مهم می‌کند، به این صورت که سایت خود را با نام افراد سرشناس پر می‌کند؛ نام افرادی که او هیچ‌گاه ملاقات نکرده. او می‌خواهد تلقین کند که یک بازیگر بزرگ است در حالی که به زحمت قادر است اجاره خانه خود را بپردازد. او یک فرد سبک‌مغز و بی‌نفوذ می‌باشد.

عبدالنور: من هیچ‌گاه ادعا نکردم که یک میلیاردم، به هیچ وجه. نه خصوصی و نه علنی. مردم می‌دانند، من کی هستم. نیازی به پز دادن نیست. این کار نه سبک کار من بوده و نه سبک کار من خواهد بود. اقدامات من بسیار گویاتر از کلماتی هستند که بخواهند آن را را بیان کنند. این‌طور به نظر می‌رسد که تعداد دشمنان من کم‌تر از دوستانم نیستند.

من کسی را در واشنگتن دی سی نمی‌شناسم؟ باشد؛ ولی همین‌طور که در اینجا: <http://rightweb.irc-online.org/profile> می‌بینید، حدس می‌زنم که در آن صورت نمی‌توانستم به «دایره درونی» نئوکان‌ها تعلق داشته باشم. فکر نمی‌کنید که این یک اظهاریه منصفانه است؟ ولی فکر می‌کنم که برخی از افراد نظرات راست مرا نمی‌پسندند که البته مورد احترام من است. با وجود این: اگر دو نفر در مورد همه مسایل توافق داشته باشند، یکی از آنها زاید خواهد بود.

امیرکانی: اگر شما چیزهایی را که عبدالنور در اینترنت در مورد خود می‌نویسد مطالعه کنید، هیئات! فکر می‌کنید طرف یک گلوبال پلیر است. ولی در حقیقت او تنها قادر است در حیات خلوت خود با بچه‌هایش بازی کند.

عبدالنور: وقتی که افراد به شدت با احساسات خود دست به گریبانند، بایستی که اجباراً با برنامه سیاسی و اقتصادی من مخالف باشند. خیلی بد است. آن‌ها «من» واقعی را نمی‌شناسند و اطلاعی از عشق و میهن‌پرستی من نسبت به لبنان ندارند. اگر شما مایلید در مورد من و فعالیت‌های من اطلاعاتی از افراد مختلف کسب کنید، به آدرس زیر رجوع نمایید:

www.linkedin.com/profile?viewprofile=&key=140792 و بیش از ۱۰۰ نفر از افراد واقعی مختلف که مرا می‌شناسند را مطالعه نمایید. من مجبور نیستم به افراد فشار آورم که در مورد من مطلب بنویسند. آن‌ها این کار را آزادانه انجام می‌دهند، با حفظ احترام، هیچ‌کس که مرا خوب می‌شناسد، این‌طور در مورد من حرف نزده و نمی‌زند.

امیرگانی: برای شما یک مثال بزنم: این راز سر به مهری نیست که «الیوت انگل» (جمهوری خواه) بهترین دوست LFPM جنبش میهن پرستان لبنان آزاد در کنگره آمریکاست. او از سال ۱۹۹۳ بلاانقطاع با LFPM در رابطه با آماده ساختن طرح قانون جوابگویی سوریه Syria Accountability Act همکاری داشت تا در سال ۲۰۰۳ به تصویب رسید. عبدالنور نام او را در محفل طلایی خود حک کرد و اسمش مدتی در آنجا ماند.

بعدها عبدالنور از طریق همکاران «انگل» با وی تماس برقرار کرد و قول داد ضیافتی ترتیب دهد و برای او کمک مالی جمع‌آوری کند. «انگل» به ما تلفن زد و پرسید: «شما را به خدا این عبدالنور لبنانی کیست که با من تماس گرفته؟ من نمی‌دانم که از من چه می‌خواست.» ما خندیدیم و به «انگل» گفتیم که اسمش در حلقه طلایی وی قرار دارد. «انگل» پرسید: «من؟ من تا به حال اسم این فرد را نشنیده بودم. من نمی‌دانم که او کی است.» او، فراموش کردم. دو روز قبل از ضیافت جمع‌آوری کمک، عبدالنور (میلیاردر) به دفتر «انگل» تلفن زد و مراسم را به علت یک «مرگ ناگهانی» در فامیل به هم زد. در همان آخر هفته در ضیافت دیگری ما عبدالنور را دیدیم که بسیار سر حال بود و فقدان فردی از خانواده را هم احساس نمی‌کرد.

عبدالنور: من هیچ‌گاه به «انگل» جمهوری خواه تلفن نزنم و به او قول ندادم ضیافتی برای جمع‌آوری اعانه برای او ترتیب دهم.

امیرگانی: یک نمونه دیگر: آیا ممکن است که یک گلوبال پلیر (بازیگر جهانی) نتواند ۲۰۰۰ دلار سهم مخارج پروژه پشتیبانی از یک سازمان لبنانی-آمریکایی را که او می‌توانست در آن سهم باشد، بپردازد؟

عبدالنور: من هیچ‌گاه دعوت نشدم که ۲۰۰۰ دلار سهم پروژه جنبش میهن پرستان آزاد لبنان را بپردازم که البته اگر بود به چنین کاری افتخار می‌کردم. من واقعاً نمی‌توانم درک کنم این همه دشمنی و فاکت‌های کذب از کجا سرچشمه می‌گیرند. من مطمئنم که تنها از جانب کسی است که مرا نمی‌شناسد و هرگز مرا

ملاقات نکرده. فکر می‌کنم موفقیت بخل و حسادت ایجاد می‌کند. خداوند نگهدار روحش باد.

من تصویری ندارم که این امیرکانی آکا میرکا چه کسی می‌تواند باشد. و صریح بگویم هیچ شخصیت محترمی نمی‌تواند یک چنین نام مستعاری برای خود انتخاب کند، مگر این که چیزی برای پرده‌پوشی داشته باشد. تنها کسانی که می‌توانند به خود جرأت چنین کاری می‌دهند، تنها هواداران سرسخت عون هستند که قادر نیستند این واقعیت را بپذیرند که شخصی قادر باشد روی دست قهرمان آنان ژنرال عون بزند. آنها اصلاً درک نمی‌کنند که من هیچ‌گاه علیه «بت» آنها به میدان نخواهم رفت، بلکه می‌خواهم به شیوه‌ای که برای من مقدور است از او پشتیبانی نموده و به او کمک کنم. همه این کارها تنها به خاطر یک لبنان آزاد، مستقل و با اقتدار.

می‌شود گفت، خصومت شخصی، نیروی محرکه مشاجره سترون مابین امیرکانی آکا امیرکا از جنبش میهن‌پرستان آزاد لبنان و زیاد عبدالنور از کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد است. با این حال این درگیری خصمانه و نفرت غیرقابل کتمان مابین این دو فرد به ناظر بی‌طرف نشان می‌دهد که در اینجا تنها آن به اصطلاح قطره آخر مانده که تا کاسه لبریز گردد. این دو، نماینده و نمایان‌گر سکتاریسم همیشگی و گسیختگی سیاسی در جامعه لبنان می‌باشند، دلایلی که در زمانی کشور را به جنگ داخلی ۱۵ ساله ویرانگر و خونین مبتلا ساخت.

هر دو طرف هم‌چنین نماینده درگیری‌هایی هستند که بعد از پایان جنگ نیز خاتمه نیافتند و در بین افرادی که به دلایل مختلف به خارج از کشور گریختند و در آنجا دست به فعالیت سیاسی زدند، بدون انقطاع ادامه یافته و مانند آتش زیر خاکستر هنوز هم شعله‌های آن گه‌گاه زبانه می‌کشد. نیروی به اصطلاح اپوزیسیون لبنانی در مهاجرت هیچ‌گاه یک اپوزیسیون واقعی و بیش از همه نیروی یکدست و هم‌گونی نبوده است. برعکس. حتا در ایالات متحده آمریکا، کانادا، اروپا و یا استرالیا مبارزات پر سر و صدای گروهی مابین گروه‌های مختلف و یا باقی‌مانده برخی از گروه‌های شبه‌نظامی ادامه پیدا می‌کرد و

نمایندگان این گروه‌ها طبق معمول برای خود حریم مشخص نموده و با دبدبه و کبکبه خود را نماینده واقعی مردم لبنان معرفی می‌نمایند. هرچند که در حین فعالیت‌های لابی در کنگره آمریکا بر سر تصویب قانون مسؤولیت و جوابگویی سوریه Syria Accountability Act همه به وحدت رسیدند- و بدون گردآوری نیروهای متشتت در مهاجرت این کار اصلاً عملی نبود- ولی همین که این قانون از مجلس گذشته و توسط جورج دبلیو بوش توشیح شد، همان‌گونه که گمان می‌رفت این پیمان هدف‌مند از هم پاشیده شد. یک هدف مهم به دست آمد: هم‌زمان با امضای قانون نامبرده در سال ۲۰۰۴ توسط پرزیدنت بوش که تحریم‌های اقتصادی علیه سوریه را به دنبال داشت، ایالات متحده آمریکا خواهان پایان بخشیدن روابط سوریه با سازمان‌های افراطی فلسطینی مانند حماس و جهاد اسلامی، چشم‌پوشی از سلاح‌های کشتار جمعی، استرداد سرمایه‌های رژیم سابق عراق به حکام کنونی این کشور، کنترل بهتر مرز عراق و- این برای آقایان مهاجر از هر چیز مهم‌تر بود- عقب‌نشینی سوریه از لبنان شد. اکنون روشن بود که آمریکا توجه خود را به این مسأله معطوف داشته و از این پس به «مسایل مورد توجه» لبنانی‌های مهاجر بیش‌تر خواهد پرداخت که به نوبه خود آرزوی دیگری جز سرنگونی دولت «منفور» بیروت نداشتند. و در این لحظه باز نبرد سنگر به سنگر گذشته سازمان‌های مهاجر از نو آغاز گردید و حداقل دو سال قبل از قتل رفیق حریری بین فراکسیون‌های سیاسی مهاجرین مبارزه بر سر کسب قدرت و نقش تعیین کننده سیاسی در یک لبنان «آزاد» آغاز شد. در این مبارزه بر سر قدرت که هنوز ادامه دارد، دو جبهه متبلور گردیده اند که امیرکافی آکا میرکا و زیاد ک. عبدالنور را می‌توان نماینده آن‌ها دانست.

در ضمن: در تأملات ما بایستی که «پایگاه» و شبکه در حول و حوش زیاد عبدالنور و عملکرد سیاسی سازمان او «کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد» USCFL در نظر گرفته شوند، زیرا آن‌ها همواره با گرایش‌های تک‌روانه و خطرناک نفوکان‌های آمریکایی که سال‌هاست «تحول دمکراتیک خاورمیانه» را در نظر دارند، قرابت نزدیکی دارند. بعد از این که این گونه افراد توانستند پس از انتخاب موفقیت‌آمیز جورج بوش پسر به مقام ریاست جمهوری آمریکا با همان موفقیت مسؤولیت‌های دولتی را نیز به خود اختصاص دهند، وقت خودنمایی USCFL نیز فرا رسید.

کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد سالهاست که سیاست‌های کاربردی خود را با شبکه‌ها و اتاق‌های فکری نئومحافظه کاران آمریکایی که مثلاً در «پروژه قرن جدید آمریکایی» (Project for a New American Century PNAC) انستیتوی آمریکن انترپرایز و یا مؤسسه نئومحافظه کاران «مرکز سیاست امنیتی» وابسته به بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها و یا «انستیتوی صلح ایالات متحده» و هم‌چنین «فوروم خاورمیانه» و به طور کل در تعداد زیادی از سازمان‌ها و ساختارهای به هم متصل و مربوط شکل گرفته، هم‌آهنگ می‌سازد. همه این سازمان‌ها و مؤسسه‌ها (در جزء یا در کل) تفکر تثبیت نقش رهبری کننده «امپراتوری آمریکا» در جهان را دنبال می‌کنند. جالب توجه این جا است که همواره دایره مشخص و ثابتی از افراد در این شبکه فعالیت می‌کند، با این تفاوت که هر بار در ترکیب پرسنلی، ساختاری و آماجی نوینی ظاهر می‌شود.

البته کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد روابط نزدیک و آهنی نیز با لابی یهودی و مسیحی دارد و فعالیت‌های خود را به ویژه با سیاست حزب اسرائیلی لیکود از طریق رابط «انستیتوی یهودی برای مسایل امنیتی ملی» هماهنگ می‌سازد. بدیهی است که «دیوید اشتاین‌مان» مدیر این انستیتو به «محفل طلایی» (یعنی پشتیبان USCFL) تعلق دارد که با انجمن‌های دیگری چون Orthodox Union, Confrence of Presidents of Major American Jewish Organizations, American Israel Public Affairs Comittee (AIPAC)T Cristian Coalition of America. نیز دارای روابط گسترده‌ای بیش از تنها همبستگی می‌باشد.

در نتیجه USCFL عبدالنور از طرف بسیاری از ناظرین به حق به عنوان «سازمان خط اول جبهه» اسرائیل علیه لبنان و سوریه نام گرفته است؛ نوعی ساختار اسرائیلی با ظاهر لبنانی. مثلاً «مایکل لدین» و «داگلس فیت» که هر دو به محفل طلایی USCFL تعلق دارند و مدت‌هاست که در ایالات متحده آمریکا از «مأمورین سابقه‌دار اسرائیل» به شمار می‌روند، چند بار در حال انتقال اطلاعات محرمانه به اسرائیلی‌ها «افشا» گردیده اند.

همین‌طور حامی USCFL «ریچارد پرل» که در حال جاسوسی برای اسرائیل «افشا» شد. علاوه بر آن «لدین»

دارای رابطه عمیقی با سازمان‌های جاسوسی آمریکا است که مربوط به دوران گذشته است که او «جزیی» از ماجرای ایران- کنترا بود. و یا «الیوت آبرامز» معاون مشاور امنیت ملی، در این لحظه قدرت‌مندترین فرد قوه اجراییه آمریکا که در چشم بسیاری از ناظرین آمریکایی روابطش با نخست‌وزیر اسرائیل «آریل شارون» و حزب او لیکود بسیار صمیمی‌تر و نزدیک‌تر است تا با دولت ایالات متحده آمریکا. در ضمن «آبرامز» نیز در ماجرای ایران- کنترا سهیم بود. «فرانک گافنی» که یکی از مأموران امنیتی بلندپایه در دوران ریگان بود نیز به همین صورت دارای روابط عمیق و با ثبات با لیکود، شارون و دولت اسرائیل است. و یا «دیوید ورمزر» مشاور «دیک چینی» در مورد مسایل خاورمیانه همان‌قدر به حزب لیکود شارون دلبسته است که همسر اسرائیلی‌اش «میراف ورمزر» که در گذشته به همراه «ایگال کارمون»، از جاسوسان اسرائیلی سابق انستیتوی تبلیغاتی Middle East Research Institute را که در ایالات متحده اجمالاً «جبهه موساد» نامیده می‌شود، تأسیس کرده بود. همین‌طور «مایکل روبین» از فوروم خاورمیانه دارای روابط بسیار نزدیکی با سیاست اسرائیل است؛ علاوه بر آن او در فراهم آوردن مقدمات اشغال عراق توسط ایالات متحده آمریکا سهیم بود.

مصاحبه با زیاد ک. عبدالنور

س: شما در سال ۱۹۹۷ همراه با نئوکان‌ها که از حزب اسرائیلی لیکود و مسیحیان دست راستی پشتیبانی می‌کنند کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد را تأسیس کردید. شما با چه کسی مقدمات، سازماندهی و اجرای این پروژه را فراهم ساختید؟

ج: نمی‌دانم از کجا این اطلاعات تبلیغاتی را کسب کرده اید. ولی USCFL هیچ‌گاه از طرف هیچ نئومحافظه کار حزب لیکود و مسیحی دست راستی پشتیبانی نشد. USCFL توسط میهن‌پرستان توانمند و پر قدرت لبنانی- آمریکایی پا به عرصه وجود نهاد، خارج از خبرگان سیاسی سنتی لبنانی، که قصد داشتند منافع آمریکا را در منطقه تقویت کنند تا این که لبنان از قید بندهای اسارت سوری رها گردد.

س: آیا می‌توانید برخی از اعضای هیأت مؤسسان این کمیته را نام ببرید؟

ج: من مایل فقط به شما بگویم که USCFL توسط ۵۶ نفر آمریکایی لبنانی‌الاصول تأسیس گردیده است؛

هیچ‌یک از آن‌ها به یک حزب سیاسی لبنان تعلق ندارند و هر کدام از آن‌ها در حیطه فعالیت اقتصادی خود بسیار موفق است. نوعی فراماسون برای لبنانی‌ها. آیا فراماسون‌ها نام خود را اعلام می‌کنند؟ بروید از اعضای کلوب «اسکال اند بونز» دانشگاه یل سؤال کنید.^{۵۳}

س: جزو یاری‌دهندگان USCFL، یعنی اعضای محفل طلایی نام الیوت آبرامز، ریچارد پرل، پاولا دوبریانسکی، مایکل روبین، دیوید ورمزر، دانیل پیپز، فرانک گافنی، جین کرک پاتریک، مایکل لدین، دیوید اشتاین‌مان، النا بنادور و غیره به چشم می‌خورد. مخالفین سیاسی شما مدعی هستند که شما هیچ‌گاه رابطه‌ای با افراد و سیاست‌مداران بلندپایه نامبرده نداشته اید، بلکه تنها می‌خواهید خود و USCFL را با نام‌های مشهور تزئین نمایید.

ج: من نمی‌دانم که چه کسی شما را با این اطلاعات پر کرده، ولی من تمام افرادی را که نام بردید به خوبی می‌شناسم. دانیل پیپز و من مشترکاً کتاب پایان اشغال لبنان از طرف سوریه: نقش آمریکا را نوشتیم. النا بنادور، دیوید اشتاین‌مان و فرانک گافنی (که از طریق من وارد فوروم خاورمیانه شدند) از دوستان خصوصی من هستند.

یک مسأله دیگر. اگر لیست امضاکنندگان کتاب من پایان اشغال لبنان از طرف سوریه: نقش آمریکا را دقیق‌تر مطالعه کنید خواهید دید که کلیه افرادی که همراه با دیگران از اعضای محفل طلایی می‌باشند، به هیچ وجه به سادگی امضای خود را زیر سندی نمی‌گذارند بدون آن که مرا به خوبی از نزدیک بشناسند و ندانند که من خواستار چه چیزم. هزاران نفر در سطح جهان این کتاب را مطالعه کرده اند. لیست را نگاه کنید.

نویسنده آمریکایی «رابرت ل.» نویسنده کتاب را استهزاء می‌کرد و می‌گفت بهتر است او نگاهی به نام اعضای محفل طلایی بیافکند و دریابد که اکثریت اعضای USCFL (حال آمریکایی و یا اسرائیلی) یهودی هستند. آیا این یک سازمان «لبنانی» است، هه؟^{۵۴} این استدلال رابرت را نمی‌توان نادیده گرفت.

«نیروهای سرشناس کادر مدیریت» USCFL مثل «کرک پاتریک، لدین، آبرامز، فایت و یا گفنی» در ضمن همگی از اعضای «انستیتوی یهودی مسایل امنیت ملی» که رابطه مستقیم آن با سازمان جاسوسی موساد مسجل است، می‌باشند. این انستیتو وظیفه دارد بین نظامیان اسرائیل و ایالات متحده آمریکا و همچنین مجتمع صنعتی نظامی هردو کشور رابطه برقرار کند. این انستیتو در ضمن در ترتیب دادن «سفر» افسران بازنشسته آمریکایی به اسرائیل تخصص دارد و برای «بازنشستگان مجتمع صنعتی - نظامی» امکانات «مشاورتی» آب و نان‌داری را مهیا می‌سازد. «جیمز وولسی» رییس سابق سازمان سیا که با لابی اسرائیل در آمریکا رابطه بسیار نزدیکی دارد، در «انستیتوی یهودی مسایل امنیت ملی» طبیعتاً مانند ماهی در آب حرکت می‌کند. و باز همه آنها به طور دسته‌جمعی در «انستیتوی آمریکن اینترپرایز» که مدت‌هاست به بلندگوی لابی اسرائیلی در آمریکا تبدیل شده است، سرگرم اند. ولی در این کتاب لازم است تنها به طور جنبی با تمام این آشفتگی سازمانی و به اصطلاح اتاق‌های فکری ثنوکان‌های آمریکایی که عمدتاً به دنبال افکار پوچ و تصورات جهان‌گیرانه هستند و نقشه‌های مسموم کشورگشایی را طراحی می‌کنند، برخورد شود.

«کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل» AIPAC که روابط بسیار نزدیکی با USCFL دارد و حتا با این کمیته دارای اعضای مشترک است برعکس در ماه‌های اخیر به شکلی منفی (البته بسته به نوع تعبیر) سرتیتر روزنامه‌ها قرار گرفته بود. روز ۲۰ ژانویه ۲۰۰۶ قاضی ت.س. الیس سوم از دادگاه ناحیه در الکساندریا در ایالت ویرجینیا، شهروند ۵۹ ساله آمریکایی، لورنس آ. فرانکلین، تحلیل‌گر سابق وزارت دفاع را به ۱۲ سال و ۷ ماه زندان محکوم کرد. FBI فرد محکوم شده را روز ۴ می ۲۰۰۵ به هنگام نقض قانون جاسوسی Espionage Act دستگیر کرد و بلافاصله FBI در واشنگتن دفتر AIPAC را را مورد بازرسی قرار داد و اسناد و سخت‌افزارهای موجود را ضبط کرد که ثابت می‌کردند «فرانکلین» اطلاعات طبقه‌بندی شده «نظامی» در مورد ایران و عراق را در اختیار دو لابی‌گر AIPAC و یک دیپلمات اسرائیلی که نامش فاش نشد، گذارده است.

دقت کنید: این دو لابی‌گر AIPAC یعنی آقای استیون ج. روزن و کایت وایسمان جزو ستاد مشاورین

«کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل»، یعنی آن سازمان لابی هوادار اسرائیل می‌باشند که با USCFL دل داده و قلوبه گرفته‌اند. و خیلی مستهجن‌تر روابط سبک‌مغزان AIPAC با برخی از مقامات رسمی دستگاه دیپلماسی جورج دبلیو بوش است. «روزن» که در AIPAC مدیر مسایل سیاست خارجی است در محافل قدرت در واشنگتن شهرت دارد و با اطمینان خاطر در آنجا آمد و شد می‌کند؛ علاوه بر آن او دارای روابط بسیار با اهمیتی با نیروهای قدرتمند محافظه‌کار در درون دستگاه دیپلماسی بوش است. برعکس، «وایسمان» در AIPAC یک تحلیل‌گر مسایل خاورمیانه بود. تعقیب قضایی این آقایان بسیار بغرنج از آب درآمد، زیرا هیچ‌یک از آنها هیچ‌گاه و از طرف هیچ مرجعی مؤظف به حفظ چنین اسراری نگردیده بودند. آنها هیچ‌گاه کارمند دولت نبوده‌اند و هیچ رابطه رسمی با هیچ دولت خارجی نیز نداشتند. هر دوی آنها به اصطلاح فقط و فقط در محافل لابی‌گران با مقامات رسمی دستگاه دیپلماسی، مشاورین کنگره و ژورنالیست‌ها به وراجی سنتی و سروگوش آب دادن در مسایل سیاسی و جاسوسی سرگرم بودند. ولی «روزن» و «وایسمان» قرار است که در آوریل ۲۰۰۶ (بعد از انتشار کتاب م.) به جرم توطئه و انتقال اطلاعات طبقه‌بندی شده به یک «قدرت» خارجی که نام آن برده نشد، محاکمه گردند. مقامات رسمی دولتی مدت‌هاست که این «قدرت» را شناسایی کرده‌اند: اسرائیل. کیفرخواست اکنون مدعی است که این دو نفر اطلاعات بسیار حساسی را در مورد سیاست ایالات متحده آمریکا در ایران، تروریسم در آسیای مرکزی، القاعده و بمباران برج‌های خبار در عربستان سعودی در سال ۱۹۹۶ که طی آن ۲۳ آمریکایی به قتل رسیدند، جمع‌آوری و منتقل کرده‌اند. متهمین طبیعتاً این اتهامات را رد کردند. البته AIPAC، محض اطمینان خاطر این دو را در آوریل سال قبل اخراج کرده بود.^{۵۵}

نگاه دقیق‌تری به این ماجرای جاسوسی اخیر بیافکنیم. گویا «لاری فرانکلین» یکی از متهمین، افسر ذخیره نیروی هوایی آمریکا و رایزن سابق سفارت آمریکا در تل‌آویو در سال ۲۰۰۱ همراه «مایکل لدین» که عضو «محفل طلایی» USCFL است و دوست مشاور بوش «کارل رو» نیز هست و در دوران ریگان در ماجرای ایران‌گیت سهمیه بوده، در رم حضور داشته و با مقامات رسمی ایتالیا در مورد سلاح‌های کشتار جمعی عراق صحبت کرده بودند. این ملاقات درست در زمانی صورت گرفته بود که «پل

ولفوویتز» همراه عضو «محفل طلایی» «داگلاس فایت» که در آن زمان مشاور سیاسی و معاون وزیر دفاع در دستگاه دیپلماسی بوش بود و همین طور «ویلیام لوتی» کارمند سابق «دیک چینی» و در آن زمان قائم مقام وزارت دفاع، مسؤول طرح‌های ویژه و مسایل خاور نزدیک و جنوب آسیا، «دفتر (مشهور و بدنام) طرح‌های ویژه» را تأسیس کرد که بخش مهمی از دولت در سایه دیک چینی بود. «لوتی» «لاری فرانکلین» را برای کار در این بخش کاملاً مخفی و بسیار پرنفوذ استخدام کرد که از جمله مسؤول جعل ناشیانه مدارکی بود که می‌بایست ثابت می‌کرد، عراق زیر نظر صدام حسین سعی کرده ۵۰۰ تن اکسید اورانیوم از نیجر خریداری کند. «بیل لوتی» و «جان هانا» مشاورین عالی رتبه «چینی» در مسایل امنیت ملی بنا بر گزارش کمیته اطلاعات مجلس سنا ایالات متحده US Senate Select Committee on Intelligence در سال ۲۰۰۰ این دو نفر تنها کسانی در «دفتر طرح‌های ویژه» بودند، که اجازه داشتند اسناد و اطلاعات محرمانه کنگره ملی عراق را که در اختیار دفتر قرار می‌گرفت، مطالعه نمایند. و فرانکلین در آن هنگام گماشته لوتی بود.

پایان بخشیدن به اشغال لبنان توسط سوریه: نقش ایالات متحده آمریکا

سده جدید ایالات متحده آمریکا، پایان مقبول: برنامه‌های جنگی آمریکا برای نخست وزیر اسرائیل نتانیا هو.

عبدالنور همراه با دانیل پییز عرب خور در جنگ علیه سوریه

برای درک بهتر نقش و عملکرد کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد بد نیست که نظری به سرزمین «وحشتناک سیاست» بیافکنیم.

از ابتدای دهه ۹۰ استراتژی بزرگ برای نظم نوین جهانی Grand Strategy در دستور روز قرار گرفته که تأمین سرمایه‌داری جهانی شده و امپراتوری همیشگی آمریکا را در نظر دارد. این ایدئولوژی که در پستوهای توطئه‌ساز نئوکان‌های آمریکایی ده‌ها سال است پرورش یافته، پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به موفقیت سیاسی دست یافت. «این روند به طور مستقیم توسط گروهی از نظریه پردازان نئومحافظه کار

برخاسته از اتاق‌های فکری و مؤسسات برنامه‌ریزی استراتژیکی و همین‌طور سیاست‌مداران نظامی پشتیبانی می‌شد که در اوایل دهه ۷۰ در انتقاد به سیاست تشنج‌زدایی و هضم شکست آمریکا در جنگ ویتنام تشکیل شده بود. این گروه طرفدار تقابل و استفاده از قدرت نظامی بود و نه تشنج‌زدایی.»

از اعضای نسل جوان این نظریه‌پردازان و «جنگ‌جویان» که «میهن ذهنی‌شان پنتاگون است» می‌توان چینی، رامسفلد، ولفوویتز، رایس، آرمیتاج، لیبی و اعضای محفل طلایی کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد مانند فیث، پرل، گافنی را نام برد. «آنها سیاست خارجی را تنها از دید نظامی تعریف می‌کنند. مشکلات اقتصادی را به نتولیرال‌ها و رؤسای بخش خصوصی محول می‌سازند. برای آنها نه فرهنگ، نه تاریخ و نه اقتصاد، بلکه سیاست نیروی محرکه بوده و هست. به هر حال آنها «جنگ‌جویان سیاسی» هستند که گاهی در لباس دیپلمات (پاول) ولی اغلب در لباس جنگاور (رامسفلد) ظاهر می‌شوند.^{۵۶}

این نوابغ نقشه‌های خود را در اتاق‌های فکری و یا به اصطلاح اتاق‌های فکری طراحی می‌کردند. یکی از این آزمایشگاه‌های فکری امپراتوری نوین PNAC پروژه قرن نوین آمریکایی، مشهور و بانفوذ است که در سال ۱۹۹۷ توسط ویلیام کریستول و رابرت کاگان تأسیس شد و از جمله جب بوش، دیک چینی، فرانسیس فوکویاما، دونالد کاگان، سلمای خلیل‌زاد، نورمان پادهورز و دونالد رامسفلد از اعضای آنند. PNAC با «نامه‌های سرگشاده» و مقالات استراتژیکی کار می‌کند و به عنوان «گروه هوادار» به ویژه در دهه ۹۰، هنگامی که نظریه‌پردازان سعی در اعمال نفوذ بر دولت کلینتون داشتند، سیاست تشدید فشار از طریق فعالیت‌های تبلیغاتی را اعمال می‌داشت. PNAC در عین حال ابزاری برای شکل بخشیدن به ائتلاف‌های سیاسی است. مثلاً پروژه برای قرن جدید آمریکایی در ژانویه سال ۱۹۹۸ نامه‌ای از طرف ۱۸ نفر از نئوکان‌ها را به رییس‌جمهور وقت کلینتون ارسال داشت که طی آن سرنگونی صدام حسین درخواست می‌شد. ۸ نفر از امضاکنندگان: آرمیتاج، بولتون، رامسفلد، عضو محفل طلایی USCLF دوبریانسکی، خلیل‌زاد، رودمان، ولفوویتز و زولیک بعدها به تیم حکومتی جورج بوش تعلق داشتند. به گفته نویسنده آمریکایی سیمور هرش، روز ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ یعنی چند روز پس از سوءقصد نیویورک

«صلیبیون نئوکان»، که تازه به قدرت رسیده بودند مجدداً خواستار سرنگونی صدام حسین شدند «حتا اگر اسناد و شواهد موجود رابطه او با سوء قصد را اثبات نکنند.»

اتاق‌های فکری متعددی از این نوع وجود دارند ولی از نظر «ژئوپولیتیکی، فوروم خاورمیانه که در سال ۱۹۹۰ تأسیس شده بود و به کار تبلیغات استراتژیکی اشتغال داشت، تعیین کننده بود. این فوروم یک اتاق فکری نئوکان‌ها است که افرادی چون آبرامز، دوبریانسکی، فیت، کرک پاتریک، لدین، پرل، پیپز و ورمسر (همگی از اعضای محفل طلایی USCFL) در آن فعالیت دارند.»^{۵۷} لدین که قبلاً از او یاد شد و یکی از نظریه پردازان مهم‌ترین اتاق فکری نئوکان‌ها، یعنی انستیتوی آمریکن اینترپرایز است، سه سال پیش فلسفه نئوکان‌ها را بسیار روشن و آشکار اعلام داشته بود: «ثبات مسؤولیتی است که در شأن آمریکا قرار ندارد. ما در ایران ثبات نمی‌خواهیم. ما در عراق، در سوریه، در لبنان و حتا در عربستان سعودی بی‌ثباتی می‌خواهیم؛ آن‌چه ما می‌خواهیم تغییر و تحول است. ویرانگری سازنده ابزار کار ماست، چه در مورد جامعه خود و چه در خارج از کشور.»^{۵۸}

مطابق ذائقه بلندگوهای نئوکان‌ها، روزنامه‌نویسان و متقدان ویلیام کریستول و رابرت کاگان از روزنامه ویکلی استاندارد، که مژده می‌دادند، جنگ عراق «به کشورهای دیگر سرایت خواهد کرد و به نبرد تمدن‌ها تبدیل خواهد شد، که هیچ‌کس خواهان آن نیست.» نورمان پودهورتز یک روشنفکر یهودی و ناشر Commentary که به نئوکان‌ها تعلق دارد و یکی از نظریه پردازان تهوع‌آور باند نئوکان‌ها است حتا خواستار «جنگ جهانی چهارم، جنگ علیه اسلام ستیزه‌جو» شد.

این چیزها تازه نیست. در سال ۱۹۶۶ گروهی از نئوکان‌ها به نام The Institute for Advanced Strategy and Plitical Studies که در واشنگتن و بیت‌المقدس مستقر است، نتیجه تحقیقات خود Study Group on a New Israeli Strategy Toward 2000 را منتشر کرد و برای نخست‌وزیر اسرائیل بنیامین نتانیاهو طرحی به نام «یک پایان قاطع: یک استراتژی نوین برای تثبیت منطقه» A Clean Break: A New Strategy for

Securing the Realm ارایه نمود. در این جزوه جنگ طلبانه از اسرائیل درخواست شده بود از سیاست روند صلح اسلو فاصله گیرد. به طور مشخص نظریه پردازان نئوکان پیشنهاد می کردند، اسرائیل باید قرارداد با فلسطین را لغو کند، با ارتش خود وارد مناطق خودگردان گردد و از آنجا به عراق، سوریه، لبنان و ایران حمله نظامی کند و دولت این کشورها را ساقط نماید. گروهی که این جزوه را تهیه کرده بود از طرف ریچارد پرل هدایت می شد. اعضای دیگر این گروه از جمله عبارت بودند از داگلاس فیت، دیوید ورمسر و کلیه اعضای محفل طلایی USCFL.

«نقل قول‌های» زیر از گزارش تضمین امنیت مرزهای شمالی گرفته شده (منتخب از ۸ تا ۱۴):

- «سوریه اسرائیل را از خاک لبنان مورد تهدید قرار می دهد.»
- اسرائیل بایستی حزب الله، سوریه و ایران را به عنوان تجاوزگر اصلی در لبنان مورد حمله قرار دهد مثلاً با حمله به تأسیسات نظامی سوریه در لبنان و اگر کافی نبود با حمله به اهداف دست چین شده در خاک سوریه.
- «با در نظر گرفتن کیفیت رژیم در دمشق، برای اسرائیل طبیعی و اخلاقی است که از شعار "صلح جامع" فاصله بگیرد و گام‌هایی را برای تضعیف سوریه بردارد و (...) همین طور سیاست تعامل "زمین برای صلح" در بلندی‌های جولان را ترک کند.»

و زیر عنوان حرکت در جهت سیاست کاربردی تعادل سنتی نیروها:

- «اسرائیل می تواند پیرامون خویش را از طریق همکاری با ترکیه و اردن و تضعیف و بازپس زدن سوریه معماری کند.»
- «این کوشش‌ها می توانند روی این نکته متمرکز گردند، که صدام حسین را از موقعیتش در عراق دور نماید (که به خودی خود یک هدف استراتژیکی مهمی بود)، به عنوان وسیله‌ای برای خنثا کردن مساعی سوریه در منطقه»

• دمشق نگران است که یک محور طبیعی که از یک طرف اسرائیل و از طرف دیگر عراق، ترکیه و در وسط اردن به وجود آمده باشد، سوریه را از شبه جزیره عرب جدا خواهد ساخت. برای سوریه این گام آغاز ترسیم نوین نقشه خاورمیانه خواهد بود (...)^{۵۹}

علاوه بر آن در سند نامبرده آمده بود، اسرائیل باید «از بخشی از اپوزیسیون لبنان برای تضعیف سلطه سوریه در لبنان استفاده کند.» گروه‌های لبنانی هم‌پیمان اسرائیل می‌توانند «هدف‌های نظامی سوری در لبنان را مورد حمله قرار دهند» و یا «اگر این اقدامات کافی نباشند» اسرائیل می‌تواند خود این هدف‌ها و یا «هدف‌های انتخاب شده در سوریه» را مورد حمله قرار دهد^{۶۰} و مشخص کند که «خاک کشور سوریه مصون از حمله نیست.» بدیهی است که رژیم صدام حسین در عراق باید سرنگون گردد و سرانجام بایستی «خاورمیانه نوینی» پدید آید که دچار تفرقه درونی است و از کشورهای ضعیف با دولت‌های دست‌نشانده تشکیل شده، در حالی که اسرائیل سرکردگی بلامنازع در منطقه را داراست.

این درست باب دندان آقای دانیل پیپز، ناشر Middle East Forum و عرب‌خور بدنام است. فوروم خاورمیانه آقای پیپز از آمریکا خواستار اتخاذ آن‌چنان سیاستی است که برپایه همکاری قوی اسرائیل، ترکیه و «دمکراسی‌های دیگری که شاید به وجود آیند» بنا گردیده باشد، زیرا به نظر پیپز خاورمیانه «منبع اصلی مشکلات ایالات متحده آمریکا به خاطر وجود تعدادی از دیکتاتورها، نظریه‌پردازان افراطی، درگیری‌های حیاتی، اختلافات مرزی، خشونت سیاسی و سلاح‌های کشتار جمعی است.»^{۶۱}

بخش بزرگی از هیأت اجراییه فوروم خاورمیانه ظاهراً از یهودی‌های آمریکایی هستند، از جمله دیوید استاین‌مان از هواداران پروپا قرص لیکود (و عضو محفل طلایی USCFL). فوروم خاورمیانه گاه‌نامه خاورمیانه (MEQ) را انتشار می‌دهد، که ناشرش مایکل روبین است که در انستیتوی آمریکن اینترپرایز هم فعالیت دارد. جای تعجب نیست که ایشان هم از اعضای محفل طلایی USCFL می‌باشد. روبین در عین حال در مجمع مشاورتی بولتن اطلاعاتی خاورمیانه (MEIB) نیز شرکت داشت، که از انتشارات ماهانه

الکترونیکی USCFL بود و هم خود را روی تحلیل سیاست لبنان متمرکز کرده بود. USCFL و فوروم خاورمیانه به اتفاق MEIB را انتشار می‌دادند - (کمی گیج کننده است!) و گری گامبیل که اکنون در خانه صلح، که پاتق سازمان جاسوسی آمریکا سیا است، کار می‌کند و برای بنیاد جیمز تاون قلم‌فرسایی می‌نماید، سردبیر مسؤول MEIB بود. باید توجه داشت: وقتی که مشخص شد در لبنان و سوریه برخی تغییرات «اجتماعی - سیاسی» در شرف وقوع است، بولتن اطلاعاتی خاورمیانه به فعالیت خود در تابستان ۲۰۰۴ خاتمه داد.

در نتیجه حیرت‌انگیز نیست که زیاد عبدالنور رییس کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد در هیأت مدیره^{۶۲} فوروم خاورمیانه آقای پیپز نشسته باشد در لیست کارشناسان^{۶۳} این فوروم در مورد مسایل اسلام، اسلام‌یسم و خاورمیانه قرار گرفته باشد.

بین عبدالنور و پیپز رابطه مرموزی وجود دارد؛ هر دوی آنها در ماه می ۲۰۰۰ جزوه تحقیقاتی «پایان بخشیدن به اشغال لبنان توسط سوریه: نقش ایالات متحده آمریکا» را که گروه به اصطلاح تحقیقاتی Lebanon Study Group تهیه کرده بود، انتشار دادند، که یک طرح جنگی و خواستار حمله نظامی به سوریه بود تا سلاح‌های هسته‌ای مفروضی را که گویا در این کشور مخفی گردیده بود، منهدم ساخته و به حضور نظامی سوریه در لبنان پایان دهد.» گزارش دوران نوینی از تفوق نظامی بلامنازع ایالات متحده آمریکا و کاهش چشم‌گیر خسارات جانی در جبهه‌ها را پیش‌بینی می‌کرد و با اشاره به جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ و جنگ کوسوو در سال ۱۹۹۹، خواستار تصمیمات مشابهی از طرف ایالات متحده برای احیای آزادی در لبنان بود.^{۶۴} این «اثر» در آغاز در فوروم خاورمیانه آقای پیپز انتشار یافت و تکیه می‌کرد «نیروهای سوریه در لبنان درست در نقطه مقابل ایده‌آل‌های آمریکایی قرار گرفته اند» و بازتاب عادت واشنگتن اند که از سال ۱۹۸۳ به بعد همواره سعی می‌کند تا در مقابل رژیم بیش‌تر تعامل داشته باشد تا تقابل. تنها رژیمی که واشنگتن با آن دارای روابط کامل دیپلماتیک است و در عین حال در لیست «تروریست‌ها» قرار دارد، دولت سوریه است. این «اثر» به خاطر خطر سلاح‌های کشتار جمعی مفروض

سوریه خواستار واکنش سریع، هرچه زودتر و بهتر بود و برای اخراج نیروهای سوری از لبنان بر اتخاذ سیاست تقابل تکیه می‌کرد که از تحریم‌های کارای اقتصادی تا حمله نظامی را لازم می‌شمارد. دو نویسنده «اثر» نامبرده با التماس به دامن «پرقدردترین» مرد جهان پناه برده بودند، که «توانایی سوریه برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی گسترش می‌یابد.»

بسیاری از چهره‌های دستگاه دیپلماسی آمریکا که در سال ۲۰۰۳ خواستار گزینه نظامی علیه صدام حسین بودند، در سال ۲۰۰۰ نیز هوادار پیمان حمله عبدالنور - پیپز بودند؛ همه ۳۱ نفر امضاکننده گزارش طبیعتاً جزو اعضای محفل طلایی USCFL بودند. این گزارش بعدها هم مورد استفاده قرار گرفت تا کنگره آمریکا را در مورد قانون عقب راندن سوریه و احیای استقلال لبنان Syria Accountability and Lebanese Sovereignty Restoration Act مجاب نماید، که مجلس نمایندگان روز ۱۵ اکتبر سال ۲۰۰۳ آن را تصویب کرد و روز ۱۲ دسامبر همان سال از طرف پرزیدنت بوش توشیح شد: در اصل نوعی سند پایه برای «تغییر رژیم» در سوریه. داوید ورمزر، عضو محفل طلایی USCFL و طرفدار قدیمی گزینه نظامی علیه سوریه در آن سال‌ها به عضویت در ستاد معاون رییس‌جمهور دیک چینی منصوب گردید.

و این اقدام بسیار طبیعی بود، زیرا عبدالنور در ژوئیه سال ۲۰۰۲ می‌دانست که «بهترین راه برای رسیدن به صلح برای لبنان تنها از طریق سیاست آمریکایی ممکن خواهد بود»: «جنگ لبنان در خاورمیانه رخ نخواهد داد، همین‌طور در لبنان و در خاک لبنان نیز صورت نخواهد گرفت. ما هرگز در خاک لبنان پیروز نخواهیم شد. سرنوشت این جنگ در واشنگتن رقم خواهد خورد.» عبدالنور به زادگاه خود که آن را «دولتی چون دولت گشتاپو، و دقیقاً مثل فرانسه اشغالی توسط آلمان نازی» معرفی می‌کرد،^{۶۵} مدت‌ها بود که اعلام جنگ نموده بود.

Master Big

غرب وحشی در شام، چگونه باید اسرائیل و لبنان سرمایه‌داری را در خاورمیانه پیاده کنند، گروه‌های مرفه‌الحال ملی مهاجر در حال آماده‌باش، مهاجرین خواستار همکاری یهودیان، مسیحیان و اقلیت‌ها علیه اعراب، عبدالنور در تقسیم نوین غرب آسیا شرکت می‌کند

روز ۲۰ آوریل ۱۹۹۲ زیاد ک. عبدالنور که در آن دوران کارمند Laidlaw Holdings بود به کمیته ضیافت دوستان لبنان Friends of Lebanon Dinner Committee ۱۰۰۰ دلار کمک کرد.^{۶۶} این‌طور به نظر می‌رسد که دوران هنوز دوران خوبی بود و آقایان می‌توانستند به خود اجازه دهند که به سلامتی میهن دورافتاده درست و حسابی شکم‌های خود را پر کنند و درست و حسابی هم دست به خیال‌پردازی زنند. همین‌طور در ژوئن ۱۹۹۵ زیاد ک. عبدالنور که در آن زمان از سهام‌داران Continuum Capital, Inc. (یک بانک خصوصی برای سرمایه‌گذاری و تجارت در نیویورک) بود، در نظر اول وابستگی کاملاً متفاوتی نسبت به سرزمین آبا و اجدادی خود داشت تا رویکردی که او در دوران اخیر به نمایش گذارده بود. او در مقاله خود: لبنان، شریک واقعی اسرائیل؟^{۶۷} در گاه‌نامه خاورمیانه آقای پپیز به شکلی غلوآمیز کوشش‌های دولت در بیروت و «مساعدی جدی آن‌ها برای تثبیت وضعیت اقتصادی» را مورد ستایش قرار داد. عبدالنور مدعی شد که اساساً «حیات اقتصادی مجدد» کشور پس از جنگ داخلی خانمان‌برانداز اخیر، «امکانات بسیار ممتازی را برای سرمایه‌گذاران آن سوی آب‌ها» فراهم می‌سازد، زیرا «لبنان جدا از سلطه غالب سوریه، دموکراتیک‌ترین کشور در جهان عرب است. تنها در لبنان رییس‌جمهور از طرف نمایندگان مردم انتخاب می‌گردد.»

اما در حقیقت برای این فرد تاجر نه «دمکراسی» مهم بود و نه «آزادی». در پس این سخنان سیاسی بی‌معنی، تنها شهوت کاسبی نهفته بود. عبدالنور غبطه بیروتی را می‌خورد که ۲۰ سال پیش از آن «شهری بزرگ و جهان‌وطنی» با روح فرانسوی بود و در آن بانک‌ها می‌توانستند با ژنو رقابت کنند. معاملات مالی در شهر در آن دوران «کاملاً آزاد از هر نوع محدودیت» بود و «هر فردی می‌توانست هر قدر سرمایه از

جمله طلا و یا فلزات گرانبهای دیگر را نقل و انتقال دهد.» وی به خاطر می‌آورد که عملیات بانکی به مراتب «محرمانه‌تر» از بانک‌های سوئیسی صورت می‌گرفت.

و به زودی او به اتفاق رهبری اسرائیل به پروراندن رؤیای تأسیس بانک بازسازی و توسعه خاورمیانه افتاد، پروژه‌ای که گویا مورد پشتیبانی کامل آمریکا نیز بود. بانک می‌بایستی که برای میان‌مدت سرمایه‌گذاری در پروژه‌های جوینت ونچر را تأمین سازد و اعتبار در اختیار شرکت‌های محلی و پروژه‌های تأمین آب آشامیدنی و توسعه راه و ترابری و صنایع گردشگری بگذارد. که البته ایده بدی نبود، هرچند که کشورهای عربی علاقه چندانی به یک چنین «بازار مشترکی» نشان نمی‌دادند، زیرا به دلایل قانع‌کننده‌ای از تفوق اقتصادی اسرائیل بیم‌ناک بودند. احمد بن عبید حمید الطایر، وزیر دارایی و صنایع امارات متحده عربی در آن زمان هشدار داد: «پیش از آن‌که در مورد ایجاد بازار مشترک در خاورمیانه صحبت کنیم و یا بیاندیشیم، لازم است که در منافع امنیتی و اقتصادی بین اعراب و اسرائیل تعادل برقرار گردد و منافع جهان عرب در سطوح سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در مقابل طرح‌های تفوق‌گرایی تضمین گردد...»^{۶۸} عبدالنور فوراً تلفنی با اسحاق دیوان، اقتصاددان سابق بانک جهانی مشورت کرد. او معتقد بود که «کشورهای عربی چون سوریه و عراق که دارای زیربنای صنعتی هستند» به هیچ‌وجه خود را برای اسرائیل نخواهند گشود. علاوه بر آن او تکیه کرد «اسرائیل به قدر کافی بزرگ نیست که بتواند نقش لوکوموتیو را ایفا کند؛ کندی و ناهمواری طبیعت روند صلح این سیاست کاربردی را به خطر می‌افکند و غیرمحمتمل است که یک چنین گامی قادر باشد سرمایه و سرمایه‌گذاری را به خود جلب کند.»

چون ظاهراً نمی‌شد با اعراب گردن‌کش کار مشترک انجام داد، این شعبده‌باز نیویورکی پروژه بانک خاورمیانه را به سطح تقریباً نئومستمراتی ارتقاء بخشید. او با پز ارباب‌منشانه اشاره کرد: «زمان نشان داد که مسلمانان عرب و یهودیان اسرائیلی نمی‌توانند به طور ساده با یکدیگر هم‌کاری تجارتي داشته باشند زیرا دو مانع اصلی وجود دارد: تفاوت‌های فرهنگی و ترس اعراب از اسرائیل.» علاوه بر آن: «اسرائیلی‌ها صریح و ستیزه‌جو هستند و مایل اند کاری را که آغاز کردند به پایان رسانند، در حالی که اعراب بیش‌تر

راحت طلب اند و متمایل اند قبل از این که تصمیم بگیرند در مورد یک مسأله زیاد بحث و گفت و گو کنند. در نتیجه پتانسیل سوء تفاهم زیاد است... به ویژه در سیاست و در مذهب.»

کشفیات نئومستعمراتی آقای عبدالنور به زبان ساده این بود: او به دولتی که سالها به آن پشت کرده بود، پیشنهاد می کرد یک «شراکت بالقوه بین دولت اسرائیل و جمهوری لبنان می تواند خاورمیانه را زیر و رو کند و یک بازار بسیار جالب توجه به وجود آورد.» به نظر وی وقت آن رسیده بود که دو کشور غیرمسلمان (!) به یکدیگر نزدیک شوند، زیرا با در نظر گرفتن نفوذ نومیدکننده همسایگان غیردمکراتیک آنها «هریک به دیگری نیاز دارد.» و چون «هر دوی آنها را یک روح دمکراتیک به هم مربوط می سازد.»

و سرانجام این مرد تاجر تعارف را به کنار گذارد و به صراحت اعلام کرد: درست مردم لبنان به علت «سطح بالای فرهنگ غربی و سمت گیری غربی خود» به ویژه نسبت به آمریکا، «رابط بسیار مناسبی هستند تا بین اسرائیل و اعراب پلی ایجاد کنند... زیرا با ادغام اقتصاد اسرائیل و مهارت های مردم لبنان راه های نو و خلاقیتی در منطقه کشف خواهد شد.» مثلاً اسرائیل نیاز به سرمایه دارد و عبدالنور پیش گویی می کند، «هنگام آن خواهد رسید که شرکت های اسرائیلی در بازار مالی بیروت، که نمایان گر توانایی بی نظیر لبنان در ازدیاد سرمایه است، ثبت گردند» و یا هم چنین لبنان می تواند کوشش کند، «تا بین شرکت های اسرائیلی و سرمایه های خصوصی عربستان سعودی رابطه برقرار سازد.» علاوه بر آن ممکن است که «نوار ساحلی اسرائیل - لبنان را به نوعی موته کارلو خاورمیانه» تبدیل کرد. البته در این ضیافت مالی بایستی که سرمایه داران بزرگی که در بین ۱۴ میلیون لبنانی مهاجر وجود داشتند، شرکت داده می شدند: «۹۰ درصد آنها مسیحی هستند؛ آنها روی هم رفته بین ۳۵ تا ۴۰ میلیارد دلار سرمایه مالی دارند.» کم تر از ۱۰ درصد این سرمایه تاکنون در لبنان به کار انداخته شده است.

عبدالنور ظاهراً در مورد علایق اقتصادی خود و هم‌وطنان «پول‌دار» خود در مهاجرت آمریکا، کانادا و یا استرالیا سخن می‌گفت. البته برای یک‌چنین نقل و انتقال گسترده سرمایه‌داری در لبنان، می‌بایست موانع کوچکی از پیش پا برداشته می‌شد، زیرا هم دولت سوریه و هم مردم مسلمان لبنان رابطه خوبی با این بازی‌های مالی نداشتند. گذشته از این لبنان هنوز با اسرائیل در وضعیت جنگی قرار داشت.

لذا در سال ۱۹۹۵ عبدالنور به فکر پیدا کردن یک راه‌حل افتاد و به این نتیجه رسید که باید در لبنان یک تحول اجتماعی به وجود آید، البته «تحولی از خارج و نه از داخل». از این رو به همه «لبنانی‌ها، یهودیان و لبنانی‌های آمریکایی پیشنهاد کرد که نیروهای خود را متمرکز کرده و بر دولت ایالات متحده آمریکا فشار وارد کنند» تا واشنگتن اشغال لبنان توسط سوریه را محکوم کند. این که این «لبنانی‌ها» تنها و تنها از مسیحیون مارونی تشکیل می‌شدند را او خیلی ساده مسکوت گذارد و علاوه بر آن خواستار ادغام «مسأله» سوریه در پروسه صلح بود. خواسته‌های دیگر این فرد بانک و سرمایه‌دار در رابطه با سوریه که تقریباً ۱۰ سال پیش مطرح کرده بود، در سال ۲۰۰۵ در دستور کار دستگاه دیپلماسی بوش در رابطه با سوریه قرار گرفت: تلاشی محور تهران- دمشق- حزب‌الله؛ خلع سلاح حزب‌الله در جنوب لبنان؛ تشدید فشار اقتصادی و سیاسی بر سوریه. عبدالنور در آن روزها آرزو می‌کرد که به دنبال عملی شدن خواسته‌های فوق پروسه‌ای به جریان افتد که به «احیای مجدد یک لبنان مستقل» منجر شود، که از آن عمدتاً «اسرائیل، منطقه و ایالات متحده سود خواهند برد.»

روز ۱۰ آوریل ۱۹۹۷، یعنی تقریباً دو سال بعد، عبدالنور سرانجام ادعای خود را که چرا باید لبنانی‌ها (بخوان مسیحیون مارونی) با اسرائیل متحد شوند، به کمک یک پژوهش شبه‌علمی مورد تأکید قرار داد. او در پیام شادباشی به جلسات سخنرانی که توسط خود او حمایت شده بود و در آن روز در دانشگاه فلوریدا- آتلانتیک ایراد می‌گردید، نوشت: «او امیدوار است که این جلسه (سخنرانی) به "آزادی و رهایی مسیحیان در خاورمیانه بیانجامد." عبدالنور که در آن زمان رییس Arab Bankers Association of North Amerika بود موردخای نیشان، یک پرفسور یهودی از دانشگاه هبرون را دعوت کرد تا در مورد "اسرائیل و اقلیت‌ها

در خاورمیانه. دوستان و دشمنان " سخن پراکنی کند و در فلوریدای خوش آب و هوا و گرم، مزخرفات غیرعلمی و جفنگ به هم بیافد، "خلق‌های کوچک، مثل کردها، بربرها، کوپت‌ها، و یا آن‌هایی که کشورشان زیر سلطه قدرت همسایه قرار دارد مثل مارونی‌ها در لبنان از داشتن میهن ملی محرومند." نیشان احساسات پرفسوری خود را برای اقلیت‌های مسیحی کشف کرده بود و سرنوشت ده میلیون قبطی در مصر که از نظر «سیاسی، مذهبی و اقتصادی مورد پیگرد قرار دارند» و هدف‌های ویژه‌ای برای «اصول‌گرایان مسلمان می‌باشند» همان قدر قلب او را به درد آورده بود که راه مشقت‌بار مارونی‌های لبنان که «امروز اشغال‌گری سوریه و تفوق اسلام را تحمل می‌کنند.» و سپس این جناب «فرهیخته» به خود اجازه داد که دست به کلی‌بافی بزند که چون اسلام «مسیحیان و یهودیان را انسان‌های درجه دوم محسوب می‌کند ... و مسیحیان امروز از طرف رژیم‌های اسلامی که همگی به دنبال نابودی اسرائیل اند، تحت فشار قرار می‌گیرند، لذا وجوه اشتراک بین یهودیان و مسیحیان بزرگ‌تر از وجه افتراق آنان است. تنها نتیجه‌گیری فوق این پرفسور از نظر ایدئولوژیکی مغشوش را بر ن می‌دارد، حکم کند که «پیمان بین اسرائیل و مسیحیان یک امر لازم‌الوجود است.» او با خوشحالی تکیه کرد که «اسرائیل از سال ۱۹۷۷ همین‌طور به مسیحیان لبنان به ویژه در جنوب این کشور از راه‌های مختلف کمک کرده است. البته همه این ابتکارها موفق نبوده اند اما کانال‌های بین اسرائیل و اقلیت‌ها در خاورمیانه گشوده شده اند.» نیشان بسیار ماهرانه با طرح «مسیحیان»، واحدهای ارتش جنوب لبنان SLA را که در جنگ ۱۵ ساله داخلی با اسرائیل همکاری داشت و پس از آن مجبور به فرار به اقصاء نقاط جهان شد و چند تن از نمایندگان آن را که در بین ۵۰۰ نفر مستمع حاضر در جلسه نشسته بودند، منظور کرد. نیشان توصیه کرد که درست در زمانی که «کوشش جهان عرب برای از بین بردن اسرائیل شدت می‌یابد، دولت یهود مؤظف است پل‌های محکمی بین خود و خلق‌های کوچک و پیش از همه با همسایگان نزدیک خود، یعنی مسیحیان لبنان» به وجود آورد.

این سخنان برای مستمعین بسیار شیرین بود. یوسف حاج که در آن زمان دانشجوی دانشگاه بین‌المللی فلوریدا و نماینده سازمان جهانی مردم لبنان بود، حرف دل آقای سرمایه‌دار عبدالنور را می‌زد. او گفت

«رابطه اقتصادی بین اسرائیل و مسیحیان لبنانی می‌تواند امکاناتی برای هر دو کشور به همراه داشته باشد که البته به خاطر اشغال لبنان توسط سوریه این روند تکاملی مقدور نیست.»

دکتر ولید فارس، پرفسور علوم سیاسی و «کارشناس مسایل خاورمیانه» که این اثر شبه‌علمی را معرفی می‌کرد، صحبت از «ویژه بودن آکادمیکی» آن کرد. دکتر موری کال، رییس شبکه رسانه‌های اینترنتی Conference for Middle East Peace (CMEP) در مورد نقش «آمریکایی‌ها، جامعه یهودیان آمریکایی و کمیته مسیحیان خاورمیانه در فراهم کردن مقدمات این پروژه» صحبت کرد.^{۶۹}

روز ۱۵ اوت ۱۹۹۸ عبدالنور به عنوان پرزیدنت و رییس کمیسیون مالی کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد با گروه علاقه‌مند «سازوکار برای دولت صالح در لبنان» CGGL که در آمریکا مستقر است و از طریق اینترنت فعالیت دارد، برای انتشار «کامل نامه» خود تماس گرفت. گروه CGGL که در سال ۱۹۹۴ از گردهم‌آیی لبنانی‌هایی «تشکیل شده بود که دارای "سمت‌گیری دنیوی و انسان‌دوستانه" بوده و استقرار یک "دولت خوب و مدرن در لبنان" را هدف خود قرار داده بود، این خواست عبدالنور را اجابت کرد و نامه او را زیر تیتر "سوری‌های احمق و برده‌های لبنانی آن‌ها" منتشر نمود.» در این فحش‌نامه (تراوشات فکری عبدالنور را جز این نمی‌توان نامید) او از هم‌میهنان خود می‌خواست «چانه‌های خود را بالا نگاه دارند ... و برای آزادی لبنان از هیچ کس هراسی نداشته باشند؛ نه از سوری‌های ابله که پهلوان پنبه‌های دولت لبنان را کنترل می‌کنند و نه از هیچ آخوند دیوانه‌ای که مایل به انتحار است تا جایش در بهشت تضمین گردد.» علاوه بر آن، این بانکی عصبی از خوانندگان خود می‌خواست، فراموش نکنند که «هرچه که در اثر خشونت از دست رفته، تنها با خشونت باز خواهد گشت.»

با این که عبدالنور در «نامه» خود با تملق بسیار از CGGL تعریف کرده بود «لبنان به صدها سازمان نظیر این نیاز دارد» و اشاره کرده بود که سازمان وی نیز دارای «دستور کار مشابهی» است، با این حال مسئولین «سازوکار برای دولت صالح در لبنان» هسته مرکزی نامه را رد کردند و در جوابیه‌ای که در صفحه

اینترنتی خود منتشر نمودند، زخم زبانی به نویسنده نامه وارد آوردند: «هر چند که تصور نمی‌کنیم "سوری‌ها" (و یا هر مردم دیگری) احمق باشند، ولی مطمئنیم که بیش از آن که کشور ما تاب تحملش را داشته باشد، لبنانی‌های ابله وجود دارند.»^{۷۰}

تازه گردوغبار انهدام برج‌های دوقلو در نیویورک فروکش کرده و پرزیدنت بوش و تیم شیطان‌اش دشمنان تمدن امروز و فردا را در بین هزاران تروریست عمامه به سر در کوه‌های افغانستان شناسایی کرده بودند که «بازیگران جهانی» گردهم آمدند تا خود را با بازی‌های نئوکلنیالی سرگرم سازند. تجار و بازرگانان آکنده از امید (دورادور در آسیا جنگ در گرفته بود و ظاهراً جنگ در خاورمیانه علیه کشور نفت‌خیز صدام حسین نیز اجتناب‌ناپذیر می‌نمود)، هر چند در ابتدا به طور فرضی، مانند کوسه به تکه‌تکه کردن سرزمین‌هایی که می‌بایست فتح می‌شد و به مناطق نفوذ آن‌ها تبدیل می‌گردید، مشغول شدند. کاسب کاران امیال نئوکلنیالی خود را در مقابل اطرافیان دنیوی در قالب زبان عجیب و غریبی ارایه داشتند که با وجود محتوای خبیث آن چهره‌ای نیکوکارانه و انسان‌دوستانه داشت.

مثلاً در واکنش به واقعه ۱۱ سپتامبر که یک جنگ صلیبی درازمدت را نوید می‌داد و امکان دست‌یابی به غنایم جنگی را افزایش می‌بخشید، روز اول دسامبر ۲۰۰۱ یعنی خیلی سریع، جلسه Wharton 2001 Global Business Forums در فیلادلفیا صورت گرفت. آقایان بر پا کننده جلسه موضوع «از دریای عرب تا سواحل مدیترانه: گذار معاملات اقتصادی به سده ۲۱» را انتخاب کرده بودند و شخصی به نام دلاور سید، عضو سازمان سرمایه‌داران پاکستانی آمریکا OPEN، رییس و مجری Wharton West Asia Conference اشتیاق پول‌پرستان را این‌طور توصیف کرد: «در گذار جهان به قرن آینده تحول اقتصادی آسیای در مقابل چالش‌ها و امکانات نادری قرار گرفته است. آسیای غربی که از توان دینامیک نیروهای کار، منابع انرژی سخاوتمندانه و جو اقتصادی مشتاق و زنده برخوردار است، برای شراکت در حرکت تکاملی اقتصادی و اجتماعی آن چراغ سبز نشان می‌دهد. با به هم پیوستن سیستم‌های اقتصادی به حجم بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار، پاکستان و ملل خاورمیانه (بحرین، اردن، کویت، عمان، عربستان سعودی، قطر و امارات متحده

عربی) مشتاق اند تا نقش فعال‌تری در اقتصادی جهانی ایفا کنند. آسیا نیز چون غرب از تراژدی ۱۱ سپتامبر شکوه دارد و شانه به شانه در کنار جامعه جهانی قرار گرفته است؛ عزم مصمم نوینی در منطقه شکل گرفته تا با پیگیری در راه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی گام برداشته شود.»

در بین آزمندانی که اسم خود را در لیست شرکت کنندگان کنفرانس پیرامون تقسیم اقتصادی و ژئواستراتژیکی آینده آسیای غربی نوشتند، در کنار «اعلی حضرت» /میررعد بن زید اردنی، مستر جاردا/ پ. استورم وان لوی ون از بانک جهانی، نماینده سیتی‌بانک خاورمیانه، عرب بانکینگ کورپوریشن در نیویورک، دوپچه بانک، کردیت سوئیس فرست بوستون، اقتصاددانان گلوبال انرجی گروپ، پترولیوم فاینانس کامپنی، همین‌طور نام زیاد خلیل عبدالنور، مدیر شریک در TechCapital Access LLC و پرزیدنت UDFLC نیز دیده می‌شد. او همراه گروه به بحث و گفت‌وگو در مورد تکامل بازارهای سرمایه در منطقه، منابع موجود انرژی و تأثیرات آن بر اقتصاد جهانی نشست.

علاوه بر آن، کارشناسان «دینامیک بازار مواد انرژی‌زا را مورد بررسی قرار دادند و نقش فزاینده کشورهای خاورمیانه را در ارایه گاز به جهان برجسته ساختند.» تبادل «تجارب و نظرات در مورد تکامل آتی در بخش‌های نفت و گاز و انرژی در خاورمیانه و در پاکستان» مورد توجه ویژه‌ای قرار داشت.^{۷۱}

به هر حال هر چند که آقایان و خانم‌ها در مورد آینده این بخش از جهان که از خانه آنان بسیار دور بود، به مغز خود فشار آوردند، ولی در رابطه با «مسایل اقتصادی لبنان» تنها کارشناسی که وجود داشت، فارغ‌التحصیل وارتون، آقای زیاد ک. عبدالنور بود.

رود درهر ژورنالیست آمریکایی اواخر سال ۲۰۰۲ با عبدالنور مصاحبه کرد و دریافت که یک «لبنان آزاد و دنیوی می‌تواند از دانش و تجربیات کسانی که ترک تابعیت کرده و اکنون در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنند، استفاده کند. عبدالنور، ۴۱ ساله که قبل از جنگ در لبنان از کشور گریخته بود و در رشته

اقتصاد از وارتون اسکول فارغ‌التحصیل شده و در آمریکا به ثروت و مکنت رسیده می‌گوید، دوستان مسلمان او از لبنان که همگی دارای تجربیات مشابهی هستند، از وطن انتخابی خود (ایالات متحده آمریکا) فضایل دمکراسی دنیوی، بازارهای آزاد و قانون‌گذاری را آموخته‌اند. «سرمست از این همه آزادی، عبدالنور درهر را تشویق می‌کند: «این جوانان (مسلمان‌ها)، بهترین بهترین‌ها هستند. آن‌ها از هاروارد بیزنس اسکول فارغ‌التحصیل شده‌اند. آن‌ها افراد برجسته‌ای هستند. آن‌ها سکتاریستی عمل نمی‌کنند. آن‌ها هم می‌خواهند کشور را از نو بسازند.»^{۷۲} و طبیعتاً از این طریق نیز بسیار ثروتمند شوند. البته فراموش کرد جمله آخر را بیان کند. در بخش سرمایه مالی رنگ پوست، فهم و شعور و یا درجه انحنا زلف یار اصلاً نقشی بازی نمی‌کند.

در ماه آوریل ۲۰۰۳ عبدالنور تاجر سرانجام نقاب از چهره برداشت و اعلام کرد که لبنانی‌های مهاجر ثروتمند برنامه اقتصادی کاملی برای لبنان و طبیعتاً برای مردم لبنان که همه این مسایل تنها به خاطر رفاه آن‌ها صورت می‌گیرد، در جیب خود آماده دارند. او با خوش‌خیالی کاذب در مورد سرنگونی رژیم (ظاهراً ناشی از حمله احتمالی تجاوزکارانه آمریکا به عراق) در روزنامه نیویورک سان نئوکان نوید داد: «در این‌جا گروه عظیمی از مهاجرین ثروتمند لبنانی وجود دارند که به کشور بازخواهند گشت و سرمایه‌گذاری خواهند کرد. در سوریه و لبنان یک طبقه بزرگ سرمایه‌دار وجود دارد. در منطقه ذخایر انبوهی از لیاقت‌ها نهفته، که قادر است دمکراسی‌های مهمی برپا کند، ملل سرمایه‌داری. ولی آن‌ها به دلیل رژیم موجود جلای وطن می‌کنند. نیروهای کار و سرمایه دست به مهاجرت می‌زنند. تغییر رژیم در این کشورها بسیاری از این افراد را بازخواهد گرداند و به سرمایه‌گذاری و خواهد داشت. ... من دستور جلسه دیگری ندارم، غیر از این که کشورم را آزاد سازم و لبنان را به یک ستون محکم سرمایه‌داری و دمکراسی در خاورمیانه عرب تبدیل کنم. یک فانوس دریایی مستحکم برای بهترین و هوشمندترین سرمایه‌داران و دمکراسی‌خواهان منطقه.» او در جواب این سؤال که آیا اگر لبنان آزاد گردد، او به لبنان بازخواهد گشت، بی‌پرده جواب داد: «هنگامی که لبنان آزاد شود، من اولین کسی خواهم بود که به لبنان بازمی‌گردد و همین‌طور میلیون‌ها لبنانی ثروتمند و توانای دیگر که در خارج بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار اندوخته دارند.

ولی وقتی که سرمایه مالی این افراد گروگان وضعیت سیاسی باشد، هر قدر هم که نخست‌وزیر رفیق حریری سعی در مجاب کردن آنان داشته باشد، آنها باز نخواهند گشت. این افراد احمق نیستند.»^{۷۳}

سه ماه بعد در ماه می ۲۰۰۳ زیاد ک. عبدالنور تاجر، اقتصاد دنیای عرب را زیر ذره بین گذارد و مشخص کرد که درآمد سرانه در این منطقه در ۲۵ سال گذشته سالانه با ضریب ۰,۵ درصد رشد یافته است. و آن‌هم «با وجود نعمت از نظر کمی بی کران طلای سیاه.» ولی سرمایه‌گذاران بین‌المللی علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. عبدالنور: «خلاصه این که جهان عرب میدان بزرگی برای تجارت نیست.» به نظر او مشکل آنجا بود که بازارهای مالی در جهان عرب سرمایه‌ها را به طور خلاق و توانا هدایت نمی‌کنند و موقعیت انحصاری بخش دولتی و هم‌چنین محدودیت برای سهام شدن سرمایه‌های خارجی در کارخانجات و همین‌طور فساد و ارتشاء، خلاقیت در تولید را فلج می‌سازد. این جناب نماینده وال استریت می‌فرمود: «دمکراتیزه کردن سرمایه» رشد اقتصادی را به جریان خواهد افکند؛ کارخانجات و شرکت‌های کوچک به سرمایه دسترسی خواهند یافت و در نتیجه تأسیس شرکت‌ها تسهیل خواهد گردید. او با نقل قول از شخصی به نام مایکل میلکن می‌گفت این جابه‌جایی در بازارهای عمومی مالی مبدل به «نوعی سونامی خواهد شد که برای بیش از ۵۰ میلیون نفر اشتغال پدید خواهد آورد که توسط شرکت‌های رشدیابنده خلاق به وجود خواهند آمد.» و سرانجام به این نتیجه می‌رسید: «شرکت‌های غربی که به موقع در روسیه پساکمونستی و شرق اروپا سرمایه‌گذاری کردند، پاداش کلانی دریافت نمودند و اکنون کوشش می‌کنند این موفقیت را در بخش‌های دیگر که هنوز دست نخورده مانده، تکرار کنند. چالش واقعی برای دولت‌های عربی تطبیق دادن سیاسی خویش با نیواکونومی است.»^{۷۴}

چند کلمه هم در مورد آقای مایکل میلکن. «پادشاه وال استریت» در دهه ۸۰ به دنبال تجارت با اوراق بهادار میلیاردی شد. تنها در سال ۱۹۸۷ او ۵۵۰ میلیون دلار «درآمد» داشت. در مارس سال ۱۹۸۹ در رابطه با این معامله به جرم کلاهبرداری در ۹۸ مورد به دادگاه کشیده شد و به ۱۰ سال زندان محکوم گردید. بعدها مأمورین دادگستری مدت محکومیت وی را به دو سال تقلیل دادند. این بزه کار کهنه کار مجبور شد

بیش از یک میلیارد دلار جریمه و غرامت پردازد. این کلاه‌بردار یقه سفید دارای روابط مهمی با سطوح بسیار پرنفوذ سیاسی و اقتصادی در ایالات متحده آمریکا است و انستیتوی میلکن وی جزو اتاق‌های فکری علوم اقتصادی مدرن محسوب می‌گردد. غول‌های رسانه‌ای چون تد تورنر و روبرت موردروخ طبیعتاً از دوستان نزدیک وی به شمار می‌روند. و یک مطلب دیگر: در سال ۱۹۸۶ که میلکن شرکت خود در کسل بورن‌هام لامبرت را به کمک معاملات مشکوک به شرکت پرمفعتی در وال‌استریت بدل کرد، آقای عبدالنور در آنجا مقام معاون رییس را به عهده داشت.^{۷۵}

عبدالنور مجبور بود پنج سال زیر سلطه این گونی ابریشمی پول کار کند و تعلیم گیرد و بعدها هرگز علاقه صرفاً مادی خود نسبت به میهنش لبنان را کتمان نکند. او همین‌طور کوشش کرد تا راه رسیدن به هدف خود را نیز هیچ‌گاه مخفی نسازد.

بند و بست با اسرائیل

چگونه کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد USCFL و دولت لبنان آزاد در تبعید، «رفقای هم‌رزم» مختلفی چون فورس لیبانز FL، گارد درختان سدر، اعضای سابق ارتش جنوب لبنان SLA را در «جنبش مقاومت» Resistance گرد هم می‌آورند، در حالی که از تمام این فعالیت‌ها بوی سازمان‌های جاسوسی می‌آید.

در جست‌وجوی حلقه مفقوده

«خائنینی» که در مهاجرت آمریکا و اسرائیل مخفی شده‌اند، مایلند در بیروت اهرم‌های قدرت را در دست گیرند. چگونه عبدالنور و USCFL با این «خائنین» به کشور لبنان مخفیانه پیمان می‌بندند ولی آن را تکذیب می‌کنند.

در سال ۱۸۶۳ ارنست هکل، طبیعت‌کاو، فیلسوف و داروین‌ست آلمانی (از ۱۸۳۴ تا ۱۹۱۹) در مجمع

طبیعت کاوان در شهر استتین مدعی شد که انسان و میمون دارای پیشنیان مشترکند. در نتیجه لازم بود میمون انسان‌نمایی که کفه ترازو بین مشخصات حیوانی و انسانی را متعادل نگاه داشته وجود داشته باشد که فسیل‌های گوناگونی از خود به جای گذارده. در این جلسه عبارت «حلقه مفقوده» به کار رفت. اویگن دویویز، یک پزشک و یک دانشمند جوان هلندی به جست‌وجو رفت و در سال ۱۸۹۰ در رسوبات رودخانه سولو در نزدیکی ترینیل در جاوه مرکزی گوشه‌ای از استخوان فک با چند دندان انسان و در سال بعد استخوان جمجمه مربوط به آن را یافت. او این انسان اولیه را پتیک‌آنتروپوس/ارکتوس نام نهاد که به معنی انسان میمون‌سای راست‌قامت است. بخش عمده دانشمندان او را مورد استهزاء قرار دادند. در سال ۱۹۳۰ دانشمند آلمانی گوستاو هاینریش رالف فون کونیگزوالد در نزدیکی ترینیل ابزار کار سنگی و تکه‌های زیادی استخوان یافت و با آن‌ها جمجمه انسان جاوه را بازسازی کرد. این جمجمه با جمجمه کشف شده توسط دویویز شباهت‌های بسیاری نشان می‌داد و حجم مغز مربوط به این جمجمه با قریب ۷۷۵ سانتی‌متر مکعب به روشنی با فسیل‌های تا آن لحظه کشف شده تفاوت داشت. حلقه مفقوده پیدا شده بود و انتظار بین‌المللی می‌بایستی از دویویز اعاده حیثیت نماید. از دهه ۶۰ قرن گذشته علم برای انسان جاوه، عنوان هومو ارکتوس، یعنی انسان راست‌قامت را به کار می‌برد.

در بررسی‌های زیر اثبات یک حلقه مفقوده دیگر مورد نظر است. البته جست‌وجوی ابزار کار سنگی و یا تکه استخوان‌های پیشینیان ما منظور نیست. خیر. منظور، اثبات رابطه واقعی و محکم دو سازمان لبنانی‌های مهاجر با برنامه‌های سیاسی مشابه، یعنی دو سازمان کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد و دولت لبنان آزاد در تبعید می‌باشد.

هردوی آن‌ها هم‌کاری بین یکدیگر را تکذیب می‌کنند و هرگونه اشاره‌ای در این زمینه را قاطعانه مردود می‌شمارند. این رفتار علت دارد: یکی از علل این است که دولت لبنان آزاد در تبعید که مقر اصلی آن در واشنگتن و بیت‌المقدس است، خواستار بازگشت هزاران نفر از اعضای ارتش جنوب لبنان می‌باشد که در طی جنگ داخلی پانزده ساله در کشور درختان سدر در کنار قدرت اشغالگر اسرائیل علیه هم‌وطنان خود

می‌جنگید و از ترس محکومیت جزایی به جرم «هم‌کاری با دشمن» پس از پایان یافتن جنگ مجبور به ترک لبنان شد. مردم لبنان کماکان با سوءظن به این «خائنین» که به خارج، به ویژه به آمریکا و اسرائیل گریخته بودند، می‌نگرد، چون لبنان و اسرائیل رسماً هنوز در وضعیت جنگی قرار دارند و اسرائیل به عنوان دشمن شماره یک از طرف بخش عمده مردم لبنان شناخته گردیده است. در نتیجه هر نوع ارتباط بین USCFL و دولت در تبعید (که به وضوح رنگ و بوی اسرائیلی دارد) که رسماً مورد تأیید قرار گیرد، می‌تواند تحقق بخشیدن به اهداف سیاست‌های کاربردی و درازمدت هر دو سازمان ستون پنجمی متشکل از نیروهای کاملاً نوین وارداتی از بین مهاجرین را به خطر افکند.

البته برای محرکین و مدافعین روند عرب‌زدایی که در واشنگتن و بیت‌المقدس نشسته بودند، روشن بود که احیای «دمکراتیک» لبنان پس از به اصطلاح/انقلاب سدر در سال ۲۰۰۵ بهترین گزینه مطلوب نیست و تنها می‌تواند به عنوان نقطه عطفی در سیاست دمکراتیزه کردن غرب‌گرایانه درازمدت و به استعمار گرفتن خاورمیانه و نزدیک محسوب شود. جامه عمل پوشاندن کلیه حواجی سیاسی و ژئواستراتژیکی در این منطقه از نظر سیاسی بسیار حساس، هنوز در حالت جنینی قرار داشت و هر اشتباه تاکتیکی (باید در نظر داشت که دمکراسی تحمیلی از نوع غربی به لبنان بسیار شکننده خواهد بود) با مقاومت گسترده طبقه سیاسی حاکم مواجه می‌شد. و فوراً بخش بزرگی از مردم را که جنگ داخلی، کشتار و خائنین به وطن را هنوز خوب به خاطر داشتند، بسیج می‌کرد.

اگر در سایت کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد روی Selected Links^{۷۶} کلیک کنید، متن زیر هویدا می‌گردد:

«در این جا ۵۰ سایت معرفی شده‌اند که بیش از سایت‌های دیگر توسط پرسنل تحقیقاتی USCFL مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اگر متوجه شدید که یکی از آدرس‌ها غلط است و یا کهنه شده و یا اگر پیشنهادات دیگری دارید، از طریق info@freelebanon.org با ما تماس بگیرید.»

اگر به کمی پایین تر صفحه به بخش "Major Lebanese and Other Middle East „Democratizers" مراجعه کنیم، نام مهم ترین «دمکراسی پرستان» لبنان و خاورمیانه انتشار یافته. چه نام بامسمایی؛ انسان فوراً به یاد واژه گزاف Womanizer (زن پرست) می افتد. به هر حال در بین لیست طولانی کلیه این قهرمانان دمکراسی، لینک Lebanese Free Patriotic Movement (LFMP) ژنرال میشل عون، سایت رسمی فورس لیبانز (FL)، حزب رفرم سوریه و یا گارد درختان سدر ... نیز انتشار یافته است.

لینک بنیاد لبنانی صلح Lebanese Foundation for Peace و دولت لبنان آزاد در تبعید مربوط به آن بسیار جالب توجه است. این سازمان کنشگران که مقر آن در خیابان کینگ جورج ۵۹، سویت ۲۷، بیت المقدس، ۹۱۰۷۶ اسرائیل قرار دارد (آدرس آن در واشنگتن مشخص نیست) و خواستار ایجاد صلح مستمر میان لبنان/اسرائیل و سوریه می باشد، توسط لبنانی سابق ناجی ن. نجار و یک پرفسور مشکوک به نام موری کال هدایت می گردد.

این کنشگران بی هیچ ابایی در سایت خود برای کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد آقای عبدالنور و به طور مجزا برای بولتن اطلاعاتی خاورمیانه وی MEIB که از انتشارات ماهانه اینترنتی USCFL است تبلیغ می کنند.

مصاحبه با زیاد ک. عبدالنور (پرزیدنت USCFL)^{۷۷}

سؤال: شما در سال ۱۹۹۹ بولتن اطلاعاتی خاورمیانه MEIB را به وجود آوردید که ماهانه انتشارات کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد را انتشار می دهد. مایکل روبین عضو هیأت تحریریه و گاری گمبیل که هم برای فوروم خاورمیانه و هم خانه صلح کار می کند، سردبیر آن است. رابطه شما با پرفسور موری کال چگونه به وجود آمد؟

جواب: ما در MEIB هیچ گاه و به هیچ شکل با موری کال همکاری نداشتیم. او هیچ رابطه ای با MEIB نداشته و ندارد. من نمی دانم شما این اطلاعات را از کجا آورده اید. خواهش می کنم فقط به اسناد اتکا کنید

و به وراجی‌های دیگران گوش نکنید...

سؤال: کال همراه با ناجی ن. نجار و امیل کاتر از سال ۱۹۹۸ مدیر بنیاد لبنانی برای صلح در بیت‌المقدس و واشنگتن است. کال مواضع اسرائیل را با جامعه مهاجرین مسیحی- مارونی لبنانی تنظیم و هم‌آهنگ کرد.

آیا می‌شود گفت که ریشه‌های سیاسی شما در آن‌جا قرار دارد؟

جواب: من مسیحی مارونی نیستم. من یک کاتولیک هستم. من هرگز در اسرائیل نبوده‌ام و اصلاً نمی‌دانم منظور شما کدام ریشه‌های سیاسی است.

سؤال: آیا فراموش کرده‌اید که موری کال از ماه می ۱۹۹۰ تا آوریل/ می ۲۰۰۰ در مجمع مشاورتی MEIB

حضور داشت؟ در این‌جا لینک‌های مربوط به سایت شما <http://www.meib.org/issues/9905.htm> و

<http://www.meib.org/issues/0004.htm> در سمت راست نام وی قرار دارد.

جواب: با حفظ توجه کامل، من به شما دروغ نگفتم. اگر موری کال پنج سال قبل مدتی در هیأت تحریریه

MEIB حضور داشته، باید من آن را کاملاً فراموش کرده باشم. علاوه بر آن به خاطر نمی‌آورم که او

مقاله‌ای برای MEIB تهیه کرده باشد و به همین دلیل نیز گری گمبیل رابطه با او را قطع کرد و خود را

آزاد نمود. گمبیل عملاً همیشه سردبیر MEIB بود و هم او بود که افراد را برای همکاری در هیأت

تحریریه دعوت می‌کرد و نه من. من در اصل مخارج عملیات را به عهده داشتم و گه‌گاه نیز مقاله‌ای در

اختیار آن می‌گذاردم.

میان پرده: سؤال از گری سی. گمبیل

اول: شما موری کال را در سال ۱۹۹۹ به عضویت در هیأت تحریریه MEIB پذیرفتید. چرا؟ به علت روابط او

با سازمان‌های جاسوسی، تا همکاری میان USCFL و بنیاد لبنانی برای صلح که او از سال ۱۹۹۸ رئیس آن

بود را هم‌آهنگ کنید و یا به علت نقش وی به عنوان گرداننده و هم‌آهنگ کننده مواضع سیاسی بین

اسرائیل و جامعه مسیحیان نارونی در مهاجرت؟

دوم: بعدها مایکل روبین و تامس پاتریک کارول به عضویت هیأت تحریریه درآمدند. آن‌ها هر دو به

خاطر روابط خود با سازمان سیا معروفند؛ کارول در گذشته کارمند سازمان سیا بود. سوم: شما (MEIB) ظاهراً روابط خوبی با ناجی ن. نجار داشتید که مدیر اجرایی دولت آزاد لبنان در تبعید بود. او مقالات بسیاری نوشت که در سایت اینترنتی USCFL انتشار یافتند. جواب: تنها کسانی که به مسئولیت من به هیأت تحریریه جلب شدند، رویین و کارول بودند. بقیه را زیاد انتخاب می‌کردم. من همین‌طور در USCFL نقشی نداشتم. من تنها بولتن اطلاعاتی خاورمیانه را می‌گرداندم. در مورد نجار؛ من او را شخصاً نمی‌شناسم.^{۷۸}

ادامه مصاحبه با عبدالنور

سؤال: در سایت شما لینک محفل طلایی USCFL تعطیل است. البته یک آدرس دیگر (<http://freelebanon.org/gc.htm>) وجود دارد که نام کلیه اعضا را منتشر کرده است. این‌طور که در آنجا آمده ناجی ن. نجار، «شریک» موری کال نیز عضو محفل طلایی شما است. جواب: نه نجار و نه کال از اعضای محفل طلایی نیستند، هر چند که نجار در ابتدا شرکت داشت. در ضمن نمی‌دانم که آیا کال و نجار هنوز با یکدیگر شریک اند.^{۷۹}

سؤال: درست نیست. من امروز ساعت یازده و چهل و نه دقیقه و نه ثانیه به وقت اروپا سایت (<http://freelebanon.org/gc.htm>) را با کلیه نام اعضای محفل طلایی شما ذخیره کردم. در بین آن‌ها نام نجار هم وجود دارد. ولی از چند دقیقه قبل این نام از لیست اینترنتی محفل طلایی USCFL پاک شد. آیا بازی طلایی نجار سرانجام امروز رأس کریسمس سال ۲۰۰۵ به پایان رسید؟ جواب: او سال‌ها است که در سازمان ما عضو نیست. برای من قابل درک نیست که چرا هنوز اسمش در سایت قرار داشت.

سؤال: نجار «در ابتدا شرکت داشت» یعنی چه؟ لطفاً نوع پیوند وی را توضیح دهید؟ جواب: بلی. در اثر ارتباط تنگاتنگ نجار با سازمان‌های جاسوسی او منبع پر ثمری برای USCFL بود که ما گه‌گاه آن را مورد استفاده قرار می‌دادیم. ... یک امر کاملاً محرز است که او با بالاترین محافل سازمان‌های جاسوسی ارتباط داشت و علاوه بر آن او با/بوارز^{۸۰} نسبت خانوادگی داشت.

سؤال: آیا نجار برای کار USCFL اهمیت ویژه‌ای داشت؟ در سایت شما ۱۰ مقاله یافت می‌شود که از او منتشر کرده‌اید. آخرین آن مربوط می‌شود به ژانویه ۲۰۰۴:

<http://www.freelebanon.org/Tarticles/Default.htm>

جواب: چیز دیگری به جواب بالا اضافه نمی‌کنم.

سؤال: ظاهراً رابطه شما با پرفسور موری کال که از نظر سیاسی راست افراطی است و در سازمان دست راستی شهرک‌نشینان اسرائیلی *Gamlaa* فعالیت دارد، کهنه‌تر و صمیمانه‌تر از آن است که تاکنون به من گفته‌اید.

جواب: من نمی‌دانم *Gamlaa* چیست. در مورد موری کال، پنج سال پیش گری گامبیل سعی کرد او را به هیأت تحریریه MEIB جلب کند.^{۸۱} به نظر می‌رسد که نشد. در ضمن من تاکنون با آقای موری کال ملاقات نداشته‌ام.

سؤال: روز ۱۰ آوریل ۱۹۹۷ موردخای نیسان، استاد دانشگاه عبری و عضو محفل طلایی USCFL به دعوت دانشگاه فلوریدا-آتلانتیک، بخش علوم سیاسی، در چارچوب سخنرانی‌های خاورمیانه زیاد عبدالنور در مورد اسرائیل و اقلیت‌ها در خاورمیانه، دوست یا دشمن سخنرانی کرد. این جلسه از طرف شما حمایت شد، یعنی بگوئیم به ابتکار شما صورت گرفت! شما در حال حاضر رئیس *Arab Bankers Association of North America* هستید و در نامه‌ای که به مناسبت این ضیافت ارسال کرده بودید، قول داده بودید «در همه مساعی که به آزادی مسیحیان در خاورمیانه بیانجامد، شرکت کنید.» دکتر موری کال که در آن زمان مدیر شبکه اینترنتی خود به نام کنفرانس صلح خاورمیانه (CMEP) بود، در آن جلسه به طور فعال در مورد نقش آمریکا در این روند و نقش ویژه جامعه یهودیان آمریکایی و کمیته مسیحیان خاورمیانه و فراهم آوردن مقدمات این پروژه شرکت داشت.

جواب: دقیقاً همین‌طور است.

«دشمن» مشترک

دشمنی بین زیاد ک. عبدالنور و ژنرال میشل عون. یک روزنامه‌نگار عرب بین دو خط جبهه قرار می‌گیرد.

عبدالنور اظهارات سیاسی گذشته خود را تکذیب می‌کند. «جبهه مقاومت» لبنانی. مبارزین جبهه مقاومت به بوش، رایس و پاول نامه سرگشاده می‌نویسند.

سؤال: یک موضوع دیگر. آن آقای امیرکانی آکا میرکا که هیچ حرمتی برای شما قایل نیست، نوشت: «زیاد ک. عبدالنور، یک هفت تیر بند دیگر، تقریباً مثل نجار خل وضع است ... بهترین کاری که آنها انجام دادند (او و یک دیوانه سوم به نام موری کال) حمله به LFPM (جنبش میهنی آزاد ژنرال میشل عون در مهاجرت پاریس) بود. و وقتی که دیوانگان به تو حمله می‌برند، بدین معنی است که کار تو درست است.»

جواب: من هرگز به LFPM حمله نکردم و همواره میهن پرستی ژنرال عون را مورد حمایت قرار داده ام. من هیچ تصویری ندارم که امیرکانی آکا میرکا چه کسی می‌تواند باشد. و صریح بگویم هیچ شخصیت محترمی یک چنین اسم مستعاری برای خود انتخاب نمی‌کند، مگر این که مسایل زیادی برای پرده پوشی داشته باشد. تنها کسانی که به نظرم می‌رسند و قادر به انجام این کارها هستند، برخی از عونیست‌های سمج می‌باشند، که نمی‌توانند درک کنند که فرد دیگری می‌تواند از ژنرال قهرمان آنان، میشل عون برتر باشد. آنها هیچ‌گاه درک نکردند که من با «بت» آنان رقابت نمی‌کنم، بلکه تنها مکمل او هستم و خواسته ام تا آنجا که بتوانم به شیوه خود از او حمایت کنم. همه این کارها در خدمت یک لبنان آزاد، مستقل و با اقتدار. با حفظ توجه کامل، هیچ‌کس که مرا می‌شناسد، این‌طور در مورد من حرف نزده و نمی‌زند. اینجا می‌توانید بخوانید که چگونه تجار و بازرگانان و لابی‌یست‌ها در مورد من فکر می‌کنند:

<https://www.linkedin.com/profile?viewprofile=&key=140792>

خود قضاوت کنید. شما یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای هستید، مطمئنم که خیلی ساده می‌توان واقعات را از کفرگویی تمیز داد.

شما باید بدانید که رقابت‌های «بچگانه» میان رهبران لبنانی رقیب همیشه وجود خواهد داشت. روی همین اصل از مدت‌ها پیش تصمیم گرفتم، در این «بازی‌های بچگانه» شرکت نکنم؛ برخی از آنان نمی‌توانند تحمل کنند و می‌خواهند مرا هم وارد «حمام خون» کنند. بار دیگر بگویم، آنها هیچ‌گاه درک نکردند که

دشمن درونی ما مسیحیان، مسلمانان و دروزهای لبنانی نیستند، بلکه رژیم بعث سوریه در دمشق است. سؤال: به ویژه هواداران عون اعتقاد دارند و استدلال می‌کنند که کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد شما نوعی سراب است.

جواب: آنها می‌توانند به هر چه که می‌خواهند اعتقاد داشته باشند و من گمان می‌کنم، اگر ما این قدر موفق نبودیم، ذهن آنها را این‌طور مشغول نمی‌داشتیم، که سر هر مسأله‌ای به ما حمله کنند. ولی کوشش برای تفهیم این مطلب که ما با آنها رقابت نمی‌کنیم، بلکه راغبیم با آنها برای لبنانی آزاد، مستقل و پراقتدار کار کنیم و در این راه به شیوه خاص خود ژنرال عون را مورد حمایت قرار دهیم، بی‌فایده است ... تماس‌های من با LFPM بسیار محکم است و خطر انفصال اصلاً وجود ندارد. چرا نمی‌روید از فاضی ابو جمرا و یا فرانسوا الام بپرسید. آنها می‌توانند خیلی بیش‌تر در مورد تماس‌های من با FLMP تعریف کنند. من شخصاً ژنرال میشل عون را می‌شناسم و هیچ مشکلی با وی ندارم. و حدس می‌زنم که که او نیز همین‌طور فکر می‌کند. بین ژنرال و من هیچ چیز واقعاً مشکوکی رخ نداده است. نمی‌دانم که چه شخصیت‌هایی هستند که این حرف‌ها را می‌زنند و خشمشان از کجاست و به طور جدی شک دارم که اصلاً هرگز با من روبه‌رو شده باشند.

سؤال: به سایت ناجی ن. نجار و بنیاد لبنانی صلح موری کال رجوع کنید و ببینید چه چیزهایی منتشر کرده اند. مراجعه کنید به صفحه <http://www.free-lebanon.com/cgi-bin/ultimate.cgi>. این چیزها افراد عون در LFPM را خشمگین می‌کند.

«مصاحبه با مستر زیاد عبدالنور، پرزیدنت کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد، ساکن آمریکا»

جمعه ۱۷ ژوئن ۲۰۰۵

مسعود آ. درهالی

آرابیک بیزنس

هالو زیاد،

من هم‌اکنون از لبنان بازگشتم. شما حتماً برخی از مقالات مرا دریافت کرده‌اید. ممنون خواهم شد اگر هرچه زودتر به سؤالات زیر پاسخ گوید... آن را در مقاله‌ای که در مورد میشل عون خواهم نوشت، به

کار خواهم برد. من با او در لبنان مصاحبه کردم

متشکرم

برای شما میشل عون چه ارزشی دارد؟

او چه کمکی در بسیج جامعه لبنانی‌های ترک تبعیت شده در ایالات متحده آمریکا کرد؟

معتقدید که او رهبری است که لبنان اکنون به آن نیاز دارد؟

آیا هیچ‌گاه با او ملاقاتی داشته‌اید و نظر شما در طول زمان چگونه نسبت به او تغییر کرده است؟

از این که از شما خبری دریافت می‌کنم، خوشحالم، مسعود. در ضمن من مقالات شما را خیلی دوست

دارم...

جواب سؤالات را در زیر ملاحظه کنید.

برای شما میشل عون چه ارزشی دارد؟

جواب: میشل عون یک دیوانه خودبزرگ‌بین است که اپوزیسیون لبنان را به انشعاب می‌کشد و در تاریخ

به عنوان یک بازنده کامل ثبت خواهد شد.

او چه کمکی در بسیج جامعه لبنانی‌های ترک تبعیت شده در ایالات متحده آمریکا کرد؟

جواب: تمام این‌ها زاده تصورات نخوت‌آمیز اوست. جامعه لبنانی‌های ترک تبعیت شده برای بسیج خود نه

به عون نیاز داشت و نه نیاز دارد. ما بسیج را قبل از این که عون وارد صحنه شود آغاز کرده بودیم.

معتقدید که او رهبری است که لبنان اکنون به آن نیازمند است؟

جواب: او آخرین کسی است که لبنانی‌ها درست امروز به عنوان رهبر به او نیازمندند. بهتر است که خود

را بازنشسته کند و بیش از این به نفع سوریه و اعوان و انصار لحدود عمل نکند. مسأله این نیست که او

چگونه سعی می‌کند تا حمایت ناسیونالیست‌های واقعی لبنان را به سوی خود جلب کند. من هنوز هم

منقلب می‌شوم که چرا او با این شدت مخالف سعد حریری و اپوزیسیون مسیحی است.

آیا هیچ‌گاه با او ملاقاتی داشته‌اید و نظر شما در طول زمان چگونه نسبت به او تغییر کرده است؟

جواب: من او را در واشنگتن دیدم و اصلاً تحت تأثیر قرار نگرفتم. پسرک نه کلاس دارد نه تربیت و نه

ظرافت طبع. علاوه بر این او بازیکن گروهی نیست و هیچ‌گاه هم نخواهد شد. او همیشه تک رو بوده است، یک تک روی بسیار متزلزل. لبنان به ژنرال‌های بیش‌تری چون ژنرال عون نیازی ندارد. یک چنین مشکلی را ما با آن احمق دیگر امیل لحود داشتیم.

جواب: به خاطر نمی‌آورم که در www.freelebanon.com و یا بنیاد لبنانی صلح مصاحبه داشته ام و در ضمن مصاحبه نامبرده را زیر آدرس <http://www.free-lebanon.com/cgi-bin/ultimate.cgi> پیدا نمی‌کنم. شاید آن‌ها جعل کرده اند و یا از جای دیگری آورده اند و شاید هم محصول قدرت تخیل آن‌ها است. مرا روشن کنید.

سؤال: با کمال میل، بنیاد لبنانی صلح مصاحبه را همین امروز، در جشن کریسمس ۲۰۰۵، ۱۲، ۲۶ از سایت خود پاک کرد. لینک مزبور امروز بعدازظهر هنوز وصل بود. خنده‌دار است ولی مشکلی نیست. اگر لازم شد می‌توانم اسکرین شات آن را برایتان ارسال کنم، علاوه بر آن من، مصاحبه را در سخت‌افزار خود ضبط کرده‌ام. ولی بخش‌هایی از این مصاحبه را می‌توانید در سایت‌های دیگر ملاحظه کنید؛ مثلاً: www.tharwaproject.com/index.php?option=com_keywords&task=view&id=2791&itemid=0 و یا www.washingtontimes.com/world/20050614-093658-2862r_page2.htm. در نتیجه چیزی گم نمی‌شود و من امروز از طریق ایمیل یک اسکرین شات برای پرونده‌های شما ارسال می‌دارم که وجود مصاحبه با شما را ثابت می‌کند.

میان‌پرده - پاسخ‌های مسعود دره‌الی، نویسنده مصاحبه

نامه بین من و زیاد، نامه خصوصی است و امیدوارم که آن را محترم بشمارید. نمی‌دانم که از کجا کپی ایمیل بین من و زیاد را به دست آورده‌اید. اگر می‌خواهید از زیاد نقل قول کنید، پیشنهاد می‌کنم مقاله «ارابیک بیزنس» را ملاحظه نمایید و اگر می‌خواهید نقل قول‌های بیش‌تری از او بیاورید که در نامه‌نگاری خصوصی ما باتاب یافته، پیشنهاد می‌کنم با او تماس بگیرید. محض اطلاع شما، من این سایت را نمی‌شناسم و هیچ تماسی با این سایت لبنان آزاد نداشته‌ام و مطمئناً اگر آن‌ها روشن نکنند که چگونه ایمیل به دست آن‌ها رسیده است، من از نظر حقوقی علیه آن‌ها اقدام خواهم کرد. ... این یک نامه خصوصی بود که بین

زیاد و من و برای مقاله‌ام رد و بدل شده بود و برای استفاده انظار عمومی در نظر گرفته نشده بود. آخرین چیزی که می‌توانم آرزو کنم، انتشار ایمیل‌های من در اینترنت است ... هرکس که این ایمیل را علنی کرده، اعتماد بین مصاحبه‌گر و مصاحبه‌شونده را شکسته و مهم‌تر از آن فقط چون آن‌ها مطلبی در اینترنت قرار می‌دهند، به این مفهوم نیست که دقیق، مورد اطمینان و در نتیجه برای انظار عمومی است. من از چیزی که مرا متوجه آن ساختید اکنون واقعاً خشمگینم.

سؤال از زیاد ک. عبدالنور

همکاران جنبش وابسته به ژنرال عون همین‌طور در مورد مقاله الجزیره در تاریخ ۶ مارس ۲۰۰۵ خیلی

ناراحت شدند [http://english.alal-dschasira.net/nr/exeres/00130e54-c4df-42fc-8dda-](http://english.alal-dschasira.net/nr/exeres/00130e54-c4df-42fc-8dda-0e375434bf1e.htm)

[0e375434bf1e.htm](http://english.alal-dschasira.net/nr/exeres/00130e54-c4df-42fc-8dda-0e375434bf1e.htm) (خانمی در ستون «نظرات: زمان وحدت و یا اپورتونیسیم؟») نوشته:

«من مایلم شما را به ویژه متوجه (نقش) زیاد عبدالنور نمایم که هم‌پیمان نزدیک نماینده کنگره لیوت انجل، دانیل پیپز و ایلینا روزلتینن می‌باشد. من اشتهاهاً در گروه یاهو آنان به نام الکتائب لبنانیه شرکت داشتم. درست ۲ هفته قبل از قتل (حریری) ... زیاد می‌گفت عون پیر و فرسوده است. در عی حال یک "هشدارباش ایمیلی" ارسال گردید که طی آن گفته می‌شد که پیروزی به زودی حاصل خواهد شد و این که در چند روز آینده باید منتظر واقعه عظیمی بود. حال آیا منظور قتل حریری بود یا نه، نباید بی توجه گذارده شود. و اکنون آن‌ها در سایت آقای پیپز باز ابراز نظر می‌کنند و وعده می‌دهند که آزادی لبنان در دو تا سه ماه آینده تأمین خواهد شد. گابی فرنجیه.»

لبنان

جواب: در مورد الجزیره. این یک مورد کاملاً نمونه برای ژورنالیسم جنجالی است. این گونه انتقادات در هر کشور دمکراتیکی در جهان، که رهبران آن به‌خاطر اعمال خود زیر تیغ بی‌امان انتقاد قرار دارند، صورت می‌گیرد. این سیاست است. و نزدیکی اخیر ژنرال به حزب‌الله بسیاری از کنشگران در اپوزیسیون را خشمگین کرده است. عجیب است؟ آن‌ها می‌خواهند یک سیستم دمکراتیک برپا کنند و قادر نیستند

یک نکته را تحمل نمایند؟ و چرا کسی نباید اجازه داشته باشد ژنرال را مورد انتقاد قرار دهد؟ حتا حضرت مسیح از طرف میلیون‌ها نفر در جهان مورد انتقاد قرار می‌گیرد. آیا این کار ژنرال انسان را به انسان بهتری ارتقاء می‌دهد؟ برای من زیاد است. آن‌هم در لبنان، جایی که جنبلاط و دیگر سیاستمداران، دولتمردان هم‌وطن خویش از جمله رییس‌جمهور لحدود را شب و روز مورد انتقاد قرار می‌دهند. ... چرا او و دیگران اجازه انتقاد دارند ولی من نه؟ چون او در گذشته در جنگ شرکت کرده بود و من نه؟ آیا این کافیتست که من به یک صهیونیست تبدیل شوم؟ دست از سرم بردارید. این رویکردی کاملاً کودکانه گروهی از دوستداران عون است که یک رژیم دمکراتیک می‌خواهند ولی بیشتر مانند دیکتاتورها عمل می‌کنند و نه مثل میهن‌پرستان خواهان آزادی. آن وقت تعجب می‌کنند که چرا اپوزیسیون لبنان هر بار از کار بی‌کار می‌گردد؟ می‌ترسم اگر مردم لبنان خود را از «کیش شخصیت» (جنبلاط، عون، جمیل، لحدود و غیره) رها ن سازند و شروع نکنند، ساختارهایی را بنا کنند که بتواند لبنان را با درایت به سوی آینده سوق دهد، این تاثیر ادامه پیدا خواهد کرد.

سؤال: یک بار دیگر در مورد اشاره انتقادی شما در مورد عون. در پایین گزارش اصلی گروه یاهو الکتائب لبنانیه که توسط شما روز سه‌شنبه ۱۸ ژانویه ۲۰۰۵ نوشته شده:

«پیر بسیار عالی گفتی، چیزی به آن اضافه نکن. سوریه خوار و ذلیل خواهد شد. در مورد عون، برو و به این پیر فرسوده بگو، برود و خود را بازنشسته کند. او با سخنان احمقانه‌اش، به قدر کافی خود را اسباب مضحکه کرده است. ناجی لبنان سوراخ پیزی من، او شاید بتواند تنها کون خود را نجات دهد. زیاد.

جواب: تمام این منابع (نوشته روزنامه‌ها) بی‌ی که در اختیار شماست از زرادخانه روزنامه‌نگاران چپ و لیبرال معروفی نشأت می‌گیرند که مسایل را آن قدر کج و کوله می‌کنند تا مورد الطاف اربابان خود قرار گیرد... همه‌اش زباله و تبلیغ، عزیزم.

سؤال: آیا شما از آن‌ها به خاطر تهمت زدن شکایت نکردید؟

جواب: خوب، بهتر است که من به جرم زدن افترا از آن‌ها شکایت کنم، چون تاکنون متوجه این امر نشده بودم، زیرا که صدها مقاله در مورد USCFL و من در وب یافت می‌شود.

بسیار عالی، در این فرصت می‌توانند نمایندگان کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد، بنیاد لبنانی صلح و همین‌طور دولت لبنان آزاد در تبعید نیز در این دادگاه حضور یابند و مشترکاً با مسعود آ. درهالی نویسنده، به جست‌وجوی فرد مقصر در آن پیمان نامقدسی که به مصاحبه و انتشار محتوای آن انجامیده بود، بپردازند. از این راه کلیه گروه‌های نامبرده رسماً در یک محل شاید حتا دور یک میزگرد، گرد هم خواهند آمد، که در آن صورت برای نام‌گذاری رسمی حلقه مفقودی که اکنون پیدا شده است، آغاز صادقانه‌ای خواهد بود.

علاوه بر آن ظاهراً یک دشمن مشترک نیز آنان را متحد می‌سازد: جنبش میهن‌پرستان آزاد لبنان LFPM به رهبری ژنرال میشل عون، که در صحنه سیاسی کنونی لبنان در بین اپوزیسیون این کشور، نقش رهبری کننده را به عهده گرفته است. این جنگجوی کهنه ۷۰ ساله برعکس این آقایان سال گذشته پس از ۱۵ سال مهاجرت در پاریس به لبنان بازگشته بود. ناجی ن. نجار روز ۶ فوریه ۲۰۰۵ در مورد ژنرال هنوز بد و بی‌راه می‌گفت: «عون اکنون یک عروسک خیمه‌شب‌بازی سوریه است و زیر فرمان دمشق قرار گرفته است؛ ژنرال عون از نماینده خود ولید فارس در آمریکا استفاده می‌کند تا هر نوع پیمانی میان مسیحیان لبنان و اسرائیل را به هم زند. ... آیا لبنان حاضر است حماقت‌های خارق‌العاده این ژنرال دیوانه را تکرار کند؟»^{۸۲} او روز ۱۱ می ۲۰۰۵ در برنامه رادیویی اسرائیل، آروتز شه‌وا با آب و تاب بیش‌تری تکرار کرد: «در حالی که نام حزب‌الله هم‌اکنون در لیست‌های گوناگون سازمان‌های تروریستی بین‌المللی ثبت شده است، به نظر می‌رسد که برای ژنرال عون مهم نباشد... بنیاد لبنانی صلح به ژنرال عون یادآوری می‌کند که حزب‌الله باید از نظر سیاسی خنثا و از نظر نظامی سرکوب گردد و نه این که مورد لطف و محبت قرار گیرد. ... آنچه که ژنرال عون انجام می‌دهد، صلح و ثبات در منطقه را به خطر می‌افکند...»^{۸۳}

بدیهی است که خط فاصل از این مشخص‌تر نمی‌توان کشید. و به نحوی نیز این گونه شعارها می‌توانست از طرف زیاد ک. عبدالنور آمده باشد. به هر حال آنچه که «هم‌پیمانان» را متحد می‌ساخت، روشن‌تر شد: آن‌ها مسیحی هستند و مایلند با اسرائیل صلح کنند. البته آن‌ها مسیحیانی هستند که به قول گری سی

گمبیل به «ناسیونالیست‌های مسیحی» معروفند، «که در مقابل اشغال کشور توسط سوریه قرار گرفته اند و خواهان یک سیستم فدرال با خودگردانی مسیحی می‌باشند و مذهب‌سالاری سیاسی را برای مدت محدودی به عنوان راه‌حل می‌پذیرند. بخش عمده آن‌ها را گروه‌های شبه‌نظامی ممنوعه وابسته به حزب فورس لیپانز FL و جنبش کوچک‌تر گارد درختان سدر تشکیل می‌دهند.»^{۸۴} و همه آن‌ها از جمله عناصر فعال سیاسی ارتش جنوب لبنان سابق SLA خود را مبارز محسوب می‌دارند، به اصطلاح «مقاومت» Resistance، که مبارزه بی‌امانی علیه وضعیت سیاسی کنونی در لبنان و سوریه انجام می‌دهد.

قبل از این که فراموش کنیم: روز ۲۵ مارس ۲۰۰۲ بنیاد لبنانی صلح در وحدت با کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد، مرکز اطلاعاتی و تحقیقاتی لبنان در خاورمیانه، انجمن تحقیقات مارونی، مجمع برای آزادی لبنان در کانادا و هم‌چنین گارد درختان سدر «نامه سرگشاده‌ای به پرزیدنت جورج دبلیو بوش و وزیر امور خارجه وقت آمریکا کالین پاول و هم‌چنین مشاور امنیت ملی کوندولینسا رایس»^{۸۵} نوشتند. در این نامه آمده بود: «ما امضاکنندگان از شما به خاطر انجام وظیفه جانانه در مبارزه علیه تروریسم تشکر می‌کنیم.»

«نمایندگان ده‌ها هزار افراد آزادی‌خواه» پرزیدنت بوش را متوجه این مسأله می‌کردند که «آمریکا و هم‌پیمانان ما (!) در خاورمیانه هرگز قادر نخواهند بود ساختارهای زیربنایی تروریسم را نابود سازند و ریشه تروریسم را برکنند، بدون آن‌که علیه نقش سوریه و اشغال مداوم لبنان توسط این کشور به مقابله بپردازند، که صحنه‌ای برای تعلیم سوءقصد کنندگان انتحاری، ربایندگان هواپیما و دیگر دشمنان صلح و آزادی است.»

این کلکتیو سیاسی به پاول فشار می‌آورد که «بالاخره سوریه را به عنوان یاور اصلی تروریسم به رسمیت شناسد و نام آن را در لیست «محور شرارت» پرزیدنت بوش قرار دهد. ما هم‌چنین معتقدیم که «لازم است نفوذ سوریه در منطقه و اشغال لبنان توسط این کشور از میان برود.» امضاکنندگان خواستار استقرار

«دولت‌های باثبات، قوی، دمکراتیک و متعادل بودند که مواضع آن‌ها نسبت به غرب و به ویژه نسبت به اسرائیل مثبت باشد.»

برعکس، خانم کوندلیسا رایس محترم نباید در مبارزه خود علیه تروریسم به «دولت لبنان» تکیه کند، زیرا هر کس می‌داند که (این دولت) «بازیچه دست سازمان جاسوسی سوریه» است و باید بالاخره از چنگ حزب‌الله و ساختارهای نظامی و جاسوسی سوریه رها گردد تا بتوان «پاریس سابق خاورمیانه» را بازسازی و احیاء کرد.

بالاخره توانستیم این آقایان را به طور کامل دور یک میز پیدا کنیم.

پست الکترونیکی از طرف دولت در تبعید

دولت در تبعید پس از اتهام قتل موضع‌گیری می‌کند. یک پاسخ مشکوک. پرفسور تبلیغات‌چی عصبانی. برای یک روزنامه‌نگار «غیرخودی» (نقل از نویسنده تبعیدی پتر وایس که کوشش می‌کرد گوشه‌گیری سیاسی و جغرافیایی خودخواسته‌اش را توصیف کند) ساده نیست با نمایندگان دولت لبنان آزاد در تبعید و بنیاد صلح لبنان تماس برقرار کند. هر دو دستگاه از دسترس همه غریبه‌ها به دور هستند و به نظر می‌رسد که آن‌ها مایل اند روال کار، ساختارها و نحوه عملکرد خود را زیر پرده‌ای که روزی کاهنان اعظم شهر مصری صالح‌حجر برای حفظ «دانش سری» خود کشیده بودند، مخفی نگاه دارند. و از دوران پلوتارک تاکنون این افسانه وجود دارد، هر کس که پرده صالح‌حجر را به کنار زند و «به گناه به حقیقت دست یابد»^{۸۶}، خواهد توانست به طور کوتاه نظری به زیر پرده بیافکند، لکن پس از آن کشته خواهد شد. البته نزدیکی به جنتلمن‌های اسرارآمیز آن‌طور خطرناک نبود ولی اگر بخواهیم پس از مطالعه مکاتبات الکترونیکی دولت در تبعید (که خود را در پس پرده نامبرده مخفی نگاه داشته)، بنا بر فاکتورهای انسانی خصلت آن‌ها را مشخص کنیم، می‌توان صفاتی چون تندخو، نامهربان، عصبی‌مزاج، لاف‌زن و خودستا به آنان اطلاق کرد.

کوشش اول برای نزدیکی به دولت لبنان آزاد در تبعید، در ژوئن و سپتامبر ۲۰۰۵ با شکست کامل روبه‌رو شد. در جواب به چندین درخواست برای انجام یک مصاحبه، روز ۳ ژوئن ۲۰۰۵ نویسنده تنها یک ای‌میل کوتاه از طرف موری کال زیر عنوان «مایلید با من تماس برقرار کنید؟» دریافت کرد. واکنش نماینده کلیه لبنانی‌های خارج از کشور به پاسخ صریح «آری» نویسنده طبیعتاً منفی بود و دولت بی‌سرزمین خود را «اداره» ای معرفی کرد که ظاهراً قصد ندارد از چیزی نمایندگی کند؛ یک به اصطلاح دولت سرّی، که شاید پشت درهای بسته و در حضور چند جفت چشم، آینده لبنان را تعیین می‌کند (لبنانی که از این دولت واقعی خود هیچ چیزی نشنیده و نمی‌داند) و حاضر نیست در بازی‌های تاکتیکی و استراتژیکی بچگانه خود کسی را در جریان قرار دهد. حداقل آن طور که بعداً معلوم شد، هیچ شخص «مخالفی» را.

اواخر سال ۲۰۰۵ سرانجام رابطه برقرار شد. پس از دوبار تماس، این بار به خاطر قتلی که ۱۳ سال پیش صورت گرفته و گویا آقای ناجی ن. نجار، مدیر اجرایی دولت در تبعید، به عنوان متهم در آن شرکت داشت، دولتمردان در تبعید آن سوی دریای آتلانتیک سرانجام به جنب‌وجوش افتادند. آقای کال که در فلوریدای آفتابی و آقای نجار در کالیفرنیا آفتابی، البته وقتی در بیت‌المقدس، مقر دیگر دولت خود نباشند. موری کال این بار ای‌میلی ارسال کرد که بدون ذکر هیچ اسم و رسم و تعارف مرسوم از دو جمله تشکیل می‌شد: «قبل از آغاز یک بحث عمیق باید بدانم شما کی هستید و هم‌پیمانان شما چه کسانی هستند، زیرا من با روزنامه‌نگاران ناشناس کار نمی‌کنم. لطفاً اطلاعات بیش‌تری در اختیار من بگذارید.» فوراً خواسته او را به‌جا آوردم. کال راضی شد و روز دوم سال جدید ای‌میلی برای من ارسال نمود: «خواهش می‌کنم سؤال‌های خود را برایم بفرستید تا در اختیار آقای نجار قرار دهم.» روز ۲ ژانویه ۲۰۰۶ از طریق پست الکترونیکی در ابتدا چندین سؤال معمولی و چند سرزنش محترمانه در رابطه با قتل که دلیل ایجاد ارتباط شده بود ارسال شد. بسته دوم سؤال‌ها در رابطه با سیاست و نحوه کار دولت در تبعید بود.

نگاشته به تاریخ ۲ ژانویه ۲۰۰۶:

آقای ناجی ن. نجار

2120 Lundy Lake Drive

Escondido, Ca 92029

najjar@free-lebanon.comE-Mai:

2 Jan. 2006

آقای ناجی ن. نجار محترم

متأسفم، ولی فکر می‌کنم بهتر است سؤالات تند و زننده را در ابتدا مطرح کنم. نقل قول‌های شما و دیگران

با حروف کج مشخص شده‌اند. به خاطر پاسخ دادن به آن‌ها از شما متشکرم...

۱- شما از سال ۱۹۹۸ مدیر اجرایی بنیاد لبنانی صلح و از سال ۲۰۰۰ مدیر اجرایی دولت لبنان آزاد در تبعید

هستید. لطفاً وظایف دولت خود و شغل خود به عنوان مدیر اجرایی را در چند جمله کوتاه بیان کنید. برخی

از روزنامه‌نگاران دولت شما را دولت خود گمارده لبنان در تبعید بیت‌المقدس نام نهاده‌اند.

۲- در یک اطلاعیه مطبوعاتی دولت شما در روز ۲۸ نوامبر ۲۰۰۴ به مناسبت گردهم‌آیی بیت‌المقدس در

هتل کینگ دیوید در بیت‌المقدس، اسرائیل گفته شده: «ناجی ن. نجار به نام دولت لبنان در تبعید به

مناسبت تذکرات دوستانه در مورد دفاع از لبنان علیه اشغالگری سوریه از وزیر امور خارجه اسرائیل سیلوان

شالوم، آقای سفیر دور گولد، نماینده کنست بنی آلون و یوری استرن تشکر می‌کند. مستر نجار از آن‌ها

به خاطر توجه ویژه و پیشنهادات قابل توجه آنان در مورد فشار به سوریه برای پذیرفتن قطع‌نامه شماره

۱۵۵۹ سازمان ملل و بیرون بردن نیروهای نظامی و یک میلیون کارگر سوری از لبنان، قدردانی

می‌نماید»^{۸۷} چه کسانی عضو کابینه دولت در تبعید هستند؟

۳- محل اقامت شما در خیابان ۵۹ کینگ جورج، سویت ۲۷، بیت‌المقدس، ۹۱۰۷۶ اسرائیل است. آیا همان

هتل پریم کینگز است؟ درست است؟

۴- تفاوت میان دولت لبنان آزاد در تبعید و بنیاد لبنانی صلح که توسط شما در مقام مدیر اجرایی و

مدیران دیگر موری کال و امیل کاتر هدایت می‌شود، چیست؟

۵- بنیاد چند عضو دارد؟ آیا در مورد رهبری و ساختارهای آن می‌توانید توضیح دهید؟

۶- شما در مارس ۲۰۰۰ نوشتید: «ی سربازان سرنوشت، لبنان را به بعداً ۸۸ بازگردانید، جایی که ملاقات

بعدهی ما قرار است صورت گیرد، تا کسی را سپاس داریم که سهم خود را در صحنه‌های جنگ پر افتخار

پرداخته تا پرچم ما برافراشته بماند... «سربازان سرنوشت» چه کسانی هستند؟

۷- راه بعداً ظاهراً برای شما غیرقابل عبور است. اولاً؛ شما یک رهبر بدون سرزمین هستید، به طعنه می‌توان گفت، نقطه مقابل «شاهزاده زاموندا» در فیلم آمریکایی *Coming to America*: شاهزاده آفریقایی به آمریکا رفت و در آنجا شغلی در یک سوسیس فروشی پیدا کرد. اما اگر شاهزاده لبنانی که در حال حاضر در آمریکا و اسرائیل زندگی می‌کند، به کشور خود بازگردد، هم‌وطنانش او را فوراً به زندان خواهند افکند. در پایین برخی از «نظرات» جاری:

- «با این افراد (نجار) مانند خائنین و هم‌دستان رژیم‌های دشمن در کشورهای خارجی رفتار خواهد شد. ما قانون داریم، که می‌توانیم به کار ببندیم تا خائنینی را که با رژیم‌های خصم همکاری کرده بودند از نظر حقوقی مورد پیگرد قرار دهیم... قوانین لبنان به طور کامل بکار گرفته خواهد شد.

- حتی اگر آن‌ها رسماً بخشوده شوند، مردم لبنان عمیقاً نسبت به جاسوسانی چون او بدگمانند. روح ملت او را نخواهد پذیرفت. نجار از منطقه کوره می‌آید که محل شناخته‌شده‌ای برای ضد صهیونیست‌هاست. ... تصور می‌کنم که کلیه جاسوسان کهنه مثل سمیر جعجع، تونی زهرا و یا الیاس حبیقه با بدگمانی ملت روبه‌رو باشند.»

۸- شما یکی از اعضای نسل گذشته افسران فورس لیبانز FL هستید و سال‌ها در طی جنگ داخلی در مقام افسر سازمان جاسوسی نظامی به کار اشتغال داشتید. ولی هم‌قطاران گذشته شما نمی‌خواهند هیچ نکته مثبتی به نفع شما بیان دارند. برخی از آنان مدعی اند:

- «این آقای ناجی نجار کلی پول غیرقانونی جمع‌آوری کرد و فکر کرد می‌تواند پادشاهی کند. او یک فرد خل و چل است که حتی مورد حمایت همسرش نیست. برای اسرائیلی‌ها که او مدعی است، از او حمایت می‌کنند، او اسباب سخره است.»

- «این پسرک دیوانه است و کسی به ویژه آمریکایی‌ها او را جدی نمی‌گیرند. او تنها یک آدم خوش مشرب است که داستان می‌بافد و خود را مهم جلوه می‌دهد. در واقع او هیچ‌کس نیست.»

- «بهترین کاری که آن‌ها در عمر خود انجام دادند (او و موری کال، یک خل و چل سوم) حمله به PFM بود. و وقتی که خل و چل‌ها به تو حمله می‌برند، بدین معنی است که راهت درست است.»

« او جاسوس حبیقه و یک خائن بود و بیش‌تر به کیف پولش فکر می‌کرد تا به چیزهای دیگر!... نجار از ارازل و اوباش بود و خواهد ماند! »

۹- همان‌طور که در ای‌میل خود نوشتم، برخی از ناظرین ادعا می‌کنند: «نجار در قتل شهید ستوان یکم ندیم‌عبدالنور در سال ۱۹۹۳ در مقابل منزل وی در اشرفیه سهیم بوده است. سه و یا چهار فرد مسلح، هنگامی که عبدالنور با دو فرزند خردسالش قدم می‌زدند، او را از پشت با گلوله کشتند.» من می‌خواهم این مسئله را با شما مورد بحث قرار دهم. شاید مایل باشید آن را تصحیح کنید و آن فقط یک سوء تفاهم بزرگ است. اگر عکسی از فرد قربانی عبدالنور بخواهید، می‌توانم در اختیار شما بگذارم.

روز بعد پاسخ الکترونیکی از طرف موری کال با تیتراژ «در مورد نجار». نامه‌ای بسیار عجیب و دور از روال معمول مکاتباتی، شاید بتوان گفت به شیوه سازمان‌های جاسوسی: «... متشکریم که هویت خود را مشخص کردید. به طور معمول ما راغب نیستیم با منابعی تماس برقرار کنیم که معرف حضور ما نباشند؛ از آن‌جا که می‌دانیم شما که هستید، به شما جواب می‌دهیم...»

بسیار غریب است: نویسنده، منبعی که هویت خود را مشخص کرد؟! در مقابل چه کسی؟ و اما «ما» چه کسانی هستند؟ سرنخی موجود بود، زیرا حداقل در پایین متن ای‌میل امضای ناجی نجار قرار داشت، یعنی مسؤلیت محتوای ای‌میل را او به عهده گرفته بود و هم او بود که برای نویسنده «آرزوی‌های خوب» کرده بود و از نویسنده «تشکر» کرده بود که «او اکنون می‌تواند برخی از جوانب درگیری‌های لبنان را روشن کند» و گیرنده این ای‌میل در آینده «نباید در نامه نوشتن و سؤال کردن درنگی جایز شمارد»، زیرا او (نجار) بسیار خوشحال خواهد شد که بتواند به سؤالات نویسنده پاسخ دهد. چه پیشنهاد اغراق‌آمیزی. نویسنده بیش از نیمی از سؤالات معمولی را بی‌جواب گذارد و تنها به آن سؤالاتی پاسخ داد که به اعتبار و شهرت وی مربوط می‌شد. خود نامه یک معما باقی ماند، زیرا بخش اول آن از طرف شخص سوم مفرد نوشته شده بود. یعنی امضاکننده ایمیل آقای ناجی نجار در بخش اول نامه در مورد خود از طرف شخص ثالث سخن می‌گفت؛ در آنجا به معنای واقعی کلمه آمده بود «مستر ناجی ن. نجار این‌طور... مستر ناجی

ن. نجار آن طور... و غیره. بخش دوم نامه برعکس بسیار احساساتی برخورد شده بود و از طرف شخص اول مفرد نگاشته شده بود (رجوع کنید به فصل شاهزاده زاموندایی لبنان). به هر حال.

برای آن که به این اختلالات بیش تر دامن زده نشود و یا حتا «رابطه» با دیپلمات خودخواسته در تبعید به خطر نیافتد، جواب نویسنده کتاب به وی بسیار محترمانه بود:

جناب آقای ناجی ن. نجار محترم، جناب آقای موری کال محترم،

از پاسخ و طرح مطلب از دید خود بسیار ممنونم. این طور که فهمیدم مستر کال بخش اول نامه را نوشته، زیرا در باره «مستر نجار» صحبت کرده است؟

در ابتدا مایلیم به اطلاع شما برسانم که علاقه‌ای ندارم برای یک حزب، گروه، سازمان و یا نیروی نظامی لبنانی ارزش ویژه‌ای قایل شوم. من تنها یک ناظر «خارج» از گودم. هیچ علاقه‌ای به شرکت در جنگ و دعوای میان گروه‌ها و ژنرال‌های شما ندارم. البته جالب است که بدانم «فارس» یک فرد متقلب بود و یا عون (که مهم‌ترین سرگرمی‌اش رییس‌جمهور بازی است) میلیون‌ها دلار دزدیده و همین‌طور داستان‌های کوچک و زیبایی دیگری که مورد پسند روزنامه‌نگاران است. اما این برای من تعیین کننده نیست. مستر نجار مدیر اجرایی دولت لبنان آزاد در تبعید است. سؤال اینجاست که واکنش او در مقابل یک چنین اتهاماتی مثل «نجار، جاسوس حبیقه و یک خائن» چگونه است. او نه در حال و نه آینده شانس برای احراز منصب سیاسی و یا حتا عضویت در پارلمان بیروت نخواهد داشت. شغل وی به عنوان مدیر اجرایی ظاهراً خیلی فرضی به نظر می‌رسد.

در جواب کال که پرسیده بود چه چیز ویژه‌ای در مرگ عبدالنور وجود دارد، نویسنده کتاب نوشت: «چیز به خصوصی وجود ندارد. شما باید مرا به عنوان یک روزنامه‌نگار درک کنید ... من در مورد وقایع و افراد سیاسی جدیدی می‌نویسم که امروز در مرکز توجه قرار گرفته اند و نه در مورد داستان‌های جنگی و قتل و کشتاری که در کشور شما رخ داده ... اگر امروز در مورد فعالیت‌های سیاسی اخیر ژنرال میشل عون

می‌نویسم، برای آگاهی خواننده خوب است که بداند او یک دزد مورد بخشودگی قرار گرفته است. و یا جنبلاط، بلندگوی دمکراسی و ستاینده هیتلر و ناصر، که نظرات سیاسی‌اش مثل پره‌های بادبزن برقی می‌چرخد. برای ما نویسندگان این‌ها مثل لعاب روی کیک است ولی مایلیم تحقیق کنم و به متهم امکان پاسخ‌گویی دهم تا نظرات هر دو طرف را بشناسم و بتوانم به طور عینی در مورد امر مورد نظر بنویسم.» سپس با ذکر این که انگیزه نویسنده به هیچ‌وجه نگارش داستان‌های جنگی لبنان نیست، از نجار خواهش شد به بقیه سؤال‌های مطرح شده پاسخ دهد.

کال مجدداً سریع جواب داد ولی این بار با آن لحن متنبه‌کننده‌ای که او در اینترنت مدت‌ها است به نمایش گذارده. هرچند که پیش‌درآمد این‌ای میل به ایجاد شک و تردید دامن می‌زد. در آن آمده بود: «نقش من بسیار ضعیف است و از آن‌جا که شما دارای نقایص منطقی هستید، حداقل در مقابل من، زیاد چیزی برای عرضه ندارم غیر از این که پرفسوری هستم که درس روزنامه‌نگاری می‌دهد.» او سال‌ها است که کلیه مقالات خود را به نام پرفسور موری کال امضا می‌کند، ممکن هم هست که درست باشد. در بیوگرافی او در سال ۲۰۰۴ همین‌طور آمده که او در دانشکده محلی پالم بیچ (کومیونیتی کالج) PBCC در فلوریدا، ایالات متحده آمریکا در مقام استاد غیررسمی به تدریس اشتغال دارد.^{۸۹} ولی زلما کاوتز از مرکز اطلاعاتی PBCC از این امر آگاه نبود. روز ۱۱ اکتبر ۲۰۰۵ در جواب سؤال نویسنده نوشت که: «کارگزینی هیچ‌نوع اطلاعاتی در مورد مستر کال در اختیار ندارد.» خود کال هم تاکنون به نویسنده جوابی در مورد این مطلب نداده است. با درنظر گرفتن این پیش‌درآمد، ای‌میل هشدار دهنده کال سریعاً تبدیل به نامه عجیب و غریبی شد، که محتوای آن نه از نظر ارشادی، بلکه به عنوان مفرح ذات می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. متن زیر می‌توانست از سناریوی فیلم Feuerzangenbole (یک فیلم کم‌دی آلمانی در مورد معلم آزاری نوجوانان محصل) گرفته شده باشد.

اظهارات خودخواهانه نمودار این است که شما قبل از هر چیز کوشش می‌کنید تا با سرگرم‌کنک‌های بی‌ارزش که از موضوع اصلی دور بوده و بسیار ذهنی هستند نقش تعیین‌کننده و رابطی را برای خود

دست و پا کنید، که نه می‌توانید و نه حقتان است. شما تنها تحقیقات محدودی انجام دادید تا برای خود نتیجه‌گیری کنید. بر چه پایه‌ای؟ این که نقش نجار «بسیار فرضی» است، روزنامه‌نگاری بسیار خام و بی‌نوا است. شما در نظر دارید وقایع گذشته را «ثابت» کنید، ولی چگونه؟ آیا هم قاضی و هم هیأت منصفه اید؟ غیر این چگونه می‌توانید به نتایج مورد نظر خود برسید؟ برعکس عزیزم، تاریخ را نمی‌توان به راحتی نوشت ... و در واقع امری فلسفی است که بهتر است به عهده تاریخ‌نگارانی گذارده شود که استانداردهای اجتماعی معتبری را به کار می‌بندند. تاریخ‌نویسی هرگز کاملاً دقیق نیست ولی کاملاً اشتباه نیز نمی‌باشد. همه چیز وابسته به برداشت ناظر دارد و امیدوارم که خواننده زیر تأثیر خیال‌بافی‌های «ابژکتیو» یک روزنامه‌نگار «منصف» قرار نگیرد. شخصاً نمی‌توانم درک کنم که چگونه شما، یک روزنامه‌نگار محقق، می‌توانید پژوهش خود در سال‌های دور را زیر شرایط متحرک و مغشوش آغاز کنید و به یک نتیجه با اهمیت برسید. من به مستر نجار پیشنهاد خواهم کرد که به گفت‌وگوهای خود خاتمه دهد، زیرا که شما به روشنی «در تقابل» قرار دارید و به هیچ‌وجه منصف و عینی عمل نمی‌کنید.

پروفسور کال

آخرین کوشش برای تخفیف هیجان‌زدگی پروفسور به نتیجه نرسید. موری کال نمی‌خواست بپذیرد که یک روزنامه‌نگار مجاز است سؤال کند و نباید با یک نامه ظاهراً «بسیار مصنوعی» که بخشی از آن به نام سوم شخص و بخشی دیگر از طرف اول شخص مفرد نگاشته شده قانع شود و از مسؤولیت خود به عنوان محقق و رابط چشم‌پوشی نماید.

در جواب آمده بود: «آقای کال، ابژکتیو یعنی چه؟». من به شما گفتم که نظرم مغایر (آنتاگونیست) نظر شماست. من چپ هستم. ولی به جای این که پاسخ دندان‌شکنی به سؤالات (سبک مغزانه، آنتاگونیستی و غیرمنصفانه) من دهید (که من توقع داشتم) شما قهر می‌کنید. من سؤالات زیادی دارم در مورد: روابط شما با ژنرال شلومو باوم، با سازمان دست راستی شهرک‌نشینان کاملاً آ، با مأمور سازمان جاسوسی ایگال کارمون، با سازمان سیا، با موساد، با ارتش جنوب لبنان SLA، با کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان

آزاد USCFL، با گارد درختان سدر، با الکتائب، با مارونی‌ها، با مایکل چرنی و غیره... ولی این طور که فهمیدم مستر کال ترجیح می‌دهد دمش را روی کولش بگذارد و معرکه را ترک کند. این کار ربطی با روزنامه‌نگاری حرفه‌ای ندارد آقای کال. خیلی متأسفم.»

اگر نویسنده کتاب از قبل نمی‌دانست که موری کال از سال‌های متمادی کارشناس تألیف و ارسال ایمیل‌های مغشوش است که در صحنه جنگ ضداطلاعاتی و تبلیغاتی، سیاسی و ایدئولوژیکی اینترنت جریان دارند، مطمئناً این مکاتبات الکترونیکی او را به راحتی دکورازه کرده بود. این پروفیسور دانشکده محلی پالم بیچ سه سال پیش توانسته بود (به ویژه با استفاده از امکانات اشاعه خبر از طریق اینترنت) قربانی یک سوءقصد جنجالی توسط انهدام خودرو در بیروت را مسؤول سوءقصد قلمداد نماید. ولی قبل از این که به این مورد پردازیم، بهتر است به طور مجمل نشان دهیم چه چگونه موری کال روزی از «اضمحلال کامل اسرائیل» جلوگیری کرده بود.

کمی موساد و کمی شاگرد زرنگ

موری کال: یک اسرائیلی دست راستی از فلوریدا. خبرچاق کن اینترنتی. چگونه کال اسرائیل را از اضمحلال کامل نجات داد. اسناد مشکوک دشمن عرفات. بالاخره جنگ بین اسرائیل و سوریه کی آغاز می‌گردد. خطر از شرق، ببخشید شمال. فرد واسط بین اسرائیل و مارونی‌های لبنانی مسیحی در تبعید. رابطه با نماینده کنگره ساکتون و بودانسی مأمور مشکوک موساد.

زیاد ک. عبدالنور، این بانکدار نیویورکی و کنشگر سیاسی خودخوانده همان طور که در بالا آمد در دهه ۹۰ با کمیته ایالات متحده آمریکا برای آزادی لبنان خود به دام آقای پروفیسور موری که در محافل عرب‌ستیز شهرتی داشت، افتاد. عبدالنور، این فرد کاملاً مشکوک را که به محافل راست‌گرای آمریکایی-اسرائیلی تعلق داشت، از ۱۹۹۹ به عضویت هیأت تحریریه نشریه الکترونیکی خود، بولتن اطلاعاتی خاورمیانه که نشریه ماهانه USCFL بود، منصوب کرد. اولین شماره این بولتن در ژانویه سال ۱۹۹۹ انتشار

یافت، بنا بر اطلاعات انتشار یافته در شناسنامه بولتن، کال «اطلاعات محرمانه» خود را تا انتشار بولتن آوریل/مارس ۲۰۰۰ در اختیار بولتن گذارد. ظاهراً بعد از این تاریخ وظایف دیگری به عهده فرد نامبرده محول شد که در این فصل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در مورد فرد «فرهیخته» مشکوک اطلاعات زیادی در دست نیست.^{۹۰} ایشان گویا در گذشته که شغل منظمی داشت، صاحب شرکتی به نام Trace Metals Inc بوده است. و علاوه بر آن، با عنوان استاد غیررسمی دانشکده محلی پالم بیچ در فلوریدا تدریس می‌نموده. نه در مورد شرکت او^{۹۱} و نه در مورد پرفسوری او، اطلاعات دقیقی در دست نیست. هرچند که ایشان سال‌های متمادی خود را با القاب پرطمطراقی که نمودار عملکرد خستگی‌ناپذیر ایشان به عنوان هیزم‌بیار معرکه علیه جنبش رهایی‌بخش فلسطین حول رهبر آن یاسر عرفات به ویژه و سنت‌گرایی اسلامی در کل بود، آذین می‌کرد و شعاری که همیشه دنبال می‌نمود این بود که اسرائیل باید از طریق «مرزهای مطمئن با لبنان و سوریه»، همواره در امنیت باشد.

او در بین سال‌های ۱۹۸۵ و ۲۰۰۳ در کنار وظیفه ناشر کنفرانس خاورمیانه برای صلح^{۹۲} به خود تیتیر «مدیر مسئول» را هم اطلاق کرد که در اصل یک عرضه‌کننده خصوصی مسایل تازه، خبرنامه بین‌المللی و تحلیل‌های مربوط به روند در خاورمیانه و مقر شرکتش در پالم بیچ غربی در فلوریدا واقع بود.

علاوه بر آن کال در دهه ۹۰ به عنوان دبیر یک رسانه الکترونیکی «دیگر» به نام «سیم‌خبری خاورمیانه» فعالیت می‌کرد،^{۹۳} که توسط ولید فارس یک لبنانی و یک افسر سابق فورس لیبانز انتشار می‌یافت. این آژانس نیز با اطلاعات در مورد خاورمیانه، یعنی از اسرائیل و کشورهای عربی مسلمان «تجارت» می‌کرد و نوارهای ویدیویی و صوتی در باره وقایع تازه در منطقه به فروش می‌رساند و ادعا داشت که دقیق و بی‌طرف گزارش می‌دهد. دست بر قضا هم پروفیسور کال با کنفرانس صلح خاورمیانه‌اش و هم پروفیسور فارس با سیم‌خبری خاورمیانه‌اش زیر یک آدرس مشترک یعنی صندوق پستی شماره ۳۳۱۱۹۵ میامی FL،

۱۱۹۵-۳۳۲۳۳ قابل دسترسی بودند. ولی این‌ها تنها چیزهایی نبودند که این مؤسسات خبری ارایه می‌دادند. موری کال هنوز «صاحب» یک رسانه الکترونیکی دیگر به نام Israel & Global News^{۹۴} نیز بود که از پالم بیچ غربی «خبرهای داغ» را به ویژه از اسرائیل و کشورهای همسایه آن به زبان انگلیسی در سطح جهان منتشر می‌کرد.

کوتاه کنیم. نباید شرم داشت که کلیه اخباری را که برای مسموم کردن جهان از فلوریدا پخش می‌گردند، اگر نه نبرد ایدئولوژیکی، که حداقل جنگ تبلیغاتی در مبارزه بین اسرائیل و جهان عرب نامید. اولریش و زاهم از سال ۱۹۷۵ خبرنگار رسانه‌های آلمانی در خاورمیانه که در بیت‌المقدس زندگی می‌کند اواخر سال ۲۰۰۳ اظهار کرد که پس از آن‌که نیویورک و واشنگتن در ۱۱ سپتامبر «مثل صاعقه از آسمان صاف» مورد ضربه قرار گرفتند، «تقریباً کسی چیزی در مورد جو موجود در دنیای عرب نمی‌دانست.» اولریش زاهم در نظریه جهت‌دار خود دست به کلی‌بافی زده، ادعا می‌کرد که مسؤولین به خود زحمت نداده بودند «به تبلیغ نفرت امامان مسلمان گوش فرا دهند که تبلیغات مسموم آنان در دسترس هر کس بود.» او تکیه می‌کرد که مسؤولین مقصرونند، زیرا «آن‌چه که در خاورمیانه از طریق بلندگو و مناره در همه محلات تبلیغ می‌شود را می‌توان هر روز جمعه از طریق رادیو و تلویزیون به طور زنده ضبط کرد و کمی دیرتر در اینترنت و حتا به زبان انگلیسی مشاهده نمود. سیستم اطلاعاتی در جهان اسلام تقریباً بی‌نقص عمل می‌کند.»^{۹۵}

این جناب خبرنگار پیش‌داور البته می‌دانست که «یک شخصی به نام موری کال خیلی پیش‌تر از ۱۱ سپتامبر دست به جمع‌آوری موعظه از مساجد خاورمیانه زده و مشترکین خود را به طور منظم از طریق ای-میل مطلع می‌کرد.» و این آقای کال یک «اسرائیلی دست راستی است که توجه خود را روی این مطلب متمرکز ساخته که سخنرانی‌های امامان مشهور در بیت‌المقدس و مسجداً اقصاء را جمع‌آوری کند.» نه، این اشتباه چاپی نیست. خبرنگار آلمانی تلویزیون دولتی آلمان و CNN برای خاورمیانه، زاهم این «اسرائیلی دست راستی» از آمریکا را نماد درخشان جمع‌آوری خبر علیه دشمنان مسلمان که ظاهراً دشمنان آقای

زاهم هم هستند، معرفی می کند.

این پروفیسور کال واقعاً شعبده باز (تصویر) که تقریباً می توان «شغل» او را تنها پرده استتاری برای فعالیت های جاسوسی او دانست و از این طریق و به ویژه پس از آن که در سال ۱۹۹۶ «سخنرانی محرمانه» مفروض یاسر عرفات را در استکهلم «افشا» کرد، در برخی از محافل «شهرت» ویژه ای برای خود کسب کرده است. اصولاً او رییس سازمان آزادی بخش فلسطین را دشمن جسم و روح خود می دانست و در هر موقعیت مناسبی مانند یک میرزابنویس هار دست به حمله می زد. او گاه مقالات خود را متوجه عرفات فاسد و گاه علیه فساد در سازمان آزادی بخش می نمود. یکی از این فحش نامه های او حتا به عنوان سند به کنگره آمریکا راه یافت که البته دال بر کیفیت بالای کار ایشان نبود.

ولی باز گردیم به موفقیت «تحقیقاتی» کال در استکهلم. روز ۱۵ فوریه ۱۹۹۶ فرستنده رادیویی اسرائیلی Arutz sheva Israel Broadcasting Network (Channel 7) گزارش ویژه ای در مورد «طرح محرمانه عرفات برای سرنگونی اسرائیل» که توسط موری کال تهیه شده بود، پخش کرد. کال که در این رابطه خود را مدیر اسرائیل & گلوبال نیوز معرفی کرد به تمام جهان جار زد که عرفات روز ۳۰ ژانویه ۱۹۹۶ پس از یک ضیافت شام در کاخ آینه گراند هتل در استکهلم که وزیر امور خارجه سوئد به افتخار وی ترتیب داده بود، در مقابل دیپلمات های عرب «سخنرانی محرمانه» ای در مورد «تلاشی کامل اسرائیل که در پیش روست» ایراد کرده. و گویا در این سخنرانی ادعا نموده «ما فلسطینی ها همه چیز را در اختیار خواهیم گرفت، از جمله بیت المقدس را. کلیه



یهودیان ثروتمند غرامت دریافت خواهند کرد و به آمریکا خواهند رفت.» «مدارکی» که این فرد همه فن حریف و متبحر، کال در گزارش ویژه خود ارایه داده بود، گویی از پاورقی های بی ارزش یک مجله بی محتوای آمریکایی کپی شده بود و خباثت فراوانی را به عرفات نسبت می داد. مطالب منصوب به او در جمع اعرابی که مخفیانه گردهم آمده بودند، از نظر محتوا برای ناظر منصف کم تر دولتمردانه و بیش تر

احمقانه به نظر می‌رسید: «ما، یعنی PLO اکنون تمام هم خود روی این مسأله متمرکز خواهیم ساخت، اسرائیل را از نظر روحی به دو جناح تقسیم کنیم. در ۵ سال آینده ۶ تا ۷ میلیون عرب در نوار غربی رود اردن و بیت‌المقدس زندگی خواهند کرد ... اگر یهودیان می‌توانند انواع و اقسام یهودی حبشی، روس، ازبک و اوکرائینی وارد کنند، ما انواع مختلف اعراب را وارد خواهیم ساخت! درک می‌کنید که ما نابودی کشور اسرائیل را طراحی می‌کنیم و خواستار استقرار یک فلسطین خالص می‌باشیم؟ می‌خواهیم با ایجاد جنگ روانی و انفجار جمعیت زندگی را بر یهودیان غیرقابل تحمل کنیم؛ یهودیان زندگی در بین ما اعراب را نخواهند خواست! یهودیان به درد ما نمی‌خورند؛ آن‌ها یهودی اند و یهودی باقی خواهند ماند! ما برای مبارزه خود در راه استقرار یک فلسطین واحد زیر سلطه کامل عربی-اسلامی، به هر نوع کمکی نیازمندیم!»

یک روز بعد از این گزارش جنجالی کال روزنامه‌های عبری‌زبان اسرائیل، هاآرتص و معاریو هجونا مه مزبور را در صفحه اصلی خود انتشار دادند. معاریو این مقاله را به عربی ترجمه کرد و به دفتر عرفات درغزه ارسال داشت و خواستار نقد آن شد. عرفات در جواب نوشت که داستان مزبور «نه واقعیت دارد و نه دقیق است»، زیرا سفرای عرب به خواست خود به ملاقات او رفته بودند تا به خاطر جرأت و اراده‌اش در انتخاب روند صلح با اسرائیل و به خاطر پیروزی در انتخابات به او تبریک گویند.

در مورد اعتبار داستان کال مدت‌ها بحث و گفت‌وگو ادامه داشت. محافل دست راستی اسرائیلی، مقالات متعدد «خبرنگاران محقق» که پس از انتشار این گزارش جنجالی انتشار یافتند را دلیلی بر صحت «فتوای جهاد» عرفات تعبیر کردند، هر چند که نویسندگان مقالات نامبرده همگی اطلاعات خود را از طرح کال اقتباس کرده بودند. این افراطیون حتا دولت خود، دفتر نخست‌وزیری و سفارت اسرائیل در واشنگتن را متهم می‌کردند که «سازوکاری بر پا کرده اند» که «صحت این سخنرانی را زیر سؤال می‌برد.» منطقی به نظر می‌رسید که پس از آن، «بررسی» داخلی شبکه خبری اسرائیل (کانال ۷) آروتزشه‌وا «وجود و صحت» اظهارات موری کال را مورد تأیید قرار دهد. اهود یا آری قدیمی‌ترین خبرنگار و مقاله‌نویس

اسرائیلی و «کارشناس مسایل عربی» کانال اول تلویزیون اسرائیل روز ۴ آوریل ۱۹۹۶ طی مقاله‌ای در جروزالم ریپورت گلایه می‌کرد که دولت پرز به جای آن که «عرفات را به خاطر تخیلاتش در مورد خاورمیانه جدید به چالش بطلبد»، سبب شده «که رسانه‌های اسرائیلی این مطلب را از صفحه اول خود به صفحات درونی تبعید نمایند» که در نتیجه از اهمیت سخنرانی مزبور کاسته شود.

در سال ۱۹۹۶ برای این که مجدداً بر صحت هجویات منصوب به عرفات تأکید شود، فرد دیگری وارد صحنه شد که در تأملات آینده ما نقش مهمی ایفا خواهد نمود: ایگال کارمون (تصویر) که در آن زمان مدیر انستیتو فرهنگ صلح در تل‌آویو بود. این فرد هم که قبلاً مشاور نخست‌وزیر اسرائیل در مسایل تروریستی بود، آستین‌های خود را بالا زد و با رغبت به صحنه بحث و جدل در مورد راست یا دروغ هجویات نامبرده قدم نهاد. او نامه‌ای به The Jewish Week ارسال داشت، زیرا او بر خلاف روزنامه نامبرده، معتقد به صحت وقایع «ثبت شده» توسط کال بود. در استدلال خود کارمون به مقاله اهود یا آری اشاره می‌کرد.

باری، «کشفیات» کال توانستند عرصه افسانه و خیال را پشت سر گذارند و به واقعیت تبدیل گردند و وظیفه‌ای را که به عهده داشتند به طور کامل اجرا نمایند: تخریب روند صلح که در سال ۱۹۹۶ بین رهبران اسرائیل و فلسطین رفته‌رفته پا می‌گرفت. هراس اسرائیلی‌های دست راستی از این که «دولت پرز در خارج از کشور نیز در مورد محتوای واقعی سخنرانی دروغ اشاعه داده» رفته‌رفته از بین رفت.



در آلمان روزنامه DIE ZEIT در سال ۲۰۰۱ به راحتی و با کمال خونسردی، مثل این که نویسنده در سال ۱۹۹۶ شخصاً روی زانوی عرفات نشسته بوده، نوشت: «یاسر عرفات در سال ۱۹۹۷ در استکهلم طی یک سخنرانی مؤثر در مقابل دیپلمات‌های عرب رؤیای خود را بیان کرد که چگونه می‌توان اکثریت یهودیان

را حتا در مناطق اسرائیلی قبل از ۱۹۶۷ در آینده به اقلیت تبدیل کرد. به گفته یاسر عرفات در آغاز بایستی که آوارگان به کشور بازگردند و یهودیان را از آب و منابع دیگر محروم سازند. از این طریق و با قبول ضمنی سرزمین‌های فلسطینی، بخش‌های بزرگی از قشر متوسط مردم اسرائیل مستأصل گردیده و سرانجام اقدام به مهاجرت خواهد کرد. مهاجرت باهوش‌ترین شهروندان اسرائیلی بقیه مردم را آن‌چنان نومید خواهد ساخت که سرانجام دولت به دنبال ضعف درونی متلاشی خواهد گردید.^{۹۶}

یک نمونه شاخص که چگونه می‌توان تاریخ را قلب کرد و اتهامات نیم‌بند را به عینیات مبدل نمود! محافل راست افراطی در اسرائیل هنوز هم شاهکارهای «محققانه» موری کال در استکهلم را مورد قدردانی قرار می‌دهند.

ولی کال تنها «جمع‌آوری نمی‌کند»؛ او خود را در کلیه مسایل سیاسی که مربوط به اسرائیل می‌گردد، «روشنگر» نیز می‌داند. البته چندی است که در «ورد واید وب» خبری از او نیست ولی در سال ۲۰۰۴ یک بار دیگر قد علم کرد و حق همه را کف دستشان گذارد. کال یک گزارش فراموش شده نماینده جمهوری‌خواه در کنگره، جیم ساکستون (تصویر) را که او در



سال ۱۹۹۶ در مقابل کنگره در واشنگتن ایراد کرده بود و سپس در نشریه صهیونیستی Or Tzion (نور صهیون) انتشار یافته بود (یک نشریه الکترونیکی که در cross Plain تگزاس و Beer-Sheva در اسرائیل انتشار می‌یابد) را از بوته فراموشی بیرون کشید. ساکستون که در آن‌زمان رییس Task Force on Terrorism & Unconventional Warfare بود تحلیل خود را در مورد روابط کشورهای عربی با اسرائیل به دستگاه دیپلماسی کلینتون ارائه داد. کال این هجوناامه را که هشت سال پیش در Israeli & Global News خود منتشر کرده بود، مجدداً در اختیار خوانندگان خود قرار داد و تلقین کرد که «هنوز کاملاً صادق است».

در پیش‌گفتاری که کال در «دوره اخیر جنگ اعراب و اسرائیل»^{۹۷} نوشته به نتیجه‌گیری ساکتون در آن زمان اشاره می‌کند که «اسرائیل به احتمال زیاد کانون کوشش‌های مشترک نیروهای مختلف اسلامی خواهد شد ... که در نظر دارند اسرائیل را نابود کنند.» کال با خوشحالی از گزارش نامبرده نقل می‌کند که مسأله این نیست که آیا «جنگ محتمل و برنامه‌ریزی شده بین سوریه و اسرائیل در خواهد گرفت»، بلکه این جنگ «کی به وقوع خواهد پیوست.» ساکتون می‌گفت سوریه «خود را برای جنگ بزرگ‌تری آماده می‌کند که قربانی آن خواهد شد. سوریه انتظار دارد که اسرائیل در پاسخ به تحریکات سوریه، جنگی پیش‌گیرانه آغاز خواهد کرد. حال یا مستقیم و یا توسط دنباله‌رو خود لبنان که آماده هر نوع ماجراجویی نظامی است.»

ساکتون این که این جنگ چگونه صورت خواهد گرفت را نمی‌دانست، ولی دروازه را به روی رؤیاهای خود باز می‌گذاشت: «گام اول تحریکاتی از سوی لبنان خواهد بود - یک حمله از طرف "لبنان" مثلاً به ارتش جنوب لبنان SLA و / یا اقدام عظیمی از طرف حزب‌الله علیه اهداف استراتژیک اسرائیل و/یا یک سوءقصد تروریستی هولناک در قلب اسرائیل.»^{۹۸} کال از خیال‌بافی ستیزه‌جویانه ساکتون نقل قول می‌کرد که سلاح‌های «کشنده» لازم را تهران به دمشق ارسال داشته که از آنجا نه تنها در اختیار حزب‌الله گذارده شده، بلکه در اردوگاه آوارگان PLO در جنوب غربی لبنان نیز توزیع می‌گردد.

کال که یکی از سرشناس‌ترین دشمنان عرفات است، تکیه می‌کرد که «پلیس فلسطین همراه با سایر گروه‌های تروریستی، سازمان امنیت PLO و سوریه» با یکدیگر همکاری دارند و در ستادهای فرماندهی خود در بیروت، دمشق و غزه هم‌اکنون سرگرم طراحی جنگند.

گزارش «بی‌محتوا و بی‌موعده» ساکتون، که طبیعتاً مانند دیگر اسناد مشکوک به صورت شرطی نگاشته شده بود، درست همان چیزی بود که استعمارگران نوین و صهیونیست‌ها برای رد گم کردن و توجیه سیاست خود طلب می‌کردند.

این چیزی است که او را سال‌ها مشغول داشته. او در مورد این تم مقالات متعددی به ویژه علیه حضور سوریه در لبنان تهیه کرده، علیه «خطر»ی که از شمال، از لبنان متوجه کشور اسرائیل است. طی تعداد زیادی از مقالات که از حوصله این کتاب خارج است، او به همین خاطر خواستار ایجاد امنیت در مرزهای شمالی کشور اسرائیل با لبنان است که طبیعتاً تنها هنگامی تأمین می‌گردد که در کشور همسایه رژیم «مطلوبی» به قدرت برسد. خلاصه‌ای از مقاله *what do in Lebanon* به عنوان مشت نمونه خروار همه تبلیغات سال ۱۹۹۷ که هنوز هم ملاک عمل بنیاد لبنانی برای صلح و همین طور دولت لبنان آزاد در تبعید است، در زیر نقل می‌گردد:

«لبنان که از طرف سوریه زیر کنترل قرار دارد، بیش از همیشه خطرناک است. ارتش سوریه دیگر تنها با جامعه مسیحی سرگرم نیست؛ ارتش لبنان نیز دیگر بی‌طرف نیست؛ حزب‌الله یک نیروی قانونی است؛ و از همه مهم‌تر این که دیگر سازمان جاسوسی مسیحی - لبنانی موجود نیست که بتواند اسرائیل را با اطلاعات مهم در مورد حرکات حزب‌الله و هم‌پیمانان آن در درون لبنان تأمین کند.

چه باید کرد:

۱- وقت ظهور «کادرهای لبنانی» ... دوراندیشان عملی (رسیده) ... که متناسب با دخالت سوریه و ایران، وارد میدان شوند. اسرائیل باید یک سیاست کاربردی آماده کند تا بتواند با دستگاه سوریه و مؤسسات دولتی آن مقابله کند. ارتش در مقابل ارتش، فرستنده رادیویی در مقابل فرستنده رادیویی، تلویزیون در مقابل تلویزیون. اسد ۱۵ سال نیاز دارد تا ۸۰ درصد لبنان را گام‌به‌گام نابود سازد. برای ایجاد تعادل قدرت با اسد در لبنان به سال‌ها زمان نیاز است.

۲- با در نظر گرفتن اهمیت نفوذ ایالات متحده آمریکا بسیار مهم است که هواداران کشور لبنان آزاد مسیحی مشکل خود را در کنگره آمریکا مطرح کنند.

۳- ایجاد دینامیک سیاسی لازم در نوار امنیتی، در درون ایالات متحده آمریکا و اسرائیل برای به عقب راندن روند سوریه‌سازی لبنان.

چه نباید کرد:

۱- نباید اجازه داد که سیاست جاری ادامه پیدا کند.

۲- عقب‌نشینی انتحاری از نوار امنیتی»^{۹۹}

برای آن که این «اهداف» جامه عمل بپوشند موری کال در سال ۱۹۹۸ رییس بنیاد لبنانی صلح شد که در بیت‌المقدس و واشنگتن مستقر بود و به اصطلاح نظارت بر اجرای «صلح پایدار میان اسرائیل، لبنان و سوریه» را به عهده گرفت. ولی نگاهی گذرا به مقالات منتشره این سازمان در وبسایت آن، این سؤال را به وجود می‌آورد که این همه توپ و تفنگ را که گردانندگان بنیاد برای عملی کردن صلح نیازمندند، در کجای جهان می‌توان یافت. بلی، یک فرد منقد خواهد گفت در ایالات متحده آمریکا. ولی خواننده مطلع به زودی در خواهد یافت که منظور، صلح بین هم‌مسلمانان بود و درست به همین علت نیز موری کال «اغلب و به طور غیررسمی مواضع اسرائیل را با جامعه مارونی‌های مسیحی - لبنانی در تبعید هم‌آهنگ»^{۱۰۰} می‌کرد. دقیق‌تر بگوییم، او هماهنگ کننده «مقاومت» متشکل از مسیحیان عضو «فورس لیبانز» FL، «نگهبانان درختان سدر»، اعضای «ارتش جنوب لبنان» SLA و غیره در تبعید بود، که می‌بایست روزی قدرت را در بیروت به دست گیرد.

ایدئولوژی جنگ صلیبی

نکته‌ای در حاشیه. جناب پرفسور از بوینتون بیچ در فلوریدا که می‌خواهد مرزهای شمالی اسرائیل را امن کند و روابط بسیار صمیمی با مسیحیان مارونی دارد و از هر چیز که به عرفات مربوط می‌شود بی‌زار است، اغلب و با رغبت از کتاب‌های یوسف بودانسکی، مدیر US House of Representatives Task Force on terrorism نقل قول می‌کند. بودانسکی که در عین حال تحلیل‌گر تروریسم بین‌المللی در Freeman Center for Strategic Studies در یوستن، تگزاس، از جمله کتاب روایت محرمانه جنگ عراق و بن‌لادن: مردی که به آمریکا اعلام جنگ کرد می‌باشد. کتاب آخر روز ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۱ انتشار یافت. کال، بودانسکی و

نماینده کنگره جیم ساکستون با یکدیگر آشنا هستند. در نتیجه جای تعجبی نیست که ساکستون، پیش‌گفتار کتاب‌های بودانسکی را بنویسد، در حالی که کال آن‌ها را نقد می‌کند. یک‌سال و نیم قبل از احیا راپورت قبلاً ذکر شده و خاک گرفته ساکستون، در ۲ اکتبر ۲۰۰۲ کال کتاب تازه انتشار یافته بودانسکی را نقد کرد و آن را «قیمت بالای صلح: چگونه سیاست خاورمیانه واشنگتن، آمریکا را در مقابل تروریسم آسیب‌پذیر می‌سازد» نامید. طبق معمول ساکستون پیش‌گفتار کتاب را نوشت و جناب آقای کال استعداد نویسنده را ستود: نویسنده، «بازیگر ادبی» و «تحلیل‌گر سیاسی بی‌نقص». این کتاب ظاهراً باب دندان اسلام‌هراس بی‌قرار، آقای کال بود. همین‌طور ناجی ن. نجار، همکار کال در بنیاد لبنانی صلح نیز از این کتاب راضی بود. آن افسر سابق سازمان جاسوسی ارتش فورس لیپانز FL و مشاور کنونی سازمان جاسوسی آمریکا، سیا، روابط نزدیکی با بودانسکی داشت: نجار «در سال ۲۰۰۰ با جاسوس موساد یوسف بودانسکی برای لابی‌گری در کنگره آمریکا پیمان مودت بست تا برای دخالت علیه تفوق حزب‌الله در جنوب لبنان فعالیت کنند».^{۱۰۱}

شاهزاده زاموندای لبنانی

ناجی ن. نجار: مأمور رابط بین موساد و سیا. پنیر با بوش، یکی از بهترین‌های فورس لیپانز. نجار گرفتار کماندوی مرگ می‌گردد. قاتل یا دزد. پرفسور صفراوی مزاج از فلوریدا باز دست به حمله می‌زند

فوروم‌های اینترنتی فورس لیپانز FL مردم لبنان را از آقای ناجی ن. نجار، هم‌ولایتی لبنانی و مدیر اجرایی دولت لبنان آزاد در تبعید برحذر می‌دارند: «افراد در ایالات متحده»، منظور لبنانی‌هایی که در آمریکا در تبعید زندگی می‌کنند و به طور عمده از اعضای سابق این ارتش هستند، «می‌گویند او فرد خطرناکی است. نوعی عبدالنور، ولی خطرناک‌تر». کسی «شنیده بود که او با سیا در ارتباط است و گویا دوست رییس سازمان سیا می‌باشد» و او از نجار می‌گفت که «روابط بسیاری با سیا و موساد دارد» و در این مورد که طرف «نمره‌های خوب و زیادی در دفتر تلفن خود جمع‌آوری کرده».^{۱۰۲} از طرف دیگر آمریکایی آکا میرکا یک لبنانی که در آمریکا زندگی می‌کند و گرداننده فوروم گفتمان جنبش میهنی آزاد (FPM)

هوادر ژنرال عون است، در مقابل نویسنده تکیه کرد که نجار نیز «چون زیاد ک. عبدالنور یک دیوانه دیگر است ... و بهترین کاری که این دو نفر و موری کال، دیوانه سوم تاکنون انجام داده اند، حملات (لفظی) به FPM بوده است.» او که به گفته خود زیر عنوان مستعار «در صنایع» شهرتی دارد ولی مایل است ناشناس بماند، تکیه می کند که «وقتی دیوانگان به تو حمله می کنند، نشانه آن است که راهت درست است.»



ولی ناجی ن. نجار «دیوانه» برعکس آمریکایی آکا میرکا دست کم توانست تا ستاد فرماندهی پرزیدنت جورج دبلیو بوش پیش رود تا عکاس کاخ سفید از او در کنار رییس جمهور و پرچم ستاره نشان آمریکا عکس یادبود بگیرد.

نجار که سالهاست میهن آمریکایی خود را در 2120 Lundy Lake Drive, Escondido, California 92029 پیدا کرده و در آنجا از طریق شرکت خود M&R Genral Trading Inc. با سرمایه گذاری و فعالیت های مستغلاتی امور خود را می گذرانند، نه تنها قلبش برای جورج بوش می تپد، بلکه تقریباً بلافاصله پس از مهاجرت به آمریکا در اواسط دهه ۹۰ گرایش خود به سمت حزب جمهوری خواه را کشف کرده بود. او آن ها را نیرویی می دانست که می توانند روزی رژیم مورد نفرت او و دوستان مسیحی تبعیدی او در بیروت را زیر منگنه «دمکراتیک» بگذارند که بازگشت صدها هزار مهاجر را که در برزخ زندگی می کنند، به میهن خود ممکن سازد. از این رو او در سال ۲۰۰۰ به گروه جمهوری خواهان ۲۰۵۰۰ دلار و در سال ۲۰۰۳ پنج هزار دلار کمک کرد. البته در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۴ کمی خست به خرج داد و تنها ۱۰۹۷۵ دلار به حزب و به «تیم برنده» بوش - چینی فقط دو بار ۲۰۰ دلار کمک کرد. ۱۰۳ پس از این عکسبرداری خصوصی با رییس جمهور سرزمین خدایی، انتظار ابراز قدردانی بیش تری از این فرد اشرافزاده می رفت.

اخبار در مورد فرد ناجی ن. نجار بسیار اندک است. به گفته خود او، او در سال ۱۹۶۴ در بیروت به دنیا

آمد. معتقد به مذهب مسیحی ارتودوکس است و پس از مهاجرت به ایالات متحده آمریکا در دانشگاه روزولت در شیکاگو تحصیل کرده است. علاوه بر آن، او عضو کمیسیون کالج پرستان‌های فرانسوی است. او در مورد جزئیات بیوگرافی خود، که عضو قدیم کادر افسری فورس لیباز در طی جنگ‌های داخلی بوده و در سازمان جاسوسی ارتش خدمت می‌کرده، بسیار وسواسی است. هر چند که هم‌زمان قدیم او در فورس لیباز این مسأله را به این صورت قبول ندارند و ادعا می‌کنند: «او جاسوس حبیقه بوده و یک خائن است و بیش‌تر به کیف پول خود فکر می‌کرده تا چیز دیگری!... نجار تفاله و نخاله است و تفاله نیز خواهد ماند!» تلاطم‌های پیرامون الیاس حبیقه در ادامه کتاب نقش بزرگ‌تری ایفا خواهد کرد.

موری کال علیه تهمت به نوچه خود، به نویسنده اعتراض کرد: «نچار ۱۵ سال پیش از بهترین افسران الیاس حبیقه بود؛ این یک واقعیت آشکار در لبنان است... فراموش نکنید که حبیقه در آن زمان رییس سازمان جاسوسی فورس لیباز بود و بسیاری از افسران مسیحی فورس لیباز به او وفادار بودند. سال‌ها بعد، در طی جنگ، حبیقه یک کماندوی ضربتی را به شهر لبنانی زحله اعزام کرد که نجار را به قتل رساند. نجار با چهار گلوله زخمی شد ولی از این سوءقصد جان به در برد. به همین علت نجار از حبیقه جدا شد... و با در نظر گرفتن کلیه چالش‌ها و پیمان‌های سیاسی جنگ لبنان، ... راه مبارزه مستقل برای لبنان را در پیش گرفت. می‌خواهم از این آقا سؤال کنم، چرا نجار در زبان فنی ایشان یک خائن است؟ چون پس از آن به رهبری خود وفادار ماند؟ جعجع نیز مانند حبیقه در سال‌های آخر قدرت خود به سوریه رفت. جعجع در القرداحه در سوریه چه می‌کرد؟ آیا باید برای این کار او را قهرمان شناخت و یا خائن نامید؟»^{۱۰۴}

کال همین‌طور با شدت با این اتهام که نجار تنها به کیسه پول خود فکر می‌کرد، مخالفت می‌کرد: «هر کس که این مطالب را نوشته، اشتباه می‌کند. این حرف‌ها بی‌معنی است و ارزشی ندارد. هر کس در لبنان می‌داند که ناجی نجار متعلق به یک خانواده متمکن کشور است و نجار بر خلاف دیگر رهبران لبنان، مبالغه‌ناگفتی از جیب خود هزینه کرده بود تا نیروهای مسیحی را در طی جنگ یاری کند. رهبران دیگر روی اجساد سربازان مسیحی میلیون‌ها دلار از بنیادهای دولتی اختلاس کرده و به صندوق‌های خصوصی بانکی

خود واریز نموده بودند...»

با این وجود، نجار در چشم هم‌زمان گذشته خود در فورس لیبازر یک خائن باقی ماند، زیرا در ابتدا «همراه با حبیقه (علیه سوریه) عضو فورس لیبازر بود»، ولی حداکثر از سال ۱۹۹۱ به بعد با سوریه همکاری داشت و تازه پس از سوءقصد به جاننش به دامن دشمن اصلی خود «اسرائیل پناه برد» و سپس به «ایالات متحده آمریکا» گریخت. ولی این‌ها تنها اتهاماتی نیست که به او نسبت داده می‌شود، بلکه بیش‌تر مردم لبنان براین عقیده‌اند که ناجی ن. نجار که امروز مدیر مسئول دولت آزاد لبنان در تبعید است، در سال ۱۹۹۳ در قتل ستوان یکم شهید ندیم عبدالنور در اشرافیه سهیم بوده است. «سه تا چهار فرد مسلح او (عبدالنور) را هنگامی که با فرزندان خردسال خود در مقابل خانه‌اش در اشرافیه گردش می‌کرده، از پشت با گلوله مضروب ساخته و به قتل رساندند.» جهت اطلاع باید گفت که این عبدالنور دارای هیچ نسبت سببی و یا نسبی با زیاد ک. عبدالنور که پرزیدنت کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد است، نیست.

نه وزارت‌خانه‌های دادگستری و دفاع در بیروت و نه مسؤولین فورس لیبازر علاقه‌ای به مورد عبدالنور نشان ندادند. سؤالات مطروحه در مورد جزئیات واقعه، که آیا مرگ در اثر سانحه یا به دنبال قتل بی‌رحمانه رخ داده، مثل حباب در هوا ترکیدند و بی‌جواب ماندند.

البته مجرم احتمالی ناجی ن. نجار در پاسخ به نویسنده آمادگی خود را برای توضیح روایت از دید خود اعلام داشت: «ارتش لبنان عملاً ابزار اعمال قدرت در پس این واقعه اسفناک بود. در این ماجرا هیچ نوع قتل عمدی مورد نظر نبود؛ این واقعه یک سانحه تأسف آور بود که در خانه عبدالنور صورت گرفت. این ماجرا درست مصادف بود با تنش‌های سیاسی و نظامی بین دو جناح مسلح، یعنی ارتش لبنان و فورس لیبازر مسیحی به رهبری سمیر جعجع که در بیروت علیه یکدیگر می‌جنگیدند.

فورس لیباز مسیحی تمام جزئیات واقعه را می‌شناسد و می‌داند که عبدالنور به دنبال یک حادثه غیرمنتظره به قتل رسید و قربانی از جلو تیر خورد و نه از عقب ... عبدالنور از طرف سازمان جاسوسی لبنان تحت تعقیب بود. هنگامی که او قصد ترک محل بازداشت خود را داشت و کوشش کرد اسلحه را از دست مأمور محافظ خارج کند، تیر در رفت و متأسفانه درجا او را کشت. هیچ‌کس قصد نداشت عبدالنور را که برای بازپرسی از طرف وزارت دفاع تحت تعقیب بود، به قتل برساند. چه کسی می‌خواهد از یک مرده بازپرسی کند؟ اتفاقات رخ می‌دهند.»^{۱۰۵}

این اتهامات نجار و کال را به سختی خشمگین کرد (معلوم نبود که چه کسی جواب کتبی را تألیف کرده بود) ولی یکی از دو نفر و شاید هر دو دق‌دل خود را بر سر نویسنده خالی کردند:

«الف- سؤال اصلی این که، منظور شما با زنده کردن یک حادثه که ۱۳ سال پیش در بین بسیاری از حوادث دیگر که در جنگ لبنان رخ داده، چیست؟ ... به مراتب حوادث مهم‌تر دیگری رخ داده بود ... اهمیت ویژه این حادثه در کجاست...؟

ب- سؤال بعدی که می‌خواهم مطرح کنم: آن کنشگر فورس لیباز با انتشار حادثه عبدالنور در اینترنت، چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آن تنها یک حادثه کوچک بود که طی شرایط ویژه‌ای رخ داد. آیا این آقا می‌خواست بگوید که عبدالنور یک سرباز میهن‌پرست مسیحی بود و بقیه مسیحیان خائن به وطن؟ آیا می‌توانید از این جنتمن که این اتهامات را وارده کرده بپرسید که فورس لیباز که نیروهای شبه‌نظامی سمیر جعجع بودند چند نفر مسیحی را در خیابان‌های بیروت با خونسردی و شقاوت به قتل رساندند؟

اول- من به نام وی جواب خواهم داد: صدها نفر. عبدالنور و هم‌فکرانش ده‌ها نفر را زنده از خانه‌های خود بیرون کشیدند، پاهایشان را در سیمان گذاردند و زنده زنده به دریا افکندند. آن‌ها تحت بدترین شرایط جان باختند.

دوم- ده‌ها نفر در مقابل چشمان والدینشان تیرباران شدند و اجساد آن‌ها روزها در خیابان‌های بیروت افتاده بود؛ به برخی از پدران و مادران اجازه داده نشد فرزندان‌شان را به خاک بسپارند و از طرف فورس لیباز

جمع مورد تمسخر قرار گرفتند چون به فراکسیون‌های نظامی دیگر مسیحیان تعلق داشتند.

سوم- فواد ابونادر یک فرمانده نظامی مسیحی از طرف میلشیاای جمع بی‌دلیل کشته شد.

چهارم- الیاس ضایق یک فرمانده نظامی مسیحی از طرف میلشیاای جمع بی‌دلیل به گلوله بسته شد و به قتل رسید، شاید به این دلیل که در بین سربازان مسیحی بسیار محبوب بود.

پنجم- ده نفر از افسران مسیحی ارتش لبنان در پای دیوارهای سربازخانه عمشیت به دست میلشیاای جمع تیرباران شدند و جمجمه‌های آنها با گلوله متلاشی شد.

آیا این سلسله قتل‌ها «میهن پرستانه» بودند؟ ... باور کنید، بسیاری از فرماندهان مسیحی فورس لیبانز از دوستان من هستند و همگی اذعان دارند آنچه که در گذشته رخ داده یک اشتباه بزرگ بوده است و دیگر تکرار نخواهد شد ...

اگر شما می‌خواهید تاریخ‌نگاری کنید، باید در متن کلی پیمان‌های سیاسی، تبعات و پی‌آمدهای آن و مبارزه بر سر قدرت بین جناح‌های مختلف را در نظر داشته باشید. شما مجاز نیستید یک حادثه را به طور مجرد مورد بررسی قرار دهید ... شما باید کلیه قطعات پازل را به هم مربوط کنید زیرا در غیر این صورت گزارش شما در مورد جنگ غیرصادقانه و ناقص خواهد بود.

پس از گذشت سیزده سال تصور می‌کنم که درگیری‌های نظامی در بین مسیحیان اشتباه بزرگی بود و ما، یعنی همه مسیحیان لبنان باید در رابطه با این بخش از تاریخ جنگ، که به شکست ما انجامید، شرم‌منده باشیم ... تاریخ نمی‌تواند یک جناح را حق و جناح دیگر را باطل اعلام کند.

من این واقعیت را می‌پذیرم که به دلایل سیاسی مورد انتقاد قرار گیرم. این امر بخشی از حیات سیاسی در سطح جهان است. ما همگی در جبهه باطل قرار داشتیم و مرعوب دینامیک مخرب جنگ با یکدیگر شده بودیم و در نهایت همه ما شکست خوردیم. هیچ‌کس پیروز نشد. در آخر همه بازنده بودیم. اکنون برای رهبران مسیحی وقت آن رسیده تا از این اشتباهات درس بگیرند و وقایع را دقیق مود بازبینی قرار دهند.

تاریخ به طور کامل به نفع مسیحیان لبنانی ورق خورده است.»

این برای کسی که می‌خواهد به ورید کشور خود دمکراسی نوعی آمریکایی تزریق کند، فال نیکویی نیست.

البته معلوم نیست که نویسنده نامه که بود ولی ظاهراً کوشش آقایان بیش‌تر در این جهت بود که اتهامات قتل را خنثا کنند و نه بیش‌تر، زیرا بقیه سؤال‌های مطرح شده بی‌جواب ماندند.

کلون بشیر جمئیل

وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا کاسپر واینبرگر در کنار دولت‌مرد و قاتل بی‌رحم بشیر جمئیل. جمئیل با اسرائیل همکاری می‌کند. خدمات کثیف برای سازمان سیا در قبال پول نقد. نجار در انجمن بین‌المللی مطالعات استراتژیک (ISSA). همبستر با رامسفلد و «جاسوس موساد» بودانسکی.

در وب سایت بنیاد لبنانی برای صلح و

هم‌چنین دولت لبنان آزاد در تبعید پنجره‌ای با تصویر بشیر جمئیل موجود است. زیر این تصویر آمده: «این صفحه به رییس‌جمهور سابق بشیر جمئیل تقدیم شده است.» اگر روی گالری عکس کلیک کنیم، زیر سر تیتر



«به یاد بشیر جمئیل»، نه، منظور ترویج کیش شخصیت نیست، بلکه در کنار عکس‌های سپاه و سفید دیگر، عکسی از نامبرده با کت و شلوار روشن در کنار وزیر دفاع سابق ایالات متحده آمریکا کاسپر واینبرگر قابل رؤیت است.^{۱۰۶} این عکس یک ربع قرن قدمت دارد.

بسیاری بر این عقیده‌اند که بشیر جمئیل یکی از «مهم‌ترین و کاریسماتیک‌ترین» رهبران لبنان بوده است. شاید به این خاطر که میلیشیا مسیحی او در طی جنگ داخلی لبنان با اسرائیل همکاری می‌کرد. آریل شارون وزیر دفاع وقت اسرائیل نیز آن قدر از این جنگجوی جوان به وجد آمده بود که خیلی ساده از

صندوق سازمان سیا ۱۰ میلیون دلار برای کمک‌های شبه‌نظامی به او، فراهم ساخت. آن‌ها، هر دو وجوه اشتراک فراوانی با یکدیگر داشتند: بشیر جمئیل نیز یک قاتل بی‌رحم و بی‌مروت بود.

حالا به ترتیب. بشیر جمئیل فرزند پییر جمئیل رهبر سابق حزب کتائب بود که فالانژ نیز نامیده می‌شد. برخی می‌گویند پس از این که پییر جمئیل، آلمان هیتلری را در جریان مسابقات المپیک ۱۹۳۶ بازدید کرد و از آشنایی با سازمان جوانان هیتلری به وجد آمد، این حزب را تأسیس کرد. برخی دیگر ادعا می‌کنند که جمئیل فالانژها را مطابق با جنبش‌های فاشیستی در اسپانیا و ایتالیا تأسیس کرد و سازمان داد. گنداب قهوه‌ای (اشاره به نازی‌ها) را شناختیم، قصد نداریم بیش از این آن را زیرو رو کنیم.

پس از آغاز جنگ داخلی در لبنان در سال ۱۹۷۶ بشیر جمئیل ۲۶ ساله اول کنترل شاخه نظامی حزب فالانژهای پدرش را به دست گرفت و سپس گروه‌های شبه‌نظامی مسیحی دیگر را در آن ادغام کرد. یکی از اولین «اقدامات» مشترک آنان کشتار در اردوگاه آوارگان فلسطینی تل‌الزعترا بود که در جریان آن ۲۰۰۰ فلسطینی قتل‌عام شدند؛ برای یادآوری؛ سازمان نگهبانان درختان سدر نیز در این کشتار شرکت داشت.

سپس در اوت سال ۱۹۷۶ فورس لیپانز یک شورای فرماندهی مشترک به وجود آورد تا سازمان‌های شبه‌نظامی مختلف را به شکل صوری در هم ادغام کند ولی در عین حال استقلال بیش‌تری در مقابل رهبران سیاسی سنتی که برای بسیاری از گروه‌های مسیحی بیش از حد «معتدل» محسوب می‌شدند، به دست آورد. بشیر جمئیل در ایجاد «جبهه متحد مسیحی» زیاد مقرراتی نبود. هر کس که همکاری نمی‌کرد، یا به زور ادغام می‌شد و یا مثل مورد بریگاد المرده، خیلی ساده نابود می‌گردید. بریگاد المرده تحت فرمان رییس‌جمهور سابق سلیمان فرنجه قرار داشت. جمئیل در سال ۱۹۷۸ او، همسر او و فرزند او تونی با خانواده‌اش را به قتل رساند و دو سال بعد همین بلا را بر سر ملیشیای ببر جمیل شمعون آورد و با یک تیر دو نشان زد. زنده این دو جسد، مهم‌ترین رقبای جمئیل در مبارزه بر سر مقام ریاست جمهوری بودند که

اکنون دیگر از گردونه خارج شده و نمی‌توانستند خود را نامزد کنند.

تا اوایل دهه ۸۰ فورس لیباز شرق بیروت و جبل لبنان را در کنترل خود داشت؛ بشیر جمئیل عملاً رییس‌جمهور بود و در این «نیمه‌نقش» حیظه فعالیت خود را به فراسوی فعالیت‌های نظامی گسترده. او در درون میلشیا کمیسیون‌هایی به وجود آورد که مسؤولیت بهداری، اطلاعات، سیاست خارجی، فرهنگ و غیره را به عهده داشتند و قبل از هر چیز رابطه با اسرائیل را برقرار کرد، زیرا قاطعانه علیه سوریه می‌جنگید.

طی چندین سال فورس لیباز مبدل به قدرت نظامی چشم‌گیری شد که دارای ۱۰۰،۰۰۰ سرباز، ۲۰۰ تانک و خودرو زرهی، ۳ فروند ناوچه و ۳۰ قایق تندرو مجهز به مسلسل‌های سنگین بود. در این ایام فورس لیباز ۱۰،۰۰۰ نفر در مشاغل اجتماعی، سازمان جاسوسی، تبلیغات و کارگزینی به کار گمارده بود. همه این‌ها برای فورس لیباز ماهیانه ۵ تا ۶ میلیون دلار هزینه داشت. جمئیل با کمک جنگجویانش این «مخارج» را از طریق مالیات، باج، تجارت با مواد مخدر، اسلحه و مهمات فراهم می‌کرد البته گه‌گاه نیز از خارج تزریق‌های مالی صورت می‌گرفت.

به همین دلیل فیلم را به عقب برمی‌گردانیم. در دهه هفتاد بعد از این که بشیر جمئیل تحصیلات خود را در علوم سیاسی و حقوق به پایان رساند، در واشنگتن در یک شرکت حقوقی مشغول به کار شد. در این دوره که کم‌تر کسی از آن اطلاع دارد و توسط هواداران او نیز مسکوت گذارده می‌شود، بشیر جمئیل به استخدام سازمان جاسوسی سیا درآمد. جمئیل به خاطر خدمات خود به طور منظم حقوق دریافت می‌کرد. اربابان او برای گزارش‌هایش نام مستعاری انتخاب کرده بودند که انتشار گزارش‌های او توسط سازمان سیا را بدون افشای «منبع اصلی» ممکن می‌ساخت. در ابتدا جمئیل در ازای خدمات خود چند هزار دلار دریافت می‌کرد؛ بدیهی است که او همیشه در ازای اطلاعات ارایه شده، نقداً پاداش می‌گرفت.

در سال ۱۹۷۶ پس از آغاز جنگ داخلی که بشیر جمئیل رییس میلیشیا شد، هم نقل و انتقالات مالی افزایش یافت و هم به ارزش او در نزد سازمان سیا افزوده گردید. طبیعتاً آن گاه که این فرد ستیزگز، با پشتیبانی گسترده مسیحیان مبدل به رهبری با «رؤیاهای میهنی» شد که از «لبنان نو» سخن می گفت، ارزش او در سیا باز هم بیش تر بالا رفت.

هر چند که ایستگاه عملیاتی سازمان سیا در بیروت در این مرد تنها یک فرد «وحشی و سوءاستفاده‌چی و بی‌رحم» می دید که با آمریکا و اسرائیل بازی می کند، تا از آنها کمک و اسلحه دریافت کند، ایستگاه عملیاتی سازمان سیا در تل آویو برعکس برداشت آریل شارون را انعکاس می داد که در او رهبری در حال ترقی سریع می دید که قادر خواهد بود کشور را «باثبات» سازد. پس از این رونالد ریگان در اوایل دهه ۸۰ فرمانی را امضا کرد که به طور محرمانه ۱۰ میلیون دلار در اختیار میلیشیا ی بشیر جمئیل قرار می داد.

بشیر جمئیل، جاسوس سیا و رهبر فورس لیبانز، روزبه روز نقش مهم تری در سیاست کشور ایفا می کرد. روابط او با شارون و سازمان جاسوسی موساد روزبه روز تنگ تر می شد. در این شرایط سیا فوراً به کمک او شتافت و برای آن که همکاری پرثمری بین فالانژهای مسیحی (فورس لیبانز) اسرائیل و آمریکا را میسر سازد بشیر جمئیل مسیحی را به جاسوس دوجانبه که هم برای سیا و هم برای موساد کار می کرد، مبدل ساخت. ۱۰۷

با این پشتیبانی، شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۲ برای او ساده بود. او رقبای سیاسی جدی خود را قتل عام کرده بود و اکنون خطر دیگری متوجه او نبود؛ رأی به اندازه کافی برای او موجود بود: رأی دهندگان هوادار اسرائیل، جمئیل را «روشنایی سیاسی جدیدی» تعبیر می کردند و مخالفین اسرائیل امیدوار بودند که روزی جمئیل قدرت و روابط خود با اسرائیل را به کار خواهد گرفت تا اسرائیل را به عقب‌نشینی از خاک لبنان وا دارد. روز ۲۳ اوت ۱۹۸۲ بشیر جمئیل به ریاست جمهوری لبنان انتخاب شد.

روز ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۲، یعنی ۹ روز قبل از تحلیف رسمی، قبل از ظهر، بمبی در مقر اصلی فالانژها منفجر شد که بشیر جمئیل ۳۳ ساله، بی‌ملاحظه‌ترین رییس میلیشای مسیحی را حین ملاقاتش با هواداران خود تکه‌تکه کرد. چند روز پس از آن در پاسخ به این سو قصد خونین، کشتار بس خونین‌تری در اردوگاه آوارگان فلسطینی در صبرا و شتیلا رخ داد.

پس از قتل بشیر جمئیل، در اثر درگیری‌های متعدد بر سر قدرت، در فورس لیباز انشعاب شد. الیاس حبیقه (تصویر) که به علت نقش خود در کشتار صبرا و شتیلا بسیار بدنام بود رهبری فورس لیباز را به عهده گرفت. هنگامی که حبیقه در دسامبر سال ۱۹۸۵ برخلاف میل رییس جمهور وقت لبنان، امین جمئیل، برادر بشیر، قرارداد صلحی را که مورد پشتیبانی سوریه قرار داشت، امضا کرد سمیر جعجع که در آن زمان رییس ستاد فورس لیباز بود، وارد معرکه شد و با نیروهای هوادار خود به جناح حبیقه حمله برد. حبیقه که تا قبل از آن از هواداران اسرائیل بود از طرف جعجع سرکوب گردید و ابتدا به پاریس و سپس به سوریه پناه برد و فرماندهی فورس لیباز مجزا و هوادار سوریه را در زحله به عهده گرفت.

روز ۲۰ ژوئن سال ۲۰۰۰ در واشنگتن دی سی اربابان دنیا برای شرکت در ضیافت سیاست کاربردی ۲۰۰۰ گردهم آمدند که موقعیت بسیار مناسبی برای شرکت کنندگان در همایش انجمن بین‌المللی مطالعات استراتژیک (ISSA) بود؛ یک اتاق فکری مهم که در مورد مسایل سیاست خارجی و امنیتی در سطح جهان

دولت‌ها را رایزنی می‌نماید. این اتاق فکری که در سال ۱۹۸۲ تأسیس شد، به طور منظم کنفرانس‌هایی ترتیب می‌دهد که در آن فرهیختگان، سیاست‌مداران و دیگر زعمای سرشناس قوم در سطح جهان در آن شرکت می‌کنند. این سازمان مفتخر است که شخصیت‌هایی چون وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا، دونالد



رامسفلد را به صفوف خود جلب کرده است. «مرکز ثقل» کار این سازمان خاورمیانه، قفقاز، ترکیه،

پاکستان، بالکان و غیره است. علاوه بر آن، (ISSA) انتشار دهنده مجله معتبر Defense & Foreign Affairs

می‌باشد.

این مجله توسط یوسف بودانسکی که قبلاً با او آشنا شدیم انتشار می‌یابد. او نه تنها مدیر گروه ویژه در زمینه تروریسم و جنگ غیرمعارف در خانه نمایندگان آمریکا است، بلکه هم‌چنین مدیر تحقیقی در انجمن بین‌المللی مطالعات استراتژیکی (ISSA) و علاوه بر آن حتا سردبیر مجله نامبرده است. بودانسکی در بخش قبلی کتاب به عنوان جاسوس موساد افشا شد. حتا آقای له‌مان می‌گوید که بودانسکی فردی است که «مسلمانان او را جاسوس موساد می‌نامند»^{۱۰۸} در واقع این لقب هم‌چنین در تریونال علیه میلوسویچ در لاهه نیز به کار رفت: «یوسف بودانسکی، جاسوس سابق موساد جیره‌خوار لابی یونانی و صرب در کاپیتول هیل»^{۱۰۹}

بودانسکی «جاسوس موساد» (تصویر) که ما در رابطه با مطلب دیگری اشاره کرده بودیم در سال ۲۰۰۰، یعنی در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون، با کمک ناجی ن. نجار و نماینده کنگره مک کالوم و جیم ساکستون- نقد کتاب موری کال را به خاطر بیاورید- همایشی در کنگره سازمان داد تا کنگره را علیه حزب‌الله



که در جنوب لبنان حاکم بود، بسیج نماید.

در ماه ژوئن ۲۰۰۰ کلیه آقایان نامبرده مجدداً در جمع خبرگان ISSA گردهم آمدند. شخصیت‌های دیگری چون: کاسپر دلیو و اینبرگر وزیر دفاع سابق آمریکا، آلکساندر م. هیگ جونپور، وزیر امور خارجه سابق آمریکا، بیل مک کالوم نماینده کنگره از فلوریدا، جیم ساکستون نماینده کنگره از نیوجرسی^{۱۱۰} و طبیعتاً ناجی ن. نجار نیز در این همایش شرکت داشتند. چون به اندازه کافی روشن است که نجار برای سازمان جاسوسی آمریکا کار می‌کند، این سؤال مطرح می‌شود که رابط او با سیا چه کسی بود. در اینجا می‌توانیم آن قدر بر سر هم بزنیم تا سر «کچل» مان هویدا شود. (کال به زبان آلمانی به معنی کچل است. اشاره به

موری کال)

برای تکمیل مطلب اکنون سؤالی از زیاد ک. عبدالنور:

س: رابطه کمیته ایالات متحده برای لبنان آزاد USCFL با فورس لیبانز چگونه است؟

ج: ما دارای روابط بسیار حسنه‌ای با اعضای کلیدی فورس لیبانز، چه در لبنان و چه در تبعید، هستیم. شما بهتر است از ژان مارون عزیز و یا تونی نادر سؤال کنید. آن‌ها می‌توانند خیلی بهتر در مورد روابط من با فورس لیبانز برای شما تعریف کنند.

«این وظیفه هر لبنانی است که یک فلسطینی را به قتل برساند»

فاشیست‌ها و نژادپرستان می‌خواهند لبنان را نجات دهند. تصفیه نژادی به جای «پیروزی‌های نابود کننده»، اتیان صقر جلاد و وحشی به سازمان دیدبان حقوق بشر شکایت می‌برد. USCFL با جنایتکاران جنگی که در لبنان غیباً به مرگ محکوم شده‌اند، «روابط موزونی» دارد. ناجی ن. نجار و «فرد صدیق» صقر آنچه که نگران کننده است، همکاری و رابطه مستقیم عبدالنور و کمیته او USCFL با میلشای فاشیستی مسیحی نگهداران درختان سدر است.

مصاحبه با زیاد ک. عبدالنور و اطلاعیه فرد ناشناس

س: USCFL چه روابطی با نگهداران درختان سدر دارد؟

عبدالنور: ما روابط بسیار خوب و موزونی با اتیان صقر (ابو ارز- فرمانده میلشیا) و همین‌طور با تک‌تک سازمان‌های آزادی‌خواه و میهنی لبنان داریم.^{۱۱۱}

ناشناس: «مضبوط... این نگهداران درختان سدر بودند که شروع کردند. ما کسانی بودیم که دولت در تبعید را تشکیل دادیم ولی به آن ادامه ندادیم؛ ناجی برخلاف میل ما دنبال آن را گرفت... ولی او دوست

صمیمی ابو ارز است و ابو ارز مخالفتی ندارد ... توجه کنید: به موقع خود می‌توانیم مجدداً به آن
بپیوندیم.»^{۱۱۲}

عبدالنور: همه این‌ها اطلاعات نوین و جالبی هستند ولی من واقعاً نمی‌دانم که آیا (نجار) کسی را کشته
است. یک چیز محرز است که او در بخش‌های بسیار بالای سازمان‌های جاسوسی رفت و آمد دارد و با ابو
ارز دارای رابطه بسیار نزدیکی است.^{۱۱۳}

او نمی‌خواست بیش از این حرفی بزند ولی با این حال رابطه این چهار سازمان یعنی کمیته ایالات متحده
برای آزادی، دولت لبنان آزاد در تبعید، فورس لیبانز و نگهبانان درختان سدر محرز می‌گردد.

برای اثبات این مطلب دو نقل قول از موری کال (۱۳ و ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۱)

«من چند لحظه قبل با ابو ازر (اتیان صقر) صحبت کردم ... من تنها سؤالات محترمانه را برای او خواهم
فرستاد.

با او طوری رفتار کنید که مستحق آن است: به عنوان یک قهرمان ملی که زندگی خود را وقف آزادی
لبنان ساخته است.»

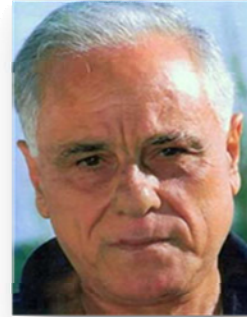
«می‌توانید تصور کنید که آژانس خبری فرانس پرس گزارش کرده که حبیقه، چیزی در مورد صبرا و
شتیلا نمی‌داند؟ قبل از این که فراموش کنم، بعد از این که ابو ازر در هفته گذشته مرا یک مارشال نامید،
کوشش کردم در مقابل همسرم ژست بگیرم ولی زنم زیاد مرا جدی نگرفت. این داستان واقعاً حقیقت
دارد.»

نگهبانان درختان سدر یک جنبش راست افراطی است که در طی جنگ‌های داخلی مبدل به میلیشیای
خوفناکی شد. فردی را که عبدالنور نام برد، اتیان صقر که در سال ۱۹۳۷ در جنوب لبنان به دنیا آمده و در
سال ۱۹۷۵ سازمان نگهبانان درختان سدر را تأسیس کرد، طی جنگ‌های داخلی در مغز پیروان تشنه قتل
خود این شعار را حک کرده بود که «هیچ فلسطینی حق حضور در خاک لبنان را ندارد.» در سال ۱۹۷۶ او

این شعار را رسماً تغییر داد و به فراخوان به قتل مبدل کرد: «این وظیفه

هر شهروند لبنانی است که یک فلسطینی را به قتل رساند». باور

کردنی نیست، ولی حقیقت دارد.



انسان فوراً به یاد آن جمله معروف می‌افتد. می‌گویند ژنرال شرایدان در

پاسخ رئیس قبیله کومانچ‌ها، توسووی که گفت «من یک سرخ‌پوست

خوبم»، با خونسردی جواب داد: «همه سرخ‌پوستان خوبی که می‌شناختم، مرده‌اند.» «قهرمانان» آمریکایی

که غرب وحشی را تسخیر کردند، این جمله تمسخرآمیز ژنرال را به مضحکه کشیدند و به زودی با شعار

غیرانسانی «تنها سرخ‌پوست خوب، یک سرخ‌پوست مرده است» تقریباً هر چه را که بر سر راه آن‌ها قرار

گرفت و سفیدپوست نبود، از بین بردند. ظاهراً نسل‌کشی مشابهی در میخیله صقر کاتولیک مارونی پرورده

شده بود که گانگسترهای خود را به جنایت اشتراکی دعوت می‌کرد. هیچ دادگاهی تاکنون این جنایت را

پیگیری نکرده است. برعکس، در سایت نگهبانان درختان سدر^{۱۱۴} اطلاعیه رییس به تاریخ ۱۵ نوامبر ۲۰۰۳

را می‌توان مطالعه کرد: «وقتی ما شعار «حتا یک فلسطینی نباید در خاک لبنان باشد» را مطرح کردیم،

عزم جزم به عملی کردن آن داشتیم. این شعار به بخشی از جهان‌بینی ما مبدل گردید، مسؤولیتی که ما

حمل می‌کنیم و به نسل بعدی تحویل خواهیم داد. ما این ایده را کماکان دنبال خواهیم کرد حتا اگر خدا

حکم کند که آوارگان فلسطینی در لبنان بمانند. کسانی که تصور می‌کنند که حتا یک فلسطینی در

سرزمین پاک و مقدس ما خواهد ماند، به شدت در اشتباه هستند.»

قبل از این که به این داستان هولناک ادامه دهیم، بد نیست که کمی به ساختار ایدئولوژیکی نگهبانان

درختان سدر بپردازیم. سیاست عفونی این گروه را می‌توان با خیال راحت نوعی ناسیونالیسم افراطی لبنانی

نامید که مدعی است، مردم لبنان متعلق به یک نژاد پرقدمت اند و آن‌ها بوده‌اند که تمدن غربی را بنا

گذارند و نه یونانیان و از اینجا نتیجه می‌گیرند که شهروندان واقعی لبنان نمی‌توانند از اعراب باشند. آن‌ها

واقعاً برای عرب‌زدایی لبنان و حتا بازگشت به زبان فینقی و الفبای آن کوشش می‌کنند. به همین دلیل

آن‌ها دارای مواضع شدیداً خصمانه‌ای در برابر پان‌عرب‌بسم و اعراب به طور کلی می‌باشند که اگر نه فاشیسم، حداقل چیز دیگری جز از نژادپرستی در خالص‌ترین شکل خود را متجلی نمی‌سازد. صقر این چنین تعبیری را اکیداً تکذیب می‌کند و هنوز تأکید دارد که در بین جنگجویان او در طی جنگ‌های داخلی که عمدتاً از مسیحیان تشکیل می‌شدند، چندین دروز، شیعه و به طور کل مسلمان نیز وجود داشته‌اند. گاهی هدف وسیله را توجیه می‌کند و شخصی مانند صقر حتماً در خفا لذت برده بود که یک فرد مسلمان برادر دینی خود را سلاخی کند.

تام باری، یک نویسنده آمریکایی دقیق‌تر می‌گوید: «در رابطه با خصلت فاشیستی و ساختارهای دست راستی‌های مسیحی و میلیتاریسم، مایلم به لحن بیان سازمان و آقای اتیان صقر، مؤسس و فرمانده فعلی نگهبانان درختان سدر استناد کنم. در مصاحبه ۳ سپتامبر ۲۰۰۲ صقر^{۱۱۵} که تحت «نام‌رزمی» خود ابو ارز معرفی شد، گفت: «... من مشغول خریدن سلاح و مهمات در بازارهای سیاه و بسیج جوانان شدم تا آنان را در اردوگاه‌های خصوصی تربیت کرده و تعلیم دهم تا این که روز ۱۳ آوریل ۱۹۷۵ آتش جنگ افروخته شد. آنگاه ما زیر نام نگهبانان درختان سدر، هم‌گام با فالانژیست‌ها، لیبرال‌ها، گروه «تنظیم» و دیگران در اشرفیه، سین‌الفیل و بخش‌های مرزی شهر بیروت جبهه گرفتیم. ... پس از پیروزی‌های نابودکننده‌ای که ما در تل‌الزعترا، نبع، جسرالباشا به دست آوردیم، از اطراف و اکناف جوانان به ما پیوستند و ما این داوطلبان جدید را تقسیم کردیم و اسلحه و مهمات و هم‌چنین منابع علمی و کتبی در اختیارشان نهادیم که مبتنی ایده‌های ما بود، برپایه شعار معروف ما: حربه و کلام به یکدیگر پیوستند و نگهبانان درختان سدر پا برعرصه وجود نهادند.»^{۱۱۶}

«پیروزی‌های نابودکننده» ای که رییس تروریست‌ها، صقر (تصویر) از آن سخن می‌گفت، کدام پیروزی‌ها بودند؟ جنگجویان بی‌رحم نگهبانان درختان سدر در سال ۱۹۷۶ در حمله به اردوگاه آوارگان فلسطینی در تل‌زعترا و ایجاد حمام خون سهیم بودند: «در تابستان ۱۹۷۶ صقر کمک کرد تا کشتار حداقل ۳۰۰۰ مرد و زن و کودک فلسطینی در اردوگاه آوارگان فلسطینی تل‌الزعترا در شرق بیروت سازمان داده

شود.^{۱۱۷} در حین کشتار گویا او جانبان مسلح خود را قوت قلب می‌داده که: «اگر شما با زنان و کودکان فلسطینی احساس هم‌دردی پیدا کردید، به خاطر آورید که آن‌ها کمونیستند و کمونیست‌های جدیدی به بار خواهند آورد.»^{۱۱۸} در وب‌سایت نگهبانان درختان سدر این اشاره خشک وجود دارد: «شرکت فعال در آزادی کمپ نظامی فلسطینی تل‌الزعترا، نبع، جسرالباشا و قرنطینه و به این صورت پاک کردن منطقه از حضور هر نوع خارجی.»^{۱۱۹}

این افراد انسان‌گریز که میهن جنایت‌کارانه خود را در سازمان نگهبانان درختان سدر یافته بودند، رفته‌رفته در طی جنگ داخلی به هولناک‌ترین گروه‌های شبه‌نظامی تبدیل شدند که لبنان در تاریخ خود تا آن لحظه تجربه نکرده بود. این قاتلین شهرت داشتند که گوش‌های مسلمانان را می‌برند تا به کمر بند خود آویزان کنند.^{۱۲۰}

رئیس آن‌ها، صقر کاتولیک، روز ۲۳ ژوئیه ۱۹۸۲ طی مصاحبه‌ای با جروزالم پست موضع سازمان خود را با صراحت این‌طور بیان کرد: «ما باید به وضع فلسطینی‌ها رسیدگی کنیم. ۱۰ سال پیش ۸۴۰۰۰۰ فلسطینی اینجا بودند، اکنون تعداد آن‌ها بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر است. در ظرف شش سال آینده تعداد آن‌ها به ۲ میلیون خواهد رسید. ما نباید بگذاریم که کار به آن‌جا برسد.» و فوراً نیز راه‌حل ممکن را پیشنهاد کرد: «خیلی ساده است. ما آن‌ها را به مرز کشور «برادرشان» سوریه می‌بریم. هر کس که ایستاد و یا برگشت و به عقب نگاه کرد، فوراً تیرباران خواهد شد. ما این حق اخلاقی را داریم.»^{۱۲۱} این برخورد غیرانسانی در شب‌نامه‌های آنان که نگهبانان درختان سدر در صیدا پخش کردند، روشن‌تر مطرح می‌گردد. در آنجا آمده است: «میکروب در گنداب می‌زید. بگذار از نفوذ گنداب در جامعه خود جلوگیری کنیم. بگذار در به پایان بردن وظیفه خود در انهدام آخرین قلعه‌های فلسطینی‌ها ادامه دهیم و آنچه را که هنوز در درون این مار سمی زنده مانده، نابود سازیم.»^{۱۲۲} در طی دوران اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل گویا در صیدا نگهبانان درختان سدر در نقش اسکادران مرگ فعالیت داشتند. آن‌ها از سوی بسیاری از مردم لبنان مسؤول قتل و ناپدید شدن صدها فلسطینی غیرنظامی تلقی می‌گردند.

انسان نمی‌تواند هیچ‌نوع شک و شبهه‌ای در اتهامات ذکر شده داشته باشد؛ تنها اظهارات صقر در سپتامبر ۱۹۸۳، یعنی کمی پس از آن که گروه‌های شبه‌نظامی مسیحی- لبنانی به رهبری وزیر دفاع وقت اسرائیل آریل شارون کشتار در اردوگاه آوراگان فلسینی صبرا و شتیلا را به پایان رسانده بودند، کافی است تا هر نوع شک و تردیدی را از میان بردارد: «ما مختاریم که هر گونه صلاح می‌دانیم با دشمنان خود رفتار کنیم. این مسأله داخلی ماست، لطفاً دخالت نکنید.»^{۱۲۳} وزارت امور خارجه اسرائیل دقیقاً می‌دانست که چرا باید درست برای صقر آدم‌کش یک کنفرانس مطبوعاتی در قدس ترتیب دهد. او که با اشتیاق از این کشتار دفاع می‌کرد و فلسطینی‌ها را با اعتقاد کامل «غده سرطانی» لبنان می‌نامید، به این صورت مسؤولیت این اقدام بربرمنشانه را به گردن لبنانی‌ها می‌افکند و به سادگی توجه انظار عمومی را از دستان خونین آریل شارون منحرف می‌کرد. البته تنها برای مدت بسیار کوتاهی این امر ممکن شد، چون شارون بعد از آن مجبور به استعفا گردید.

رابرت فیسک، در آن‌مان مخبر خاورمیانه روزنامه Times of London نوشت، صقر، سردهسته باند «قسی‌القلب‌ترین انسان تبهکار» است^{۱۲۴} و در گزارش خدمات تحقیقاتی کنگره دسته جنایتکار او «میلیشیای مارونی افراطی و سازمان تروریستی»^{۱۲۵} نام گرفت. حتا وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا نگهبانان درختان سدر را «یک گروه افراطی مسیحی»^{۱۲۶} می‌نامید.

آن‌چه که وضعیت را خطرناک می‌کرد، همکاری نگهبانان درختان سدر، این باند خون‌خوار، نژادپرست و غیرانسانی با دولت یهودیان بود. موردخای نیسان، استاد کالج بین‌المللی روتبرگ دانشگاه یهودی جروزالم و طبیعتاً عضو محفل طلایی USCFL، زندگی‌نامه اتیان صقر را که مورد احترام اوست و روابط نزدیکی نیز با او دارد، نوشت. «همکاری او (صقر) با اسرائیل که اغلب مورد انتقاد قرار گرفته، ناشی از ... اعتقاد او به هماهنگی طبیعی منافع بین لبنان و دولت یهود است.» این پرفسور یهودی اعتقاد دارد که مسیحیان لبنانی در سال ۱۹۸۲ فاقد اراده راسخ بودند تا علیه حضور سوریه دست به مبارزه زنند. برعکس صقر «ورود ارتش اسرائیل را در سال ۱۹۸۲ علناً خوش‌آمد گفت. او از اواسط دهه ۷۰ روابط دوستانه و بی‌پرده‌ای را

که در سیاست بیروت بی‌نظیر بود، با اسرائیل برقرار کرد. در حالی که شمعون و بشیر جمیل تنها به دلیل تأملات تاکتیکی کوتاه‌مدت خواستار کمک‌های نظامی اسرائیل بودند و آن را نیز دریافت کردند و در حالی که آن‌ها از بحث علنی در مورد روابط خود با اسرائیل اکیداً دوری می‌جستند، صقر به سرنوشت مشترکی که خلق یهود و خلق‌های لبنان را در خاورمیانه‌ای که اعراب در آن تفوق داشتند، به هم پیوند می‌داد، اعتقاد داشت و هیچ‌گاه تردید نکرد این نظر را علناً اعلام دارد.^{۱۲۷}

در اواخر ماه اوت ۱۹۸۲ اسرائیل «لشکرکشی نابود کننده‌ای» علیه نیروهای سازمان آزادی‌بخش فلسطین که در بیروت مستقر بودند، سازمان داد. بشیر جمیل که در آن زمان در صدد جلب پشتیبانی مسلمانان و اعراب در کشور بود تا در انتخابات ریاست جمهوری کشور پیروز شود، از همکاری با اسرائیل خودداری کرد و حتا بمباران مواضع سازمان آزادی‌بخش فلسطین را «بی‌تمدنی» خواند. صقر در این زمینه افراد میلیشیای خود را ترغیب می‌کرد، با اسرائیل در ایجاد امنیت منطقه مرزی جنوب لبنان همکاری کنند و نیروهای وی به ارتش جنوب لبنان سعد حداد پیوستند که از مدت‌ها پیش با اسرائیل همکاری داشت. به اعمال ننگین آن‌ها که بعداً صورت گرفت، در پیش اشاره شد. نگهبانان درختان سدر پس از پایان جنگ‌های داخلی در سال ۱۹۹۹ به همکاری تنگاتنگ خود با ارتش جنوب لبنان ادامه دادند و در حریم حفاظتی در جنوب لبنان که توسط اسرائیل به اشغال درآمده بود، فعالیت داشتند.

در فوریه ۱۹۹۸ صقر یک پیشنهاد چهارصفحه‌ای ارائه کرد که در آن خواستار استفاده از حریم امنیتی به وجود آمده در جنوب لبنان، به عنوان «تخته‌پرش برای آزادی لبنان» شده بود. فرماندهی نظامی اسرائیل و ارتش جنوب لبنان در آن زمان در فکر هیچ اقدام تهاجمی دیگری نبودند. چون اواخر دهه ۹۰ رفته‌رفته بوی عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان بلند شده بود، صقر به جنب‌وجوش افتاد: به دولت اسرائیل فشار آورد تا تبدیل ارتش جنوب لبنان به یک نیروی مستقل را اجازه دهد، به طوری که پس از خروج نیروهای اسرائیلی آن‌ها قادر باشند به حملات حزب‌الله پاسخ گویند که البته نتیجه‌ای نداد. در تابستان ۱۹۹۸ صقر با کنفرانس رؤسای بزرگ‌ترین سازمان‌های یهودیان در نیویورک تماس برقرار کرد تا آن‌طور که مدیر

کنفرانس، مالکلم هون لاین در آن زمان تأیید کرد، «وضعیت مسیحیان در لبنان را مطرح کند.» سیر موشه بار-نه آ، سردبیر سابق jewish Post نیویورک و هم آهنگ کننده بین المللی اتحاد ملل اسیر- خاورمیانه آزاد United Captive Nations - Free Middle East International صقر و شربل برکات یک افسر لبنانی دیگر از ارتش جنوب لبنان را به درون ساختمان دیدبان حقوق بشر کشید تا آنها با سوفلری آقای بار-نه آ توجه انظار عمومی را به «خطر نابودی ۸۰۰,۰۰۰ نفر مرد، زن و کودک مسیحی در جنوب لبنان» معطوف دارند که اگر ارتش اسرائیل از منطقه خارج شود، به وقوع خواهد پیوست. اقدام وقیحانه‌ای بود که آقای برکات، معاون فرمانده سابق ارتش جنوب لبنان، یعنی دست راست «ماژور سعد حداد بی‌رحم، این فراری لبنانی که سربازانش در آوریل ۱۹۸۰ دو سرباز ایرلندی سازمان ملل متحد را به قتل رساندند»^{۱۲۸} از خود بروز می‌داد. ویرجینیا شری از دیدبان حقوق بشر، بخش خاورمیانه و شمال آفریقا این

«شنود» را این‌طور تعریف کرد: «بسیار عجیب بود.»

یک مقام رسمی وزارت امور خارجه «تعجب کرده بود که فردی چون صقر می‌توانست ویزا دریافت کند... او می‌بایستی که در لیست سیاه ما قرار می‌داشت.» حالا دو سال بعد از آن همین فرد خبیث



حتا در جلسه شنود کمیسیون کنگره آمریکا شرکت کرده بود و شهادت داده بود.

صقر در آمریکا از فرصت استفاده کرد و روز ۲۷ ژوئن ۱۹۹۸ در کنفرانس سازمان‌های لبنانی جهان WLO که پاتوق «دمکراسی‌سازان» مسیحی است که ادعا دارند مبارزه برای احقاق «حقوق بشر و دمکراسی برای کلیه انسان‌ها در خاورمیانه» وظیفه آنهاست شرکت کرد.^{۱۲۹} و مدیر بخش خاورمیانه این کنفرانس شخص دیگری جز جناب سرگرد شربل برکات نیست. (!!!)^{۱۳۰}

WLO توسط ولید فارس (تصویر) که پرفسور دانشگاه فلوریدا- آتلاتیک بود و روزی با پرفسور موری کال مشکوک از فلوریدای آفتابی دنیا را با اخبار پیرامون «اعراب» بمباران می‌کرد، تأسیس شد. فارس در

همان زمان که با برکات همکاری می‌کرد، رییس روابط خارجی «جبهه لبنانی» بود که نوعی اتحادیه مرکزی سازمان‌های شبه‌نظامی دست راستی مثل نگهبانان درختان سدر و یا فالانژها بود که آخری به خاطر کشتار توده‌ای فلسطینی‌ها در صبرا و شتیلا شهرت یافته بود. به همین دلیل این «جبهه لبنانی» طبیعتاً نیازمند رییس مناسبی بود که با اتین صقر این نیاز برطرف شد.^{۱۳۱}

در ژوئن ۱۹۹۹ فارس به سمپوزیومی در اسرائیل ملحق شد که از طرف صقر، برکات و یک پرفسور اسرائیلی ترتیب داده شده بود و چون او «به حرفی که می‌زد، عمل هم می‌کرد»، «پیمان محکم» خود با صقر^{۱۳۲} را خاتمه داد. هر چهار تن از اسرائیل خواستند که در ایجاد «مدیریت» مستقل مسیحی لبنانی در جنوب لبنان کمک کند که توسط «میلیشیای بسیار گسترده و تقویت شده مسیحی لبنانی» تحت کنترل باشد.^{۱۳۳} آن‌ها ادعا کردند که هدفشان «تجدید حیات روابط با اسرائیل است که اخیراً گرایش به سستی یافته است.» فارس در سمپوزیوم حکم کرد: «اگر اسرائیل لبنان را ترک کند، ما باید دست به کار شویم. ما هم پیمانان وفاداری بودیم.»

در ماه می ۲۰۰۰ نخست‌وزیر وقت اسرائیل ایهود باراک به طور ناگهانی ارتش اسرائیل را از جنوب لبنان خارج کرد تا حاجت قطع‌نامه شماره ۴۲۵ سازمان ملل متحد را اجابت نماید. فرماندهان ارتش ۳۰۰۰ نفری جنوب لبنان به کلی غافلگیر شدند، کسی آن‌ها را مطلع نکرده بود. این گام به ریزش میلیشیا و فرار بیش از ۷۰۰۰ لبنانی از جمله سردسته نگهبانان درختان سدر، اتین صقر به اسرائیل منجر شد. دانیل پیپز مسلمان‌ستیز فوروم خاورمیانه و شریک عبدالنوربه اتفاق سرگرد شربل برکات روز ۱۴ ژوئن ۲۰۰۰ به مناسبت یک جلسه شش‌گانه در جلسه اعتراض کردند.^{۱۳۴}

الیاس بجانی یک فرد همه‌فن‌حریف، کنشگر حقوق بشر، ژورنالیست، منقد سیاسی، سخن‌گوی فدراسیون حقوق بشر لبنانیان مقیم کانادا CLHRF و رییس رسانه شورای هماهنگی لبنانی‌های مقیم کانادا LCCC در سال ۲۰۰۴ در مورد فرار تحمیلی هم‌وطنان خود که آن قدر مؤثر به دولت اسرائیل کمک کرده بودند

شکوه می‌کرد: «اعضای ارتش جنوب لبنان که پس از عقب‌نشینی اسرائیل در لبنان ماندند، قربانی قصاص خودسرانه و دادگاه‌های غیرمنصفانه شدند و احکام انعطاف ناپذیری مشمول حالشان شد که در بیش از هفتاد مورد به حکم اعدام منجر گردید. ... برای گریز از این پیگرد بیش از ۶۰۰۰ شهروند از جمله بسیاری از اعضا ارتش جنوب لبنان به اسرائیل پناهنده شدند. بسیاری از آنان بعداً به کانادا، آلمان، استرالیا، فرانسه، ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای جهان مهاجرت نمودند. آن‌ها درخواست پناهندگی به دلایل انسان‌دوستانه کردند. در حالی که بسیاری از کشورها به این قربانیان تروریسم، اصولگرایی و پیگرد کمک کردند، تأسف آور است که کانادا مطلقاً هیچ‌گونه کمکی نکرد.»^{۱۳۵}

آقای بجانی بسیار غلو کرد. ظاهراً ایشان (دیگر) در جریان نبود که تنها نگهبانان درختان سدر چه جنایاتی که انجام نداده بودند. بسیار خوب. نگهبانان درختان سدر گویا پس از عقب‌نشینی نامنظم خود (اسرائیل هم‌سنگر آن‌ها ظاهراً زیر پای آن‌ها را خالی کرده بود) کلیه «عملیات نظامی» خود را متوقف ساخته و بعد از آن «فقط سیاسی» و به ویژه با سازوکارهایی برای بیرون افکندن سوریه از لبنان عمل می‌کردند. با این‌که آن‌ها در تمام دنیا پراکنده اند و در قاره‌های مختلف شعبات متعددی دارند، توانستند خود را به عنوان یک حزب سیاسی احیاء کنند. ولی راه و هدف نگهبانان درختان سدر هیچ تغییری نیافت. صقر می‌گفت: «من با کمال تواضع عرض می‌کنم که راه سیاسی که امروز توسط نگهبانان درختان سدر انتخاب شده و دنبال می‌گردد از سال ۱۹۷۵ تغییری پیدا نکرده است و در آینده نیز تغییری نخواهد کرد. ما اپوزیسیون واقعی هستیم و این امر هر نوع مصالحه‌ای را ممنوع می‌سازد.»^{۱۳۶}

صقر امروز بی‌هیچ شائبه‌ای در اسرائیل زندگی می‌کند و هنوز هم رییس جبهه لبنان که محل اجتماع کلیه مسیحیان لبنانی دست راستی و جلاان جنگ داخلی است، می‌باشد. جبهه‌ای که دارای توان بسیار قوی، رزم‌دیده و به ویژه خشن است و به هیچ‌وجه نباید آن را دست کم گرفت. این جنگ‌جویان کهنه کار در نزد مردم لبنان نه تنها از نظر سیاسی، بلکه از نظر اخلاقی نیز منفورند و تنها به شرطی اجازه بازگشت به کشور را دارند که حاضر باشند در مقابل دادگاه رسمی پاسخ‌گوی جنایات خود باشند. در نتیجه هیچ‌یک از

آن‌ها در واقع چیزی از دست نخواهد داد. راه بازگشت به میهن برای آن‌ها کاملاً مسدود است و انقلاب درختان سدر نیز نتوانست تغییری در وضع آنان به وجود آورد. ولی مطلبی که باید حتماً برای بار دیگر یادآوری شود: صقر رییس جبهه لبنان است و کلیه سرنخ‌ها در دست او قرار دارند و هم اوست که کلیه فعالیت‌های افراد قانون‌شکن خود را که حاضر به انجام هر کاری هستند، هم‌آهنگ می‌نماید. و آقای زیاد ک. عبدالنور، رییس کمیته ایالات متحده برای آزادی لبنان مفتخر از همکاری با نگهبانان درختان سدر است و همان‌طور که قبلاً ذکر شد «رابطه بسیار موزونی» نیز با رییس این گروه، با این جنایتکار بزرگ داراست. مبارزه برای «دمکراسی واقعی» ظاهراً راه‌های عجیبی را دنبال می‌کند و در ضمن حتا مبارزین عجیبی را نیز به یکدیگر نزدیک می‌سازد.

در لبنان نگهبانان درختان سدر به دلایل روشنی حتا پس از «دمکراتیزه کردن» کشور پس از سال ۲۰۰۵ نیز ممنوع الورد ماندند. صقر مدت‌ها پیش از جانب یک دادگاه لبنانی به جرم «هم‌دستی با دشمن صهیونیستی» غیباً به اعدام محکوم گردید. البته مدیرعامل آن سازمان مشکوک به نام دولت لبنان در تبعید (!) که مقرش در واشنگتن و قدس است، یعنی آقای ناجی ن. نجار با این حکم دادگاه موافق نیست: «نگهبانان درختان سدر بخشی از انقلاب بزرگی بودند که لبنان را به یک جامعه آزاد مبدل کرد. اعضای زن و مرد جوان آن دست در دست و شانه به شانه و هم‌گام با لبنانی‌های دیگر در میدان شهدای بیروت برای استقلال لبنان از یوغ سوریه مبارزه کردند. ... آن‌ها یک حزب سیاسی لبنان هستند که حاضر به پذیرفتن قیمومیت قدرت‌های منطقه‌ای نه ایران، نه عربستان سعودی، نه سوریه و نه اسرائیل، نیستند. آن‌ها به قرارداد صلح با کشور اسرائیل در خدمت بهترین منافع لبنان معتقدند. ... رهبر آنان، اتین صقر آکا ابو ارز یک فرد صادق است، که هواداران خود را با روح ناسیونالیسم لبنانی تربیت می‌کند.»^{۱۳۷}

چه خوب. و بعد از آن حتا باید باور داشت که در سینه این جنایت‌پیشه قهار یک «قلب مسیحی» نیز

می‌تپد؛ آقای نجار مرحبا!

و آن فرد همه فن حریف، بجانی از کانادا به این امید که در بیروت سیل اشک جاری شود، با شکوه پیام می‌فرستد: «ما از مقامات رسمی لبنان، سیاستمداران و روحانیون به عنوان شاهدین حقیقت خواستاریم ابتکار عمل قهرمانانه را به دست گیرند و اعضای سابق ارتش جنوب لبنان را مشمول قانون بخشودگی ملی آینده سازند. لبنان هر چند که مساحتش کوچک است، با این حال قادر است کلیه فرزندان خود را پناه دهد. آری لبنان می‌تواند با عشق، امید و ایمان همه را در آغوش بگیرد و مرتبت آنان را حفظ نماید.»^{۱۳۸}

شرط بندی بر سر حبیقه

چگونه دولت لبنان آزاد در تبعید در اوایل قرن جدید الیاس حبیقه جنگ سالار را زیر فشار گذاشت تا سرانجام روز ۲۴ ژانویه ۲۰۰۲ به دنبال یک سوء قصد با یک خودروی حامل بمب به قتل رسید و در نتیجه مانع از این شد که نخست وزیر اسرائیل آریل شارون رسماً به عنوان یک جنایتکار جنگی شناخته شود. چرا ناجی ن. نجار، مدیر اجرایی دولت لبنان آزاد در تبعید، در قتل حبیقه ذی نفع بود. قتل حبیقه می‌تواند کلید رازگشای جنایت رفیق حریری باشد.

صبرا و شتیلا

لبنان و کشتار آن. سوء قصد به دولت مرد قاتل بشیر جمیل در پائیز ۱۹۸۲. وزیر دفاع اسرائیل آریل شارون برای شرکت در کشتار به صبرا و شتیلا دعوت می‌کند. جنگ جویان صلیبی مدرن مسیحی در کشتار مردان، زنان و کودکان مشاهده شدند. «شارون تنها» به طور غیرمستقیم مسئولیت دارد»

گاهی اوقات یک جنایت معلول جنایت دیگری است. بپردازیم به کشتارهای لبنان، که دارای «سنن جا افتاده‌ای» هستند.

روز ۱۸ ژانویه ۱۹۷۶ کمی بعد از آغاز جنگ داخلی لبنان، نیروهای شبه‌نظامی مسیحی پس از آن که پیشاپیش از خدای خود طلب مغفرت نمودند، همت کردند و وارد منطقه فقیرنشین قرنطینه شدند. در این محل از نظر استراتژیکی بسیار مهم که توسط سازمان آزادی‌بخش فلسطین کنترل می‌شد، کردها، ارمنی‌ها و چندی از مسلمانان لبنانی و فلسطینی زندگی می‌کردند. مسیحیان به این اردوگاه حمله بردند و بدون هیچ ملاحظه‌ای ۱۰۰۰ نفر غیرنظامی را به قتل رساندند^{۱۳۹} و سپس این حمام خون را به اردوگاه همسایه «مسلخ» گسترش دادند. زیربنای نفرت ساخته شد.

موج انتقام فلسطینی‌ها بلافاصله آغاز گردید. دو روز بعد از این حمام خون، آن‌ها وارد دامور، شهری در ۱۲ کیلومتری جنوب بیروت که محل سکونت مسیحیان است، شدند و ۳۳۰ غیرنظامی را به قتل رساندند. (بنا بر گزارش منابع مختلف تعداد کشته‌شدگان غیرنظامی بین ۲۵ تا ۵۸۲ نفر تخمین زده می‌شود) دامور هم شاهد صحنه‌های دلخراشی مانند تجاوز، تیرباران کودکان از فاصله نزدیک و یا تکه‌تکه کردن اجساد بود. گویا بستگان و نامزد الیاس حبیقه جنگ‌سالار نیز در بین کشته‌شدگان بوده اند که بعداً نقش مهمی ایفا خواهد کرد.

مارپیچ خشونت روز ۱۲ اوت همان سال با کشتار فلسطینی‌ها در تل زعتر باز ادامه پیدا کرد. در این جا اعضای سازمان فالانژها و نگهبانان درختان سدر ۳۰۰۰ انسان را با مسلسل، نارنجک و یا کارد به قتل رساندند.

نقطه اوج این روند غم‌انگیز و ننگین کشتار صبرا و شتیلا، دو اردوگاه آوارگان فقیر در مناطق حاشیه‌ای جنوب بیروت، بود. اسرائیل روز ۶ ژوئن ۱۹۸۲ با ۶۰،۰۰۰ سرباز وارد خاک لبنان شد تا سازمان آزادی‌بخش فلسطین یا سرعرفات را نابود کند. پس از اعتراضات شورای امنیت سازمان ملل متحد و پادرمیانی آمریکا در ماه اوت قرارداد آتش‌بس پذیرفته شد که بعد از آن خروج مبارزین فلسطینی از بیروت، زیر نظر مراجع بین‌المللی مقدور گردید. اسرائیل تضمین کامل امنیت فلسطینی‌های به جای مانده

در اردوگاه‌های آوارگان (عمدتاً بستگان، زنان، کودکان و پیرمردان) را به عهده گرفت.

روز ۲۳ اوت بشیر جمئیل مارونی، رییس فالانژها و هم‌پیمان بسیار نزدیک اسرائیل رییس‌جمهور لبنان شد. روز ۳ سپتامبر، کلیه مبارزین سازمان آزادی‌بخش فلسطین بیروت را ترک کرده بودند، که اسرائیل قرارداد آتش‌بس را زیر پا گذارد و با نیروهای خود اردوگاه‌های صبرا و شتیلا را محاصره کرد. نیروهای بین‌المللی که بر خروج عرفات نظارت می‌کردند با وجود این وضع روز ۱۱ سپتامبر از لبنان خارج شدند. هنوز ۲۴ ساعت نگذشته بود که وزیر دفاع وقت اسرائیل آریل شارون این افسانه را پخش کرد که هنوز ۲۰۰۰ جنگجوی سازمان آزادی‌بخش فلسطین در بیروت حضور دارند و البته PLO آن را فوراً تکذیب کرد.

نخست‌وزیر اسرائیل مناخیم بگین با بشیر جمئیل ملاقات کرد و او را زیر فشار گذارد تا قرارداد صلح با اسرائیل را امضاء کند، حضور نظامی ارتش جنوب لبنان به رهبری سرهنگ سعد حداد که مورد پشتیبانی اسرائیل قرار داشت را بپذیرد و به مقابله با جنگجویان فلسطینی که گویا هنوز در اردوگاه‌ها باقی مانده بودند، پردازد. رییس‌جمهور جمئیل نه پیشنهاد قرارداد صلح و نه هیچ نوع عملیاتی در درون اردوگاه‌ها را نپذیرفت. در این زمان فالانژها در حال انشعاب به دو فراکسیون هوادار سوریه و هوادار اسرائیل بودند و جمئیل کوشش می‌کرد در بین این دو توازن را حفظ کند.

روز سه‌شنبه ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۲ بشیر جمئیل به دنبال یک انفجار عظیم که مقر اصلی فالانژها را کاملاً ویران کرد، به قتل رسید. فلسطینی‌ها و رهبران اسلامی فوراً هر نوع مسؤولیتی را رد کردند، اما آریل شارون مطلع‌تر بود و فلسطینی‌ها را مسؤول این سوءقصد اعلام کرد و این امر فالانژیست‌ها را تقویت و به انجام اقدامات انتقام‌جویانه ترغیب کرد. روز چهارشنبه، ۱۵ سپتامبر نخست‌وزیر اسرائیل بگین تلگرامی به پدر مقتول فرستاد و تأکید کرد که «از قتل دلخراش این میهن‌پرست بزرگ و مبارز دلیر آزادی و استقلال لبنان» شوکه شده. هم‌زمان با آن ارتش اسرائیل وارد غرب بیروت شد و درجا ۸۸ نفر را به قتل رساند. به

این صورت قرارداد با آمریکایی‌ها، که مقرر می‌داشت بخش مسلمان‌نشین بیروت نباید اشغال شود، کاملاً با شکست مواجه شده و هم‌زمان با آن قرارداد صلح با نیروهای مسلمان و سوریه نیز ملغاً گردیده بود. شارون چند روز بعد در کنست گفت: «ما وارد غرب بیروت شدیم تا علیه زیربنای به جای مانده تروریست‌ها بجنگیم.»

آریل شارون (تصویر) فالانژیست‌ها را که در بیروت تحت فرماندهی وی بودند، دعوت کرد تا اردوگاه‌های صبرا و شتیلا را «جمع و جور» کنند و «لانه تروریست‌ها را ویران سازند» چون گویا در آن جا هنوز «۲۰۰۰ مبارز مسلح فلسطینی مخفی شده بودند». روز ۱۵ سپتامبر ارتش اسرائیل دو اردوگاه را محاصره کرد و در بام ساختمان‌های مجاور



پست‌های دیدبانی مستقر ساخت. روز پنج‌شنبه ۱۶ سپتامبر اسرائیلی‌ها و فالانژها با یکدیگر ملاقات کردند تا در مورد جزییات عملیات تبادل نظر کنند. رییس ستاد اسرائیل ایتان ساعت ۱۵ با بی‌سیم سؤال کرد که آیا فالانژها آماده اند اردوگاه را «از تروریست‌ها پاک کنند؟» یک ساعت بعد در خیابان‌های صبرا و شتیلا تانک‌ها در حرکت بودند. اسرائیل در تمام مناطق اشغالی حکومت نظامی اعلام کرد و ژنرال اسرائیلی دروری Drori به افسر رابط میلیشای لبنانی فرمان آغاز عملیات پاک‌سازی را صادر کرد. مجهز به نقشه و عکس‌های ماهواره‌ای اردوگاه‌ها که ارتش اسرائیل در اختیار آن‌ها گذارده بود، ۱۵۰ تن از فالانژیست‌ها به فرماندهی الیاس حبیقه و «مبارزین» ارتش جنوب لبنان که همگی به سلاح‌های گرم و سرد مجهز بودند، وارد اردوگاه شدند.

«هرکس که تا اندازه‌ای با مسایل آشنا بود، می‌توانست تصور کند که چه رخ خواهد داد و در غروب روز ۱۶ سپتامبر مشخص شده بود که توقعات برآورده شده اند. به قدر کافی مدارکی وجود داشتند که در آنجا یک کشتار صورت گرفته بود. شب‌هنگام، وقتی که گروه‌های شبه‌نظامی ساکنان اردوگاه‌ها را به قتل

می‌رساندند، اردوگاه با نورافکن‌های اسرائیلی چون روز روشن گردیده بود. این کشتار که تا روز شنبه صبح ادامه یافت در مقابل چشم ارتش اسرائیل صورت گرفت. اجساد مقتولین به کمک بولدوزر روی هم ریخته شده و منتقل شدند و یا زیر انبوه زباله مدفون گردیدند. «خندقی عظیم به عنوان قبر توده‌ای» درست در مقابل مرکز فرماندهی اسرائیل کنده شده بود که از بالای سقف ساختمان مزبور «قبر نامبرده و اردوگاه پشت آن» به خوبی قابل رؤیت بود. (دیوید لامب، لوس آنجلس تایمز ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۲) ۱۴۰

یک شاهد عینی در روزنامه Taz:

«تا نزدیکی‌های غروب غرش توپ‌ها در اطراف ما جریان داشت. ما کودکان خود را در آغوش گرفته بودیم و از جای خود تکان نمی‌خوردیم. بعد، ساعت ۶ ما را از خانه بیرون کشیدند. تفنگ به دست ما را به زیرزمینی در نزدیکی استادیوم بردند. خیابان به دنبال شلیک موشک‌های نورانداز مثل روز روشن شده بود. سرانجام به ما امر کردند "آنجا پای دیوار بایستید." ما گریه می‌کردیم. آن‌ها می‌گفتند: "خوشحال باشید که گیر ما افتادید و نه گیر یهودیان. ما از یهودیان بهتریم." و سپس در مقابل چشمان ما مردان ما را به گلوله بستند. شوهرم و دو فرزندم و همین‌طور ۴ فرزند همسایه ما را. خون آن‌ها به دیوار ریخت. یکی از دوستان ما به دنبال ما دویده بود تا برای طفل من پوشک بیاورد. او را هم در کنار فرزندان من به قتل رساندند. آن‌ها کوشش کردند تا اجساد را به خاک بسپارند ولی در آن کوچه تنگ بسیار سخت بود، سپس روی اجساد تشک انداختند. در خارج از محل آن‌ها با بولدوزر مشغول بودند و نارنجک به داخل خانه‌ها پرتاب می‌کردند. سپس آن‌ها ما (۱۵ زن و ۳۰ بچه) را در اتاقی حبس کردند. در آن اتاق اغلب دختران و حتی یک زن پیر را طناب پیچ کردند و هر کاری خواستند با آن‌ها انجام دادند. آن‌ها تفنگ، کاردهای بزرگ و هفت‌تیر در اختیار داشتند. در آن اتاق بیش از ۲۰ جسد موجود بود، یک زن را درست از میان نصف کرده بودند و یکی از این خوک‌ها به شکم یک کودک نه ماهه که خانواده‌اش به قتل رسیده بود گلوله خالی کرده و او را خفه کرد. بقیه را از اتاق بیرون برده و در خارج از اتاق به قتل رساندند. ما در کنار کشته‌شدگان نشسته بودیم که آن‌ها بدن‌هایشان را برای یافتن طلا و یا زینت‌آلات قیمتی جست‌وجو می‌کردند. و اگر یک ساعت مورد پسندشان بود دست جسد را قطع می‌کردند. ما تمام وقت

تحت نظر بودیم. سربازان دایم در حال آمدوشد بودند. روی برخی از اونیفرم‌ها من درخت سدر فالانژیست‌ها را می‌دیدم روی انیفرم‌های دیگر خطی نوشته شده بود که نمی‌توانستم بخوانم. اغلب آن‌ها به زبان عربی با لهجه مختص شرق بیروت حرف می‌زدند. من این لهجه را می‌شناسم چون ۵ سال در برج حمود زندگی کردم. ولی سربازان بلند قد و بوری هم حضور داشتند که عربی سخن نمی‌گفتند. به طور مداوم کامیون‌هایی می‌آمدند و غذا، میوه و آب آشامیدنی تخلیه می‌کردند و آن‌ها را در اتاقی انبار می‌کردند. آن‌ها با یکدیگر مزاح می‌کردند. یکی از رفیقش می‌پرسید: "گوشت خوک می‌خواهی؟ من بهترین خوکی را بتوانم پیدا کنم برایت خواهم کشت."^{۱۴۱}

به هر حال فالانژیست‌های مسیحی گاهی هم استراحت می‌کردند و به افراد ارتش اسرائیل می‌پیوستند، تا چیزی برای خوردن و نوشیدن دریافت کنند و سیگاری بکشند و مهمات خود را تکمیل کنند. این کار لازم بود، زیرا طی این مدت کوتاهی که در اختیار داشتند، می‌بایستی کار سنگینی انجام می‌دادند: «گفته می‌شد که کشتار در صبرا و شتیلا خیلی بی‌رحمانه بوده است. آن‌ها قبل از این که مردم را به قتل رسانند، آن‌ها را شکنجه می‌کردند. بیضه‌های مردان را می‌بریدند. به زنان تجاوز کرده و سپس شکم آن‌ها را پاره می‌کردند. مردمان سالخورده را جمع می‌کردند و به گلوله می‌بستند، کودکان را به کوه‌های زباله پرتاب می‌کردند. فالانژیست‌ها می‌کشتند و مثله می‌کردند بدون آن که فکر کنند که ممکن است آن‌ها روزی به اتهام این جنایات مورد مؤاخذه قرار گیرند. آن‌ها از خود بیگانه شده بودند و فانتزی‌های ترسناک فرمانده فالانژیست‌ها، حبیقه را منعکس می‌ساختند.»^{۱۴۲}

بنا بر فیلم مستند BBC افسران اسرائیلی در حین کشتار محاوره همین آقای حبیقه را شنود کرده بودند که در جواب سؤال یکی از سربازان خود که با زنان و کودکان چه کار کند (او ظاهراً ۵۰ نفر را در گروگان خود داشت) با درشتی از طریق بی‌سیم گفته بود: «این آخرین باری است که تو یک چنین سؤالی از من می‌کنی؛ دقیقاً می‌دانی که چه باید کرد.» و از پشت صدای خنده بی‌پروای فالانژیست‌ها به گوش می‌رسید.

(The Accuses)

روز جمعه بعد از ظهر فرماندهان اسرائیلی محل با فرماندهی فالانژیست‌ها ملاقات کردند. رییس ستاد اسرائیل ای‌تان به شبه‌نظامیان مسیحی به خاطر «کار موفقیت‌آمیز» آنان تبریک گفت و پیشنهاد کرد بولدوزرهایی در اختیار آنان قرار دهد که علامت IDF (ارتش اسرائیل) از آن‌ها پاک شده اند و مهلت ماندن آن‌ها در اردوگاه را برای مدت ۱۲ ساعت تمدید کرد. اقدامات کشتار ادامه یافت. تازه روز یک‌شنبه ساعت ۵ صبح جلادان اردوگاه را ترک کردند. کشتار پس از ۳۶ ساعت سرانجام به پایان رسیده بود.

رقم قربانیان بعدها از طرف مقامات لبنانی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین بین ۱۲۰۰ تا ۳۵۰۰ نفر تخمین زده شد. رقم دقیق این کشتار قابل تحقیق نبود، زیرا بسیاری از اجساد از اردوگاه به سوی مقصدی نامعلوم بیرون برده شده بودند. دو نفر از فالانژیست‌ها گویا به قتل رسیده بودند.

در مقابل انتقاد شدید بین‌المللی که ارتش اسرائیل را مسؤول کشتار صبرا و شتیلا اعلام می‌کرد، دولت اسرائیل واکنش حمله متقابل را به کار گرفت: «موضع‌گیری رسمی دولت روز ۱۹ سپتامبر علنی شد و به صورت یک تمام‌صفحه تبلیغاتی با سر تیتر «هجویه خون» انتشار یافت که اشاره به اتهامات ضدسامی قتل آیینی بود (New York Times 21.9.1982) (اتهام قتل آیینی مدعی است که یهودیان در عید پسخ مسیحیان به ویژه کودکان مسیحی را به قتل می‌رسانند تا با خون آنان نان بپزند). به نقادان اسرائیل انگ ضدسامی بودن زدن، اکنون به یک واکنش خودکار تبدیل شده تا از بحث منطقی در این مورد به شیوه بسیار کارآمدی جلوگیری گردد.»^{۱۴۳} ولی مردم اسرائیل خواستار روشن شدن وقایع بودند و در نتیجه تظاهرات عظیمی صورت گرفت. مثلاً در یکی از تظاهرات بیش از ۴۰۰,۰۰۰ نفر شرکت کرده بودند.

روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۲ دولت اسرائیل بالاجبار یک کمیسیون تحقیق به ریاست اسحاق کاهان (رییس دیوان عالی کشور) انتخاب کرد. گزارش پایانی به اصطلاح کمیسیون - کاهان در بهار ۱۹۸۳ با این تعبیر پایان یافت که «هیچ‌نوع مدرک مستقیمی وجود ندارد که واحدهای ارتش اسرائیل به طور مستقیم در کشتار دخیل بوده اند و مسؤولیت مستقیم این کشتار متوجه فالانژیست‌ها است. البته کمیسیون اشاره کرد

که پرسنل ارتش اسرائیل می‌بایستی متوجه می‌شد که کشتاری در حال وقوع است، البته بدون آن‌که گام‌های جدی برای جلوگیری و متوقف ساختن آن بردارند. چون اطلاعات مربوطه طبق تحقیقات کمیسیون به فرماندهان نظامی اسرائیل و یک وزیر کابینه اسرائیل منتقل گردیده بود، در نتیجه اسرائیل «مسئولیت غیرمستقیم» این کشتار را به گردن دارد. کمیسیون به این نتیجه رسید که آریل شارون دارای «مسئولیت فردی» است و توصیه کرد که او از مقام وزارت دفاع برکنار گردد. کمیسیون کاهان با این جمله که آریل شارون هرگز نباید مصدر یک منصب دولتی دیگری گردد، به کار خود پایان داد.

حداقل مجمع عمومی سازمان ملل متحد روز ۱۶ دسامبر ۱۹۸۲ این کشتار را به عنوان نسل‌کشی با ۱۴۷ رأی علیه رأی اسرائیل و ایالات متحده آمریکا محکوم کرد.

سلاح سحر آمیز ناجی ن. نجار

چگونه شارون یک پروسه قضایی را هم می‌برد و هم می‌بازد. الیاس حبیقه هم‌دست شارون در کشتار صبرا و شتیلا در لبنان نردبان ترقی را طی می‌کند که البته مورد خشم اسرائیل است. بازماندگان کشتار شکایت‌نامه علیه شارون تهیه می‌کنند. ناجی ن. نجار رابرت مارون حاتم قاتل جمعی و محافظ سابق حبیقه را تحریک می‌کند. عملیات «کبرا»: حاتم کتاب می‌نویسد و مصاحبه می‌کند و رییس سابق خود را محرک چندین قتل و سوء قصد جنجالی معرفی می‌کند.

در سال ۱۹۸۷ مجله تایم مطلبی را منتشر کرد که شارون را مستقیماً مسؤول کشتار صبرا و شتیلا می‌نمود. شارون بلافاصله به خاطر توهین از مجله تایم به دادگاه‌های آمریکا و اسرائیل شکایت کرد. مجله در مقابل «سلاخ بیروت»، (نام دیگر شارون) برنده شد، زیرا مدعی نتوانست ثابت کند که رسانه نامبرده «کینه‌توزانه» عمل کرده است. ۱۴۴

گذشته‌نگری روزنامه آلمانی «ولت آم زونتاک» البته به نتیجه دیگری می‌رسد. این جنایت نه تنها اخیراً با

رنگ بی‌گناهی تزئین می‌گردد، بلکه حتا حکم قاضی نیویورکی وارونه جلوه داده می‌شود: «سیاه‌ترین روز زندگی او کشتار مردم در اردوگاه فلسطینیان، صبرا و شتیلا در لبنان بود. شارون از طرف مقامات قضائی اسرائیل به خاطر شراکت در جرم به عنوان فرمانده قوا تویخ شد با این که این شبه‌نظامیان مسیحی عرب زیر فرمان الیاس حبیقه - که بعدها جاسوس سوریه شد- بودند که آن فجایع را به بار آوردند. شارون در این رابطه علیه مجله تایم به جرم تهمت و افترا شکایت کرد. روزی من خبرنگار نیوزویک خانم لالی وایماوث که با شارون دوست بود به دادگاه نیویورک رفتم تا از این دادگاه ماراتونی سر دریاورم. در سالن جنبی دادگاه هواداران شارون برای نهار غذای سرد شاهانه‌ای تهیه کرده بودند. هنوز ننشسته بودیم که رییس دادگاه بلند شد و حکم دادگاه را به نفع شارون اعلام کرد. در اثر شادی و سرور کلی، حضار فراموش کردند به غذاهای سرد برسند و در عوض به رستوران مورد پسند فرد پیروزمند و پرخور رفتند.»^{۱۴۵}

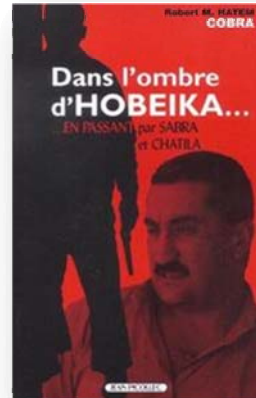
نعل وارونه زدن و رد گم کردن در سطح پایین این‌طور عمل می‌کند. ولی آنچه که پس از حکم کمیسیون کاهان مثل سنگ سر دل افراد درگیر ماجرا در اسرائیل سنگینی می‌کرد این واقعیت بود: هیچ‌کس، نه ملی و نه بین‌المللی نمی‌خواست گامی علیه الیاس حبیقه، فرمانده فالانژیست‌ها بردارد. برعکس این فرد پس از جنگ در لبنان به سرعت ترقی کرد و به زودی بر مصدر وزارت نشست. این جهالت اسرائیلی‌ها را آن‌چنان به خشم آورد که آن‌ها مجبور شدند «فکر بدیع» خود را اشاعه دهند که: حبیقه که به هنگام کشتار با سوریه «سر و سری» داشت، ممکن است که در اصل به خاطر تحریک سیاسی علیه هم‌پیمان خود اسرائیل، این حمام خون را به راه افکنده باشد، چون که اسرائیل هیچ‌گاه دستوری صادر نکرده بود که آن‌ها را به کشتار غیرنظامیان بی‌سلاح مجاز سازد.^{۱۴۶}

وزیر انرژی حبیقه که در گزارش کمیسیون کاهان صریحاً قاتل اصلی و جنایتکار جنگی معرفی شده بود، دست به گریبان مشکلات دیگری بود. اولاً او مجبور بود معضل الکتریسته لبنان را حل کند که به طور منظم درهم می‌ریخت و قطع می‌شد. مشکل دوم وی، شهرت او بود. حبیقه جزو نیکوکاران محسوب

نمی‌گردید. به گفته رابرت فیسک مخبر روزنامه ایندپندنت او یک فرد تنها بود. او از مردم فلسطین متنفر بود با این که بعدها یک فلسطینی از شهر حیفا را به عنوان مسؤول روابط عمومی خود منصوب کرد. «او در مقام وزیر کابینه خواستار حفظ احترام بود. وقتی که پدر مای کاهاله، سخنگوی رییس‌جمهور لبنان فوت کرد، او در مبل خانواده مرحوم نشسته بود و ابراز هم‌دردی عمیق می‌کرد. وقتی که پاپ به لبنان آمد حبیقه با تواضع در خط مدعوین جای گرفته بود تا در مقابل پدر مقدس زانو زند. هنگامی که سردبیران مجله تایمز از طرف نخست‌وزیر لبنان به ضیافت شام دعوت شدند، آقای حبیقه نیز حضور داشت اما سر میز او خبرنگاری نشسته بود؛ یک وزیر منزوی. او مردی باادب، باهوش، بی‌رحم و مانند بسیاری دیگر از جنایتکاران جنگی بسیار خانم‌پسند بود.»^{۱۴۷}

اما وقتی که در دهه ۹۰ حبیقه چهل و اندی ساله با صورت تراشیده و کت و شلوار آبی جلد مجله لبنانی «پرستیژ» را آیین کرد و در عین حال مصاحبه با او انتشار یافت، دشمنان او آن قدر فریاد و فغان کردند تا کف بر لب آوردند. و وقتی که آقا حتا اشاره کرد که مایل است خود را برای پست ریاست جمهوری کاندید کند، بی‌تابی آن‌ها از حد گذشت. می‌بایستی که جلوی این جنگ‌سالار گرفته می‌شد. و در این حین مجرم دیگر، آریل شارون آرام‌آرام از سایه مسؤولیت‌های سیاسی خود که او طی دوران «تبعید» خود از سال ۱۹۸۲ در اسرائیل به عهده داشت، بیرون آمده بود. نخست‌وزیر اسرائیل نتانیاهو او را در سال ۱۹۹۸ به مقام وزیر امور خارجه اسرائیل منصوب کرد و در سپتامبر سال ۱۹۹۹ که نتانیاهو به خاطر یک افتضاح مالی مجبور به استعفاء شد، شارون ریاست حزب لیکود را به عهده گرفت.

ولی روال کار آن‌طور که قرار بود جریان نیافت. در لبنان و بلژیک و کلای دادگستری دست بردار نبودند و قصه‌های کهنه و فراموش شده صبرا و شتیلا را تازه می‌کردند، دنبال شاهدین و بازماندگان آن قتل عام می‌گشتند، سؤال مطرح می‌کردند و تحقیق می‌نمودند. می‌بایست به این «مواز ماست کشیدن‌ها» پایان داد، زیرا ممکن بود روزی شارون را در تنگنا قرار داده و باعث سرنگونی او شود. می‌بایست اقدام کرد. ترقی سیاسی اخیر «جلاد



بیروت» اجازه نداشت اکنون متوقف گردد و به ویژه نکند که «دشمن» او حبیقه که در گذشته هم‌دست او در کشتار صبرا و شتیلا بود و اکنون در کشور همسایه رفته‌رفته به رقیب سیاسی او مبدل می‌شد، خدای ناخواسته روزی مهر سکوت را بشکند.

دست بر قضا و به طور غیرمترقبه‌ای ناجی ن. نجار، مدیر عامل دولت لبنان آزاد در تبعید سؤال‌برانگیز سکان را به دست گرفت تا بزرگ‌ترین مانع را از سر راه شارون بردارد. گفته می‌شود که نجار جزو «نسل قدیمی افسران فورس لیبانز بوده و در طی سال‌های طولانی جنگ داخلی در لبنان در سازمان جاسوسی ارتش فعالیت داشته‌است.» و سلاح جادویی که او به میدان آورد، رابرت مارون حاتم، اسم مستعار «کبرا»، نام داشت (تصویر). این فرد در دروان جنگ محافظ خصوصی حبیقه و (باور نمی‌توان کرد) آریل شارون بود: «کلیه جاسوسان عالی‌رتبه اسرائیلی به من اعتماد داشتند و احترام می‌گذاشتند و می‌دانستند که من کسی هستم که به من نیاز دارند، سگ محافظ H.K (حبیقه). مستر آریل شارون معمولاً با اسم رزمی من به من تلفن می‌زد، "کبرا را بفرست. من به شوهر خود نیازی ندارم، می‌خواهم که کبرا رانندگی کند"»^{۱۴۸} حاتم با غرور سال ۲۰۰۵ در مقابل روزنامه اسرائیلی یدیعوت آخرونوت گفت که او محافظ شخصی آریل شارون وزیر دفاع وقت اسرائیل در لبنان بوده و «مغرورتر» این که شارون در لبنان تنها در جوار او احساس امنیت می‌کرده است.^{۱۴۹}

حاتم نیز یک جنایتکار جنگی است که بنا بر اظهاراتش، خود او در مارس ۲۰۰۵ در طی جنگ‌های داخلی حداقل ۴۰۰ نفر را با دست خود به قتل رسانده بوده و در قتل‌عام هزار نفر دیگر شرکت داشته است؛ او با غرور تعریف می‌کرد که در کشتار تل زعتر و صبرا و شتیلا نیز حضور داشته است.

در سال ۱۹۷۵ حاتم که یک مرد جوان بود وارد فورس لیبانز شد. اولین قربانی وی یک مبارز سودانی بود که در طی یک تیراندازی توسط او کشته شد. او گفت که در ابتدا از تیراندازی با اسلحه هراسناک شده بود ولی بعدها انسانیت خود را از دست داد و ارتکاب به جنایت دیگر برای او مشکلی ایجاد نمی‌کرد. «هنگامی که بازجویان در مورد زندان‌های بیش از اندازه پُر، شکوه می‌کردند و بسیاری (از زندانیان) که نوبتشان رسیده بود را او با یک گلوله رولور ماگنوم خود به قتل می‌رساند؛ او لذت می‌برد که چگونه آن‌ها قبل از آن که گلوله در مغز و یا پشت آن‌ها خالی شود، برای حفظ بقای خود التماس می‌کردند.»^{۱۵۰}

رابرت حاتم از سال ۱۹۹۷ در پاریس زندگی می‌کند. او به خاطر روابط پیشینه خود با سازمان جاسوسی فرانسه پناهندگی موقت دریافت کرده است. البته وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس حاضر نیست به طور دائم به این فرد آدم‌کش که «چندین تن را با خونسردی» به قتل رسانده، پناهندگی سیاسی بدهد. با این تصمیم وزارت امور خارجه گردن به چهارمین کنوانسیون ژنو نهاد که مقرر می‌دارد فردی که محکوم به مرگ است اجازه ندارد از کشور میهمان اخراج شود.

در ماه مارس ۲۰۰۵ روابط حاتم با سازمان‌های جاسوسی اسرائیلی نیز افشا شد. «روزنامه دیدیوت آخرنوت گزارش داد که رابرت حاتم در سال‌های ۱۹۸۶ و ۲۰۰۰ از طرف سازمان جاسوسی موساد «مصاحبه» شده بود»^{۱۵۱} از جمله در مورد سرباز مخابراتی نیروی هوایی اسرائیل رون آراد که پس از سقوط هواپیما بر فراز خاک لبنان در سال ۱۹۸۶ مفقودالایر گردیده بود. و اکنون سیاست‌گذاران سازمان‌های جاسوسی کنار هم بودند: نجار و حاتم که ظاهراً اولی در نظر داشت دومی را به عنوان «یک شاهد قابل اعتماد» برای سبک کردن بار اتهامات شارون آماده سازد.

اکنون رفته‌رفته عرصه بر حبیقه نیز تنگ می‌شد. «کبرا»، مأمور محافظ ویژه گذشته او که به پاریس فرار کرده بود، در سال ۱۹۹۹ با هم‌دستی نجار گزارش جالب توجه و موزیانه‌ای در مورد سابقه تبهکارانه حبیقه انتشار داد که مدعی بود تنها و تنها حقایق و واقعیات را افشا می‌نماید. این‌جا هدف دفاع از حبیقه نیست ولی این اثر که به زبان انگلیسی بسیار بد نوشته شده بود، شاید مخصوصاً به این خاطر که آن را معتبرتر جلوه دهد، هرچند در آغاز جنجال بر پا کرد ولی اکنون دیگر روشن شده که با مطالب منتشره در آن باید با احتیاط رفتار کرد و بسیاری از آن‌ها ریشه در سرزمین دروغ و توطئه دارند. هنگامی که کتاب در سال ۱۹۹۹ زیر نام «از اسرائیل تا دمشق» انتشار یافت، تنها تأیید نمی‌کرد که حبیقه در کشتار صبرا و شتیلا شرکت داشته، خیر. نویسنده کتاب، آقای حاتم آب و رنگ آن‌ها غلیظ‌تر کرده و ارباب گذشته خود را متهم به قتل حتا دختر خود ساینه در سال ۱۹۸۲ و هم‌خوابگی‌های متعدد با زنان و دختران قشر ممتاز سیاسی لبنان نموده. «کبرا» لیست کامل این معشوقه‌ها را در کتاب خود که بعدها در لبنان ممنوع شد، منتشر ساخت که به گفته رابرت فیسک توفانی به پا کرد که از جنجال شرکت در کشتار شدیدتر بود.

حاتم چیزی را از قلم نیافکند و در اثر خود نوشت که حبیقه گویا در سال ۱۹۸۴ سوءقصدی علیه وزیر آموزش و پرورش وقت سلیم‌الحصص سازماندهی کرده بود. این مسأله طبیعتاً مورد پسند زیاد عبدالنور قرار گرفت که در سال ۲۰۰۰ در بولتن خبری خاورمیانه، نشریه اینترنتی ماهانه کمیته ایالات متحده آمریکا برای آزادی لبنان به شکل پیش‌گویانه‌ای سرتیتر خود را: «آغاز پایان الیاس حبیقه؟» نامید.

به این صورت عبدالنور سازوکاری را که از طرف حاتم و نجار علیه حبیقه به راه انداخته شده بود، به طور هم‌آهنگ شده‌ای ادامه داد و در خفا با دمش گردو شکست که عدنان عضوم بیروتی که آن‌ها او را در گذشته «دادستان نازی کل کشور»^{۱۵۱} نامیده بودند، در فوریه سال ۲۰۰۰ سعید میرزای بازپرس را مأمور تحقیق در مورد سوءقصد به وزیر آموزش و پرورش وقت سلیم‌الحصص نمود که از سوءقصد به خودروی خود جان سالم به در برد، ولی راننده خودرو و چندتن از عابران پیاده به قتل رسیدند.

تعیین کننده در تصمیم‌گیری عضوم، مصاحبه یک‌ساعته فرستنده ماهواره‌ای الجزیره با رابرت مارون حاتم ملقب به «کبرا» بود که روز ۳۱ ژانویه ۲۰۰۰ انجام شد. مأمور محافظ وقت الیاس حبیقه در این مصاحبه شاخ و برگ آنچه را که گفته بود بیش‌تر کرده و ارباب سابق خود را متهم به چندین مورد قتل دیگر کرده بود و از لیست اتهامات حبیقه که روزه‌روز طولانی‌تر می‌شد، نقل قول کرده بود. از جمله بنا بر شیوه نگرش حاتم چندین مورد قتل اعضای سازمان رقیب، فورس لیباز در زحله، یک سوءقصد به ولید جنبلاط، رییس سازمان شبه‌نظامی دروزها، فرمان قتل چهار دیپلمات ایرانی که در سال ۱۹۸۲ توسط فورس لیباز ربوده شده بودند، بمباران مقر فرماندهی حزب فالانژها در سال ۱۹۸۲ که طی آن رییس‌جمهور تازه منتخب بشیر جمیل و ۲۳ نفر از اعضای سازمان فالانژ به قتل رسیدند، ربودن بازرگانان راجر تامراز و چارلز چالوهی و رشوه به دادستان کل سابق منیف عویدات.

ولی قبل از همه مورد سلیم الحص دوباره به جریان انداخته شد؛ الحص اتفاقاً هم‌زمان با انتشار کتاب حاتم و مصاحبه او با الجزیره نخست‌وزیر لبنان بود؛ الحق چه وقت‌شناسی مطلوبی. علاوه بر آن دادستان بیروت در دو مورد دیگر از جنایات که گویا حبیقه در آن شرکت داشته بود نیز تحقیق می‌کرد. اولی قتل تونی فرنجیه در سال ۱۹۸۷ و دومی در مورد بمب‌گذاری در خودرو در سال ۱۹۸۵ که نماینده مجلس مصطفی سعد را به شدت مجروح کرد و دختر او را کشت. سعد که همیشه حبیقه را مسؤل این سوءقصد می‌دانست، بلافاصله پس از انتشار کتاب حاتم شروع به جلب نظر نمایندگان دیگر مجلس کرد تا با لغو مصونیت سیاسی حبیقه بتوان او را به سزای اعمالش رساند.

حاتم آکا کبرا طی مصاحبه‌ای با فرستنده قطری گفته بود که کتاب او که چیزی به انتشارش نمانده، تصاویر و اسنادی ارا به خواهد کرد که اظهارات شفاهی او را تقویت می‌کند و علاوه بر آن، کلیه اتهامات او توسط اظهاریه رییس سازمان امنیت سابق فورس لیباز، اسعد شریفی در روز ۹ فوریه ۲۰۰۰ مورد تأیید قرار گرفته است.

ولی علاوه بر این حرف‌ها اتفاق دیگری رخ نداد. تحقیقات در مورد الحص به زودی متوقف شد و پرونده‌های دیگر نیز به دست بایگانی سپرده شدند. حاتم واقعاً منبع «قابل اعتمادی» نبود، با این وجود شهرت حبیقه آسیب دید و سقوط برنامه‌ریزی شده او آغاز گردید.

حاتم حتا پا فراتر نهاده و در جنب طرح اتهامات نامبرده، عینی و بی‌طرف بودن تحقیقات را طی نامه سرگشاده‌ای که روز ۱۱ فوریه ۲۰۰۰ به نخست‌وزیر وقت لبنان سلیم الحص و همین‌طور بولتن خبری خاورمیانه (!) ارسال کرد، زیر سؤال برد. در این نامه او ادعا می‌کرد که بازپرس سعید میرزا که قرار بود علیه حبیقه تحقیق نماید، مزدور حبیقه است. «من می‌دانم، زیرا که در موقعیت‌های مختلف با چشمان خود شاهد بودم که سعید میرزا از حبیقه پول دریافت می‌کرد. ... تحت این شرایط سعید میرزا قادر نخواهد بود تحقیقات را به طور کامل و از موضعی کاملاً بی‌طرف هدایت کند.»^{۱۵۳}

مصاحبه با حاتم در لبنان غوغا به پا کرد. حبیقه به نحوی مجبور شد «سکوت خود را بشکند» و در یک مصاحبه ۳ ساعته با فرستنده Future TV، فرستنده تلویزیونی لبنانی که به رفیق حریری تعلق داشت، شرکت نماید. واکنش حبیقه جسورانه بود و او اتهامات سنگین نسبت به خود را یکی بعد از دیگری رد کرد. او گفت: «تنها من مرتکب قتل نشدم. اگر داستان‌های کهنه را به هم بزنیم، تعداد زیادی از افراد را خواهیم یافت که باید در کنار من در مقابل دادگاه قرار بگیرند.»^{۱۵۴} در این رابطه حبیقه به رهبر دروزها جمبلاط و رهبر شیعیان و رییس مجلس نییبره اشاره کرد. او گفت که مسؤولیت حمام خون در صبرا و شتیلا به گردن اسرائیل و هم‌پیمانان آن در ارتش جنوب لبنان است که در آن زمان زیر فرمان سرهنگ حداد قرار داشت. پس از آن که از حبیقه سؤال شد: «شما می‌گویید آن‌ها این حمام را به پا کردند؟» او جواب داد: «پس چه کسی غیر از آن‌ها؟ شاید سوئدی‌ها؟»^{۱۵۵}

تاکتیک بولتن اطلاعاتی خاورمیانه متعلق به عبدالنور درست بود. پس از تهاجم حاتم و پس از طرح اتهامات، طالع سیاسی حبیقه رو به زوال رفت. رهبر سابق گروه‌های شبه‌نظامی، که اکنون شکوه داشت که

دیگر به بازی سیاسی گرفته نمی‌شود، یک بار دیگر قد علم کرد تا تکانه‌ی مثبتی به رشد مدارج ترقی خود وارد سازد. او روابط خود با سوریه را مجدداً به‌روز کرد و در تابستان ۲۰۰۰ به مناسبت مرگ رییس‌جمهور سوریه حافظ اسد به دمشق رفت و پیشنهاد کرد تا فورس لیبانز منحله مجدداً به رهبری او احیا گردد. در ماه اوت سال ۲۰۰۰ ضربه سنگینی به او وارد شد، به این صورت که در انتخابات شکست دردناکی خورد و نفوذ خود در عرصه سیاست لبنان را از دست داد. او که منزوی شده بود به زندگی خصوصی خود بازگشت و یک شرکت حفاظتی-ایمنی خصوصی تأسیس نمود.

مخالفین حبیقه به مرحله اول هدف خود نایل گردیده بودند. بعدها در بیوگرافی کوتاه ناجی ن. نجار آمد: «نجار کتاب معروف "از اسرائیل تا دمشق"، به قلم مستر رابرت حاتم آکا "کبرا" را انتشار داد». مجدداً پردازیم به حبیقه و راه مطمئنی که او را به سوی مرگ گسیل می‌داشت.

حبیقه گردنکشی می‌کند

۲۰۰۱: حبیقه سکوت خود را در مورد وقایع صبرا و شتیلا می‌شکند. دیده‌بان حقوق بشر وارد معرکه می‌شود و از شارون خواستار روشنگری و از بوش خواستار پشتیبانی می‌شود.

روز ۶ فوریه ۲۰۰۱ در اسرائیل انتخابات ریاست جمهوری پیش از موعد صورت گرفت و آریل شارون را به صندلی نخست‌وزیری پرتاب کرد. شارون سرانجام موفق شد؛ او مجدداً در صحنه سیاست اسرائیل به مدارج عالی ارتقاء یافته بود. و این واقعه با وجود کمیسیون کاهان که هیجده سال پیش از آن توصیه کرده بود که این فرد هرگز نباید به یک مقام دولتی منصوب شود، به وقوع پیوست.

گرداگرد حبیقه اکنون چندی بود که خلوت و ساکت شده بود. ولی دوران سکوت نسبی با یک زلزله

رسانه‌ای به پایان رسید. روز ۱۷ ژوئن ۲۰۱۱ فرستنده تلویزیونی BBC در برنامه «پانوراما» برنامه «متهم»^{۱۵۶}

را پخش کرد که به بررسی مسؤلیت‌ها در کشتار صبرا و شتیلا در سال ۱۹۸۲ پرداخته بود و نقش اسرائیل و وزیر دفاع وقت آریل شارون را مجدداً زیر ذره‌بین می‌برد. فرگل کین مجری برنامه نواری را پخش کرد که صدای حبیقه را ضبط کرده بود.

برنامه BBC روز ۱۷ ژوئن ۲۰۰۱

فرگل کین: اما مردی که متهم است کشتار را انجام داده، هنوز در شرق بیروت زندگی می‌کند. نام او الیاس حبیقه است. حبیقه در زمانی جبهه خود را عوض کرد، اسرائیل را ترک نمود و خود را در خدمت سوریه قرار داد و رهبر گروه‌های شبه‌نظامی گردید. شهرت حبیقه به عنوان یک جانی بی‌رحم او را به مردی تبدیل کرده که نامش هنوز در بیروت مردم را به هراس می‌افکند. ما کراراً در موارد مختلف خواستار مصاحبه با او شدیم. او همواره درخواست ما را رد کرد. اکنون او ملاقات با ما را پذیرفته و امیدوارم بتوانم بخشی از مصاحبه را پخش کنم. حبیقه به اتهاماتی که به او وارد می‌گردد، چگونه پاسخ خواهد داد؟

(صدای الیاس حبیقه فرمانده فالانژها در سال ۱۹۸۲)

حبیقه: من جنایتکار جنگی نیستم. من خود را جنایتکار نمی‌دانم.
کین: شما به عنوان یک قاتل بی‌رحم و خونسرد معرفی می‌شوید.
حبیقه: بلی.

کین: فکر می‌کنید همه این اتهامات حقیقت ندارند؛ این توصیفات در مورد شما؟

حبیقه: من جنگیدم. من سرباز بودم. من در جبهه‌های مختلفی رزمیدم و جان سالم به در بردم.
کین: شما می‌گویید که اکنون نماینده صلح اید. من می‌توانم سناریوی دیگری را مطرح کنم؛ شما یک قاتل نسل‌کش هستید، که دروغ می‌گویید تا مانع پاسخ‌گویی در مقابل قانون باشد.
حبیقه: کدام قانون؟

کین: قوانین بین‌المللی.

حبیقه: من ترسی از قوانین بین‌المللی ندارم.

آبروریزی اصلی اکنون می‌توانست و می‌بایست آغاز می‌شد. قابل تصور بود که اگر رسانه‌ها، بلژیکی‌ها و سیاست بین‌المللی کماکان به کنکاش خود در مورد این «قضیه» ادامه می‌دادند، برخی‌ها می‌باید قربانی می‌شدند. اول آبراهام هرش‌سون، نماینده کنست و عضو حزب لیکود روز ۲۱ ژوئن ۲۰۰۱ اختیار از کف داد و دست به حمله و فحاشی زد، البته در جهت کاملاً مخالف: «جنایتکار واقعی شارون نیست، بلکه عرفات است. عرفات مسؤول تنظیم است و هم او دستور قتل زنان، مردان و کودکان بی‌گناه را صادر کرده است. عرفات باید بداند که مصون نیست. مقامات رسمی فلسطینی ادعاهایی را مطرح می‌کنند تا نخست‌وزیر منتخبه دمکراتیک اسرائیل را زیر سؤال ببرند. من می‌خواهم به عرفات نشان دهم که ما نیز قادریم در بازی او شرکت کنیم.»^{۱۵۷}

بلافاصله این فرد سیاسی عصبی مزاج از وکلای خود خواست تا این مورد را هم در بلژیک و هم در هر کشور دیگری که در آن اعلام جرم علیه خارجی‌ان به علت اعمال جنایات جنگی مجاز است، به دادگاه ارایه کنند تا از این طریق یک دستور جلب بین‌المللی علیه عرفات به خاطر جنایات جنگی مرتکبه صادر گردد.

در روز ۲۳ ژوئن دیده‌بان حقوق بشر در نیویورک نیز وارد گود شد. هانی میگالی مدیرعامل بخش خاورمیانه و شمال آفریقا خواستار بازرسی حقوقی نقش شارون در واقعه صبرا و شتیلا شد: «دلایل اثبات کننده متعددی وجود دارند که در کشتار صبرا و شتیلا جنایات جنگی و جنایت علیه انسانیت در سطح گسترده رخ داده است، ولی تاکنون حتا یک نفر در مقابل دادگاه قرار نگرفته است.» دیده‌بان حقوق بشر از رییس‌جمهور جورج دبلیو بوش خواست تا مسأله را در نشست کاخ سفید، که در پیش بود با شارون در میان گذاشته و او را تحت فشار بگذارد که با هر نوع تحقیقی همکاری کند. مگالی تأکید کرد، دیده‌بان حقوق بشر و ایالات متحده آمریکا به این مورد بسیار علاقمندند، زیرا ایالات متحده آمریکا در آن زمان به عنوان واسطه برای خروج سازمان آزادی‌بخش فلسطین از بیروت، از اسرائیل تعهد کتبی داشت، که فلسطینی‌هایی که در بیروت باقی می‌مانند، از امنیت برخوردار خواهند بود. همه این‌ها در واقع در طول تخلیه

بیروت از نیروهای سازمان آزادی‌بخش فلسطین که آمریکا به عهده گرفته بود و اسرائیلی‌ها ظاهراً کم‌ترین علاقه‌ای به آن نشان نمی‌دادند، بخشی از مذاکرات بود.

علاوه بر آن، مگالی از دولت لبنان خواستار بررسی نقش الیاس حبیقه رهبر میلشای نظامی شد، زیرا آن‌ها در واقع کشتار را انجام دادند و یا حکم انجام آن را صادر کردند. مگالی اضافه کرد: «اما دولت اسرائیل نیز مسئولیت دارد که به نوبه خود اقدامات افسران عالی‌رتبه خود را مورد بررسی قرار دهد. آن‌ها می‌دانستند ... که احتمالاً وحشی‌گری و شقاوت‌هایی صورت خواهد گرفت و پس از آن که مطلع شدند که کشتار آغاز شده، فوراً برای متوقف کردن آن اقدام نکردند.»^{۱۵۸}

یک وظیفه برای دو نفر

اعلام جرم علیه شارون در بروکسل. ناجی ن. نجار به دیده‌بان حقوق‌بشر نامه سرگشاده می‌نویسد و رییس خود شارون را بی‌گناه اعلام می‌کند. پرفسور کال، الیاس حبیقه را به عنوان دوست مراسلاتی جدید خود کشف می‌کند. موری از دست BBC خشمگین است. ۵ ژوئیه ۲۰۰۱: اظهارات جنجالی حبیقه - او در نظر دارد در بروکسل در باره نقش شارون در صبرا و شتیلا اعتراف کند. سلاح اعجاز‌آمیز حاتم آکا «کبرا» مجدداً به کار گرفته می‌شود. اتین سغر می‌خواهد که صبرا و شتیلا به دست فراموشی سپرده شود

ولی مجدداً به برنامه تلویزیونی BBC زیر عنوان «متهم» بازگردیم. پس از پخش رپورتاژ ۱۷ ژوئن ۲۰۰۱ هنوز هیجانانگیز فروکش نکرده بود، که صبح روز ۱۸ ژوئن ۲۰۰۱ سه وکیل دعاوی از خود گذشته، شبلی ملاط لبنانی و دو همکار بلژیکی او میکائیل فرهنگه و لوک والیان با وکالت از طرف ۲۳ بازمانده کشتار صبرا و شتیلا به دفتر ریاست دادسرا، خانم صوفی اوگه در کاخ دادگستری بروکسل رفتند و علیه آریل شارون و دیگر جنایتکاران جنگی اسرائیلی و لبنانی اعلام جرم کردند.^{۱۵۹} و به این صورت باب تعقیب نخست‌وزیر اسرائیل به جرم جنایات جنگی و جنایت علیه انسانیت و نسل‌کشی گشوده شد و به راه افتاد.

اکنون علاوه بر اسرائیلی‌ها، بنیاد لبنانی برای صلح و دولت آن در تبعید نیز آرام و قرار خود را از دست داد. آقای ناجی ن. نجار، مدیرعامل بنیاد نامبرده، فرمانروای کلیه لبنانی‌ها در تبعید که در هر صورت او را نمی‌شناسند، نمی‌دانست، برای یاری رساندن به شارون از کجا آغاز کند. به خاطر بیاوریم که مستر هانی مگالی از دیدبانان حقوق بشر نیویورک روز ۲۳ ژوئن ۲۰۰۱ لانه زنبور صبرا و شتیلا را انگولک کرده بود و طرفین را به روشن کردن مسأله دعوت نموده بود. نجار فوراً «نامه سرگشاده‌ای» با این فحوا به سازمان نامبرده فرستاد: «ما در مورد وقایع صبرا و شتیلا صدها شاهد عینی در اختیار داریم. می‌خواهید آن‌ها را احضار کنید؟» این نامه بی‌تاریخ بود ولی ژورنالیست فلسطینی خالد عمایره در روز ۲۶ ژوئن ۲۰۰۱ نامه‌زیر را که به «نامه سرگشاده» اشاره دارد برای نجار فرستاد، که می‌توان سرعت عمل دولت در تبعید را که به خاطر مسأله شارون به مخمصه افتاده بود، سنجید.

X-Sender:amayreh@mail.p-ol.com

Date: Tue, 26 June 2001 23:47:31

To:najjar@free-lebanon.com

Subject:From Khalid Amayreh

آقای نجار عزیز

نام من خالد عمایره است. من یک ژورنالیست فلسطینی از بیت‌المقدس هستم. من نامه شما به آقای مگالی از دیده‌بانان حقوق بشر در مورد مسأله کشتار در صبرا و شتیلا را خواندم. من نیز با شما هم‌نظرم که یاسر عرفات و سازمان آزادی‌بخش او فجایی نسبت به مسیحیان (و غیرمسیحیان) در لبنان روا داشته‌اند. بسیار هولناک بود، درست است، و عرفات مهاتما گاندی نیست ...

طبیعی است که این حرف‌ها برای آقایان موری کال و ناجی ن. نجار که بدون ملت و مشروعیت حکومت می‌کنند، موسیقی فرح‌بخشی بود؛ آن‌ها فوراً این اظهاریه را در شبکه جهانی قراردادند. ۱۶۰ آن‌ها حداقل یک نفر را به سمت خود جلب کرده بودند؛ البته فرستنده نامه اظهارات خود را با لحنی عجیب محدود کرده بود و نوشته بود (حداقل پرفسور موری کال آن را این‌طور خلاصه کرده بود) که همه این وقایع (ظاهراً کشتار) را باید از منظر اخلاقی بررسی کرد و همه طرف‌هایی را که در آن درگیر بودند، به دادگاه کشید.

اکنون موری کال نمی‌توانست از اظهار برخی تذکرات اضافه و جالب خودداری کند، زیرا همه این‌ها «پس از آن‌که BBC (کشتارها را) به یک مسأله سیاسی تبدیل کرد و نخست‌وزیر لبنان رفیق حریری اعلام جرم علیه الیاس حبیقه را در غیاب او ممکن اعلام نمود، وعده یک دادگاه منصفانه را نمی‌داد.» بعد از آن حمله متداول چکشی علیه حبیقه آغاز شد؛ البته تعجب‌آور است که تا چه حد گسترده‌ای افراد دولت در تبعید با اطلاعات و دانستنی‌های سازمان‌های جاسوسی که برای جنگ روانی ایدئولوژیکی لازم بود، تأمین شده بودند. کال نوشت: «حبیقه دارای یک گذشته کثیف و طولانی، از جمله روابط کهنه با سازمان جاسوسی موساد است که چند سال پیش کوشش کرد آن‌ها را مجدداً احیاء کند.» آیا موساد اسراری را فاش می‌کرد؟ این سازمان جاسوسی به خاطر رازداری خود معروف است؛ مگر این‌که... بسیار خوب. ادامه دهیم. کال طبیعتاً می‌دانست که «حبیقه در مقام وزیر برق و مسؤول منابع هیدرولیک، اطلاعاتی در اختیار اسرائیل نهاده بود که به اسرائیل کمک کرد تا در سال ۲۰۰۰ اهداف مشخصی در زمینه‌های الکتریسته را بمباران کند.» به هر حال کال به این صورت تأکید کرد «اسرائیل به او اعتماد نکرد و روابط خود را با او قطع نمود، زیرا آن‌ها معتقد بودند که اطلاعات مزبور بین حبیقه و سازمان جاسوسی سوری هماهنگ شده است.» و وقتی که مسأله صبرا و شتیلا مطرح شد، آقای پرفسور تأکید کرد که «حبیقه با اسرائیل تماس گرفت و مجدداً کوشش کرد رابطه خود را برقرار سازد، زیرا می‌دانست که در هر نوع تحقیقات عمیقی او هدف اصلی خواهد بود.»

و حمله اصلی تازه شروع شد.

پرفسور موری کال نوشت: «آیا حبیقه اساساً قادر است صادق باشد؟ حبیقه در اظهاریه خطاب به من که روز ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۰، مربوط به دوره صبرا و شتیلا در: Hobeika@attglobal.net نوشت، گفت: «نمی‌دانم که در اینجا واقعاً چه اتفاقی افتاد.» این اظهاریه بعداً نقشی ایفا خواهد کرد.

ولی در ابتدا پردازیم به نامه سرگشاده به دیدبان حقوق بشر.^{۱۶۱} این نامه بسیار جالب توجه است، زیرا که

گویا ماه‌ها بعد پاسخی از طرف فردی به نام یوسف حبیقه به آن داده خواهد شد. در نامه آقای نجار به دیده‌بان حقوق بشر از جمله آمده است، (نفس عمیقی بکشید!):

آقای مگالی محترم

... آیا واقعاً فکر می‌کنید که فلسطینی‌ها بی‌دلیل مورد حمله قرار گرفته بودند و آیا گروه‌های مردمان

مسیحی متمدن بی‌خود و بی‌جهت و به ناگاه تشنه خون فلسطینی‌ها گشتند؟

چرا مسیحیان تنها فلسطینی‌ها را مورد حمله قرار دادند و نه مسلمانان لبنانی را که قرن‌ها در کنارشان در صلح و صفا زندگی می‌کنند؟ مسیحیان از نظر تاریخی مردمان صلح‌دوستی هستند که ترجیح می‌دادند در لبنان در توازن و تعادل تاریخی با همسایگان مسلمان به سر برند تا این که یاسر عرفات و آدم‌کشان او پا به لبنان گذاردند.

(سپس لیستی از کشتارهایی که PLO در نقاط مختلف انجام داده بود اعلام شده بود)

... صبرا و شتیلا یکی از بزرگ‌ترین مراکز تعلیماتی تروریسم بین‌المللی بود. اکثر تروریست‌های جهان در اردوگاه صبرا و شتیلا در بیروت دوره‌های آموزشی گسترده (استفاده از بمب‌ها برای انهدام خودرو و تکنیک‌های ویژه قتل) دیده بودند ...

آقای مگالی، میلیشیای مسیحی عضو کتائب (فالانژ) قاتل نیستند. آن‌ها دریافتند که نابودی لبنان به دست فلسطینی‌ها نباید ادامه پیدا کند...

... در آنجا هیچ تناسبی بین وقایع وجود نداشت. ... اگر فرض کنیم در صبرا و شتیلا ۸۰۰ اعدام صورت گرفته، فلسطینی‌ها ۲۰۰،۰۰۰ لبنانی را به مناسبت‌های مختلف و در مناطق مختلف به قتل رسانده بودند.

... شما از الیاس حبیقه به عنوان شاهد بازپرسی خواهید کرد؛ از یک لبنانی خائن و مزدور سوریه، که وقایع را بدون آگاهی و تأیید آریل شارون انجام داده بود تا نام آریل شارون را لکه‌دار کند؟

صبرا و شتیلا یک خطا نبود، بلکه ناتوانی جامعه مسیحی بود تا محو و نسل‌کشی مورد نظر را بعد از آن تحمل کنند...

مسیحیان و یا ژنرال شارون را ملامت نکنید ... فلسطینی‌ها زیر رهبری یاسر عرفات و الیاس حبیقه مسؤولند، همین طور تمامی جهان که هیچ علاقه‌ای نشان نمی‌دهد.

متشکرم

ناجی ن. نجار

مدیر بنیاد لبنانی برای صلح...

E-Mail: najjar@free-lebanon.com ۱۶۲

در حالی که نامه نجار به دیدبان حقوق بشر به یک خطابه پرشاخ و برگ از دوران رایش سوم شباهت

داشت که طبقه‌بندی تنفرانگیز انسان‌ها به انسان‌های برتر Herrenmensch و انسان‌های پست

Untermensch را تداعی می‌کرد، مربی اطلاعاتی امنیتی نجار یعنی موری کال روز ۲۶ ژوئن ۲۰۰۱ BBC

را زیر ضربه گرفت. به ویژه انگلیس‌ها او را بسیار عصبانی کرده بودند.

این پرفسور بی‌ادب که به غیر از ژورنالیسم خود از هر نوع ژورنالیسم دیگری ناراضی است، با یک

فحش‌نامه جدید (به این خطابه راست‌گرای او نام دیگری نمی‌توان نهاد) ۱۶۳ پا به میدان نهاد: «یک BBC

ناوارد که بسیار بد خود را آماده کرده، بسیار بی‌اطلاع بوده و مشاورین بسیار بدی داشته نه حتی با یکی از

شاهدین عینی بی‌شمار صبرا و شتیلا در بین لبنانی‌های در تبعید مصاحبه کرده و نه کوشش کرده با آنها

تماس برقرار کند و با این وجود یک سلسله اتهامات بی پایه و اساس انتشار داده است؛ (فرستنده) اشاره‌ای هم به نقض قوانین حقوق بشر در اثر کشتاری که توسط مزدوران یاسر عرفات در بین مسیحیان لبنانی صورت گرفته بود، نمود. یک شاهد عینی لبنانی به نام ناجی ن. نجار (!)، مدیر بنیاد لبنانی صلح گفت: این PLO و تمام باندهای مسلح فلسطینی بودند که کشتار در لبنان را آغاز کردند. آن‌ها خیابان‌ها را مسدود ساختند، مسیحیان بیروت را در حین استغفار به قتل رساندند و به دختران نوجوان تجاوز کردند ... دادگاه بلژیکی کجا بود؟ چرا BBC در مورد کشتار زنان و کودکان مسیحی در لبنان توسط عرفات گزارشی تهیه نکرد؟»

پس از آن کال یک لیست طولانی از گویا جنایت‌های عرفات ارائه می‌دارد که BBC فراموش کرده متذکر شود و سپس آن‌چنان برافروخته می‌شود که گویی او، همان آمریکایی که زیر نام «موشه» در جنبش شهرک‌نشینان دست راستی اسرائیل به فعالیت مشغول است و خدا می‌داند که در کدام سازمان جاسوسی دیگر، یک لبنانی «درد کشیده» است. سریشمی که نجار و او را به هم مربوط می‌سازد، ظاهراً به طور کلی نفرت از فلسطینی‌ها و به ویژه نفرت از عرفات است.

سپس او یک بار دیگر حق فرستنده BBC را کتباً کف دستش گذارد، زیرا فرستنده «شبه‌نظامیان فالانژ را قاتلین لجام‌گسیخته‌ای که بی‌هیچ دلیل مبرهنی حمام خون به راه افکنده بودند، نامیده بود.» در این نامه جناب پرفسور، مثل این که می‌توان جنایت را نسبی کرد گفته بود، «عیان‌ترین جنبه هر قتلی که انگیزه قتل است، از طرف BBC از قلم افتاده است؛ در عوض در نظر بینندگان برنامه ... این برداشت به جای ماند که مسیحیان آدم‌کش‌های غیرمنطقی می‌باشند. یک گروه اسرارآمیز که تنها و تنها نفرت خود را روی فلسطینی‌ها متمرکز کرده اند. فلسطینی‌ها به عنوان قربانیان بی‌گناه و مظلومی معرفی شدند که به دلایل نامعلومی مورد حمله قرار گرفته بودند. گویی این که آن‌ها در دیسنی‌لاند زندگی می‌کردند و از طرف گروهی از آدم‌کشان حرفه‌ای مسیحی مورد حمله قرار گرفته بودند.» آنجا که پرفسور حق دارد، باید پذیرفت، حق دارد.

سرانجام وقتی که جناب آقا روزنامه دیلی استار بیروت متعلق به ۲۶ ژوئن ۲۰۰۱ به دستش رسید از فرط عصبانیت از کوره در رفت. روزنامه افشا کرده بود که «الیاس حبیقه، فرمانده شبه نظامیان فالانژ در صبرا و شتیلا که در کشتار شرکت داشته، بنابر اظهارات منبعی در دادگاه نظامی نه مورد بازجویی و نه از نظر حقوقی تحت تعقیب قرار خواهد گرفت.» و در این حالت کال غضبناک معترض بود که تعداد زیادی شاهد عینی وجود دارند که می‌توانند گردن حبیقه را بشکنند. و بلافاصله از «سلاح اعجاز آفرین» نجار، رابرت مارون حاتم، با اسم مستعار «کبرا» استمداد طلبید؛ تنها کافیسست که کتاب از اسرائیل تا دمشق که توسط نزدیک‌ترین محرمان گذشته و مأمور محافظ حبیقه نگاشته شده را مورد مطالعه قرار داد، سپس همه چیز روشن خواهد گشت.

اکنون حبیقه دست به حمله زد. رابرت فیسک نوشت: «او به خود جرأت داد راه خطرناکی را انتخاب کند.» و روز ۵ ژوئیه ۲۰۰۱ یک کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد تا توضیح دهد، «که او، وقتی که زمانش فرا رسید، اسرار بسیار مهم فراوانی را که مربوط به بسیاری از افراد در لبنان است، افشا خواهد کرد.» حبیقه با بوق و کرنا اعلام داشت: «او اکنون آماده است در مقابل دادگاه بلژیک که از طرف بازماندگان کشتار ۱۹۸۲ در اردوگاه فراریان صبرا و شتیلا علیه نخست‌وزیر اسرائیل آریل شارون اعلام جرم کرده بودند، حاضر شود و شهادت دهد.»^{۱۶۴}

حبیقه جای هیچ تردیدی باقی نگذارد که علیه شارون که در زمان کشتار وزیر دفاع اسرائیل و هم‌پیمان حبیقه بود، شهادت خواهد داد: «من در مورد بی‌گناهی خود در رابطه با صبرا و شتیلا اسنادی در اختیار دارم ... و همین‌طور اسنادی دارم که نشان می‌دهند در صبرا و شتیلا چه گذشت که پرتو کاملاً نوینی بر گزارش کمیسیون کاهان خواهد افکند.»

این که این اسناد، چه اسنادی بودند هیچ‌گاه روشن نشد. ناشرین روزنامه لبنانی دیلی استار روز ۲۵ ژانویه ۲۰۰۲ به فرستنده انگلیسی BBC اطلاع دادند: «آن‌ها در سال گذشته یک جلسه غیررسمی با الیاس حبیقه

داشته‌اند.» یکی از ناشرین گفت: «آقای حبیقه مکرراً به آن‌ها گفته بود که او دارای نوارهای ویدیویی و اسنادی است که بی‌گناهی او را ثابت می‌کنند و نسخه اسرائیلی روند کشتار در صبرا و شتیلا را به چالش خواهند کشید.» حبیقه در این زمان اطمینان داشت که خطری متوجه جان او نیست. او «اقدامات احتیاطی لازم را به عمل آورده بود و تأمین کرده بود که اسنادی که در اختیار او قرار داشتند، در صورت ناپدید شدن او در اختیار انظار عمومی قرار گیرند.» حبیقه در آن زمان به دلیلی استار گفته بود: «مدارک در محل امنی قرار دارند»؛ ولی نه در اختیار وکلای دعاوی که در دادگاه علیه شارون در بلژیک به کار اشتغال داشتند. ۱۶۵

«دادگاه» صبرا و شتیلا، دادگاه احتمالی شارون، نخست‌وزیر اسرائیل، طبیعتاً در صحنه رسانه‌های بین‌المللی التهاباتی را سبب شد و پس از کنفرانس مطبوعاتی حبیقه، برخی از افراد ظاهراً نگران شدند که این فرد واقعاً چه مطالبی را می‌تواند افشاء کند. البته قرار بود که تازه در ماه مارس ۲۰۰۲ در بلژیک تصمیم گرفته شود که آیا شارون به دادگاه احضار شود یا خیر ولی وضعیت برای برخی از افراد سهیم به ناگاه آن‌چنان داغ شد که آن‌ها مجبور شدند بیش از آن‌چه که تاکنون اقدام کرده بودند، به دنبال چاره‌جویی افتند.

به سرعت سلاح اعجاز‌آفرین ناجی ن. نچار به کار انداخته شد. رابرت مارون حاتم روز بعد شخصاً وارد معرکه گردید. دقیقاً ۲۴ ساعت پس از اقدام تحریک‌آمیز حبیقه علیه اسرائیل او طی مصاحبه‌ای با خبرنگار خبرگزاری عرب نیوز نت‌ورک ANN سلیمان بوسوسن به برخی از سؤالات پاسخ داد و این بار نیز باز به شیوه خاص خود:

س: با در نظر گرفتن اطلاعات حساسی که شما در مورد نقش الیاس حبیقه در کشتار صبرا و شتیلا در اختیار دارید، این اطلاعات بر پایه کدام اسناد استوارند؟

کبرا: بدیهی است که مدارک مؤثری موجودند. اطلاعات محرمانه نیستند و کلیه مردم لبنان حقیقت را در مورد نقش حبیقه در صبرا و شتیلا می‌شناسند.

س: حبیقه انکار کرد که از هرنوع آگاهی در مورد کشتار در صبرا و شتیلا بری بوده است و اسرائیل را متهم می‌کند که مسؤول این کشتار بوده است. او مدعی است که در این مورد و در مورد بی‌گناهی خود مدارکی در اختیار دارد. نظر شما چیست؟

کبرا: من اطلاعات زیادی در این مورد در اختیار دارم ولی نمی‌خواهم قبل از آن که دادگاه آغاز شود در مورد آن‌ها بحث و گفت‌وگو کنم. اگر دادگاه لازم بداند، اطلاعاتمان (!) را علنی خواهیم کرد. من به شما اطمینان خاطر می‌دهم که چند دوجین شاهد وجود دارند که به دادگاه خواهند آمد و در تأیید من شهادت خواهند داد. برخی از آن‌ها به گروه حبیقه تعلق دارند و برخی نه.

س: می‌توانید نام این شاهدان را اعلام کنید؟

کبرا: ما نام آن‌ها را در دادگاه افشاء خواهیم کرد.

س: حبیقه می‌گوید که به بلژیک خواهد رفت تا حساب خود را پاک کند؛ آیا باور می‌کنید و یا فکر

می‌کنید این حرف‌ها «باد هواست»؟

کبرا: همه این‌ها تنها حرف است. تنها اتهامات توخالی از هفت سال پیش تاکنون. هنگامی که مسأله جدی شد، دیگر او را نخواهید دید.

س: نشانه‌هایی وجود دارند که اسرائیل به شدت فشار می‌آورد تا دادگاه متوقف شود. تصور می‌کنید که

حرف‌های «کبرا» می‌تواند تأثیری داشته باشد؟ اظهارات شما می‌توانند علیه شما به کار برده شوند و آنگاه تنها شما باشید که متضرر خواهید شد.

کبرا: صبر کنید تا وقت آن برسد. آن وقت خواهید دید.^{۱۶۶}

بالاخره یک نفر از جناح مقابل حبیقه رک و پوست‌کنده سخن گفت: «ما» «اطلاعاتمان» را علنی خواهیم

کرد. پشت او چه کسی پنهان شده بود؟ ظاهراً نجار، همین‌طور هم کال ولی نه تنها آن دو.

ولی برخی به شدت وحشت کردند: اول از همه اتین سغر. یکی از خشن‌ترین جنگ‌سالاران که خاک لبنان هرگز به بار آورده و هوادارانش؛ میلیشای بسیار خشن و غیرانسانی او که در طی جنگ داخلی زیر شعار «وظیفه هر لبنانی است که یک فلسطینی را به قتل رساند» پیروزی‌های خود را جشن می‌گرفتند.

فرمانده نگهبانان درختان سدر، اتین سغر و شورای مرکزی حزب او، حزب نگهبانان درختان سدر- جنبش ملی لبنان، روز ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۱ طبیعتاً «شوکه شدند که مسأله صبرا و شتیلا پس از ۱۹ سال فراموشی، مجدداً مطرح گردیده بود.» آنچه که آنجا «به طور معمول به عنوان کشتار صبرا و شتیلا نام گرفته، تنها پی‌آمد واکنش انظار عمومی خشمگین علیه کشتار خلق لبنان توسط فلسطینی‌ها بوده است.»^{۱۶۷} شورای مرکزی در سطور زیر همان جهنم خونینی را، که کال و نجار برشمرده بودند که گویا باندهای خون‌آشام فلسطینی در طی ۳۰ سال گذشته در لبنان اعمال داشته بودند، به عنوان مدرک ارایه کرده بود. یک کلام در مورد حتا یک جنایت آن مارونی‌های مسیحی که از فرط تفریط به بی‌گناهی خود باور کرده بودند، بیان نشده بود. یک باند فاسد با آن شعار مستهجن خود، به ویژه اگر به یاد بیاوریم که چقدر دست‌های این متزوران به خون آغشته است.

پیش‌پرده مرگ

حقیقه در انزوای سیاسی. کال مرگ زودرس حقیقه را پیش‌بینی می‌کند. روسپیان خیابانی حقیقه. نامه عجیب ژوزف حقیقه و نویسنده عجیب‌تر نامه. اصل و بدل. انگشتان کال از فرط نگارش در تأیید بی‌گناهی آریل خونین شد.

از این به بعد وزیدن باد شدت گرفت. الیاس حقیقه که از نظر خصوصی و اجتماعی تضعیف گردیده بود، کوشش کرد تا در سال ۲۰۰۱ نفوذ سیاسی خود را در لبنان مجدداً احراز نماید. او اعلام کرد که مایل است

مجدداً ریاست فورس لیبنز را به عهده گیرد؛ آن حزب سیاسی پس از جنگ داخلی ممنوع شده بود و اکنون می‌بایستی که به عنوان یک سازمان تعدیل شده مجدداً احیاء گردد. ولی در ماه نوامبر جواب نهایی منفی اعلام شد. مسؤولین سیاسی حزب ترجیح دادند تا نامزد دیگری را انتخاب کنند و حبیقه خود را در آف ساید سیاسی بازیافت.

پس از وقایع ۱۱ سپتامبر گویا حبیقه کوشیده بود تا با سازمان جاسوسی سیا رابطه برقرار کند و پیشنهاد کرده بود تا با شرکت خصوصی حفاظتی خود، رییس مسؤول عملیاتی برون مرزی حزب‌الله، یعنی عماد مغنیه که مورد تعقیب سازمان سیا بود را یافته و در اختیار سازمان سیا قرار دهد. حبیقه در دهه ۸۰ با سازمان سیا همکاری داشت و در سال ۱۹۸۲ یک برنامه تعلیمی در مقر اصلی سیا در لنگلی، ویرجینیا پشت سر گذارده بود.

ولی بعد از آن نه تنها باد، بلکه لحن سخن نیز خشن‌تر شد. پرفسور موری کال روز ۷ نوامبر ۲۰۰۱ شایع کرد که «طول عمر الیاس حبیقه زیاد نیست»، زیرا که «منابع غربی» این طور ادعا کرده اند. اصولاً این استاد تعلیم و تربیت همیشه دارای بهترین منابع اطلاعاتی بوده و هست. او می‌دانست که حبیقه «مأیوسانه در جست‌وجوی پناهندگی سیاسی در فرانسه و اسرائیل (!) بوده است و گویا دقیقاً می‌دانسته که پس از دادن شهادت علیه شارون در مقابل دادگاه بلژیک، ادامه حیاتش به شدت مورد خطر قرار خواهد داشت.

موری کال در نوامبر ۲۰۰۱ نوشت: «در حال حاضر حضور او در بلژیک لازم است و هر چه که او انجام می‌دهد از طرف سوریه تنظیم می‌گردد و او تحت‌الحمايه سوریه قرار دارد؛ او می‌داند و خطری که او را تهدید می‌کند، احساس می‌کند. در نتیجه حبیقه کوشش می‌کند در یأس خود بگریزد و اطلاعات حساسی را در اختیار کشورهای دیگر قرار می‌دهد تا در ازای آنها پناهندگی سیاسی دریافت کند.

این اطلاعات که سپس از طرف منابع غربی علنی شدند، حتا سازمان‌های جاسوسی سوری را غافلگیر

کردند... سپس منابع افشا کردند که پس از پایان «ضیافت» در بلژیک عناصر سوری در صددند حبیقه را نابود کنند و قتل او را به گردن اسرائیل بیاندازند.»^{۱۶۸}

پرفسور موری کال اگر برای موساد کار نکند (البته با طیب خاطر می‌توان پذیرفت که کار می‌کند) باید یک منجم یهودی و در عین حال یک دلقک باشد. قابل تصور نیست که الیاس حبیقه متون ژورنالیستی خود را (اگر او اساساً چیزی نوشته باشد، چون اطلاعی در دست نیست) هرگز در سایت این فرد تبعیدی که محل زندگی گاه بیت‌المقدس و گاه واشنگتن است، انتشار داده باشد. به هر حال در آنجا نیز متنی با تیترا «My Name is sharifa tahira» که گویا توسط الیاس حبیقه فراهم شده روز ۷ نوامبر ۲۰۰۱ در شبکه قرار داده شده بود. در این نسخه تقلبی آمده بود: «هر کس که گفته اسم من الیاس حبیقه بوده است، یک قاتل بی‌رحم، و مجنون است. من در حقیقت شریفه طاهره نام دارم (روسپی خیابانی که به مادر ترزا مبدل گردیده). من در دوران جنگ داخلی لبنان چه می‌کردم؟ مجنون نباشید. من در راه مدرسه به کلیسا بودم تا الی مقدس St. Elie نوین لبنان گردم. هر کس که می‌گوید کشتار...؟ قطع عضو...؟ آدم‌ربایی...؟ قتل...؟ آدرس غلط گرفته. من یک فرد بی‌گناهم، خواهش می‌کنم... همه این کارها توطئه «یهودیان» است. من بدون موفقیت کوشش کردم با سازمان موساد تماس بگیرم، که واقعاً به تنهایی در پس این مشکلات قرار دارد و کوشش می‌کند تا نام طلایی و مشعشع من را مکدر سازد. به حرف من باور کنید، زیرا من طاهره شریفه هستم.»^{۱۶۹}

ولی جریان برای آقایان زیاد هم تفریحی پیش نمی‌رفت؛ آن‌ها خود را زیر فشار می‌دیدند. حبیقه می‌توانست در بلژیک نه تنها نام مسؤولین اسرائیلی را فاش کند؛ احتمال آن می‌رفت که او نام افسران لبنانی قدیم خود را نیز افشاء کند، که بعد از جنگ داخلی به دلایل قابل درکی در تبعید و در خفا بسر می‌بردند. برای همه کسانی که با این جریان به نحوی در رابطه بودند کاملاً روشن بود. کال در نوامبر ۲۰۰۱ محتاطانه گفت: اگر حبیقه در دیوان قضایی بلژیک افسران قدیم خود را در کشتار صبرا و شتیلا متهم به هم‌دستی با اسرائیل می‌کرد، در آن صورت «این میهن پرستان توسط اینترپول برای به اصطلاح

(بازپرسی) به لبنان تحویل داده می‌شدند و به زندان‌هایی که زیر کنترل سوریه قرار داشتند، گسیل می‌گشتند.»

او دقیقاً می‌دانست که احتمالاً ریش اوباش خونخوار فورس لیباز و ارتش جنوب لبنان در گرو خواهد بود و در عین حال احتمالاً خشم بین‌المللی را نیز به دنبال خواهد داشت، که اصلاً به درد این «میهن‌پرستان» و «مبارزین رهایی‌بخش»، که عمدتاً در تبعید برای آزادی لبنان از «قیمومیت خارجی سوریه» سینه چاک می‌دادند، نمی‌خورد. علاوه بر آن یک چنین روندی می‌توانست پرتوی روشن و افشاکننده‌ای بر چنین گروه‌های مشکوکی مثل نگهبانان درختان سدر بیافکند و شاید آن وقت دنیا کمی دقیق‌تر می‌پرسید که این گروه‌های از خود متشکر و خودمحرورین مثل فالانژها، فورس لیباز و یا ارتش جنوب لبنان چه جنایاتی در پرونده‌های خود انباشته اند.

کال مستأصل شده بود و توانست فقط احتیاطاً از طرف بنیاد لبنانی برای صلح و درست همین گروه «به خطر افتاده»، که در دوزخ تبعید به سر می‌برد، به اتحادیه اروپایی و فرانسه هشدار دهد که تن به پیشنهادهای فله‌ای ندهند، که «به سوریه و هم‌دستان لبنانی آن‌ها در دولت کمک خواهد کرد میهن‌پرستان لبنانی را که در کشورهای دیگر سرپناهی یافته اند، تحویل دهند.»^{۱۷۰}

بعد از مرگ حبیقه تهیه‌کنندگان بولتن خبری خاورمیانه متعلق به زیاد ک. عبدالنور گویا از قبل می‌دانسته اند که «او در ماه‌های آخر زندگی خود شدیداً دچار یأس و نومیدی بوده و در اثر گسترش اقدامات دولت هوادار سوریه در لبنان علیه او به شدت دچار پارانوایا شده بود.»^{۱۷۱}

موری کال این فرد توطئه‌چین و همه‌فن حریف شبه‌امنیتی بیماری پارانوایا را در مورد حبیقه در روز ۷ نوامبر سال ۲۰۰۱ تشخیص داده بود. جای تعجب است که در مورد سوریه نیز که در حالت معمول آن‌ها را وقیح و مزور می‌دانست به همین نتیجه رسیده بود: «عجیب بود، سوریه اهمیتی نمی‌داد که حبیقه، با نام

مستعار ژوزف حبیقه، دایم در اینترنت مقاله منتشر می‌کند تا دشمنان خود را مورد حمله قرار دهد و این که او به خاطر رفتار هیستریک خود و افشای اطلاعاتی که سوریه تصور می‌کرد تا آغاز محاکمات مخفی خواهند ماند، شهرت دارد. یک منبع لبنانی به طور واضح اعلام کرد که حبیقه در اینترنت آن‌چنان خود را بی‌آبرو کرده که اکنون هر اطلاعاتی او در بلژیک ارایه دهد، به طور خودکار مورد تردید قرار خواهد گرفت.^{۱۷۲}

هرچند که بخش آخر نقل قول می‌تواند از خود موری کال باشد، ولی این فرد افاده‌فروش کم‌کم با «منابع» خود که نه معرفی می‌کند و نه به هویت آن‌ها اشاره‌ای می‌نماید، حوصله انسان را به سر می‌برد. آیا همه این‌ها حباب هوا و یا بندبازی فکری آقای موری کال است؟ شاید برای خوانندگان عجیب و غریب او که اکثراً لبنانی‌های در غربت هستند، مهم نباشد. آن‌ها این میرزابنویس را ظاهراً به خاطر هر حرف مستهجنی که علیه دولت‌های سوریه و لبنان بزنند یا بنویسد با «به‌به و چه‌چه» مورد تشویق و تقدیر قرار می‌دهند، ولی در اصل کار کال، کار ضداطلاعاتی و دروغ‌پراکنی است و آن هم به نازل‌ترین و احمقانه‌ترین شکل خود، حداقل کسی که در این حیطة تعلیم دیده و فعالیت داشته این‌طور خواهد گفت. امیدوارم.

«نامه سرگشاده» ای را که ناجی ن. نجار به آقای هانی مگالی از دیده‌بانان حقوق بشر در نیویورک، زیر عنوان «ما صدها نفر از شاهدین عینی وقایع صبرا و شتیلا در اختیار داریم. آیا می‌خواهید آن‌ها را احضار کنید؟» نگاشته شده بود، به خاطر بیاورید.

اکنون فردی به نام ژوزف حبیقه که کسی نمی‌داند او کیست، به این نامه دسترسی پیدا کرده است؛ معلوم نیست چگونه، زیرا این نامه در اصل بین آقای ناجی ن. نجار و هانی مگالی از دیده‌بانان حقوق بشر ردوبدل شده بود. نه هانی مگالی از دیده‌بانان حقوق بشر به پرسش من در روز ۱۴ می ۲۰۰۵ جواب داد و نه بنیاد لبنانی برای صلح، و نه آقای کال و نجار در تاریخ ۱۲ می ۲۰۰۵.

این آقای ژوزف حبیقه اکنون نامه‌ای را که نجار به مگالی نوشته بود «به نحوی و در زمان نامشخصی به دست آورده»، هر چند که این فرض بسیار تخیلی و احتمال آن تقریباً صفر است و بعد از آن که او این نامه را به دست آورد طبیعتاً آن را فوراً در اینترنت قرار داد و آدرس خویش را نیز اعلام کرد:

"hobeika@attglobal.net", From: Joseph Hobeika

سه مورد قابل کنترل وجود دارد:

۱۲ دسامبر ۲۰۰۱ ساعت ۱۸

www.arnes.si/news/archive/soc.culture.slovenia/msg18718.html

۱۲ دسامبر ۲۰۰۱ ساعت ۱۸ و ۱۳ دقیقه و ۵۷ ثانیه

www.arnes.si/news/archive/soc.culture.slovenia/msg18720.html

۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ ساعت ۱۰ و ۲۷ دقیقه

www.arnes.si/news/archive/soc.culture.slovenia/msg18741.html

این فرد مرموز به نام ژوزف حبیقه چند سطر و بخش طولانی به متن اصلی که نجار نگاشته بود، اضافه کرده و تاریخ نامه را ۱۱ نوامبر زده بود. در این جا بخش‌هایی از متن حیرت‌آور منتشر می‌گردد:

... شما الیاس حبیقه را به عنوان شاهد احضار خواهید کرد، یک لبنانی مشهور، یک قهرمان لبنانی مشهور فورس لیبانز، کتائیب و فالانژ، فرمانده فورس لیبانز، که تمام زندگی خود را صرف مبارزه علیه تروریسم سازمان آزادی‌بخش فلسطین یاسر عرفات و دیگر گروه‌های فلسطینی که در لبنان سنگر گرفته بودند، نموده است؛ بیش از دو دهه تمام، با از خودگذشتگی و شجاعت که تحسین و تکریم جامعه مسیحی و احترام مخالفینش را تا به امروز حفظ کرده است...

... بسیاری از افسران ارتش لبنان شاهد مستقیم این وقایع بودند که توسط IDF (ارتش اسرائیل) زیر فرمان مستقیم و مسؤولیت کنترل آریل شارون علیه این یا آن منطقه برنامه‌ریزی می‌شد؛ هواپیماهای C130 ترابری هرکولس ... مملو از اعضای میلیشیای ارتش جنوب لبنان که زیر فرمان مستقیم ارتش اسرائیل و آریل شارون قرار داشتند روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۲ در فرودگاه بین‌المللی بیروت به زمین نشستند. (و این

افسران لبنانی) در هر زمان حاضرند در باره این واقعه و یا واقعه‌های دیگری که کمک به روشن شدن این مورد و یا موارد دیگری که ۱۷,۰۰۰ غیرنظامی لبنانی در طی جنگ برق‌آسای ارتش اسرائیل و شارون در بیروت، در قانا و اماکن دیگر به قتل رسیدند، شهادت دهند.

... صبرا و شتیلا بیش از یک دیوانگی بزرگ شارون که از طرف متعصبین ارتش اسرائیل و مأمورین موساد برای تضعیف و تخریب عزم بین‌المللی مورد تقویت قرار می‌گرفت، چیز دیگری نبود.

... شارون هم در آن زمان و هم در حال حاضر زمین و زمان را به کار می‌گرفت تا الیاس حبیقه را از رده خارج نماید؛ این یک اقدام عمدی اسرائیل و ارتش اسرائیل است تا به کمک شایعات و اطلاعات غلط و سازوکارهای بی‌ارزش که هم‌نوعان آنان مثل MEIB (بولتن خبری خاورمیانه)، LFP (بنیاد صلح لبنان)، WLO (سازمان جهانی لبنان)، ... گروه‌های خائن و مأمورین موساد، که سال‌ها مورد استفاده قرار دادند و نتیجه‌ای نگرفتند تا حقایق روشن در مورد جنایات جنگی ارتش اسرائیل به رهبری آریل شارون را وارونه جلوه دهند. کلیه کوشش‌های آنان اگر مورد بررسی دقیق قرار گیرد، به خاطر دروغ‌بافی‌های ساده‌لوحانه و غیرمستند آنها، محکوم به شکست خواهد بود. این تاکتیک شکست خورده است که راه به جایی نخواهد برد، زیرا موضع سیاسی الیاس حبیقه، ترغیب به صلحی پراهمیت در خاورمیانه می‌باشد و این موضع بسیار قوی‌تر از مانورهای بی‌اثر و کوشش‌های بی‌ثمر است...

... آقایان ناجی ن. نجار، نبیل خوری، زیاد عبدالنور، موری کال و بسیاری دیگر خیلی ساده از طرف افراد احمق موساد و آریک (آریل) شارون، فقط به خاطر تبلیغات مزخرف تحمیق می‌شوند.

تمام این‌ها دارای پایه و اساسی نیستند ولی از مخیله تعداد قلیل مأمورینی متصاعد می‌گردند که برای هذیان‌گویی و طرح توطئه که در خدمت جنگ برق‌آسای جدید آریک قرار دارند، جیره و مواجب دریافت می‌کنند ...

در خاتمه: (در ضمن زیاد عبدالنور از Arab American Bankers Association) AABA به خاطر رفتار غیراخلاقی و اختلاس اخراج شد. این اطلاعات را می‌توان مستقیماً در AABA در شهر نیویورک بازبینی کرد.)

پایان هجونامه‌ای که نویسنده مرموز آن، ژوزف حبیقه حتا به آقای کال، نجار و عبدالنور استناد کرده و آن‌ها را دشمنان خونین الیاس حبیقه معرفی نموده بود! باور نمی‌توان کرد ولی گه‌گاه حقیقت ساده می‌تواند برای منحرف کردن اذهان مورد استفاده قرار گیرد. در این مورد مشخص می‌تواند این‌طور فرض کرد. ولی قبل از هرچیز می‌توان فرض کرد که آقای پرفسور موری کال این نامه را دستکاری کرده و آن را به نام یک نویسنده فرضی به نام ژوزف حبیقه جا زده است. نه تنها شیوه نگارش «کرم کدویی» که از ویژگی‌های نحوه نگارش آقای کال است، بلکه زواید و «اضافاتی» که آن آقای ژوزف حبیقه در نامه اصلی به ناجی ن. نجار نسبت داده و وارد نموده بود نیز اشاره به کال دارد. ...

آیا همه این‌ها اختراعات و نشر اطلاعات غلطی است تا «اعتبار» الیاس حبیقه مخدوش شده و به کمک تهمت و افترا «شاهد اصلی» علیه شارون و افسران لبنانی که در کشتار صبرا و شتیلا شرکت داشتند، قبل از حضور در دادگاه بروکسل «سکه یک پول» گردد؟ بلی. نه تنها این‌طور به نظر می‌رسد، بلکه ظاهراً این وظیفه آقایان حداقل کال و نجار بود تا این کار را به پایان رسانند. در زندگی نامه کوتاه نجار در سال ۲۰۰۴ به طور فشرده آمده: «همین‌طور هنگامی که دیدبانان حقوق بشر، دولت لبنان، سوریه و اروپا کوشیدند تا نخست‌وزیر فعلی اسرائیل را به ماجرای صبرا و شتیلا مربوط کنند او از آرئیل شارون دفاع کرد.»^{۱۷۵}

دستور قتل اجرا شد

بلژیکی‌ها در لبنان تحقیق می‌کنند. هواپیماهای شکاری اسرائیل بر فراز آسمان لبنان. ملاقات مخفی الیاس حبیقه و بلژیکی‌ها در بیروت. حبیقه با ۱۱ کیلو TNT از میان برداشته شد. ظن واحد: اسرائیل. خودروی حامل مواد منفجره به نگهبانان درختان سدر تعلق داشت؟

سال ۲۰۰۲ برای الیاس حبیقه سال خوبی نبود. عدنان عضو دادستان کل کشور لبنان در آغاز ماه ژانویه بازرسی و تحقیق به علت ارتشاء در وزارت برق و آب را مقرر نمود. به زودی ادعا شد که «چهار کامیون

ارتش لبنان به خانه (حبیقه) در شرق بیروت گسیل گشته تا فرش، مبل و وسایل خصوصی به قیمت یک میلیون پوند استرلینگ که از خزانه کشور تاراج شده بود، بازگردانند.^{۱۷۶} گویا اصلاً میتری اجرم یکی از محافظین حبیقه در فرانسه به یکی از دوستان خود گفته بود: «برای حبیقه اوضاع روبه‌راه نیست و ممکن است که او در کشور دیگری خواستار پناهندگی شود.»^{۱۷۷} در واقع حبیقه فکر این را نیز کرده بود و لذا برادرش که به کانادا مهاجرت کرده ظاهراً بخش بزرگی از ثروت او را به کانادا برده بود.

بعد آسمان نیز دیگر روی خوشی به او نشان نداد. روز ۱۵ ژانویه ۲۰۰۲ جنگنده‌های اسرائیلی برای چندمین بار حریم هوایی لبنان را مورد تجاوز قرار دادند و به طور نمایی در آسمان طرابلس و بیروت با سروصدا دیوار صوتی را شکاندند و از سوی جنوب لبنان و دره بقاع به اسرائیل بازگشتند. با این که سازمان ملل متحد این اقدامات خصمانه را محکوم کرد، روز ۱۷ فوریه مجدداً جنگنده‌های اسرائیلی در آسمان لبنان به جولان پرداختند. ۵ روز متوالی.

دو روز بعد، یک‌شنبه ۱۹ فوریه ۲۰۰۲ یک هیأت سه نفره از بلژیک به بیروت سفر کرد. Josy Dubie رئیس کمیته حقوق مجلس سنای بلژیک و اعضای کمیته مزبور و انسان وان کویکن‌بورن و ژان کورنیل در بیروت همبستگی خود را با قربانیان کشتار صبرا و شتیلا سال ۱۹۸۲ اعلام کردند. بلژیکی‌ها اظهارات بازماندگان حمام خون، از جمله ۲۳ شاکی را که از شارون به دادگاه بلژیکی شکایت کرده بودند، استماع کردند. پس از استماع چندین شاهد، اعلام کردند که موقتاً «دلیل اثبات کننده‌ای» در رابطه با «شرکت فعال اسرائیل در کشتار» در دست نیست. اما دوی تأکید کرد اسرائیلی‌ها «اجازه دادند که (کشتار) صورت گیرد، کمک کردند تا این کار صورت گیرد، ولی آن‌ها با دست خود این کار را انجام ندادند و ادامه داد «برای من این هیچ‌نوع عذرخواهی محسوب نمی‌شود و حتا خیلی بدتر از آن است. وقتی که شما کار کثیفی را به دیگری می‌سپارید که انجام دهد، مسئولیت شما حتا بیش‌تر است.»

بعداظهر سناتورها زندان مخوف کیام را در جنوب لبنان مورد بازدید قرار دادند و با زندانیان قدیمی آن

مشورت کردند. این زندان در آن زمان توسط ارتش جنوب لبنان و اسرائیل به ویژه برای فلسطینیان و لبنانی‌ها دایر گردیده بود و سناتور دابی «شکنجه» صدها لبنانی را که در این زندان سال‌ها بدون هیچ بررسی قضایی در بند نگاه داشته شده بودند، محکوم کرد. البته او بین اسرائیلی‌ها و یهودیان تفاوت قایل شد و گفت اسرائیلی‌ها «کسانی هستند که مسئولیت انجام حمام خون را به گردن دارند و نه یهودیان» و اشاره کرد که یهودیانی وجود داشتند که در تظاهرات علیه «تجاوز» اسرائیل به لبنان شرکت کرده بودند. و باز جنگنده‌های شکاری اسرائیلی با پرواز در ارتفاع پایین در جنوب لبنان تظاهر به حمله غافلگیرانه کردند.

روز دوشنبه ۲۲ ژانویه ۲۰۰۲ سناتور جوزی دابی طی یک مصاحبه مطبوعاتی تأییدات هیأت خود در مورد شرکت اسرائیل در کشتار صبرا و شتیلا را مجدداً تکرار کرد. او گفت: «ما اطمینان داریم که مسئولیت مقامات اسرائیلی به ویژه وزیر دفاع وقت آریل شارون مشخص است. او در این مسأله سهیم بوده است. او نه تنها این (حمام خون) را اجازه داده، بلکه حتا عاملین را به این کار ترغیب نموده است.» پس از گفت‌وگوی هیأت با نخست‌وزیر لبنان رفیق حریری، دابی استقلال دستگاه حقوقی بلژیک را برجسته کرد و گفت که آن‌ها به عنوان سناتور نمی‌توانند قضاوت کنند که آیا آریل شارون محکوم خواهد شد یا نه. دابی هم‌چنین گفت که برخی از «رهبران و جنبش‌های» لبنانی که این حمام خون را به راه افکنده بودند، به دادگاه احضار خواهند شد «ولی این کار نیاز به زمان خواهد داشت». سناتور مذکور گفت که این هیأت به لبنان آمده تا «اطلاعاتی در مورد مسئولیت کشتار صبرا و شتیلا جمع‌آوری کند و در چارچوب قوانین بلژیک متعلق به سال ۱۹۹۳ که دادگاه‌های کشور را مجاز می‌ساخت جنایات علیه انسانیت را مورد تعقیب قرار دهد، در اختیار دادگاه مربوطه قرار دهد.» دابی و وان کویکن‌بورن تأکید کردند که مسئولیت مقام‌های نظامی اسرائیلی در این کشتار «وحشتناک» «مسجل» می‌باشد و کویکن‌بورن «مسئولیت فرماندهی» این کشتار را که به قتل قریب ۲۰۰۰ فلسطینی غیرمسلح انجامید به گردن آریل شارون وزیر دفاع وقت و مسبب اصلی حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ انداخت.

روز سه‌شنبه ۲۳ ژانویه ۲۰۰۲ در بیروت یک ملاقات مخفی مابین الیاس حبیقه و دو سناتور بلژیکی صورت

گرفت. حبیقه به اطلاع دو سناتور نامبرده رساند که خود را در معرض خطر مرگ می‌بیند. یکی از سناتورها، یعنی جوزی دابی روز پنج‌شنبه ۲۵ فوریه پس از آن که هیأت به بروکسل بازگشته بود گفت که از حبیقه پرسیده که آیا او خود را مورد تهدید جانی احساس می‌کند و حبیقه پاسخ داده بود: «من در خطر. می‌خواهم اسراری را فاش کنم.» حبیقه مدعی شده بود که به قدر کافی سند علیه شارون در اختیار دارد تا این فرد اسرائیلی را به خاطر نسل‌کشی با غل و زنجیر عازم زندان کند. او در مقابل خبرنگاران با لبخند گفته بود: «منتظرم که کشته شوم. تعجب می‌کنم که چرا این همه مدت دوام آورده‌ام.»^{۱۷۸}

روز چهارشنبه ۲۴ ژانویه ۲۰۰۲ در حدود ساعت ۹:۳۰ صبح حبیقه همراه محافظان خود (فارس زویدان، میتی اجرام و والد زئین) آپارتمان خود را در خیابان کمال اسد در الحازمیه که در بخش جنوب رقی بیروت قرار دارد به سوی دفتر خود در سن‌الفیل ترک کرد. هنوز دیری نپاییده بود که راننده رنجرور آبی او مجبور به ترمز شد تا به یک ماشین مرسدس که در کنار خیابان باریک پارک کرده بود، اجازه عبور دهد. به ناگاه مرسدس با شدت عظیمی منفجر شد. ظاهراً افراد ناشناس از راه دور تخمیناً ۱۰ کیلو TNT را که در مرسدس تعبیه شده بود، منفجر ساختند. انفجار حتا بقایای جسد سوخته جنگ‌سالار مقتول را ۶۰ متر دورتر پرتاب کرده بود. در این سوءقصد هر سه محافظ شخصی حبیقه و یک عابر پیاده به قتل رسیدند و شش نفر مجروح شدند. انفجار ساختمان‌های مجاور را سیاه کرد و چند دوجین خودرو پارک شده در محل را متلاشی نمود و حتا شیشه‌های ساختمان‌هایی را که در یک کیلومتری محل حادثه قرار داشتند، شکست.^{۱۷۹}

حیرت‌انگیز بود که قتل حبیقه در نزدیکی محل سکونت او وقوع پیدا کرده بود. این منطقه به خاطر نزدیکی به قصر ریاست جمهوری و وزارت دفاع بسیار سخت تحت محافظت قرار داشت. علاوه بر آن، تعداد زیادی از افسران عالی‌رتبه در آن منطقه زندگی می‌کردند و در آن زمان دژ سازمان جاسوسی سوریه نیز در همین منطقه قرار داشت. در این منطقه یک چنین عملیاتی را انجام دادن نه تنها بسیار مشکل، بلکه بسیار خطرناک به نظر می‌رسید. مضاف بر آن، خیابانی که سوءقصد در آن انجام شد، تا چند روز پیش از آن در دست ترمیم گسترده قرار داشت و این‌طور به نظر می‌رسید که عملیات به دنبال تصمیم فوری،

سریعاً طراحی شده و در دست اجرا قرار گرفته بود. و جالب توجه این که اگر حقیقه تصمیم می گرفت راه دیگری را انتخاب کند، گویا در خیابان‌های مجاور محل نیز خودروهای حامل TNT پارک شده بودند.^{۱۸۰}

تشابه‌هایی که با سوءقصد به رفیق حریری در روز ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ وجود دارند، قابل اغماض نیستند. البته در قتل حریری مقدار به مراتب بیش تری مواد منفجره به کار گرفته شده بود تا در مورد حقیقه. هر دو بمب ظاهراً از راه دور منفجر گردیده بودند و درست مانند مورد حریری، محل سوءقصد به حقیقه نیز قبلاً در دست ترمیم قرار داشت. در هر دو مورد پس از وقوع سوءقصد گروه‌های مطلقاً ناشناسی در تماس با رسانه‌ها مسئولیت ترور را به عهده گرفتند. (در مورد حقیقه گروه لبنانیان خواهان لبنان آزاد و مستقل) اجازه دهید اشاره کنم: وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا این سوءقصد را در لیست خود در مورد ضربات تروریستی سال ۲۰۰۲ در سطح جهان، حتا با یک کلام هم ذکر نکرد.

سه روز پس از مرگ حقیقه چرخش عجیبی صورت گرفت: آری گوس، خبرنگار رادیو اسرائیل، مسؤول بخش مسایل عربی روز ۲۷ ژانویه ۲۰۰۲ گزارش داد که الیاس حقیقه یک روز قبل از مرگ خود به سناتور بلژیکی وان کویکن‌بورن طی یک ملاقات محرمانه گفته بود «که او در نظر ندارد نخست‌وزیر اسرائیل آریل شارون را به عنوان مسؤول کشتار صبرا و شتیلا معرفی کند.» این مطلب را وان کویکن‌بورن «شنبه شب در یک مصاحبه تلویزیونی با فرستنده الجزیره ساعت ۲۲:۳۵ اعلام کرد.» گوس بخش‌های متناسب از مصاحبه را پخش کرد؛ وان کویکن‌بورن به زبان انگلیسی سخن می گفت که هم‌زمان به عربی ترجمه می‌شد، به طوری که ممکن بود هر دو زبان را شنید.^{۱۸۱}

رئیس‌جمهور، امیل لحدود پس از سوءقصد تأکید کرد که هرچند اسناد مشخصی در دست ندارد، ولی حدس می‌زند که اسرائیل عامل سوءقصد است. وی در مقابل آژانس خبری رویترز گفت: «اگر در نظر بگیریم که چه کسی در این میان منفعت می‌برد، خیلی ساده می‌توان به این نتیجه رسید.» نخست‌وزیر وقت رفیق حریری نیز این امر را تصدیق کرد: «هر کس معتقد است که این واقعه با شارون در رابطه است و حقیقه شاهد اصلی در این ماجرا بوده است ... درست مثل فیلم‌های سینمایی؛ شاهد هنوز به دادگاه نرسیده، کشته

می‌شود.» سه سال بعد خود او به قتل رسید.

مروان حماده (تصویر)، وزیر مسایل اتباع خارجی در امان توضیح داد: «روشن است که اسرائیل در این محکمه تاریخی در بلژیک که شارون به خاطر کشتار آوارگان فلسطینی در صبرا و شتیلا مطمئناً محکوم خواهد شد، علاقمند به داشتن شهادی علیه خود نیست. ما زیر سلطه شارون جنایتکار در بیروت رنج زیادی تحمل کردیم و امروز مردم فلسطین هستند که از دست او رنج می‌کشند.» این‌ها سخنان سنگینی علیه اسرائیل



بود. روز اول اکتبر سال ۲۰۰۴ سوءقصدی توسط تعبیه بمب در یک خودرو علیه حماده صورت گرفت. حماده نجات یافت، ولی راننده خودروی او کشته شد.

چند ساعت پس از قتل، وزیر کشور لبنان الیاس المر (تصویر)، یک مصاحبه مطبوعاتی ترتیب داد و اعلام کرد که مقامات رسمی «آگاهند که اسرائیل و مأمورین آن در پس این اقدام تروریستی قرار دارند.» الیاس المر نیز روز ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۵ در اثر یک سوءقصد در آنتلیاس در شرق بیروت به شدت مجروح شد و گویی



در اثر یک معجزه در قید حیات ماند. در این سوءقصد یک نفر کشته و تعداد زیادی از مردم مجروح شدند. حتا سلیم الحص که بنا به گفته رابرت مارون حاتم آکا «کبرا» در سال ۱۹۸۴ از طرف حبیقه مورد سوءقصد قرار گرفته بود، «اسرائیل» را به خاطر سوءقصد محکوم کرد و کشور یهود را متهم نمود که مسؤولیت شارون در کشتار صبرا و شتیلا را «پرده‌پوشی» می‌کند.

حزب کمونیست، یک رقیب سیاسی حبیقه، طی اعلامیه‌ای با اشاره به روند تکاملی او در گذشته که اول با اسرائیل و بعدها با سوریه در تماس بود، زندگی حبیقه را «مملو از ماجراجویی» توصیف کرد که «یک روز به این جبهه تعلق داشت و روز بعد به جبهه مقابل می‌گروید.» حزب «دستگاه شارون» را متهم به

سوءقصد کرد تا «رییس خود را از شرمندگی» کشتار نجات بخشد.
 جورج حاوی (تصویر) دبیراوم وقت حزب کمونیست روز ۲۱ ژوئن
 سال ۲۰۰۵ به دنبال یک سوءقصد در بخش وطنی المصیطفه بیروت به
 قتل رسید.



در رد اتهام‌های مروان حماده، وزیر امور خارجه وقت اسرائیل، شیمون

پرز گفت: «این اتهام‌ها کاملاً بی‌پایه است. ما خاک لبنان را ترک کرده ایم و نمی‌خواهیم دیگر هیچ
 نقشی را در آنجا ایفا کنیم.» یکی از مشاورین شارون این اتهامات را بی‌معنی و کاملاً دروغ نامید.

پس از آن فرضیه‌های فراوانی در مورد این که کدام جناح می‌تواند سوءقصد را سازماندهی و به اجرا
 گذارده باشد، شایع گردید؛ تحقیقات سازمان‌های امنیتی لبنان نتیجه نداد. البته اسرائیل کماکان در صدر
 لیست محرکان باقی ماند. بعد از اسرائیل، سوریه، فلسطینیان و حزب‌الله مطرح می‌شدند. البته فورس لیباز،
 به ویژه جناح رادیکال آن هم مورد سوءظن قرار داشت. هواداران سمیر جعجع گویا در سال ۱۹۹۱
 سوءقصدی علیه حبیقه انجام داده بودند؛ حبیقه جان سالم به در برد، ولی یکی از محافظین او به قتل رسید.
 در ژوئن سال ۱۹۹۸ از طرف مقام‌های لبنانی توطئه کارمندان سابق سازمان جاسوسی فورس لیباز افشا شد.
 آن‌ها در نظر داشتند حبیقه و همین‌طور ارتشبد قاضی کنعان رییس سازمان ضدجاسوسی ارتش سوریه در
 لبنان و همین‌طور وزیر کشور وقت میشل المر را به قتل رسانند.

اعضای هسته تروریستی مورد اتهام گویا دستورات خود را از طریق اینترنت از دفتر فورس لیباز در
 استرالیا دریافت می‌کردند.^{۱۸۲} واقعاً ممکن است که اعضای سابق فورس لیباز حبیقه را به قتل رسانده
 باشند، زیرا نگران بودند که او در مورد نقش آنان در طی کشتار افشاگری کند.

البته در آغاز تحقیقات نوعی ردپای «داغ» موجود بود. نیروهای امنیتی داخلی روز شنبه بعد از سوءقصد
 فروشنده خودرو آنتوان روهایم از جزین را در رابطه با فروش مرسدس بنزی که مواد منفجره در آن

جاسازی شده و در قتل حبیقه به کار رفته بود، دستگیر کردند. قبل از آن پلیس دارنده خودرو، جورج حنا و پسرعموی او را در عین‌المیر در جنوب لبنان دستگیر کرد. علاوه بر آن، روز جمعه قبل از آن دو فرد دیگر، ظاهراً به عنوان شاهد دستگیر شدند که البته پلیس اطلاعاتی در مورد آن‌ها در اختیار انظار عمومی قرار نداد.

جورج حنا به بازرسان گفت که او یک ماه قبل مرسدس توسی رنگ را به قیمت ۹۰۰۰ دلار به دو نفر فروخته که ظاهراً مدارک جعلی ارایه کرده بودند. برعکس، روهایم صاحب شرکت تجارتي در جزین بود، جایی که جورج حنا خودرو خود را به معرض فروش گذاشته بود و در ضمن شاهد معامله مابین حنا و دو فرد ناشناس شده بود. در عوض شاربل حنا پسرعموی او توصیف کامل و دقیقی از دو خریدار کرد.^{۱۸۳}

وقتی روشن شد که دستگیرشدگان به نگهبانان درختان سدر مربوطند، به ناگاه آقای ناجی ن. نجار و دولت لبنان آزاد در تبعید بیدار شدند و روز ۶ فوریه ۲۰۰۲ طی یک اطلاعیه مطبوعاتی اعلام داشتند: «پس از آن که جنوب لبنان به دست حزب‌الله افتاد سوریه و نمایندگان آن در ارتباط با سازمان‌های جاسوسی لبنان اطلاعات وسیعی را در رابطه با عناصر هوادار اسرائیل در جنوب لبنان مبادله کردند تا آن‌ها را تحت نظارت قرار دهند. عمده‌ترین بخش کنترل روی نگهبانان درختان سدر و میهن‌پرستان ارتش جنوب متمرکز شده بود، که مکرراً توسط بمباران خانه‌ها و خودروهای آن‌ها مورد مزاحمت قرار گرفته و توسط حزب‌الله و سازمان‌های جاسوسی تحقیر می‌شدند. این گام‌ها حتا پس از آن که سازمان جاسوسی لبنان در همکاری با حزب‌الله سپر بلای خود را یافتند، پایان نپذیرفت. این فرد دارنده خودرو توسی رنگ از عین‌المیر، یک مسیحی بی‌چاره بود که می‌توانست برای گشایش راه بیت‌المقدس مورد استفاده قرار گیرد. این اقدام پای حزب نگهبانان درختان سدر را که علیه اشغالگری سوریه مبارزه می‌کنند، نیز به میان می‌کشد. و از این طریق دولت لبنان می‌تواند موساد و نخست‌وزیر اسرائیل شارون را متهم سازد. در عین‌المیر حضور نگهبانان درختان سدر بسیار قوی است... چهار فردی که دستگیر شده اند، از هواداران نگهبانان درختان سدر هستند و روحشان از این جنایت بی‌خبر بوده.

تنها چیزی که دارنده مرسدس توسی می دانست این بود که که او مرسدس خود را به فردی به نام « John Doe » در لبنان فروخته.^{۱۸۴} این آقای «جان دو» چه کسی بود؟ پلیس لبنان او را یک «جاسوس مخفی» اسرائیلی می پندارد که ماشین آبی رنگ را با مدارک جعلی خریداری کرده. دولت لبنان دارنده مرسدس آبی رنگ را مسؤول می داند که خودروی خود را به این فرد ناشناس «جان دو» فروخته.

ولی «جان دو» همان شخصی است که سازمان جاسوسی لبنان در هماهنگی با حزب الله فرستاده بود تا خودروی نامبرده را از هوادار نگهبانان درختان سدر در عین المیر با ارایه مدارک جعلی خریداری کند ... و اکنون دستگاه جاسوسی لبنان در جست و جوی همان آقای «جان دو» است که خود برای خریداری خودروی آبی رنگ گسیل داشته بود.^{۱۸۵}

و باز می رسیم به همان آشنایان قدیم خود که تقریباً فراموششان کرده بودیم. ولی یک عکس بسیار زیبا موجود است که خاطرات را برای همیشه زنده نگاه می دارد.^{۱۸۶} این عکس در وبسایت بنیاد لبنانی برای صلح قرار دارد، که رییس حزب نگهبانان درختان سدر، اتین سغر به مناسبت «کنفرانسی» در واشنگتن DC در کنار ناجی ن. نجار، فرانسوا معراوی، موری کال و برخی دیگر از «دمکراسی سازان» لبنان و خاورمیانه نشسته است؛ جملگی با چهره های مصمم و تسلیم ناپذیر.

دوباره به خاطر بیاوریم چه پاسخی به این سؤال که آیا ناجی ن. نجار در سال ۱۹۹۳ به طور ناجوانمردانه ای شهید ندیم عبدالنور را به قتل رسانده، داده شده بود:

«نجار ۱۵ سال پیش یکی از بهترین افسران الیاس حبیقه بود؛ این در لبنان یک واقعیت روشن است ... فراموش نکنید که حبیقه در آن زمان رییس سازمان جاسوسی فورس لیبانز بود و بسیار از افسران مسیحی فورس لیبانز به او وفادار بودند. سال ها بعد، در حین جنگ، حبیقه یک گروه ضربتی را به شهر زحله اعزام کرد تا نجار را به قتل رسانند. چهار گلوله به نجار اصابت کرد ولی او جان سالم به در برد. به این دلیل نجار از حبیقه جدا شد و در راه مبارزه برای آزادی لبنان راه خود را در پیش گرفت ... با در نظر گرفتن کلیه چالش ها و اتحادهای سیاسی که جنگ لبنان ایجاد می کرد.

مایلم از این آقا بیرسم چرا در ادبیات حرفه‌ای ایشان نجار یک خائن محسوب می‌شود؟ چون بعد از آن به اعتقادات خود پای‌بند مانده؟ جمع نیز مانند حبیقه در سال‌های آخر قدرت خود به سمت سوریه کشیده شد. جمع در قردادحه در سوریه چه می‌کرد؟ آیا باید او را یک قهرمان دانست و یا او را هم خائن محسوب کرد؟^{۱۸۷}

آیا الیاس حبیقه یک گروه ضربتی اعزام کرد تا ناجی ن. نجار را به قتل رساند؟ باید با این همه دنگ و فنگ، حتماً ناجی نجار در فورس لیبانز برای خودش آدمی بوده باشد. کارآگاه دقیق پلیس در چنین وضعی فوراً گوش‌هایش تیز می‌شود؛ انتقام، انگیزه کلاسیک قتل. ولی در مورد حبیقه، انتقام تنها انگیزه نبود و اگر قاتل تحت تأثیر چنین احساساتی هم قرار می‌داشت، تنها می‌توان آن را افه جنبی مطلوب تعبیر کرد. طبیعی است که برای افرادی که در این جنایت سهم بودند انگیزه‌های متعددی وجود داشت تا حبیقه جانی را برای همیشه از سر راه بردارند؛ مثلاً دلیل سیاسی تا از بی‌آبرویی آریل شارون و از مسؤلیت اسرائیل در قبال نسل‌کشی جلوگیری شود. ولی قابل تصور است و شراکت محافل ستیزه‌جویی که در فصل گذشته کتاب در مورد آن‌ها سخن رفت، در برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی و اجرای جنایت نامبرده تا حدی ممکن به نظر می‌رسد. یک دادرس وظیفه‌شناس و از نظر سیاسی بی‌طرف این امر را هرگز مورد اغماض قرار نخواهد داد. طبیعتاً شخص ناجی ن. نجار رد پای مهمی است که باید حتماً دنبال گردد؛ چه در مورد حبیقه و طبیعتاً به همین صورت نیز در مورد قتل رفیق حریری (به دلیل تکرار واقعه). در ضمن به یادم افتاد که پروفیسور موری کال، آن شبه‌جاسوس شیطان محاورات خود را به ناگاه قطع کرد، چون شاید متوجه شده بود که در مورد حبیقه و نجار بند را آب داده و انگیزه قابل تعمقی را ارایه داده است؟

واحد ۵۰۴ – ستون پنجم

اسرائیل با پول، مرتد خریداری می‌کند. واحد تروریستی اسرائیل، Unit 504. آماده ساختن مقدمات برای حمله به لبنان. ضربات تروریستی در کشور درختان سدر. مأمورین لبنانی یک شبکه جاسوسی و تروریستی اسرائیل را کشف می‌کنند. «Facility 1391»: گوانتاناموی اسرائیلی - زندان‌های شکنجه و مؤسسات

سربازگیری برای جاسوسان و جانپان در خدمت دولت اسرائیل.

بازنگری ضروری گذشته

«لحظه حقیقت فرا رسیده است. ما در قلب میدان مبارزه قرار داریم. این مبارزه یک برنده و یک بازنده خواهد داشت. تسلیم ساده است، ولی موفقیت چیزی است که سخت تر به دست می آید: ما تضمین می کنیم که از این آزمون سرفراز بیرون خواهیم آمد؛ موفقیت محتاج شهامت و استقامت است. یک سرباز خوب در انتظار لحظه حقیقت بر لحظات ترس فایق خواهد آمد و به جای آن به پیروزی دست خواهد یافت.

اگر خدا بخواهد که ما شهید شویم، در آن صورت تاریخ نام ما را به خط سرخ بر پرچم فراموش نشدنی سدر، ثبت خواهد کرد. اما اگر ما پیروز شویم، لحظات شکوه را صادقانه و صمیمانه جشن خواهیم گرفت. سربازان سرنوشت، لبنان را به بعدا، آنجا که قرار ملاقات بعدی ما خواهد بود، بازگردانید، تا از کسانی که در میدان مبارزه سرنوشت جان باختند قدردانی کنیم و احترام پرچم خود را پاس داریم!»

نچار ۰۱

۴ مه ۲۰۰۰

اسکوندیدو، CA، ایالات متحده آمریکا

شعارهای جنگی شاعرانه فوق که دیگر بر یک فرد روشنفکر معاصر اثری ندارد و شاید حداکثر او را به سرفه بیافکند، از لبان غمناک رییس دولت لبنان آزاد در تبعید، ناجی ن. نچار درست هنگامی جاری شد که ارتش اسرائیل در ماه می ۲۰۰۰ از جنوب لبنان عقب‌نشینی کرد و مرتدین ارتش جنوب لبنان را تنها گذارد و مبارزین وفادار در اغتشاش و هرج و مرج کلی مجبور به فرار شدند.

فقط ده ماه گذشت تا موری کال، آمریکایی، اسرائیلی، مدیر بنیاد لبنانی صلح، یار سازمان‌های جاسوسی و دست راستی، دوقلوی ناتنی نچار، «مطلع شد» که مرتدین مجدداً سازمان خود را احیاء می کنند. طی گزارشی با تیتیر بامسمای «بیروت بیدار شو، شارون می آید» در مارس ۲۰۰۱ وضعیت استراتژیکی را مورد

تحلیل قرار داد و ز منابعی نقل قول کرد که «می‌گویند، شارون قدرت سیاسی خود را به کار خواهد گرفت تا اعضای ارتش جنوب لبنان را که با اسرائیل همکاری کرده بودند و بعد در اثر عقب‌نشینی غیرمترقبه اسرائیل از جنوب لبنان با خانواده‌های خود هزار هزار متواری شده بودند، مورد حمایت قرار دهد. شارون به روشنی اعلام کرد، آنچه که اسرائیل با آنتوان لحد و ارتش او کرد، یک «خیانت» بوده... و اسرائیل باید پناهگاهی برای اعضای ارتش جنوب لبنان باشد و آنان را برای مأموریت‌های آینده جلب نماید تا به خانه‌های خود بازگردند و لبنان را آزاد سازند.» تریس شو اخیراً گزارش داد، «سال‌ها قبل از تولد انقلاب سدر، اسرائیل سربازان ارتش جنوب لبنان را که در طی جنگ داخلی لبنان با ارتش اسرائیل IDF هم‌دستی داشتند به عنوان تبعه اسرائیل به رسمیت می‌شناخت و کمک هزینه‌هایی تا ۱۰,۰۰۰ دلار به آن‌ها می‌پرداخت.»^{۱۸۸}

نیروهای امنیتی و ارتش اسرائیل، واقعاً ۱۵۰۰ نفر از اعضای سابق ارتش جنوب لبنان را به استخدام خود درآوردند و دو برابر حقوقی که در دوران اشغال حریم امنیتی در جنوب لبنان شامل حالشان می‌شد، به آن‌ها می‌پرداختند. حقوق آن‌ها بین ۱۰۰۰ دلار برای سربازان ساده تا ۳۰۰۰ دلار برای درجات افسری بود. چون مطلب بعدی خیلی جنجالی‌تر است می‌گذاریم کال که دسترسی بهتری به منابع دارد، تعریف کند. او می‌نویسد: «اسرائیلی‌ها در تابستان ۲۰۰۰ به اصطلاح واحد ۵۰۴ را که متخصص جاسوسی در منطقه لبنان بود، مجدداً احیاء نموده و به تعلیم افراد پرداختند. این گروه نظامی که به "بخش عملیات ویژه" شهرت داشت، زمانی واحدهای کماندویی در اختیار داشت که از اعضای ارتش جنوب لبنان تشکیل شده بود و آن‌ها در آنجا آماده می‌شدند و تعلیم می‌دیدند. آن‌ها برای جنگ‌های پارتیزانی، برای قتل، برای نفوذ و برای استفاده از مدرن‌ترین تکنیک‌ها برای ساختن بمب‌های ویژه خودرو (!) تعلیم می‌دیدند.» شین‌بت که ارگان مسؤل برای امنیت داخلی است برای این کار واحد ویژه‌ای از ارتش جنوب لبنان را که از ۲۵۰ نفر تشکیل می‌شد، تشکیل داده بود. اعضای آن از دهات جنوب لبنان انتخاب شده بودند، زیرا لهجه آن‌ها به لهجه فلسطینیان بسیار شباهت داشت. در ضمن: به خاطر بیاورید فرد ناشناسی که پس از قتل رفیق حریری به فرستنده الجزیره تلفن زده بود نیز دارای لهجه عجیبی بود. برگردیم به اصل مطلب؛ این اعضای جدید

می‌بایستی که با واحدهای «زیرزمینی» شین‌بت که در رسوخ و «تلاشی» شهرهای فلسطینی تبحر دارند، در هم می‌آمیختند.^{۱۸۹}

علاوه بر آن، «منابع اطلاعاتی غربی» کال پیش‌تر از آن یعنی در مارس سال ۲۰۰۰ مطلع بودند که عناصر واحد ۵۰۴ به قبرس سفر کرده تا خود را برای نفوذ در مناطق مختلف لبنان آماده کنند. این «منابع» همین‌طور برنامه‌های اتین سقر، رهبر نگهبانان درختان سدر در مورد احیای هسته‌های سازمان جوانان مسیحی را افشا(!) کردند و گزارشات امنیتی (که تنها کال در اختیار داشت) اشاره به نشانه‌هایی از «بسیج» بخش‌هایی از فورس لیباز داشتند که از طریق تماس با اعضای سابق که به کانادا، استرالیا و ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرده بودند، صورت گرفته بود. علاوه بر آن، گویا گزارش‌های سازمان‌های جاسوسی تأیید کرده بودند که قاسم توما یکی از فرماندهان فورس لیباز، ایالات آمریکا را به سوی قبرس ترک کرده بود تا از طریق تماس بسیج نیروهای موجود در لبنان را آغاز کند.

برای درک اهمیت واحد ضربتی ویژه ۵۰۴ که عمدتاً از اعضای سابق ارتش جنوب لبنان تشکیل شده بود، لازم است که اجمالاً به تاریخ معاصر لبنان نظر افکنیم.

در ژوئیه ۱۹۹۸ ادارات امنیتی لبنانی پیروزی بزرگی را جشن گرفتند. آن‌ها یک حلقه جاسوسی متشکل از ۷۷ نفر را که برای کشور همسایه جنوبی و دشمن بزرگ، اسرائیل جاسوسی می‌کردند افشا کردند. ۱۷ نفر از این جاسوسان فقط در حریم حفاظتی جنوب لبنان در مرز اسرائیل دستگیر شدند. چگونه این حلقه جاسوسی افشا شد، تا امروز معلوم نشده. منبعی مدعی بود که فردی دروزی به نام رجا وارد که به عنوان افسر اطلاعاتی در ارتش جنوب لبنان (که با اسرائیل همکاری داشت) خدمت می‌کرد، خود را تسلیم کرده بود و اطلاعات فوق را افشاء نموده بود. در جای دیگری شایعه یافته بود که نیروهای امنیتی لبنان پس از آن که سوءقصدی را علیه سفارت آمریکا در بیروت ناکام ساختند، این گروه را کشف کرده اند.

در واقع امر افراد ناشناسی روز یک‌شنبه ۲۱ ژوئن ۱۹۹۸ سفارت آمریکا در بیروت را با نارنجک مورد

حمله قرار دادند. وزیر امور خارجه لبنان فارس بویز روز دوشنبه تأکید کرد که اسرائیل در پس این سوءقصد قرار دارد. او در طی یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: «نارنجک‌هایی که حومه سفارت را مورد حمله قرار دادند، یک پیام سیاسی بود که تنها می‌توانست از طرف اسرائیل ارسال شده باشد، با این هدف که انظار عمومی را از سیاست توسعه‌طلبانه شهرک‌سازی در قدس اشغالی و اعمال خود در مورد مسأله روند صلح در خاورمیانه منحرف سازد». بویز ادامه داد که این حادثه واکنشی است نسبت به مخالفت لبنان با پیش‌شرط‌های اسرائیل در مورد اجرای قطع‌نامه ۴۲۵ سازمان ملل متحد. این قطع‌نامه در مارس ۱۹۷۹ از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد تصویب شد که خواستار خروج فوری ارتش اسرائیل از جنوب لبنان بود. معاون نخست‌وزیر و وزیر کشور میشل المرّ اعلام کرد کشور او اسرائیل را متهم می‌کند که در «اختلالات کنونی امنیتی» در لبنان که تاکنون به مرگ دو نفر منجر شده، شرکت دارد. او در یک برنامه تلویزیونی صریح‌تر گفت: «ما حدس می‌زنیم که اسرائیل کوشش می‌کند، بی‌نظمی و سردرگمی در لبنان به وجود آورد.»^{۱۹۰} ریچارد جونز، سفیر وقت ایالات متحده در بیروت گفت که هدف انفجار در نزدیکی سفارت به هم زدن ثبات و امنیت منطقه و ایجاد مشکل در روابط بین لبنان و ایالات متحده آمریکا بوده است.^{۱۹۱} (بخوان و تعجب کن! لحن کلام تا چند سال پیش این‌طور بود)

وزیر دفاع لبنان محسن دلول پس از دستگیری اعضای این شبکه تروریستی آن‌ها را مسؤول یک سلسله از انفجارها اعلام کرد که در آن زمان لبنان را به لرزه درآورده بودند. بنا بر روایت محسن دلول واحدهای ویژه ارتش لبنان به رهبری فرمانده کل قوای نظامی لبنان و رییس‌جمهور بعدی سپهبد امیل لحود اعضای هسته جاسوسی اسرائیلی را متلاشی کردند. (البته ما روایات دیگری را نیز می‌شناسیم) و حالا دقت کنید: جاسوسانی که با فورس لیبانز منحل در ارتباط بودند، ظاهراً در انجام قتل‌ها و بمب‌گذاری‌هایی که بیروت را به لرزه درآورد، نیز شرکت داشتند. یک بخش از مواد منفجره به عنوان مدرک ضبط شد. روزنامه بیروتی دیلی استار در آن زمان گزارش داد که یکی از دستگیرشدگان، شخصی به نام بسام آنتوان حرب اعتراف کرده که شخصاً کوشش کرده بود لوازم مورد نیاز برای ساختن یک بمب را خریداری کند و قصد داشته با آن وزیر کشور وقت میشل مرّ را به قتل رساند.^{۱۹۲} مزدوران همین‌طور یک اتوبوس سوری

را مورد حمله قرار داده و یا بین سربازان لبنانی نارنجک پرتاب کرده بودند.

این گروه از جاسوسانی تشکیل می‌شد که دارای ریشه‌های نژادی مختلف بودند و همگی در سال ۱۹۹۵ از طرف نیروی ویژه بدنام Unit 504 وابسته به سازمان جاسوسی اسرائیل استخدام شده بودند. جاسوسان جیره‌خوار وظیفه داشتند به ویژه اطلاعات در مورد نقل و انتقال نیروهای ارتشی سوریه جمع‌آوری کنند. البته این جاسوسان اطلاعات در مورد نقل و انتقال نیروهای حزب‌الله، رهبران آن و حتی فعالیت‌های مختلف احزاب لبنانی نیز جمع‌آوری می‌کردند. علاوه بر آن، وظیفه دیگر آنان بنا بر گفته دادستان کل لبنان ایجاد ناآرامی در کشور بود. روزنامه‌ها نوشتند که این جاسوسان در اسرائیل تعلیم دیده و فرا گرفته بودند که چگونه می‌توان اطلاعات جمع‌آوری کرد و با جوهرهای ناپیدا گزارش نوشت. روزنامه‌های اسرائیلی با خوشحالی نوشتند که دستگیرشدگان چگونه مانند داستان‌های پلیسی یازده نامه با جوهر نامبرده نگاشته و به آدرس ناشناسی در یونان ارسال داشته و در ازای آن‌ها ۷۰۳۰۰ دلار دریافت کرده بودند.

اسرائیل در گذشته به ویژه در دوران جنگ‌های داخلی اعضای فورس لیبانز را که با ارتش اسرائیل همکاری می‌کردند در دو شهر ساحلی نهاریا در شمال و هرتزلیا در بخش میانی اسرائیل «اسکان دادند»، که در آنجا دوره‌های جاسوسی که از طرف موساد و شاخه‌های دیگر سازمان جاسوسی اسرائیل ترتیب داده می‌شد، پشت سر گذاردند و به عنوان جاسوس تعلیم یافتند. بخش عمده این دوره‌ها در اواخر دهه ۷۰ یعنی قبل از حمله اسرائیل به لبنان (۱۹۸۲) صورت گرفت.^{۱۹۳}

یکی از جاسوسان که در تابستان ۱۹۹۸ در لبنان دستگیر شده بود در حین بازجویی اعتراف کرد که او و همکارش برای تعلیمات ویژه در Unit 504 به اسرائیل اعزام شده بوده. واحدهای ویژه سازمان جاسوسی ارتش اسرائیل معمولاً برای تعلیم و تنظیم فعالیت جاسوسان در کشورهای عربی که با اسرائیل دارای مرز مشترک بودند، آمادگی داشتند. واحد ۵۰۴ هرگز جاسوسان اسرائیلی به کار نمی‌گرفت، بلکه فقط افرادی را که تبعه و یا ساکن کشور مزبور بود «مورد استفاده» قرار می‌داد، که «کارهای کثیف» را برای اسرائیلی‌ها انجام می‌دادند. روزنامه‌های خارجی نوشتند واحد ۵۰۴ مواجب جاسوسان خود را «با مواد مخدوری

که از پلیس (اسرائیل) دریافت می‌کرد»^{۱۹۴} می‌پرداخته است.

رسانه‌های لبنانی پس از افشای حلقه بزرگ جاسوسی، همان‌طور که گفته شد گزارش دادند که افراد دستگیر شده دارای منشأ نژادی مختلفی هستند و این «اولین بار است که یک چنین شیوه‌ای افشاء می‌گردد چون در گذشته، مثل موارد معروفی چون مورد جاسوس اسرائیلی الی کوهن تنها از یهودیان برای جاسوسی در جهان عرب استفاده می‌شد؛ و گه‌گاه در کشورهایی که در آن ساکن بودند و قبل از آن که آن کشور را ترک کنند. کوهن در اوایل دهه ۶۰ در سوریه دستگیر شد و در دمشق به دار آویخته شد». چندین سال قبل از شاهکار سال ۱۹۹۸، سازمان جاسوسی لبنان یک شبکه جاسوسی دیگر اسرائیل را افشاء کرده بود؛ این شبکه زیر نظر مستقیم موساد قرار داشت. این جاسوسان نیز از اعضا و افسران قدیم فورس لیبانز، آن سازمان شبه‌نظامی مسیحی منفور بودند. در سال ۱۹۹۳ واحد ۵۰۴ پس از آن که سرگرد ژوزف عامیت به جرم فروش اطلاعات به سازمان‌های جاسوسی سوری و آمریکایی در اسرائیل دستگیر شد، سرتیتر روزنامه‌ها را به خود اختصاص داد. پس از آن دیگر خبری از «کارشناسان» شنیده نشد.

کشور اسرائیل سال‌هاست که صاحب یک زندان مخفی است، «دژی از بتون، که هیچ راهی برای فرار ندارد.» این به اصطلاح Facility ۱۳۹۱ بر روی هیچ نقشه‌ای دیده نمی‌شود و در تصاویر هوایی نیز رتوش می‌شود؛ در نتیجه هیچ نشانه‌ای که این زندان دقیقاً کجاست، در دست نیست؛ البته مشخص است که این زندان بخشی از یکی از پایگاه‌های نظامی ارتش اسرائیل می‌باشد. این پایگاه در عین حال محل استقرار واحد بدنام ۵۰۴ است؛ در گذشته تصاویر آن در اینترنت قابل رؤیت بود که البته امروز ناپدید شده‌اند. دولت اسرائیل می‌گوید همه این کارها فقط برای این است که «امنیت کشور مختل نشود.» حتا صلیب سرخ جهانی نیز تاکنون آنجا نبوده و درست به خاطر امنیت مردم اسرائیل اجازه بازدید هم ندارد. و به همین علت نیز اولین زندانیان این قلعه لبنانی‌ها بودند.

واحد ۵۰۴ به سازمان جاسوسی ارتش تعلق دارد و بنا بر منابع خارجی نام خود را مدت‌ها پیش تغییر داده است. واحد ۵۰۴ به ویژه از طریق «شیوه کار» (human intelligence) HUMINT (جمع‌آوری اطلاعات از

طریق منابع انسانی) اطلاعات مورد نظر خود را به دست می‌آورد. بخش اعظم کار از طریق جاسوسانی صورت می‌گیرد که خارج از اسرائیل زندگی می‌کنند، مثل اعضای سابق ارتش جنوب لبنان، که از تابستان ۲۰۰۰ همین‌طور برای ساختن مدرن‌ترین بمب‌های غیرثابت تعلیم می‌بینند. البته این اردوگاه از آغاز دومین انتفاضه پس از دیدار تحریک‌آمیز آریل شارون از حرم شریف در سپتامبر ۲۰۰۰ از طرف شین‌بت نیز که بخشی از ارتش جنوب لبنان را در استخدام خود گرفته، بیش‌تر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

افسران این واحد کوچک که تحت فرماندهی یک سرهنگ به انجام وظیفه مشغول اند کاتامیم نامیده می‌شوند. آن‌ها دو خطه «کار» می‌کنند؛ عده‌ای جاسوسان را هدایت می‌کنند و عده دیگر که هاکشایم نام دارند، بازجویی می‌کنند. آویو لای، خبرنگار روزنامه‌ها آرتص در گزارش خود نوشته بود که این واحد «یک واحد کوچک و ظاهراً نخبه‌گرا است که مأموریت‌های حساسی را اجرا می‌کند» و از طرف دیگر او از یکی از اعضای واحد نقل قول می‌کند که این واحد «فرزند ناتنی سازمان جاسوسی ارتش است. گاهی اوقات به افسران نگاه می‌کنی و از خود می‌پرسی آیا آن‌ها استاندارهایی هستند که ارتش به این مناصب گمارده». لذا جای تعجب نبود که اعضای آن در سال‌های اخیر سرتیتر روزنامه‌ها را به خود اختصاص دادند: جان پیرا لراز یک آدم‌کش شد و هماهنگ‌کننده امنیتی یک کیبوتز را به قتل رساند و سرگرد ژوزف عامیت جاسوس شد و با «دشمنان خارجی» تماس برقرار کرد.^{۱۹۵} برخی دیگر از آن‌ها به گروه بزهکاران گرویدند.

واحد ۵۰۴ قبل از هرچیز کارشناس بازجویی است و به «بی‌رحمی» شهرت دارد؛ اعضای آن معروف اند که «قادر» به انجام هرگونه تبهکاری، از جاسوسی تا قتل می‌باشند. ولی روزهای شکوهمند این نیروی ویژه طی ۱۸ سال اشغال لبنان توسط اسرائیل بود، هنگامی که مبارزین اسیر حزب‌الله را مورد بازجویی قرار می‌داد و شبکه گسترده‌ای از هم‌دستان لبنانی در اختیار داشت. در اواخر دهه ۸۰ این واحد به ویژه افرادی را به اسارت می‌گرفت که ممکن بود آن‌ها را به عنوان گروگان مثلاً برای مبادله با سربازان و یا خلبانان دستگیر شده اسرائیلی مورد استفاده قرار داد.^{۱۹۶}

له آ تسمل، یک وکیل دادگستری اسرائیلی زن که قبل از هر چیز دفاع از شهروندان فلسطینی را به عهده می‌گیرد، گفت: «در این زندان واقعاً ممکن است که زندانیان به معنای واقعی کلام ناپدید شوند، احتمالاً برای همیشه.» جاناتان کوک، یک خبرنگار انگلیسی که در ناصره زندگی می‌کند، نوشت: (اتهامات حاتم آکا «کبرا» نسبت به الیاس حبیقه را به خاطر آورد) «همین‌طور تعداد زیادی از آدم‌ربایی‌ها که اغلب در خاک لبنان صورت می‌گیرند، به پای اسرائیل نوشته می‌شوند. مثلاً چهار دیپلمات ایرانی که در سال ۱۹۸۲ در بیروت «ناپدید» شدند و دیگر هرگز اثری از آنان یافت نشد.»^{۱۹۷}

در ۱۳۹۱ Facility شکنجه، ضرب و جرح اعمال می‌گردد؛ زندانیان مانند حیوان ماه‌ها در زندان انفرادی نگاه داشته می‌شوند؛ حق دفاع از خود وجود ندارد؛ در عوض زندانیان روی تشک‌های متعفن و کثیف می‌خوابند و دستگاه تهویه طوری تنظیم می‌شود که زندانیان از سرما می‌لرزند؛ به دنبال ضرب و شتم مکرر، استفاده از توالت غدغن می‌شود؛ زندانی که به صندلی طناب پیچ شده، اگر دچار خواب شود، با آب سرد بیدار نگاه داشته می‌شود؛ هر کس که اقرار نکند، باید به تصویری از عزیزان خود بنگردد با این تهدید که اگر دهان باز نکند آن‌ها را هم به این زندان خواهند کشید. این رفتار روال عادی کار در زندان کشوری است که مدعی است تنها دمکراسی در خاورمیانه می‌باشد؛ بلی تنها دمکراسی زیر درختان زیتون در دور دست.

جاناتان کوک افراد بی‌چاره‌ای را که طعم زندان‌های اسرائیلی را چشیده بودند مصاحبه کرده. او می‌نویسد: «خارجیانی که در ۱۳۹۱ Facility گرفتارند، برعکس در حیطة مسؤولیت یک شعبه ویژه سازمان جاسوسی ارتش اسرائیل قرار دارند، واحد به اصطلاح ۵۰۴. با این زندانیان چگونه رفتار می‌شود را می‌توان از سندی که وکلای مدافع دیرانی به عنوان مدرک ارایه کرده بودند برداشت کرد.

مصطفی دیرانی ... در ماه مه ۱۹۹۴ از خانه خود در لبنان ربوده شد، زیرا مأمورین اسرائیلی امیدوار بودند از این طریق اطلاعاتی در مورد خلبان اسرائیلی رون آراد که هواپیمایش در سال ۱۹۶۸ در جنوب لبنان سقوط کرده بود به دست آورند. دیرانی گویا آراد را دو سال اسیر نگاه داشته و سپس او را به ایران «فروخته» است.

همراه با شیخ عبدالکریم عبید یک زندانی سرشناس دیگر حزب الله، مصطفی دیرانی ۸ سال در ۱۳۹۱ Facility اسیر بود... در ماه‌های نخست، که هنوز اسرائیلی‌ها امید داشتند اطلاعاتی در مورد آزاد به دست آورند، دیرانی توسط یک افسر عالی‌رتبه که به نام «سرگرد جورج» شهرت داشت مورد بازجویی قرار گرفت و شکنجه شد. با این که در آن زمان شکنجه در اسرائیل از نظر قانونی مجاز بود، دیرانی اکنون علیه دولت اسرائیل و سرگرد جورج به خاطر تجاوز جنسی در دو مورد شکایت کرده است. یک بار گویا سرگرد جورج سربازی را موظف به تجاوز به او کرده و بار دیگر خود او باتومی را به روده او فرو برده است.

سربازانی که در این زندان خدمت می‌کرده اند اظهارات دیرانی را با ایراد سوگند مورد تأیید قرار داده اند. ت. ن. یکی از افسران بازجو اقرار کرد: «می‌دانم که تهدید به فرو بردن باتوم به روده فرد زندانی متداول بود. واقعاً در نظر گرفته شده بود که در صورت عدم اقرار متهم باتوم به روده او فرو برده شود.» در شکواییه‌ای به نفع سرگرد جورج که ۶۰ افسر اسرائیلی امضا کرده بودند، انکار نمی‌شود که یک چنین اعمالی انجام می‌شدند. تنها شکوه می‌شد که عادلانه نیست که سرگرد جورج را به خاطر استفاده از شیوه‌هایی که به طور کل در زندان‌ها متداول بود، مجازات کرد. جورج از عان کرد که زندانیان در طی بازجویی برهنه بودند.

جهاد شومان، یک شهروند انگلیسی که متهم به عضویت در حزب الله است، پس از دستگیری در بیت المقدس در ژانویه ۲۰۰۱ سه شبانه‌روز در Facility زندانی شد. او تعریف می‌کرد که سربازان او را به شدت مضروب کردند «بعد از این که آن‌ها چشم‌بند مرا گشودند در پیرامون من ۱۵ سرباز مسلح ایستاده بودند، برخی از آن‌ها چماق به دست. برخی از آنان مرا مضروب کردند، به این طرف و آن طرف پرتاب نمودند و از پشت مرا مورد ضرب قرار دادند.» کمی بعد او توسط مردی انیفورم پوش مورد بازجویی قرار گرفت که به او گفت: «باید اقرار کنی، در غیر این صورت کلکت کنده است و هیچ کس نخواهد فهمید که چه اتفاقی رخ داده. اقرار کن یا بمیر.»^{۱۹۸}

حال از زبان یکی از «استخدامی‌ها» بشنویم: «خانواده ماراگاس به هواداری و پشتیبانی از جنبش آزادی‌بخش فلسطین شهرت دارد و بسیاری از آنان سال‌های طولانی را در زندان‌های اسرائیل به سر برده اند، برخی از آنان به علت حمله به خائنین و هم‌دستان اسرائیل. یکی از پسرعموهای او به علت قتل ۵ نفر از جاسوسان و هم‌دستان اسرائیل به بیش از ۱۰۰ سال زندان محکوم شد و برادر او ۷ سال در زندان بود، زیرا به یکی از خائنین حمله برده بود. ... او گفت که پس از یک سال و نیم در واحد ۵۰۴ او دست به همکاری با خدمات امنیتی شین‌بت زد (البته شین‌بت در جواب به این سؤال نه تأیید و نه رد کرد که چه کسانی برای آن کار می‌کنند). مارگا گفت، مسأله پول نبود. در واحد ۵۰۴ اصلاً پولی دریافت نمی‌کرد و شین‌بت ماهانه فقط ۱۵۰۰ شه‌کل به او می‌پرداخت. نفع جریان در جای دیگر بود. او گفت: «من احساس امنیت می‌کردم، می‌دانستم که هر اتفاقی بیافتد، اگر دچار مصیبتی شوم و نتوانم به خانواده خود کمک کنم، می‌توانم از کمک افراد پر قدرت این کشور برخوردار شوم» ...^{۱۹۹}

طیف فعالیت‌های واحد ۵۰۴ ظاهراً بسیار گسترده است؛ از شکنجه، اغفال، جاسوسی گرفته تا قتل، هرچه که یک سیستم اجتماعی برای بقای خود نیازمند است، این واحد در کاتالوگ توانایی‌های خود داشت. این واحد ظاهراً شبکه جاسوسی گسترده‌ای را نیز سازمان داده بود؛ تنها آن‌طور که در آغاز گفته شد حلقه جاسوسی که سال ۱۹۹۸ در لبنان افشا شد از ۷۷ نفر تشکیل شده بود؛ در نوامبر همان سال ۵۷ نفر آن‌ها به جرم «هم‌دستی با اسرائیل از طریق این واحد» محکوم به مرگ گردیدند. ولی باز در تابستان سال ۲۰۰۰ سرهای جدید هیدرا به دنبال سربازگیری از بین نیروهای ارتش جنوب لبنان مجدداً رشد کردند.

مارکی د ساد اسرائیلی

یک تیم دو نفره شکست‌ناپذیر: راست افراطی، کال و هوادار شکنجه، ایگال کارمون. از افسر «واحد ۵۰۴» به فرد ضداطلاعاتی. به مقصد رسیدن دانیل پیپز و زیاد ک. عبدالنور

اکنون ده سال از زمانی که موری کال این فرد اسرائیلی - آمریکایی کشور «اسرائیل را از تلاشی کامل نجات داد»، می‌گذرد. آن به اصطلاح سخنرانی محرمانه یاسر عرفات را در ۳۰ ژانویه ۱۹۹۶ در سالن آیینه

گراند هتل در استکهلم به خاطر بیاورید. «منبعی» این خبر داغ را به این پرفسور خستگی‌ناپذیر اطلاع داده بود، ولی متأسفانه نقشه‌های داغ‌تر رهبر مردم فلسطین به دلایل نامشخصی (شاید برای حفظ امنیت منبع) تازه روز ۱۵ فوریه ۱۹۹۶ در اختیار فرستنده اسرائیلی آروتز شه‌وآ قرار داده شد، که البته داغی خود را از دست داده بود.

یک‌بار دیگر برخی از فرازهای به اصطلاح سخنرانی محرمانه یاسر عرفات در مقابل دیپلمات‌های عرب در شمال یخ‌زده اروپا را، که موری کال با سرعت حرکت یک حلزون در اختیار فرستنده رادیویی قرار داد، بازنگری کنیم. عرفات: «ما فلسطینیان همه جا از جمله بیت‌المقدس را تسخیر خواهیم کرد... آن بخش از ثروتمندان یهودی که غرامت دریافت می‌کنند به آمریکا خواهند رفت... در عرض پنج سال بیش از شش تا هفت میلیون عرب در کرانه‌های باختری رود اردن و بیت‌المقدس زندگی خواهند کرد... ما با جنگ روانی و انفجار جمعیت زندگی را برای یهودیان غیرقابل تحمل خواهیم نمود... یهودیان در بین ما اعراب زندگی نخواهند کرد... من برای یهودیان مورد مصرفی نمی‌بینم. آن‌ها یهودی اند و یهودی باقی خواهند ماند... ما اکنون نیازمند هر نوع کمکی که شما برای مبارزه ما در راه یک فلسطین متحد، تحت سلطه کامل اعراب مسلمان در اختیار ما قرار دهید، هستیم...»

دنیا این غذای یخ‌کرده را نپسندید؛ حتا دولت اسرائیل با اکراه آن را رد کرد، زیرا از گوشه کاملاً راست سرو شده بود. ناگاه مرد کارآیی قدم به میدان نهاد و از طریق نمابر اعتقاد راسخ خود به صحت این داستان را برای The Jewish Week آمریکایی که قبلاً هوش و حواس خود را از دست داده و جرأت کرده بود داستان کال را یک مشت دروغ اعلام کند، ارسال کرد. این فرد ایگال کارمون نام داشت و اعلام کرده بود: او به این داستان اعتقاد دارد.^{۲۰۰} زیبا نوشته بود.

این بچه مرشد نجیب که این طور فعالانه به کمک پرفسور موری کال شتافت، چه کسی بود؟ طبیعی است که خط قرمز نحوه برداشت ما بلاانقطاع ادامه پیدا می‌کند، زیرا او یکی از افسران بلندپایه همان واحد منفور ۵۰۴ بود که در فصل قبلی به تفصیل در موردش صحبت شد. نویسنده آلمانی هنر کیرشنر به طور مبسوط

زندگی نامه سیاسی این فرد را جمع آوری کرده که البته بدون جواب باقی نماند. ایگال کارمون از طریق وکلای خود کوشش کرد تا از نشر مقاله نامبرده جلوگیری کند. آقای کیرشنر لطف کرد و این مقاله را در اختیار نویسنده نهاد.^{۲۰۱} که دقیقاً در اختیار خوانندگان قرار داده می‌شود.

هنر کیرشنر

ایگال کارمون، یک عمر در خدمت اشغال^{۲۰۲}

زندگی نامه سیاسی پرزیدنت و بنیان‌گذار MEMRI

ایگال کارمون (تصویر) از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۲ در مناصب مختلف در رهبری دستگاه اداری نیروهای اشغالگر اسرائیلی در کرانه باختری رود اردن به خدمت مشغول بود.^{۲۰۳} در نتیجه، او دارای نقش تعیین کننده‌ای در سیستم سیاست اسرائیل در مقابل



فلسطینیان می‌باشد.^{۲۰۴} او چندین سال در سازمان جاسوسی ارتش اسرائیل بود و یکی از افسران عالی‌رتبه واحد ۵۰۴ به شمار می‌رفت،^{۲۰۵} که مسؤول جلب جاسوس و خبرچین در کشورهای عربی است و هم‌چنین به عنوان «نیم‌چه موساد» شهرت دارد.^{۲۰۶} به گفته فرمانده نیروهای سازمان ملل متحد در جنوب لبنان تیمور گوکسل، این واحد مسؤول رهبری «ارتش جنوب لبنان» بود،^{۲۰۷} که یک گروه کمکی اسرائیل و متهم به نقض حقوق بشر مثل شکنجه و قتل مخالفین سیاسی بود. اجرت اعراب جلب شده معمولاً با مواد مخدر، که واحد ۵۰۴ از پلیس اسرائیل دریافت می‌کند، پرداخت می‌شد.^{۲۰۸} موری کال، یک راست افراطی آمریکایی - اسرائیلی نحوه کار اعرابی را که توسط واحد ۵۰۴ تعلیم دیده اند، این‌طور توصیف می‌کند:

«آن‌ها برای جنگ پارتیزانی، برای قتل، رسوخ و استفاده از مدرن‌ترین شیوه‌های ساختمان بمب خودرویی

تعلیم می‌یافتند.»^{۲۰۹}

حداقل از این زمان به بعد کارموند در آمان (نام عبری سازمان جاسوسی ارتش اسرائیل) با آمریکا روابط خوبی برقرار کرد، حداقل با سیاستمداران و روزنامه‌نگاران راست افراطی. مثلاً با استیون امرسون،^{۲۱۰} یک خبرنگار از فلوریدا که از هشت سال پیش به خاطر مقالات تحریک کننده علیه مسلمانان (باندهای آدم‌کش) شهرت یافته بود. امرسون که از طرف محافل دیگر به داشتن روابط خوبی با سازمان‌های جاسوسی شهرت دارد^{۲۱۱} گرداننده سازمانی به نام International Association of counterterrorism and Security Professionals انجمن بین‌المللی مبارزه با تروریسم و امنیتی حرفه‌ای (IACSP) است که بنابر اطلاعات منابع آمریکایی کارموند در آن نه تنها عضو، بلکه مدیر بخش خاورمیانه آن نیز هست.^{۲۱۲} او در آن زمان حتا راست‌تر از حزب حاکم لیکود^{۲۱۳} محسوب می‌شد.

در آن زمان ایگال کارموند مدرک کارشناسی خود را در دانشگاه یهودی در بیت‌المقدس دریافت کرد. تز کارشناسانه او در مورد حاج امین الحسینی (مفتی اعظم بیت‌المقدس) و همکاری حاج امین الحسینی با نازی‌های آلمان بود.^{۲۱۴}

اثر دیگرش در سال ۱۹۸۵ طی دوران خدمت او در سازمان جاسوسی تهیه شده بود و تحقیقات در این زمینه بود که آیا و اساساً کنترل کامل بر شهروندان فلسطینی ممکن است.^{۲۱۵} این اثر در اختیار عموم قرار نگرفت.

مشاورین ضدتروریسم

ایگال کارموند از سال ۱۹۸۸ در زمان نخست‌وزیری اسحاق شامیر در دفتر نخست‌وزیری به عنوان مشاور مسایل تروریستی به کار اشتغال داشت. او از این زمان به بعد شغل خود را این‌طور تعریف کرد. در تقریباً کلیه نگاشته‌هایی که مربوط به زندگی‌نامه او می‌شوند این لقب مورد استفاده قرار گرفته شده. مثلاً در نشست سازمان دست راستی آمریکایی مرکز سیاست‌های امنیتی Center for Security Policy در واشنگتن، که روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۷ صورت گرفت و او با اتفاق مارتین ایندیک، فرستاده ویژه آمریکایی آن زمان برای روند صلح که بعداً سفیر آمریکا در اسرائیل شد و همین‌طور دانیل پیپز، یکی از لابی‌گرهای

حزب لیکود در آن شرکت کردند. کارمون بعدها رابطه خود با دانیل پیپز را تقویت کرد.^{۲۱۶}

از آنجا که در دوران شامیر کلیه تماس‌ها با اعراب به عنوان مبارزه با تروریسم تعریف می‌شد، در نتیجه حیطه مسؤولیت این فرد اطلاعاتی بسیار گسترده بود. او عضو یک تیم مذاکراتی سری بود که با سوریه صورت می‌گرفت^{۲۱۷} و او عضو هیات اسرائیلی در مذاکرات مادرید بود.

اوایل سال ۱۹۹۳ یعنی فقط چند ماه پس از به قدرت رسیدن اسحاق رابین و قبل از مذاکرات مخفی اسلو، کارمون از مسؤولیت خود در دفتر نخست وزیری برکنار شد، ولی مکرراً تاکید کرد که مشاور رابین بوده است، احتمالاً به خاطر این که از اعتبار او بهره‌مند شود.

«درد ماندگار نیست»

کارمون پس از برکناری از مسؤولیت سیاسی مقاله‌نویس شد و ظاهراً به مسؤولیتی که به عهده گرفته بود وفادار ماند: کلیه مقالات وی در نفی روند صلح و خطرات احتمالی آن برای قدرت نظامی اسرائیل بود. او نه تنها رابین و پرز را مورد انتقاد قرار می‌داد، بلکه حتا به نتانیاهو نیز که در مورد صلح سیاست انسداد را دنبال می‌کرد معترض بود، چون به زعم کارمون او در سیاست خود به اندازه کافی پیگیر نیست.^{۲۱۸} ... در مقالات وی بحث در مورد صلح و مذاکره نیست، بلکه در جهت یافتن راه‌حلی برای «معضل فلسطینیان»

است.^{۲۱۹} مقالات وی در روزنامه یدیعوت آخرونوت^{۲۲۰} که پرتیراثرترین روزنامه اسرائیلی است و همین‌طور روزنامه راست‌گرای جروزالم پست^{۲۲۱} انتشار می‌یابند. ولی در عین حال نیز به چشم می‌خورد که

او به مواضع سیاسی و سازمان‌های رادیکال پیرامون ملی-مذهبی‌ها نزدیک می‌شود. او در رسانه‌های

راست‌های افراطی مثل Outpost که متعلق به شهرک‌نشینان افراطی است^{۲۲۲} و یا فرستنده رادیویی

شهرک‌نشینان ملی مذهبی آروتز شه‌وا^{۲۲۳} حضور دارد. او تماس‌های خود را با روزنامه‌نگاران غربی شدت

می‌بخشد، ابتدا در ایالات متحده آمریکا و سپس با نمایندگان رسانه‌های آلمانی در اسرائیل. مثلاً با مارتینا

دورینگ از روزنامه برلینر تسایتونگ که در ماه مارس ۱۹۹۶ با او مصاحبه کرد^{۲۲۴} و در سال ۲۰۰۲ یک

مقاله‌ای در ستایش دفتر MEMRI (مؤسسه پژوهشی رسانه‌ای در خاورمیانه) در برلین نوشت.^{۲۲۵}

ولی کارمون نظرات خود را در رسانه‌های آمریکایی خیلی صریح‌تر اعلام می‌کند. در آنجا علناً خواستار شکنجه زندانیان فلسطینی برای کسب اطلاعات است. مثلاً واشنگتن پست از او نقل قول می‌کند: «هنگامی که از کارمون سؤال شد که آیا او حاضر است برای کسب اطلاعات کسی را شکنجه کند، او پاسخ داد: درد به حیات تو پایان نمی‌بخشد، درد می‌آید و می‌رود. درد گذراست ... هرکس تاکنون این تجربه را داشته ...» شکنجه برای او - مطابق با برداشت مصطلح رسمی در اسرائیل «فشار فیزیکی» است.^{۲۲۶}

ایگال کارمون ظاهراً آگاه است که در چه موردی سخن می‌گوید. یک چنین اظهارنظری از طرف یک افسر عالی‌رتبه اداره‌ای که به طور مسلم از شکنجه استفاده می‌کند، بیش از پیش پافشارانه شمردن شیوه‌های معمول می‌باشد. کارمون ظاهراً یکی از مدافعان سرسخت شکنجه است. تا چه حد خود او در دوران خدمتش در زمان اشغال شکنجه کرده و یا دستور به شکنجه داده، هنوز روشن نیست.

«باند سه نفره»

در مقاله‌ای که در هاآرتص انتشار یافت، تماس بین اسرائیلی‌های راست افراطی، سازمان‌های مسیحی اصولگرا در ایالات متحده آمریکا^{۲۲۷} و کارمون و آشنایانش از دوران اشتغال در سازمان جاسوسی، باند سه‌ضلعی نامیده می‌شد: او از مدت‌ها پیش در سازوکاری فعالیت داشت که هدفش مختل کردن روند صلح بود. هاآرتص در کنار کارمون، هم‌چنین یوسی بن آهارون و یورام‌اتینگر را جزو باند سه نفر معرفی کرده بود. این گروه با تمام امکانات با روند صلح مبارزه می‌کرد و رابطه این گروه با استیون امرسون از چند سال پیش مورد توجه رابرت فریدمان از مجله The Nation قرار گرفته بود: «یوسی بن آهارونو یورام‌اتینگر و ایگال کارمون هر سه از نمایندگان عالی‌رتبه دولت لیکود هستند که نخست‌وزیر رایین، پس از آن که این سه نفر لابی‌گری خود را علیه قرارداد اسلو در کاپیتول (واشنگتن) آغاز کردند، آن‌ها را «باند سه

نفره» نامید.^{۲۲۸}

اتینگر که مباشر نتانیاهو در سفارت اسرائیل در واشنگتن و کاشف این ادعای تبلیغاتی که فلسطینیان از فرزندان خود به جای سپر محافظ استفاده می‌کنند^{۲۲۹} بود، دارای منصب بالایی در مرکز آریل برای تحقیقات سیاسی ACPR است که مؤسسه‌ای متعلق به راست‌های افراطی اسرائیلی است. مثل مؤسسه پژوهشی رسانه‌ای در خاورمیانه MEMRI، ACPR نیز خود را یک «مؤسسه غیرانتفاعی و غیرپارتیزانی» می‌نامد که برعکس MEMRI که خود را نسبتاً معتدل معرفی می‌کند، علناً علیه سیاست صلح با فلسطینیان تبلیغ می‌کند.

بن آهارون مدیرکل سابق دفتر نخست‌وزیری در دوران شامیر که فریدمان او را یک فرد متعصب می‌نامد،^{۲۳۰} از لیکود خارج شد، زیرا به نظر او این حزب در دوران بنیامین نتانیاهو زیاد به چپ متمایل شده بود.^{۲۳۱} او خود را ملی-مذهبی می‌داند و پس دادن هر تکه از سرزمین اشغالی را خیانت به سرزمین یهود «Eretz Yisroel» و هر عربی را بدتر از یک نازی می‌داند.^{۲۳۲}

«سازمان جاسوسی یک نفره»

همین‌طور مقالات، مصاحبه‌ها و اظهارات کارمون، موضع او را در مورد صلح با فلسطین بسیار روشن می‌سازد. ولی او تنها به روزنامه‌نگاری بسنده نکرد. یوسی مل‌مان از روزنامه‌ها آرتص در حین تحقیق در مورد سیاست‌مدار راست افراطی اسرائیلی، بنی بگین، پسر نخست‌وزیر سابق اسرائیل، مناخیم بگین و رهبر سابق حزب افراطی ناسیونالیستی هرووت، به همکاری چندین ساله (۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶) بین این دو (بگین و کارمون) برخورد کرد.^{۲۳۳} نزدیکی ایدئولوژیکی بنی بگین که از جمله خواستار «راه‌حل اسرائیل بزرگ» بود و در ائتلافی از احزاب کوچک راست افراطی، که خواستار بیرون راندن فلسطینیان بودند، فعالیت داشت با کارمون که همراه یورام فلدنر، مؤسس MEMRI زیر لوای امکانات ایجاد یک کنفدراسیون متشکل از اردن و فلسطین و پذیرش آن از طرف جهان عرب بود، اهداف مشابهی را دنبال می‌کرد،^{۲۳۴} دارای جوانب قابل درکی است. حال در این همکاری چه کسی از دیگری (بگین از کارمون و یا بالعکس) استفاده می‌کرد، روشن نیست. این‌طور به نظر می‌رسد که کارمون از طریق بگین در کنست نفوذ داشت و

می‌توانست کماکان در مخالفت با روند صلح فعالیت کند. از طرف دیگر مطمئناً بگین از مطالبی که کارمون در اختیار او می‌گذارد، منتفع می‌شد و از آن‌ها برای سازوکارهای رسانه‌ای و طرح سؤال در کنست استفاده می‌نمود. بخشی از این مطالب بنا بر اذعان بگین از آرشیو دستگاه‌های امنیتی آمده بود.

بخش عمده این مطالب که کارمون در اختیار او می‌گذارد، از منابع شخصی خود او بود. مل‌مان که کارمون را «به دنبال جنگ صلیبی خصوصی خود» معرفی می‌کند، فعالیت‌های او را فعالیت «سازمان جاسوسی تک‌نفره» معرفی می‌کند. به گفته مل‌مان، کارمون به ابتکار و به ویژه به خرج خود به دنبال شکار اطلاعات در منطقه خودگردان فلسطین است: «او در منطقه فلسطین شبکه‌ای از جاسوسان به وجود آورده بود و برای فقط یک نوار صوتی به هر کس تا چند صد شه کل می‌پرداخت.»^{۲۳۵}

ظاهراً در آن زمان در جنب حس مسئولیت و روابط گسترده خود، کارمون دارای منابع مالی قدرتمندی نیز بود. و به کمک برخی سازوکارها که او با بگین طراحی کرد، توانست توجه بین‌المللی را به خود جلب کند؛ مثلاً تنش و برافروختگی که در مورد سخنرانی یاسر عرفات در ژوهانسبورگ در ماه می ۱۹۹۴ به وجود آمد که گویا عرفات قرارداد اسلو را با قرارداد حضرت محمد با قبیله قریش در هضیبه مقایسه کرده بود، از شاهکارهای کارمون و شبکه جاسوسی او بود. همین‌طور کارمون در مورد ملاقات مخفی بین دستگاه خودگردان و جنبش حماس در سال ۱۹۹۵ که می‌بایست به متعهد ساختن حماس به روند صلح بیانجامد چنان صحبت می‌کند که گویا او شخصاً بر سر میز مذاکره حضور داشته است.

مؤسسه پژوهش رسانه‌ای خاورمیانه، پیز و انصار

کارمون سپس در سال ۱۹۹۸ MEMRI را تأسیس کرد و به این صورت ظاهراً به فعالیت سیاسی خود علیه صلح با فلسطینیان جامه رسمی پوشاند. جالب توجه است که او با چه کسانی همکاری دارد. یکی از مؤسسين خانم مایرا وورمسر نام دارد که از هواداران ژئف یابوتینسکی^{۲۳۶} یکی از پدران ایده بیرون راندن کامل فلسطینیان و ایجاد یک کشور یهودی از نظر نژادی خالص^{۲۳۷} است. ورمسر مدیر بخش خاورمیانه

انستیتوی هادسن است که ریچارد پرل عضو هیأت رهبری آنست. پرل نیروی محرکه سیاست خاورمیانه دولت کنونی آمریکا محسوب می‌شود. ورمسر در عین حال به سازمان دیگری به نام فوروم خاورمیانه آقای دانیل پیپز تعلق دارد. کارمون با همراهی دانیل پیپز که به کمک خانم النا بنادور یک مشاور تبلیغاتی، خود را با موفقیت به شهرتی رسانده،^{۲۳۸} خود را در رسانه‌های آمریکایی به عنوان کارشناس مستقل سیاست‌های خاورمیانه معرفی کرده است.^{۲۳۹}

بزرگ‌ترین موفقیت کارمون در این زمینه بی‌شک موضع‌گیری او در مقابل کنگره آمریکا روز ۱۸ آوریل ۲۰۰۲ بود. او در اینجا موضعی را اتخاذ کرد که تقریباً به طور کامل بر پایه خصلت مفروض ضدسامی غالب عربی بنا شده بود که با خصلت ضدآمریکایی مترادف اعلام می‌شد. تمرکز روی این پدیده، که در رسانه‌های عربی به چشم می‌خورد ولی دارای جنبه غالب نیست، مسأله‌ای است که کارمون را با مشتریان خانم بنادور مربوط می‌سازد. در حالی که آقای پیپز کوشش می‌کند تا هر نوع انتقادی به رفتار اسرائیل نسبت به شهروندان غیرنظامی فلسطینی را به اتهام ضدسامی بودن مورد حمله قرار دهد، وظیفه کارمون ظاهراً این گونه است که با دست‌چین کردن مطالب رسانه‌های عربی، نظرات رسمی و انتشاریافته دنیای عرب را ضدسامی معرفی کند. هدف مورد نظر این است که سناریوی تهدید اسرائیل را که به هیچ‌وجه با واقعیت مطابقت ندارد آگراندیسمان کرده و از منظر درگیری‌های کنونی نتیجتاً فلسطینیان را ضدسامی، متعصب، غیرمنطقی و گفتمان‌گریز جلوه دهد.

پروژه MEMRI کاملاً با زندگی‌نامه سرهنگ ایگال کارمون هم‌خوانی دارد. او در رفتار خود یک نمونه کامل افسر مستعمراتی مانند افسرانی که در دیگر ارتش‌های اشغالگر مثل ارتش انگلیس و فرانسه وجود داشتند، است.

کنشگری که به نظر مشترک بسیاری از ناظرین اروپایی، اسرائیلی و آمریکایی، بسیار دست راستی و مدافع علنی شکنجه است. تمامی زندگی سیاسی او در چشم یک فرد ناظر از خصومت‌ورزی با صلح مابین اسرائیل و فلسطین که آن را «مصیبت تاریخی» می‌نامد، تشکیل شده است.

مجدداً به کلوب خوش آمدید. پس از یک سفر طولانی مجدداً به بندر مطمئن محفل طلایی کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد USCFL بازگشتیم، جایی که دانیل پیپز اسلام‌ستیز جولان می‌دهد، و زیاد ک. عبدالنور بانکدار ریاست آن را به عهده دارد، جایی که عبدالنور و پیپز در سال ۲۰۰۰ طرحی را آماده کردند که خواستار جنگ علیه سوریه برای از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی آن و آزادی لبنان شده بودند. جنگی که سالیان دراز داوید ورمسر هر شب خوابش را می‌بیند.

ولی دیگران نیز همین رؤیایها را در سر می‌پرورانند؛ جنایتکاران جنگی در تبعید، قاتلین دوران جنگ‌های داخلی، خائنان و هم‌دستانی که مایلند به میهن خود بازگردند و اگر مقدر باشد حتا قدرت را در دست گیرند، کسانی که هنوز با وجود به اصطلاح انقلاب درختان سدر مورد تنفر مردمند.

جنگجویان شیطان

برای هر محقق محترمی، البته اگر بتواند و اجازه داشته باشد، به قدر کافی علایم گاه بسیار روشنی وجود دارند که در مورد قتل رفیق حریری در کنار سوریه که مورد ظن کلی قرار دارد، به طور عینی در کلیه جهات و نه یک‌طرفه به تحقیقات پردازد.

ماتریکس (فضایی در بین دو فضای دیگر)

کارشناسان سرگرم اند. سوءقصد به حریری و حبیقه دارای امضای مشابهی هستند. سوقصدهای مکرر در لبنان پس از قتل حریری از طرف افراد ماهر و کارکشته صورت گرفت. سرلشگر موساد، مای داگان دستور اجرای عملیات تروریستی در خارج از کشور را صادر می‌کند. داگان رییس «واحد ۵۰۴» بود. شبکه سری بین موساد و «مقاومت» لبنان؟ «خدمات اطلاعاتی» ریچارد پرل. هزاران پارتیزان در لبنان منتظرند.

این‌طور که از جوانب امر سوءقصد رفیق حریری در روز ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ در بیروت برمی‌آید، می‌توان

تصور کرد که چه توان تدارکاتی، راهبردی و کاربردی طراحان و اجراکنندگان فعال این جنایت به نمایش گذاردند. یک چنین سوءقصدی را نمی توان از امروز به فردا، چه رسد فی البداهه، انجام داد. جنایت با چنین ابعادی نیازمند «ستاد فرماندهی»، فراهم آوردن مقدمات مادی و فنی، در اختیار داشتن «پرسنل تعلیم یافته» و قابل اعتماد و چیزهای خیلی بیش تری چون مثلاً یک فاز طولانی رصدزنی و دیده بانی قربانی برای شناخت عادت های وی، مثلاً در این مورد مشخص شناخت مسیرهایی که مورد استفاده مکرر قربانی قرار می گیرند، است. وقتی که عاملین مشخص کردند که کدام مسیر بیش تر مورد استفاده قربانی قرار می گیرد، در آن صورت تعیین محل برای تعبیه مواد منفجره ساده تر است. و از این راه احتمال برخورد قربانی و خودروی حامل مواد منفجره به مراتب بیش تر می شود. و این نیز مستلزم وجود تعداد زیادی از افراد است که به طور فعال و در مدت زمانی نه چندان کوتاه مخفیانه در سازماندهی شرکت داشته باشند. تنها این جنبه از جنایت که ما به طور اتفاقی انتخاب کردیم، ابعاد سازماندهی مقدمات لازم را نشان می دهد.

علاوه بر آن، کوچک ترین خطا، چه در دروان رصدزنی قربانی، چه به هنگام تهیه مواد منفجره و یا خودرو لازم، و یا به هنگام تعبیه مواد منفجره و غیره می تواند پی آمدهای ویران کننده ای در طراحی و نتیجتاً اجرای جنایت به همراه داشته باشد. کوچک ترین علایم غیرعادی می تواند جنایت را دچار مشکل نماید، می تواند به کشف محل انتخاب شده، شناسایی افراد مظنون و در بدترین شرایط افشای جنایت منجر گردد. جزییات و جوانب مختلفی وجود دارند که می توانند، به ویژه وقتی که «تیم» بزرگ و اقدامات تدارکاتی گسترده و متنوع است، انجام قتل را نهایتاً به خطر افکنند: از انتخاب محل ملاقات های مخفی برای طراحی و تنظیم قتل، محلی که خودرو جاسازی می شود و به طور موقت مخفی می گردد، تا برخورد و رفتار سوءقصدکننده در انظار عمومی. در مورد قتل حریری و حبیقه با اطمینان کامل می توان گفت که این کار تنها کار افراد کاملاً «حرفه ای» بوده است که به تکنولوژی پیشرفته مجهز بوده اند، تکنولوژی که در اختیار هر سازمان جاسوسی و یا سازمان مافیایی قرار ندارد. برای یادآوری باید از فرستنده پارازیت یاد کرد که تنها کارشناسان سوئیسی و اسرائیلی با آن آشنا هستند و به آن دسترسی دارند.

همان طور که ادعا شد روز سوءقصد به الیاس حبیقه ظاهراً سه خودرو حامل بمب آماده بود. یعنی سه گروه

وجود داشتند که مسؤولیت حمل خودروها، حفاظت آن‌ها و در صورت لزوم انفجار آن‌ها را به عهده داشتند. علاوه بر آن، می‌بایست منتظر قربانی شد، مکالمات رادیویی را برقرار نگاه داشت، تا اخبار مربوط به حرکات قربانی از جمله خودروی حامل او مبادله گردد؛ مخفی‌گاه‌ها می‌بایست محافظت می‌شد، خودروهای فرار حفاظت می‌گردید و غیره و غیره. اگر علاوه بر آن طراحان، تکنیسین‌ها و یاوران فرار را هم اضافه کنیم، به رقم قبل توجه از افرادی خواهیم رسید که در زبان حرفه‌ای «هسته» را تشکیل می‌دهند. البته در مورد تعداد و ترکیب این گونه هسته‌ها تنها می‌توان گمانه زد، ولی آنچه که محرز است دو یا سه نفر انسان به هیچ‌وجه قادر نیستند این چنین جنایت بزرگی را طراحی کرد و به اجرا گذارند، مگر این که یک فرد «نفوذی»؛ یک فرد «خائن» و یا یکی از محرمان نزدیک فرد قربانی، کلیه فعالیت‌های او را با دقت دنبال کرده، زیر نظر گرفته و در اختیار فرد ثالث قرار دهد.

ظن کلی سیاست غرب که ارگان‌های امنیتی سوریه در همکاری با سازمان‌های جاسوسی لبنانی هوادار سوریه این جنایت را طراحی و به اجرا گذارند، یک امکان است که البته تاکنون با وجود کلیه بازرسی‌ها و تفحصات و با وجود به کار گرفتن گروه عظیمی از بازرسان و کارشناسان مختلف به اثبات نرسیده است. ولی این رویکرد کشورهای غربی این معنی را نیز در خود دارد که توان دو سازمان نامبرده آن قدر زیاد است که می‌تواند سازمان‌های جاسوسی بسیار پیشرفته‌ای چون موساد و سازمان سیا را از طرف مأمورین امنیتی سوریه و بیروت در هر لحظه و به سادگی گمراه کنند. البته تنها با در نظر گرفتن تفاوت سطح مادی-تکنیکی و تجهیزاتی و این که با استفاده از رصدزنی ماهواره‌ای چه امکانات گسترده‌ای در اختیار سازمان‌های جاسوسی غرب قرار دارد، باید به این نظر شک کرد. این طور که گفته می‌شود، سوری‌ها و هم‌پیمانانشان خواب داشتن یک چنین تجهیزاتی را می‌بینند.

مطلب فوق تنها یک اشاره ضمنی بود. سوء قصد به الیاس حبیقه در روز ۲۴ ژانویه ۲۰۰۲ در چارچوب کلی خود، دارای «مشخصات» مشابهی مثل سوء قصد به رفیق حریری در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ بود. سوء قصد کنندگان در هر دو مورد توانستند اقدامات امنیتی و دستگاه‌های تکنیکی مهمی را که قربانیان برای تأمین امنیت خود به کار گرفته بودند، خنثا سازند. نمی‌خواهیم زیاد جزئیات شویم، ولی باید اشاره کرد که الیاس

حقیقه خود صاحب یک شرکت حفاظتی/امنیتی بود و دقیقاً می‌دانست که در امور امنیتی چه مسایلی باید در نظر گرفته شوند. حتا این مانع را سوءقصد کننده از سر راه برداشت. این امر در مورد رفیق حریری هم صدق می‌کند که یک شبکه امنیتی باثبات پیرامون خویش به وجود آورده بود. سوءقصد کنندگان می‌بایست اول این شبکه را شناسایی می‌کردند تا بتوانند آن را خنثا سازند.

پس از قتل رفیق حریری دیگر جای هیچ تردیدی نیست که یک باند تروریستی بسیار تبهکار و خوب سازمان یافته در لبنان وجود دارد. ظاهراً در حال حاضر این تروریست‌ها قادرند هر جا و هر وقت که اراده کنند، عملیات خود را به اجرا گذارند. به دیگر سخن، در لبنان یک شبکه گسترده جنایتکار وجود دارد و یا این که می‌توان آن را در مدت زمانی کوتاه گرد هم آورد و فعال ساخت، که قادر است ماه‌ها بدون آن که افشا گردد با دقت کارشناسانه‌ای به بمب‌گذاری مشغول گردد.

در زیر لیستی از عملیات تروریستی درج شده:

۱،۱۰،۲۰۰۴

سوءقصد نافرجام به نماینده مجلس، مروان حمزه.

یک بمب تعبیه شده در یک خودرو در کنار خودروهای کاروان حامل او منفجر شد. حمزه زخمی شد ولی زنده ماند. راننده او به قتل رسید. حمزه از دولت سوریه انتقاد می‌کرد و به نیروهای اپوزیسیون تعلق داشت.

۱۴،۰۲،۲۰۰۵

سوءقصد به رفیق حریری

۱۹،۰۳،۲۰۰۵

انفجار یک خودروی بمب‌گذاری شده در جدیده در نزدیکی بیروت؛ ۱۱ زخمی

۲۳،۰۳،۲۰۰۵

انفجار بمب کیفی که در معبر خروجی عقب بازار نهاده شده بود. ۶ کشته

۲۶،۰۳،۲۰۰۵

انفجار یک خودروی بمب‌گذاری شده در بین دو کارخانه در سدالبوشریه؛ ۶ زخمی.

۱,۰۴,۲۰۰۵

انفجار بمب در برمانه، ۲۰ کیلومتری جنوب بیروت؛ ۱۲ زخمی

۰۶,۰۵,۲۰۰۵

انفجار خودروی بمب‌گذاری شده در جونیه؛ ۲۲ زخمی

۰۲,۰۶,۲۰۰۵

قتل روزنامه‌نگار هوادار سوریه، سمیر قسیر توسط بمبی که در خودروی وی جاسازی شده بود در اشرفیه،

بیروت

۲۱,۰۶,۲۰۰۵

قتل رهبر سابق حزب کمونیست لبنان ژرژ حاوی؛ توسط بمبی که در خودرو او جاسازی شده بود و در

حین رانندگی منفجر شد.

۱۲,۰۷,۲۰۰۵

سوءقصد به وزیر دفاع مستعفی هوادار سوریه، الیاس المر. وقتی که کاروان حامل او عبور می‌کرد، یک

خودروی بمب‌گذاری شده منفجر شد. المر نجات یافت؛ ۲ نفر کشته.

۲۲,۰۷,۲۰۰۵

انفجار یک خودروی بمب‌گذاری شده در خیابان مونو بیروت؛ ۱۲ زخمی.

۲۲,۰۸,۲۰۰۵

انفجار بمب در بین بازار و هتل در خیابان زلقا بیروت، ۱۱ زخمی

۱۶,۰۹,۲۰۰۵

انفجار یک خودروی بمب‌گذاری شده در اشرفیه، بیروت. یک کشته و ۲۳ زخمی

۲۵,۰۹,۲۰۰۵

سوءقصد به ژورنالیست ضدسوری، می شدیاق در جونیه. او در حال سوار شدن خودروی خود بود که بمبی

منفجر شد. شدیاق یک بازو و یک پای خود را از دست داد.

لبنانیان ضدسوری در تبعید با رابطه بسیار نزدیک با نیروهای اپوزیسیونی که در درون کشور فعالیت دارند»^{۲۴۰} سخن گفت. البته این سخن اشاره بسیار مهمی است. در این رابطه اگر به خاطر آورید که سرهنگ ایگال کارمون به عنوان یک مقام عالی‌رتبه در واحد جاسوس پرور و بمب‌ساز ۵۰۴ به فعالیت اشتغال داشت، در نتیجه این امر که اعضای سازمان سابق ارتش جنوب لبنان و فورس لیبانز در تبعید در این «رابطه نزدیک» که نجار از آن سخن می‌گفت، می‌توانستند نقشی به عهده داشته باشند، اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند، به خصوص که آن‌ها بعضاً در واحد ۵۰۴ که در سال ۲۰۰۰ مجدداً احیاء شد به فعالیت پرداختند.

روز ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۲ سرلشگر مایرداگان (تصویر) به ریاست سازمان جاسوسی موساد منصوب شد. همین رییس سازمان جاسوسی، در دهه ۸۰ زیر فرماندهی آریل شارون در لبنان خدمت کرده و واحد رابط لبنان (Yakal) و همین‌طور واحد ویژه ۵۰۴ را فرماندهی کرده بود.^{۲۴۱}



روزنامه پادشاهی متحده ساندی تایمز روز ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲ نوشت، داگان روز ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۲ یک واحد ویژه به نام سزارین تأسیس کرد. جاسوسان سزارین قاتلین یازده ورزشکار اسرائیلی طی مسابقات المپیک مونیخ را مورد تعقیب قرار دادند و تک‌تک آن‌ها را به قتل رساندند؛ آدولف آیشمن را نیز آن‌ها از آرژانتین به اسرائیل بردند. نفرات این گروه بالغ بر ۳۰ نفر بود که گویا چهره‌هایشان حتا برای مأمورین موساد ناشناخته باقی ماند. آن‌ها اغلب به عنوان «جاسوس آرمیده» در خارج زندگی می‌کنند، سال‌های درازی بدون تحرک اند و منتظر دستور قتل، تهیه خودرو برای انجام یک مأموریت سری و یا از این قبیل نشسته اند. روز ۲۲ آوریل ۲۰۰۳ آشکار شد که داگان در نظر دارد سازمان موساد خود را مجدداً برای «عملیات کماندویی ماورالبحر» آماده کند تا به مقابله علیه «تروریسم بین‌المللی» برخیزد. داگان ۵۵ ساله

جزو هم‌پیمانان بسیار نزدیک نخست‌وزیر آریل شارون به شمار می‌رود که در مبارزات انتخاباتی ۲۰۰۱ به عنوان مشاور در خدمت او قرار داشت.^{۲۴۲}

این که داگان بدون هر گونه محذور اخلاقی در لبنان فعالیت می‌کند را روزنامه یدیهوت آخرونوت علنی کرد و در مورد دو واقعه که بلافاصله پس از انتصاب داگان رخ داده بود، گزارش کرد. این روزنامه به «مرگ عجیب رمزی نحرا، یک فرد لبنانی که روز ۶ دسامبر ۲۰۰۲ در اثر یک خودروی بمب‌گذاری شده به قتل رسید» اشاره کرد. رمزی نحرا بنا به نوشته روزنامه نامبرده در ابتدا به عنوان خبرچین برای اسرائیل به کار مشغول بوده ولی پس از چندی اطلاعات خود را در اختیار حزب‌الله شیعه قرار می‌داده که در نتیجه افشای هسته جاسوسی اسرائیل در بیروت را به دنبال داشت. واقعه دوم روز ۱ مارس ۲۰۰۳ رخ داد. عبدالستار الجد، مشهور به فاروق مصری، یک اصولگرای مصری در اردوگاه آوارگان عین‌الحلوه در جنوب لبنان به دنبال انفجار یک خودروی بمب‌گذاری شده به قتل رسید. او ده سال بود که در این اردوگاه زندگی می‌کرد و معروف بود که در افغانستان علیه شوروی جنگیده. موساد او را متهم می‌کرد که به یک گروه ۲۰۰ نفری هوادار سازمان القاعده اسما بن‌لادن تعلق دارد.

در سپتامبر ۲۰۰۴ چند روز قبل از سوءقصد به نماینده مجلس لبنان، مروان حمزه در بیروت سازمان جاسوسی موساد در پایتخت سوریه دمشق عزالدین صبحی شیخ خلیل را که یکی از مسؤولین بلندپایه سازمان فلسطینی حماس بود به قتل رساند. اسرائیلی‌ها در خودروی فرد ۴۲ ساله بمبی تعبیه کرده بودند که پس از استارت منفجر شد. این اولین ترور یک کنشگر حماس در سوریه بود. بنابر گزارش وزارت کشور سوریه در اثر انفجار سه نفر مجروح شدند. فرستنده تلویزیونی اسرائیلی «کانال ۲» این بمب‌گذاری در خودرو را «تاکتیک نوینی» در مبارزه علیه فلسطینی‌های ستیزه‌جو نامید. مأمورین دولتی وظیفه ترور دولتی را تأیید کردند و در مصاحبه با بنگاه خبرگزاری آسوشیادپرس اعلام کردند که مقتول «بسیار خطرناک زندگی می‌کرد» و این عملیات نشان می‌دهد که سوریه دیگر مخفیگاه امنی «برای تروریست‌ها»

ولی تعبیر دیگری نیز وجود دارد که «مقاومت» لبنانی می‌تواند در آن نقشی داشته باشد. در اکتبر ۲۰۰۲ آشکار شد که دستگاه دیپلماسی بوش (هم‌زمان با انتصاب داگان) یک سازمان شبه‌نظامی، به اصطلاح فعالیت خدمات اطلاعاتی را احیاء کرده که در اصل برای پشتیبانی ضدانقلاب در نیکاراگوئه تعلیم دیده بود. ریچارد پرل مسئول هماهنگی در درون این سازمان بود، که وظیفه‌اش انجام عملیات سری جاسوسی در کشورهای دوست بود. مایکل لدین و مارک گرکت عملیات را در خاورمیانه و ریچارد سیکورد در آسیای مرکزی به عهده داشتند. خیلی جالب به نظر می‌رسد و همکاری سری در طراحی و اجرای یک سوءقصد بین موساد و نیروی ویژه احیاء شده توسط پرل و هم‌دستی «مقاومت» لبنانی با آنان یقیناً در چارچوب احتمالات خواهد بود. پرل و لدین هر دو عضو محفل طلایی کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد هستند که پرزیدنت آن، آقای زیاد ک. عبدالنور در سال ۲۰۰۲ با اشاره به وضعیت حاکم در لبنان میهن خود را به عنوان «یک دولت گشتاپویی ... درست مثل فرانسه اشغال شده توسط آلمان نازی» نامیده بود؛ به این دلیل پرل می‌توانست با خیال راحت از سوریه به عنوان یک «کشور بدتر از عراق» سخن گوید،^{۲۴۴} که باید متلاشی شود.

مایکل لدین (تصویر) یکی از افراطیون در بین نئوکان‌های آمریکایی است که مایل است حتی الامکان فوراً به ایران، سوریه، مصر و عربستان سعودی حمله کند. خویشتن‌داری این فرد در مقابل توسل به خشونت ظاهراً بسیار کم است. گفته می‌شود که او رابطه نزدیکی با لژ بدنام فراماسونری P2 در ایتالیا دارد، یک گروه ستیزه‌جو و دست راستی که در دهه ۷۰



و ۸۰ در اقدامات تروریستی متعددی شرکت داشت. علاوه بر آن، به عنوان مشاور شورای امنیت ملی در دهه ۸۰ به عنوان فرد رابط اولیور نورث در فازهای اولیه ایران‌گیت فعالیت می‌کرد. همراه جاسوس اسرائیلی داوید کیمشه و دلال ایرانی اسلحه، فریدون قربانی‌فر، او برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در بیروت کار می‌کرد. روز ۸ اوت ۲۰۰۳ سیدنی مورنینگ هارالد گزارش داد که لدین همراه فیت (محفل

طلائی (USCFL) که در ستاد پنتاگون به کار اشتغال دارد در نظر دارند رابطه با دلال اسلحه را احیا کنند تا مقاومت در ایران را تقویت نمایند.

بگذارید بار دیگر از زبان زیاد ک. عبدالنور بشنویم که ظاهراً با این افراد آمد و شد دارد و طبیعتاً علاقه‌مند آزادی لبنان و سوریه، و تحول آتی منطقه در جهت اقتصاد سرمایه‌داری حال به هر شکل و صورت است. عبدالنور همیشه اطلاعات دقیقی در دست دارد و می‌داند که حداقل روند جریان‌ها به کدام سمت و سو است.

مصاحبه با زیاد ک. عبدالنور

در سپتامبر ۲۰۰۳ خیلی خوش‌بین به نظر می‌رسیدید: «تقریباً هزار پارتیزان لبنانی در لبنان منتظر فرمان شما برای آغاز قیام اند که هم سوریه را که از یک نسل پیش سیاست لبنان را در دست خود گرفته و هم حزب‌الله، این گروه تروریستی شیعه را که در جنوب لبنان لانه کرده، از کرانه‌های خاوری دریای مدیترانه بیرون بیافکنند. آنچه که مورد نیاز ما است پشتیبانی هوایی از طرف آمریکا است.» شما گفتید که «تمام وقت» با افراد خود در شام در تماسید و در ضمن گفتید که افراد «جنبش آزاد میهنی (LFPM) وابسته به ژنرال عون و فورس لیبانز، که به گفته شما از میهن‌پرستان لبنانی تشکیل شده که «فکر دیگری در سر ندارند غیر از احیای دموکراسی عربی چندمذهبی غرب‌گرا». رابطه شما با LFPM به هم خورده. چرا؟

عبدالنور: به خاطر نمی‌آورم که هرگز چنین موضعی را اعلام کرده باشم و صریح بگویم، رفته‌رفته تعجب می‌کنم که شما این اطلاعات مخدوش را از کجا به دست آورده‌اید. روابط من با LFPM اصلاً کدر نشده است.

در همان زمان یعنی پاییز ۲۰۰۳ شما فرمودید: «مثل عراق ۳ هفته طول نخواهد کشید. فقط ۴۸ ساعت کافی است. اخراج سوریه نیز بیش از ۴۸ ساعت وقت نخواهد برد و کار اسرائیلیان و یا آمریکایی‌ها خواهد بود.» چرا باید وظیفه اسرائیل باشد؟ آیا منظورتان ارتش جنوب لبنان، ارتش اسرائیل و یا هردو

آنها بود؟

عبدالنور: چرا گفته بودم که وظیفه اسرائیل است؛ خوب، روشن است که یا اسرائیل و یا آمریکا روزی این وظیفه را تقبل خواهند کرد... روزی... به زودی.

تصویرات شما در مورد پیروزی ۴۸ ساعته اشتباه است و بر مبنای مدل «نیروهای بومی مسلح و پشتیبانی هوایی» که احمد چلبی رییس سابق کنگره ملی عراق ترجیح می‌داد، بنا شده است. آیا مدل شما به همان شکل مورد پشتیبانی سیاستمداران بلندپایه آمریکایی قرار دارد؟

عبدالنور: پیروزی ۴۸ ساعته من؟ پناه بر خدا. شما در باره چه چیزی صحبت می‌کنید؟ آیا شما یک داستان تخیلی پلیسی و یا یک کتاب سیاسی تبلیغاتی و از این قبیل می‌نویسید؟ برای من زیاد است.

واقعاً. ۲۴۵

شما دقیقاً این مطالب را طی مصاحبه‌ای که آقای اسپنسر آکرمان در سپتامبر سال ۲۰۰۳ با شما انجام داد، ابراز داشتید. من تمامی مصاحبه را قبلاً برای شما ارسال کردم.

عبدالنور: تمام این منابعی (مقالات روزنامه‌ها) که شما در اختیار دارید از طرف روزنامه‌نگاران مشهور لیبرال و چپ تهیه شده که مطالب را آن قدر می‌پیچانند و قلب می‌کنند تا مورد پسند اربابانشان قرار گیرد... همه‌اش تبلیغات و زباله بی‌ارزش است عزیزم... ۲۴۷

پاسخ اسپنسر آکرمان:

تعجب می‌کنم که آقای عبدالنور این نقل قول‌ها را به خاطر نمی‌آورد. من سر حرف خود باقی می‌مانم. در حقیقت وقتی که این مصاحبه در سال ۲۰۰۳ در NY پرس انتشار یافت، او طی نامه‌ای اظهار داشت که مصاحبه را بسیار سخت ولی منصفانه ارزیابی می‌کند و تا آنجا که می‌دانم او هیچ‌گاه حتا یک جمله از آن را مورد سؤال قرار نداد، نه پیش من و نه در هیچ روزنامه‌ای. من می‌خواهم به هر حال مشخص کنم که لحن کلام مصاحبه تا اندازه‌ای طعنه‌آمیز بود، ولی در موقعیت‌هایی در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ که من با

زیاد مصاحبه کردم، واقعاً او مشتاق بود در صدر جنبش آزادی‌بخش لبنان از سوریه قراردادشته باشد.^{۲۴۸}

بخش‌هایی از مراسلات

From: „Ziad K. Abdelnour“ (Ziad@...)

Date: Mon. Apr 26, 2004 2:44 am

به تو اطمینان می‌دهم که این دستگاه دیپلماسی با تمام قدرت علیه هر دو، ایران و سوریه، وارد عمل خواهد شد. من تاکنون حداقل سه ملاقات با رییس‌جمهور و افراد کلیدی دستگاه دیپلماسی او داشته‌ام.

بهترین آرزوها

ZKA

From: „Ziad K. Abdelnour“ (Ziad@...)

Date Sat Sep 4, 2004 2:34 pm

روزهای سوریه در لبنان به شمارش افتاده‌اند. همان‌طور که ما، USCFL مدت‌هاست که می‌گوییم، تنها راه، استفاده از خشونت است ... و خشونت در راه است. هم حزب‌الله و هم سوریه می‌توانند روزهای پرافتخار حضور خود را در لبنان بشمارند، زیرا خیلی زود سپری خواهند شد. دقت کنید که چه وقایعی رخ خواهد داد و سخنان مرا در خاطر داشته باشید.

ZKA

From: „Ziad K. Abdelnour“ (Ziad@...)

Date Sun Sep 5, 2004 12:5:4 am

آغاز کار با ایران و ادامه آن در مسیر حزب‌الله و سوریه. من واقعاً نمی‌توانم بگویم چه کسی ایران را تحریک خواهد کرد، اگر بگویم تمام لذت غافلگیری را به هم خواهیم زد ولی می‌توانم اطمینان دهم که هر سه تجزیه خواهند شد. اول از ایران. طرح‌ها آماده است. بلی ما سناریوی تاریکی را تجربه خواهیم کرد و آن بخش دوم سازوکار بوش خواهد بود... تعجب‌انگیز نیست که چرا چپ‌ها و اعراب خشمگین‌اند ... آن‌ها می‌دانند ... و یا حداقل دارای شامه خوبی هستند که چه اتفاقی خواهد افتاد.

صریح بگوییم، بهتر است که یک جنگ داخلی دومی در لبنان داشته باشیم تا این که وضعیت موجود را بپذیریم.... با بوش بر سریر قدرت این واقعه صد در صد رخ خواهد داد... طرح‌ها و همین‌طور سیاست‌های کاربردی و راهبردی آماده‌اند.

جنتلمن بر سر رشته الکترونیکی

یک فرد ناشناس می‌گوید، کاروان حامل حریری با فرستنده پارازیت اسرائیلی مجهز بود. اسرائیل تکذیب می‌کند و گناه را به گردن رقیب می‌افکند. کمیسیون سازمان ملل متحد کارشکنی می‌کند. هیچ تولیدکننده‌ای نمی‌خواهد به حریری چیزی فروخته باشد. نهایتاً حرف در مقابل حرف خواهد بود؛ نوبت سازمان ملل متحد است که رمزگشایی کند.

کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد ظاهراً به جزییات نیز زیاد علاقه‌مند بود. زیاد ک. عبدالنور در ژوئیه ۲۰۰۱ به اتفاق سردبیر خود گری سی. گمبیل پرونده‌ای در مورد رفیق حریری گشود و هر دو نشان دادند که در مورد اقدامات امنیتی بسیار محرمانه رقیب سیاسی خود خوب در جریانند: «هنگامی که نخست‌وزیر میلیاردر لبنانی در بیروت رفت و آمد می‌کند، بر کسی پوشیده نمی‌ماند. خودروی او به دستگاهی مجهز است که برای خنثا کردن سوءقصد علیه او به کار می‌رود، به این صورت که تلفن‌های موبایل اطراف خودرو را از کار می‌اندازد و به در مسیر خود تعداد زیادی از افراد خشمگین به جای می‌گذارد. هرگاه که او خانه خود را ترک می‌کند، سه کاروان موتوریزه برای رد گم کردن، به راه می‌افتند تا سوءقصدکنندگان احتمالی را سرگردان سازند.»^{۲۴۹} روزنامه آلمانی Die Welt اظهارات عبدالنور را نقل به مضمون سه روز بعد از سوءقصد برای خوانندگان خود تکرار کرد و نوشت «مرسدس بنز زره‌پوش حریری ... با مدرن‌ترین تکنیک‌ها برای خنثا کردن سوءقصد مجهز (بود) از جمله یک فرستنده پارازیت که گیرنده بمب‌های قابل انفجار از راه دور را مختل می‌ساخت. فرستنده پارازیت خودروی حریری به قدری قوی بود که کاروان حامل او به هنگام گذار، در مسیر خود دستگاه‌های گیرنده رادیو و تلویزیون پیرامون خویش را مختل می‌کرد.»^{۲۵۰}

کاروان خودروهایی حامل حریری واقعاً با سامانه‌های راداری و فرستنده‌های مختل کننده، البته در مدرترین سطح تکنیک، مجهز بود که عمدتاً تلفن‌های موبایل در شعاع ۵۰۰ متر را از کار می‌انداخت، برای این که از انفجار بمب از راه دور و از طریق امواج رادیویی جلوگیری کند. هلا جابر یک روزنامه‌نگار عرب که برای ساندی تایمز انگلیسی مقاله می‌نویسد، بعد از سوء قصد از یک کارشناس امنیتی از بیروت که اسماً معرفی نشد، نقل قول کرد که تکیه می‌کرد «هرکس که این ماده منفجره را آماده کرده بود، دستگاه بسیار پیشرفته حریری را بی‌اثر کرده» و به گفته این کارشناس امنیتی، نشانه دانش تکنولوژیکی پیشرفته است که در عین حال اشاره به «شراکت قدرت‌های بزرگ‌تری» خارج از لبنان می‌باشد.^{۲۵۱}

ژورنالیست سیاسی و پزشک، منہاج قدوای از توروئتو چند روز پس از سوء قصد نظریه‌ای را مطرح کرد که بسیار جالب به نظر می‌رسید ولی با این وجود مورد توجه قرار نگرفت: «کسانی که قاتلین واقعی حریری هستند، زمان مشخص خواهد کرد. ولی دست‌ها نشان می‌دهند... به شکل و شیوه‌ای که خودرو منفجر شد - با وجود فرستنده پارازیت قابل اطمینان - به نظر می‌رسد این اقدام از طرف کسانی سازمان‌دهی شده بود که دقیقاً می‌دانند، چگونه می‌توان یک فرستنده پارازیت را مختل کرد.»^{۲۵۲}

هفته‌ها نیاز بود تا بالاخره مسأله فرستنده‌های پارازیت اساساً مورد گفت‌وگو قرار گیرد. البته پیتر فیتز جرالده، مدیر اول کمیسیون تحقیق سازمان ملل متحد روز ۲۴ مارس ۲۰۰۵ کوتاه و مختصر در گزارش خود به شورای امنیت در بند ۲۴ اشاره کرده بود که «سه عدد از مرسدس‌های کاروان مجهز به دستگاه فرستنده بسیار قوی پارازیت (۴ گیگاهرتز) بودند»^{۲۵۳} اما او مانند جن از بسم‌الله می‌ترسید که حتا کوچک‌ترین اشاره‌ای به نوع و یا نام تولیدکننده فرستنده پارازیت نماید. فیتز جرالده نایب رییس پلیس ایرلند An Garda Siochana است؛ در پرسش‌نامه‌ای که نویسنده به بخش مطبوعات Garda ارسال نمود، خواستار دقیق‌تر کردن اظهارات فیتز جرالده شد. این نامه توسط گروه‌های برندان کاستلو به دفتر مطبوعاتی مقر اصلی پلیس ارجاع شد، ولی تا به امروز بی‌جواب مانده.

قبل از به پایان رسیدن کار کتاب، کارشناسی که مایل است ناشناس بماند و در سوئیس زندگی می‌کند، به

نویسنده گفت: «حریری در آن زمان برای خرید، فرستنده پارازیت اسرائیلی را به دستگاه مشابه سوئسی ترجیح داد.» این منبع اعلام کرد که «تنها آن تولیدکننده که برای موساد هم کار می کند، می داند که چگونه می توان فرستنده پارازیت او را دور زد و یا به کلی از کار انداخت.»^{۲۵۴}

در حقیقت شرکت اسرائیلی NetLine Communications از تل آویو یکی از دو یا سه شرکتی در جهان بود که سیستم های بسیار توانای الکترونیکی تولید پارازیت و یا انسداد امواج تولید می کرد. این شرکت در سال ۱۹۹۸ توسط افسران بازنشسته سازمان جاسوسی ارتش اسرائیل تأسیس شد و تا مارس سال ۲۰۰۱ بیش از ۳۰۰۰ متقاضی در سطح جهان داشت. به گفته جیل اسرائیلی، مدیر کل شرکت، از جمله «تعداد کمی از خریداران آمریکایی که معرف حضور انظار عمومی هستند.» یکی از خریداران این سیستم، دستگاه دیپلماسی ایالات متحده آمریکاست. اسرائیلی می گوید: «دولت از دستگاه های من استفاده می کند...» علاوه بر آن، به گفته او: «تعدادی از سازمان های بزرگ ... و یک شرکت مخبراتی» تجهیزات خود را از شرکت نامبرده خریداری کرده بود تا برخی از اطلاعات بسیار حساس، مثل گزارش های مالی خود را در مقابل «ارواح فضول» خارج از سازمان مخفی نگاه دارد.^{۲۵۵}

آقای جیل اسرائیلی محترم، منبعی از سوئیس به من اطلاع داد، حریری و یا شرکت او احتمالاً حداقل یکی از فرستنده های پارازیت NetLine را خریداری کرده بود. تصور می کنم که جای آن باشد، به شما امکان تأیید یا تکذیب این استدلال داده شود.^{۲۵۶}

جواب: از شما متشکرم که این ای میل غیرمترقبه را به من فرستادید. من هفته آینده جواب مناسب را به شما خواهم داد. جیل اسرائیلی

Co-CEO, NetLine^{۲۵۷}

س: آقای جیل محترم. خواهش می کنم مرا فراموش نفرمایید.^{۲۵۸}

ج: NetLine از سال ۱۹۹۸ در جهان بزرگ ترین شرکت تولیدکننده تجهیزات برای اختلال در ارتباطات است. خط تولید ما از دو بخش اصلی تشکیل می شود:

الف: فرستنده‌های متداول پارازیت، که عمدتاً با تکنولوژی بی‌سیم تلفن‌های موبایل GSM/UMTS و دیگر انواع تکنولوژی شبکه را پوشش می‌دهند. فرستنده‌های پارازیت معمولی معمولاً برای استفاده عمومی در نظر گرفته شده اند، مثل حفاظت در مقابل سروصدا، امنیت اطلاعاتی در مقابل حملات شنودی، امنیت زندان‌ها و غیره.

ب: فرستنده‌های پارازیت با طیف گسترده که به ویژه برای پیشگیری ترفند انفجار از طریق امواج از راه دور **improvised explosive device** که برای استفاده معمولی از افراد سرشناس و یا کاروان‌های نظامی در مناطق تنش‌زا تکامل یافته است.

محصول‌های بخش ب، تکنولوژی حساسی را در بر می‌گیرد و تنها پس از آن که از طرف وزارت دفاع اسرائیل MOD اجازه فروش صادر شد، از طرف **NetLine** فروخته می‌شود و آن نیز نیازمند گواهی مصرف کننده است که هویت سازمان و کشوری را که از این دستگاه استفاده می‌کند، مشخص می‌سازد. از آنجا که وزارت دفاع اسرائیل صدور محصولات دفاعی به برخی از کشورها را محدود می‌کند، در نتیجه نمی‌توانیم یک چنین تجهیزاتی را به افراد لبنانی بفروشیم. این تجهیزات را نمی‌توان بدون اطلاع ما به فرد ثالث فروخت. مسؤولیت **NetLine** در اینجا است که این گونه تجهیزات را تنها به مراجع سیاسی و نه به خاطر استفاده شخصی بفروشد. به این دلیل می‌توانم با اطمینان بگویم که هیچ دستگاه فرستنده پارازیت شرکت **NetLine** که برای پیشگیری ترفند انفجار از طریق امواج به کار می‌رود در گذشته در اختیار آقای حریری گذارده نشده است. محصولات تجارتي **NetLine** در بازار آزاد قابل ابداع هستند، ولی فکر می‌کنم که هیچ انسان منطقی از این محصولات برای نجات جان انسان استفاده نکند. خواهش می‌کنم تأمل نکنید و اگر کوچک‌ترین شک و تردیدی در صحت این اطلاعات وجود دارد، فوراً با من تماس بگیرید.

س: به خاطر این که این امکان را در اختیار من گذاردید تا سؤال‌های دیگری را هم مطرح کنم، از شما تشکر می‌کنم. آیا هرگز تجهیزات از نوع رده (ب) به دولت لبنان فروخته اید؟

جواب: خیر. من ضمانت می‌کنم که کاروان حامل حریری مجهز به فرستنده پارازیت از نوع رده (ب)

سری VHP-ECM (فرستنده پارازیت با طیف فرکانس گسترده)، که ویژه حفاظت در قبال IEDS است، نبود. ما اطلاعی نداریم که آیا یکی از محصولات استاندارد تجارتي ما برای این مقصود خریداری شده بوده یا خیر. و نمی‌دانم که منع شما چه دلایلی برای اثبات این امر در اختیار دارد و چه انگیزه‌ای می‌تواند داشته باشد. اگر من دلیل اثبات کننده را به طور مشخص بدانم، خوشحال خواهم شد که رابطه آن را پیدا کنم. من در عین حال برای علاقه شما در یافتن مطالب داغ و جالب تفاهم دارم که کمک کند کتاب خود را بهتر به فروش رسانید.

س: آیا حریری می‌تواند از طریق عربستان سعودی فرستنده پارازیت شما را به دست آورده باشد؟
 جواب: لبنان و عربستان سعودی هر دو از نظر مقررات صادراتی در یک رده قرار دارند. اگر بتوانید شماره سریال یکی از واحدهای NetLine را نام ببرید، می‌توانم به شما بگویم که آن را کی و به چه کسی فروخته ایم.

س: از شما متشکرم. مسأله این نیست که من چگونه می‌توانم کتاب خود را بهتر به فروش برسانم، بلکه مسأله اصلی کشف حقیقت است. نمی‌خواهم از پشت به شما خنجر بزنم؛ قادر نخواهم بود. شما سابقه کار در سازمان جاسوسی ارتش دارید (برخی از روزنامه‌نگاران اسپانیایی براین عقیده اند که شما هر دو از مأمورین موساد هستید) و در نتیجه فرد کارکشته‌ای هستید ولی از مزاح گذشته، منبع من در سوئیس می‌گفت، حریری در آن زمان تصمیم گرفت که فرستنده پارازیت را از اسرائیل خریداری کند و نه از رقیب اسرائیل. شرکت بزرگ دیگری وجود دارد به نام CPM Elettronica در ایتالیا؛ آن‌ها به من گفتند که هرگز هیچ‌نوع تکنولوژی را به حریری نفروخته اند. شما، جناب آقای اسرائیلی می‌فرمایید، اطلاع ندارید که آیا یکی از کالاهای تجارتي سریال تولیدی شما توسط حریری جهت حفاظت شخصی خود خریداری شده یا خیر. آیا منظور شما این است که نمی‌توانید ثابت کنید که حریری این فرستنده پارازیت ساخت شرکت شما را از طریق واسطه‌ها خریداری نکرده است؟
 جواب: ... (این سؤال بی‌پاسخ ماند).

مکاتبه با مارکو لوچیانی، صاحب شرکت ایتالیایی CPM Elettronica در رم؛ دومین شرکت بزرگ تولیدکننده فرستنده‌های پارازیت در سطح جهان^{۲۵۹۰}

س: CPM Elettronica یکی از شرکت‌های بزرگ تولیدکننده فرستنده پارازیت در سطح جهان است. آیا شما هرگز یک فرستنده پارازیت به آقای حریری و یا به دولت لبنان فروخته اید؟ آیا می‌دانید آقای حریری کدام نوع از فرستنده‌های پارازیت را برای خودروهای خود استفاده می‌کرد و کجا آن‌ها را خریداری کرده بود؟

جواب: شرکت ما هیچ‌گاه فرستنده پارازیت به این کشور و یا به شرکتی که مسئول امنیت جنتمن نامبرده بوده باشد، تحویل نداده است؛ نه از طریق خرید مستقیم و یا توسط فروشندگان ما. این نوع فرستنده‌ها نیاز به جواز صدور اتحادیه اروپایی دارند و هویت مصرف‌کننده باید به اطلاع دولت ما برسد. ما در حال حاضر نیز هیچ نوع اطلاعاتی در دست نداریم که آیا این فرد بدبخت دستگاه مشابهی در خودروی خود تعبیه کرده بوده است. شاید منبع شما بتواند به شما کمک کند تا اطلاعاتی در مورد تولیدکننده فرستنده به دست آورید. فرستنده‌های پارازیت برای «مشتریان بسیار مهم» همین‌طور از طرف شرکت‌های آمریکایی تولید می‌گردند، ولی این مطلب را خیلی محرمانه تلقی نمایید.

مارکو لوچیانی، CPM Elettronica^{۲۶۰}

ادامه گفت‌وگو با جیل اسرائیلی از NetLine در اسرائیل

کلیه کمیسیون‌های سازمان ملل که مسأله قتل حریری را دنبال کردند، در گزارشات نهایی خود نه نوع و نه نام تولیدکننده فرستنده پارازیتی را که کاروان حامل حریری به آن مجهز بود، اعلام کرده اند. فقط فیتز جرالدرییس کمیسیون اول در فوریه و مارس ۲۰۰۵ در گزارش خود در روز ۲۴ مارس ۲۰۰۵ به «فرستنده پارازیت RF ۴ گیگاهرتز» اشاره کرده بود و همین. هر چند مه‌لیس رییس کمیسیون دوم در مورد فرستنده پارازیت گزارش می‌کند، ولی هیچ اطلاعی در مورد جزئیات تکنیکی فرستنده در اختیار خواننده نمی‌گذارد.

در اینجا بخش‌هایی از گزارش اکتبر ۲۰۰۵:

۱۴۸. کاروان حامل حریری سه خودرو را در برمی گرفت که با فرستنده‌های ایجاد پارازیت مجهز بودند و برای این کار تولید شده بودند که علایم از راه دور را برای IED خنثا کنند.

۱۴۹. با این که UNIIIC (اسم مخفف رسمی کمیسیون) این اطلاعات را از منبعی دریافت کرده بود که یک کارمند مورد اعتماد حریری قبل از انفجار فرستنده ایجاد پارازیت را دست کاری کرده، با این حال کمیسیون قادر نبود این اطلاعات را ثابت کند. در واقع کلیه اسناد موجود مؤید این امرند که دستگاه‌های فرستنده پارازیت درست عمل می کرده اند و به هنگام وقوع سوءقصد در وضعیت خوبی قرار داشته اند.

کسانی که مسؤول مدیریت و کنترل دستگاه‌های فرستنده پارازیت هستند، گزارش می دهند که سه ماه یک بار این دستگاه‌ها را مورد کنترل دقیق تکنیکی قرار داده بودند که معاینه آخر در اول ژانویه صورت گرفته بود و هیچ نوع مشکلی ملاحظه نشده بود. علاوه بر آن، این سیستم دو روز قبل از انفجار توسط یکی از ملازمان امنیتی حریری کنترل شده بود و کیفیت آن بسیار خوب برآورد گردیده بود. یکی از سه فرستنده در اثر انفجار کاملاً از بین رفت، دومی کاملاً سوخته بود ولی یافته شد و سومی هنوز کار می کرد و کیفیتش پس از تست کاملاً خوب تشخیص داده شد ... و در آخر شرکت ارتباط از راه دور MTC Touch و ALFA گزارش دادند که شبکه آن‌ها روز ۱۴ فوریه نزدیک ساعت ۱۲ تا ۱۳ بین میدان اتوال و هتل سنت جورج قطع شده بود.

بازرسان UNIIIC روز ۱۹ اوت ۲۰۰۵ با همکاری MTC و ALFA صحنه حرکت کاروان حامل آقای حریری را با سه خودروی شبیه که با فرستنده‌های تولید پارازیت مشابه مجهز بودند، در همان مسیری که انتخاب شده بود تکرار کردند. بازسازی در رابطه با قطع موقت ارتباط از راه دور، نتیجه نسبتاً مشابهی مانند ۱۴ فوریه ارایه نمود... در نتیجه می توان فرض کرد که حداقل یکی از سه فرستنده ایجاد پارازیت در لحظه انفجار درست کار می کرده.

۱۵۰. با این که حداقل یک فرستنده درست عمل می کرده، تحقیقات نشان دادند که راه‌هایی موجود است

که بتوان از آن عبور کرد، آن‌ها را تضعیف نمود، منحرف کرد و یا از دستگاه‌های اخلاص گر استفاده نمود. امکانات مختلف، سوءقصد کننده انتحاری را نیز در برمی‌گیرد: یک انفجار بی‌سیم، با استفاده از فرکانس‌هایی مشابه فرستنده و یا فرکانس‌های متفاوت از فرستنده‌های پارازیت؛ یک انفجار بی‌سیم که خود فرستنده اخلاص گر تولید می‌کند؛ یک انفجار بی‌سیم که تلفن ماهواره‌ای Thuraya تولید می‌کند، تنها شرکت تلفنی که در خاک لبنان از ارتباطات ماهواره‌ای استفاده می‌کند؛ یک انفجار با سیم، مثلاً استفاده از کابل TNT و یا انفجار با سیم از نوع دیگری مثلاً استفاده از کابل تلفن به جای کابل رابط ... تحقیقات پیش‌تر می‌تواند اطلاعاتی به دست دهند که IED چگونه فعال شده بود.»

جواب: این متن نشان می‌دهد که فرستنده‌های ایجاد پارازیتی که حریری استفاده کرده بود طیف گسترده فرکانس تا ۴ گیگاهرتز را بهتر پوشش می‌داد تا فرستنده‌های معمولی از نوع GSM900 و ۱۸۰۰ مگاهرتز. در نتیجه به طور اساسی این امکان منتفی است که فرستنده ایجاد پارازیت حریری یک محصول متداول NetLine بوده که توسط یکی از فروشندگان ما و بدون اطلاع ما فروخته. تعجب می‌کنم که چرا حرف CPM Elettronica را باور می‌کنید، که می‌گویند به حریری فروخته اند. شرکت سوئیس SCG^{۲۶۱} دستگاه‌های ساخت CPM Elettronica را از اتحادیه اروپایی به خارج صادر می‌کند، زیرا فرستنده‌های پارازیت ضد IED طبق قوانین اتحادیه اروپایی مشمول قانون کنترل صادرات می‌گردند. شاید صادرات از سوئیس ساده‌تر از دیگر کشورهای اروپایی است. من اگر جای شما بودم علاوه بر آن شرکت فرانسوی Chatain – Blanche را نیز زیر ذره‌بین می‌گذاردم که در بازار لبنان بسیار فعال است.^{۲۶۲}

سؤال از نصره حسن، سخن‌گوی کمیسیون سازمان ملل UNIIIC که در مورد سوءقصد به حریری تحقیق می‌کرد.

س: آیا کاروان حامل حریری مجهز به یک و یا چند فرستنده تولید پارازیت بود که در اسرائیل تولید شده بودند و یا این که می‌توانید ثابت کنید که کاروان حامل حریری مجهز به فرستنده‌های ایجاد پارازیت اسرائیلی نبوده است؟ خیلی خوشحال می‌شوم اگر شما اطلاعاتی در این زمینه داشته باشید، زیرا مایلم منصفانه و عینی در این مورد گزارشی تهیه کنم.

ج: بدبختانه نمی توانم در مورد سؤالات شما اطلاعاتی ارایه کنم، زیرا تحقیقات هنوز ادامه دارند. در واقع UNIIC هیچ نوع نقد، اطلاعات و یا جزییاتی را در مورد تحقیقات خود ارایه نمی کند.

نصره حسن، سخنگوی UNIIC بیروت

سؤال از دادستان کل برلین دتلف مهلیس

در این روزها از طرف یک منبع موثق در سوئیس که در ضمن کارشناس در مسایل فرستنده های ایجاد پارازیت است اطلاع حاصل کردم که رفیق حریری برای کاروان حامل خود به جای دستگاه های دیگر، فرستنده های ایجاد پارازیت Jammer اسرائیلی را انتخاب کرده بود. شرکت اسرائیلی NetLine، که تنها شرکت ممکن است، فروش این فرستنده ها را به حریری و دولت لبنان نفی می کند. فیتز جرالدر گزارش خود از یک RF-Jammer ۴ گیگاهرتزی نام برده بود. در گزارش شما هیچ اشاره ای به آن نمی شود. نه به نوع و نه به نام تولید کننده آن. آیا می توانید احتمال وجود تولید کننده اسرائیلی را رد کنید؟ ج: من برای موفقیت کتاب شما آرزو می کنم که بقیه منابع شما به مراتب قابل اعتمادتر از «منبع موثق در

سوئیس» باشند. ۲۶۴

س: اگر منبعی موثق باشد، هیچ گاه به این مفهوم نیست که اطلاعات حاصله ارزشمند است؛ به همین دلیل من از شما سؤال کردم. شما بهتر از هر کس می دانید که تا چه اندازه می توان به اظهارات شاهدین استناد کرد.

و به ناگاه آقای جیل اسرائیلی و CEO NetLine هم به مسأله علاقمند شدند و سؤال کردند:

خوشحالم که توانستم به شما کمک کنم. اگر به نتیجه ای رسیده اید، لطفاً مرا باخبر کنید. ۲۶۵

نویسنده: من واقعاً از همکاری شما متشکرم. هنوز یک پایان قطعی وجود ندارد، ولی نتایج مرحله ای به دست آمده اند:

– منبع من، موضع شما را تأیید کرد

– GPM Elettronica فروش را رد کرد.

– SCG جواب نداد.

– Chatain Blanchon SA آقای لوئیجی لونگی جواب نداد.

– نصره حسن سخنگوی UNIIC در بیروت گفت، چون تحقیقات به پایان نرسیده اند، هیچ نوع جزییاتی اعلام نخواهد شد.

– دتلف مهلیس حاضر نیست هیچ نوع اطلاعاتی در مورد مبدأ فرستنده‌های پارازیت ارایه کند.

– فیتز جرالد جواب نمی‌دهد.

مسأله لاینجل باقی می‌ماند. حرف در مقابل حرف است. کمیسیون سازمان ملل متحد UNIIC بهتر است راه‌حل مسأله را افشاء کند.

در اصل جیل اسرائیلی آن قدر هم که یکی از همکاران سال‌ها پیش نوشت، زیاد خویشتن‌دار نیست: «آقای اسرائیلی گفت که NetLine هزاران دستگاه فروخته، ولی در مورد این که به که فروخته، بسیار کم حرف بود.»^{۲۶۶} اسرائیلی «یک کارشناس سابق جنگ الکترونیکی در ارتش»^{۲۶۷} همراه با همکاری بن تهانی NetLine Communications Technologies را تأسیس کرد. آن‌ها که سی و چند سال عمر دارند، در یک واحد جاسوسی ارتش فعالیت داشتند و سپس برای صنایع هواپیمایی دولتی اسرائیل کار می‌کردند. ژورنالیست‌های اسپانیایی ظاهراً بهتر مطلع اند و بن تهانی و جیل اسرائیلی را عضو سابق سازمان جاسوسی اسرائیل موساد می‌دانند.^{۲۶۸}

ریس بخش تبلیغاتی NetLine، خانم لورین هایم کایزر گفت، هنگامی که شرکت در سال ۱۹۹۸ آغاز به کار کرد، «نیروی هوایی اسرائیل اولین مشتری ما بود.»^{۲۶۹} و در حال حاضر سازمان نظامی ناتو، وزارت امور خارجه آمریکا،^{۲۷۰} نماینده کنگره و سنای ایالات متحده آمریکا،^{۲۷۱} ارتش اسرائیل، سازمان‌های دولتی و تعداد زیادی از واحدهای نظامی و انتظامی در سراسر جهان از مشتریان این شرکت به شمار می‌روند.^{۲۷۲}

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ژانویه ۲۰۰۲ NetLine محصول نسبتاً داغی را به بازار آورد، C-Guard EXP. شرکت اکنون در جنب مسایل دیگر به امر تخصصی سوءاستفاده از تلفن‌های موبایل که به عنوان ناقل سیگنال عمل می‌کنند، که به نوبه خود از سوی دستگاه‌های الکترونیکی ایجاد می‌گردند، پرداخته بود: پدیده‌ای که به نام «tempest» شهرت دارد و به سوءقصد کنندگان امکان می‌دهد با تلفن به یک موبایل که در جنب ماده منفجره تعبیه شده، بمب را منفجر سازند. این دستگاه که توسط NetLine تکامل یافته و به بزرگی یک کیف دستی است، قادر است کلیه و یا برخی از تلفن‌های موبایل را در شعاع ۱۰۰۰ متری از بین ببرد. اسرائیلی در آن زمان با غرور و افتخار گفت: «این یک واحد چندمنظوره منقول است... واحدی که همه کار می‌کند. ما تاکنون محصولی شبیه به آن ندیده ایم.»

ناتو فوراً متقاعد شد و به عنوان اولین مشتری آن را خرید و طبیعتاً آنچه که برای ناتو مناسب است، می‌تواند برای مولتی‌میلیاردرها و دولتمردان حلال باشد.^{۲۷۳}

همایش بیت‌المقدس یک و دو

همایش اورشلیم: مذاکرات در مورد انتقال جهنم به خاورمیانه و نزدیک. هوچی‌گران، سیاست‌مداران، «دانشمندان»، راست‌های افراطی، نئوکان‌ها، کسانی که از اعراب متنفر بودند، کوتاه کنیم تمام محافظی که نامشان در این کتاب آمده دور میز نشسته بودند.

همایش سالانه‌ای در بیت‌المقدس صورت می‌گیرد که به نظر می‌رسد ایده تشکیل آن از مغز ابلیس تراوش کرده باشد. این نمایش مضحک پرسروصدا خود را همایش اورشلیم می‌نامد و در اصل وظیفه دارد آن بخش از نظر فکری فاسد نشده جهان را به سوی خود جلب کند. ولی متأسفانه بوی گند این مدفوعات ایدئولوژیکی هنوز به اروپا نرسیده است.

همایش اول اورشلیم از ۱۲ تا ۱۴ اکتبر سال ۲۰۰۳ تشکیل شد. شرکت کنندگان در این همایش در باره

خود گفتند: «رهبران سیاسی و علمی برجسته‌ای در آنجا گرد هم آمدند، تا سیاست راهبردی مشترکی علیه توتالیتریزم شرقی که توسط اسلام افراطی مطرح می‌گردد و همین‌طور علیه نسبی‌گرایی اخلاقی غرب که عزم ما را در مقابله علیه خباثت تضعیف می‌سازد، ارایه کنند.»

خانم‌ها و آقایان شرکت کننده به این نتیجه رسیدند که اسلام رادیکال بعد از فاشیسم و کمونیسم سومین توتالیتریزم بزرگ در صد سال اخیر است که تمامی تمدن را به خطر می‌افکند. و کشور اسرائیل اکنون هم نماد و هم خط اول جبهه آن مصاف برای حفظ تمدن ماست. یک کشور تروریستی زیر فرمان سازمان آزادی‌بخش فلسطین برعکس همیشه یک تهدید حیاتی برای تمام دنیای آزاد خواهد بود.

همایش اورشلیم کوشش خواهد کرد بهترین فرهیختگان و افراد تمام جهان را در پایتخت اسرائیل گرد هم آورد تا مدرن‌ترین ایده‌های سیاسی-اجتماعی را تکامل بخشند؛ طبیعتاً در راه رفاه جامعه بشری.

در همایش دوم اورشلیم از ۲۷ تا ۳۰ نوامبر ۲۰۰۴ در هتل داود شاه، مسأله طور دیگری مطرح شد. در یک گروه کار ویژه، نقش سازمان ملل متحد از طرف شتابی شایسته به طور کلی زیر ذره‌بین گذارده شد، که البته می‌بایست واقف بر همه مسایل بوده باشد، چون او تا چند سال پیش رییس سازمان موساد بود و همین‌طور دکتر راشل اهرن‌فلد، که به طور اتفاقی عضو محفل طلایی کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد و کارمند مرکز آمریکایی برای دموکراسی نیز هست. سفیر سابق اسرائیل در سازمان ملل، دکتر دور گولد در استخوان‌های خود احساس می‌کرد که سازمان ملل متحد صلح و امنیت بین‌المللی را تخریب می‌کند. کارشناس معتبر بین‌المللی در مسایل پشتیبانی مالی ترور، خانم راشل اهرن‌فلد، البته سازمان ملل را به فساد و ارتشاء و همین‌طور پشتیبانی مالی تروریسم متهم می‌کرد.^{۲۷۵}

در یک کمیسیون دیگر، آقای دکتر دانیل پیپز، عضو محفل طلایی USCFL، یک ضد‌مسلمان بیمارگونه به اتفاق آقای پرفسور بری روین به تعمق در مورد امکانات بدیل در مقابل روند اسلو اشتغال داشتند و برخی

دیگر به این فکر مشغول بودند که چگونه می‌توان دمکراسی را به جهان عرب منتقل کرد.

گولد، اهرن‌فلد و خانم بارونس محترم کارولین کوکس، معاون سخنگوی مجلس اعیان انگلیس می‌خواهند لزوماً همایش اورشلیم را به یک مجمع تمدن، یعنی به نوعی بدیل سازمان ملل متحد تبدیل کنند.

فردی که دارای لقب دکتری بود، یک پیشنهاد بسیار جالب ارائه می‌کرد: دکتر مارتین شرمان، رییس

علمی همایش و پروفیسور علوم سیاسی دانشگاه تل‌آویو تصور می‌کرد که ۷۰ درصد اعراب، اگر

پیشنهادهای مادی مناسبی مثلاً یک شغل مناسب در خارج و یا جبران مالی کیفی دریافت کنند، حاضر به مهاجرت اند. و در نتیجه چون رهیافت سیاسی معضل اعراب-اسرائیل برای مردم هر دو بخش تنها رنج و

عذاب به دنبال دارد، از این طریق، یعنی از دادن امتیازهای مالی و زندگی بهتر به مردم فلسطین کمک

خواهد شد تا آزادانه به کشورهای عربی مهاجرت کنند. این اقتباس کننده شیوه «آیشمان»، مکتوب ۲۰

صفحه‌ای خود را در مورد تبعید بین پرسنل خردمند پخش کرد.

در این مورد چه می‌توان گفت. انسان انگشت به دهان متحیر می‌ماند. و اکنون نام شرکت کنندگان در این

همایش؛ با خط درشت نام افراد بسیار خردمند که در صدند جهان ما را در مقابل توتالیتاریسم سوم نجات

بخشند و در عین حال موضوع بررسی دقیق‌تر در این کتاب بوده اند، برجسته گردیده است.

شرکت کنندگان Jerusalem Summit-2003:

David Aikman, Moris J. Amitay, Dr. Yuval Arnon-Ohana, Christopher Barder, John Batchlor, Yossi Ben-Aharon, Dr. Alexander Bligh, **Yossef Bogdansky**, Deborah Bodlander, Dr. Ron Breiman, Senator Sam Brownback, Dr. David Bukay, General Paul G. Cerjan, Rabbi Shear Yashuv Cohen, **Dr. Rachel Ehrenfeld**, Professor Talia Einhorn, Ephraim Eitam, Uri Eitzur, Benny Elon, **Congressman Eliot Engel**, Yoram Ettinger, Michael D. Evans, Dr. Rand F. Fishbein, Dr. Joel S. Fishman, Dr. Hillel Fradkin, General Dr. Aharon Lev-ran, **Avigdor Liberman**, Irit Linur, John Loftus, Mayor of Jerusalem U. Lupolianski, Professor Otto Luthar, Itamar Marcus, Daniel Mazin, Professor Michailo Michilow, Professor Wolf Moskovich, **Minister Benjamin Netanjahu**, **Dr. Mordechai Nisan**, **Vice Prime Minister Ehud Olmert**, **Richard Perle**, **Dr. Daniel Pipes**, Dimitri Radischewski, Dr. Justus Reid Weiner,

Rabbi Dr. Shlomo Riskin, Steve Rodan, Yashiko Sagamori, Professor Shlomo Sharan, Dr. Martin Sherman, Ambassador Zalman Shoval, Dr. Uri Shtern, Arie Stav, Bert Stephens, **Dr. Frank Gaffney**, Mandel I. Ganchrow, Dr. K.P.S. Gill, Elyakim Ha, Israel Harel, Reverend Malcom Hedding, Professor Raphael Israeli, Professor Eliyahu Kanovsky, Ambassador Dr. Alan Keyes, Morton A. Klein, Professor Joel Kotek, Minister Dr. Uzi Landau, Professor John W. Swails, Cal Thomas, Col. Y. Tsiddon-Chatto, Rijk Van Dam, Clarence H. Wagner, Laurence Weinbaum, Michael Widlanski, Dr. Aharon Yaffe, Professor Arie Zaritsky, Herbert Zweibon.

Jerusalem Summit 2004 شرکت کنندگان:

General Mansour Abu Rashid اردن, General Orit Adato اسرائیل, Professor Joseph Agassi اسرائیل, Marisa Albert نیلپیٹن, General Jaacov Amidror اسرائیل, Dr. Uzi Arad اسرائیل, Dr. Shmuel Bar اسرائیل, Dr. Amazia Baram اسرائیل, John Batchelor ایالات متحدہ, Prof. Anne Bayefsky امریکا, Congressman Bob Beauprez امریکا, Dr. Avi Beker اسرائیل, General Eitan Ben Eliahu اسرائیل, Eti Livin اسرائیل, John Loftus امریکا, Amnon Lord اسرائیل, Mayor of Jerusalem U. Lupolianski اسرائیل, Itamar Marcus اسرائیل, Professor John Marks انگلیس, Dr. Shavit Matias اسرائیل, Dr. Ephraim Meir اسرائیل, Professor David Menashri اسرائیل, Professor Khaleel Mohammed امریکا, Dr. Kenneth Meshoe امریکا, Dr. Myles Munroe امریکا, Nagi N. Najjar باہاماس, General Pr. Isaac Ben-Israel امریکا, Yossef Bodansky اسرائیل, Roni Brizon روسیہ, Professor Judith Buber Agassi اسرائیل, Dr. David Bukay اسرائیل, Baroness Lady Caroline Cox امریکا, Dr. Parvin Darabi اسرائیل, Nonie Darwish امریکا, Dr. Rachel Ehrenfeld امریکا, Benny Elon اسرائیل, Professor Yohanan Friedman اسرائیل, Dr. Hillel Frisch اسرائیل, Dr. Boaz Ganor اسرائیل, Dr. Manfred Gerstenfeld اسرائیل, Dr. Willem Glashouwer ہلند, Dr. Dore Gold اسرائیل, Professor Mohanna Haddad اسرائیل, Ms. Issaaf اردن, Ramchand اردن, Professor Iphraim Inbar اسرائیل, Professor Raphael Israeli اسرائیل, Professor Jenthmalani ہندوستان, Lt. Col. Dr. Yoram Kahati اسرائیل, Professor Murray Kahl امریکا, Moshe Kaveh اسرائیل, Dr. Emmanuel Navon اسرائیل, Miriam Nofech-Mozes اسرائیل, Foreigner Ninister, A. Palacio اسپانیا, G. Parathasarathy ہندوستان, Dr. Reuven Pedazur اسرائیل, Dr. Daniel Pipes امریکا, Dr. Vladimir Pollack اسرائیل, Denis Prager امریکا, David Pryce-Jones امریکا, Charls A. Radin امریکا, Dimitri Radischewski اسرائیل, Pierre Rehov فرانسیسیہ, Professor Barry Rubin اسرائیل, Dr. Shimon Samuels فرانسیسیہ, Dr. Oleg Savelzon اسرائیل, Yehuda Segev اسرائیل, Professor Yossi Shain اسرائیل, Foreign Minister of Israel S. Shalom Shabatai Shavit اسرائیل, Dr. Martin Sherman اسرائیل, Dr. Uri Shtern اسرائیل, Max Singer اسرائیل, Robert Stearns امریکا, Professor John W. Swails, Professor Karen Swassjan امریکا, Dr. Mordechai Kedar روسیہ, Segei Kowalew ترکیہ, pres. L.A. Lacalle روسیہ, Professor Ella Landau – اورگوٹہ

Tasseron اسرائیل, Rabbi israel Meir Lau, اسرائیل, Isi Leibler, اسرائیل, Avigdor Libermann, اسرائیل, Itzhak, Livni اسرائیل, Col. Y. Tsiddon-Chatto, William Tucker, آمریکا, Gen. Paul Vallely, آمریکا, Rijk Van Dam, هلند, Clarence H. Wagner, اسرائیل, Professor Xu Xin, چین, Professor Rivka Yadlin, اسرائیل, Marc Zell, اسرائیل

اسرائیل

یک نکته جالب: در یک لیست شرکت کنندگان همایش اورشلیم ۲۰۰۴ به تاریخ ۳۰ دسامبر ۲۰۰۵ که در اختیار نویسنده قرار دارد بین نام Bukay و Cox نام ایگال کارمون درج شده: همان فردی که رییس MEMRI و واحد منفور تروریستی ۵۰۴ بود، که آدم کشان و جاسوسان خود را به لبنان اعزام می کرد.

Dr. David Bukay اسرائیل

Dr. Yigal Carmon اسرائیل

Baroness Lady Caroline Cox آمریکا

نام آقای «ایگال کارمون» اخیراً از کلیه لیست های تازه «حذف شده است».

Globonder & Impakt در صحنه جهان

عبدالنور پیروزی خود بر لبنان را جشن می گیرد و هواداران خود را به جشن و پایکوبی دعوت می کند.

مبارزه ادامه دارد: اعتماد راسخ به «آقای رییس جمهور بوش»

گلوباندر. نه، این اسم یک موجود فضایی نیست؛ این تعریف خودساخته «گروهی از خبرگان پر کار بشری

است» که صریحاً اعلام می دارد با کوشش و فعالیت خود می خواهد بر «محیط پیرامون خود تأثیر گذارده

و آن را تغییر دهد.» وقت زیاد و کوشش هایی که در این راه صرف می گردد، به نظر آنها، بر مردم

بی اطلاع پوشیده می ماند و یا «از بیرون» شبیه به مبارزه آن یاغی اسپانیایی، دون کیشوت علیه آسیاب های

بادی به نظر می رسد. از آنجا که «نتایج مساعی آنها (از پیش) معلوم نیست» و حتا خود آنها به

«روشنایی در پایان تونل» امید بسته اند، در نتیجه گلوباندرها تنها وقتی به شوق و وجد می آیند، که پس از

«آن همه کار سخت»، به امر «بزرگی» دست یافته باشند که پاداش «تحمل و استقامت» آنان باشد.

این افراد نجیب و از خود گذشته چه کسانی هستند؟ پاسخ به این سؤال مشکل است، زیرا به گفته برتولد برشت «آنهايي را که در سایه اند، نمی توان دید» و آنها می خواهند ناشناس بمانند. شاید فکر می کنند که کسی قصد ربودن ثروت آنان را کرده. گلوباندرها تاکنون همیشه کار خوبی می کردند که در بین هم مسلکان خود می ماندند؛ نزدیکی به انسانهای معمولی بی فایده است و آنها را از اهداف «باشکوه» خود منحرف خواهد ساخت. ولی هنگامی که اعضای فامیل گردهم جمع است، آن گاه چوب پنبه در شیشه های شامپانی ۱۰۰۰ دلاری است که به هوا می رود، چون این تیره از افراد میلیاردی، می داند چگونه می توان جشن و سرور بر پا کرد، حال به هر قیمت که باشد. یکی از این نوع ضیافتها اخیراً در روز ۲ ژوئن ۲۰۰۵ در نیویورک صورت گرفت. چهل تن از این افراد گلوباندر با دوستان خود از ۱۹ کشور (ایالات متحده آمریکا، انگلیس، فرانسه، تونس، برزیل، بنگلادش، افغانستان، شیلی، روسیه، هندوستان، آلمان، ژاپن، کره، ترکیه، آفریقای جنوبی، تایوان، کانادا و مجارستان) آمده بودند تا در «محفلی زیبا و مأنوس» به صرف شام بپردازند. کسانی که در این مجلس خوردند و نوشیدند، در کنار خواننده بی آزار اپرا از برزیل، از جمله مؤسس و رییس World Trade University در سازمان ملل متحد، یک برنده مشهور شو واقعی تجارتي تلویزیونی، مؤسس و پرزیدنت یک «شرکت غول آسای» ۷۵۰ میلیون دلاری، رییس و ناشر یک مجله لوازم یدکی خودرو، مؤسس یک شبکه اجتماعی که دارای ۶ میلیون منتفع است، برخی از پیش کسوتان اقتصادی و تعلیمی در اینترنت، چندین تن از بانکداران بانکهای اعتباری، طراحان مد کره ای و ژاپنی، نویسنده یک مجله سطح بالای اقتصادی، مؤسس یک شرکت مشهور تولیدات رسانه ای و تلویزیونی، یک مخترع تونسی، یک غول تولید کفش برزیلی، یک کنشگر سیاسی از افغانستان، تولیدکننده فیلمهای مستند و هواداران رقص تانگو ... حضور داشتند.^{۲۶۷}

سه هفته بعد از این ضیافت، روز ۲۴ ژوئن ۲۰۰۵، این گلوباندرها باز بهانه ای یافتند تا اتفاق «بزرگی» را در صفوف خود جشن بگیرند، بهانه ای که متناسب با «گرایش پنهانی» آنان بود، زیرا گلوباندر

نیویورکی، زیاد ک. عبدالنور سرانجام موفق شده بود. آن‌ها نوشتند: «در کشور او لبنان اخیراً انتخابات تاریخی صورت گرفته که در آن برای اولین بار پس از ۳۰ سال اپوزیسیون سیاسی ... اکثریت «فوق‌العاده» ۷۲ کرسی از ۱۲۸ کرسی را به دست آورده است. نیروی اپوزیسیون به اتفاق، مخالف حضور و تفوق سوریه در لبنان است و اکنون این قدرت را در اختیار دارد تا نخست‌وزیری را انتخاب کند و لبنان را آزاد سازد. زیاد اکنون به فرد پرنفوذی در دستگاه دیپلماسی بوش تبدیل گشته و (دولت را) در سیاست‌های خود در خاورمیانه رایزنی می‌کند. او مؤسس کمیته ایالات متحده آمریکا برای لبنان آزاد است و برای این هدف از سال ۱۹۹۷ تاکنون لابی‌گری و کار کرده است. این کمیته بزرگ‌ترین سازمان پایه لبنانی-آمریکایی در ایالات متحده آمریکا است و دارای ۱۳۰۰۰ عضو و ۲۴ سازمان محلی می‌باشد. زیاد در مورد موفقیت در انتخابات اخیر می‌گوید: «من امروز خود را بسیار تأیید شده احساس می‌کنم. ببینید: سوریه بازی را باخت و اپوزیسیون لبنان در انتخابات پیروز شد. آن‌ها یک رییس‌جمهور جدید انتخاب خواهند کرد و این امر باور کردنی نیست. تمام کوشش‌هایی که من در ۸ سال گذشته به خرج دادم، اکنون ثمر داده است.» دهان گلوباندرها از فرط خوشحالی کف کرده بود و واکنشان متناسب با سرمشق‌های متداول در فیلم‌های مبتذل آمریکایی «زیاد، ما به تو و پیروزی تو افتخار می‌کنیم.»^{۲۶۸}

پیروزی عبدالنور؟ در اصل انسان فکر می‌کند که این فرد لبنانی با پاسپورت آمریکایی به آن گروه از افراد تعلق دارد که خوشبختی فردی خود را تنها در انباشت سرمایه جست‌وجو می‌کنند. این فرد یک به اصطلاح کارگزار قدرت «Powerbroker» یک دلال وال‌استریت، یک سرمایه‌گذار خصوصی که در صنایع نفت و تکنولوژی فعال است که سرمایه‌گذاری خطرپذیر صورت می‌دهد. و در ضمن رییس شرکت Blackhawk Partners است که معلوم نیست به چه کاری سرگرم است (ورود برای اشخاص غریبه مطلقاً ممنوع است).

مصاحبه زیاد ک. عبدالنور^{۲۶۹}

س: اکثر دوستان خصوصی شما در محفل طلایی و فوروم خاورمیانه در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ در به

اصطلاح «همایش اورشلیم» گرد آمده بودند. یک به اصطلاح همایش کارشناسان بلندپایه در مسایل خاورمیانه. من جای شما را در آنجا خالی یافتم. آیا دیگر در سیاست دخالت نمی کنید؟

ج: خیر من از سیاست دوری نمی کنم. فعالیت‌های اقتصادی من زیاد است و نمی توانم در هر کنفرانسی که دعوت می شوم، شرکت کنم.

س: آیا دعوت شده بودید؟

ج: بلی. دعوت شده بودم.

س: اکنون لبنان پس از به اصطلاح انقلاب سدر و اولین انتخابات دمکراتیک در ماه مه و ژوئن ۲۰۰۵ به یک کشور آزاد مبدل گردیده است. حالا شما و دیگران می توانید به کشور باز گردید و برنامه‌های اقتصادی خود را پیاده کنید!

ج: لبنان از ماه مه و ژوئن یک کشور آزاد است؟ آیا شما اطمینان دارید که هردوی ما در مورد یک لبنان سخن می گوئیم؟ در آنجا هنوز سازمان امنیت سوریه موجود است که با رییس‌جمهور لحد همکاری می کند. این سلسله مراتب تا درجات پایین افسران سازمان امنیت لبنان ادامه دارد. آن‌ها کلیه جوانب صحنه سیاسی لبنان را کنترل می کنند و سوق‌صدهای بزرگ و بی‌پایانی را... از نخست‌وزیر حریری تا سمیر قصیر، جبران تونی و دیگران سازمان می دهند و شما آن را آزاد می‌نامید؟ با این که حزب الله کل کشور را متناسب با خلق و حوصله خود به گروگان گرفته است و کشور را با کوشش به ارباب و تبلیغات غلط اشباع ساخته. تا وقتی که رژیم سوریه تغییر نکرده و ساختارهای زیربنایی نظامی حزب الله «در بستر آرامش» قرار نگرفته، هراس دارم که لبنان هیچ‌گاه آزاد نگردد. این را ده سال پیش گفتم، قبل از آن که هر حاکم لبنانی گفته باشد. امروز رفته‌رفته همه درک می کنند؛ متأسفانه بعد از دادن این همه قربانی و خسارت جانی و مالی. ولی من هنوز به قدرت ادراک مردم لبنان اعتقاد راسخ دارم و مطمئنم که پیروز خواهیم شد ... خیلی زودتر از آنچه که بسیاری انتظار دارند. خداوند ایالات متحده آمریکا را حفظ کند.

س: شما به من پاسخ دادید، «آن‌ها (عونیه‌ها) می‌توانند به هرچه که دلشان می‌خواهد باور داشته باشند و من حدس می‌زنم که اگر ما این قدر موفق نبودیم، آن‌ها این طور مفتون ما نمی‌بودند». منظور شما از «این قدر موفق چیست؟»

ج: شما مثل من به خوبی می‌دانید که سوریه مثل امروز در تاریخ خود هرگز در چنین وضعیت بدی در مقابل ایالات متحده آمریکا، فرانسه، مصر، عربستان سعودی، روسیه و غیره قرار نداشته است. تضمین می‌دهم. حالا شما فکر می‌کنید که وضعیت به طور اتفاقی و بدون آن که فشارهای قوی‌تری در پس آن قرار داشته باشند تغییر خواهد کرد؟ اگر شما امروز پیشرفتی در لبنان علیه سوریه نمی‌بینید، از آن جهت است که لابلای سطور را نمی‌خوانید و متأسفانه هنوز به تبلیغات سوری و لبنانی گوش فرا می‌دهید. ولی شما به زودی، خیلی زودتر از انتظار شاهد آن خواهید بود.

س: به من نشان دهید از کدام طریق لبنان کلیه مشکلات خود را حل خواهد کرد. کشور پس از به اصطلاح «انقلاب درختان سدر» دارای یک دولت «جدید» شده. همان تیم قبلی، با کمی تغییر، چهره‌های تازه به چشم نمی‌خورد و در مقابل آن، اپوزیسیون خودشیفته. آیا می‌خواهید تمام آن‌ها را به دریا بیافکنید؟ چه کسی باید کشور شما را به آینده‌ای روشن‌تر هدایت کند؟ جمبلاط، عون، سینیورا، نصرالله، برّی، سعد حریری نوجوان، جعجع، بقرادونی. من ایده‌ای ندارم، شما چطور؟

ج: اول این‌که تا رژیم سوریه تغییر نکند و ساختارهای زیربنایی نظامی حزب‌الله خشکانده نشود، لبنان آزاد نخواهد شد.

دوم. تا طبقه کهنه و فاسد سیاستمداران لبنانی، اول از همه پوزیدنت امیل لحود سرنگون نشده اند، لبنان آزاد نخواهد شد.

سوم. تا قانوناً حق شرکت لبنانیان در تبعید در انتخابات به رسمیت شناخته نشود، لبنان آزاد نخواهد شد. چهارم. لبنان دارای صدها و هزاران بازرگان و سیاستمدار کارشناس با شناخت فوت و فن‌های لازم و صاحب امکانات برای تحول کشور است ولی این افراد تا وقتی که دمکراسی واقعی، فارغ از سلطه سوریه و محدودیت‌های ناشی از حزب‌الله به وجود نیامده، آفتابی نخواهند شد و ما مجدداً به بند اول از مطالب ذکر شده می‌رسیم.

س: شما نوشتید: «من هنوز به قدرت ادراک مردم لبنان اعتقاد راسخی دارم و مطمئنم که پیروز خواهیم شد ... خیلی زودتر از آنچه که بسیاری انتظار دارند.» خیلی جالب است. چه هدفی را دنبال می‌کنید؟

ج: ما همیشه بر مبنای علنی ساختن «حداقل اطلاعات» عمل می‌کنیم ... اصول مستحکمی که از سازمان سیا

آموخته ایم.

س: آیا شما در تحولات سیاسی جاری در لبنان سهم هستید و یا این که فقط یک بازرگان خصوصی

می‌باشید؟

ج: کارهای سیاسی من ده برابر شده اند ولی تجربه به من آموخته که دلیلی وجود ندارد، به هر لبنانی تفهیم

کنیم، ما دست‌اندر کار چه برنامه‌ای هستیم. همه فن حریف‌های واقعی خود را در نور نورافکن غرق

نمی‌کنند. به فعالیت‌های سوریه در لبنان بنگرید و بیاموزید. می‌خواهید بر دشمن خود پیروز شوید؟ بازی

او را بهتر از او انجام دهید. هرکس که آرزومند نابودی ماست، پیشنهاد می‌کنم که بهتر است انتظار

سازمان پرقدرت‌تری را داشته باشند که «بدترین کابوس» آن‌ها خواهد شد.

س: بازی تمام شده. آمریکا از عراق خسته شده. اسرائیل به تنهایی چه کار می‌تواند بکند؟ من نمی‌دانم. نظر

شما چیست؟

ج: بوش هنوز دو سال دیگر در پیش دارد. هیچ چیز تا تمام نشده باشد، تمام نمی‌شود. می‌ترسم که آرزوی

شما به واقعیت نپیوندد. ولی شما مختارید که به خواب خوش خود ادامه دهید.

رد نفت

چگونه انسان می‌تواند با وجود گرایش تقریباً مادرزادی به بزهکاری، دست‌های خود را تا اندازه‌ای تمیز

نگاه دارد و به شهرت، اعتبار و قدرت دست یابد و از این طریق حتا به عنوان یک روس مافیایی که

شمارش جنایت‌هایش را دیگر فراموش کرده، درست به درد سیاست بزرگ و عمومی، به ویژه سیاست

آمریکا و نجات جهان بخورد. برخورد عجیب یک الیگارش از تاشکند با نفت خالص و شریک تجاریش

زیاد ک. عبدالنور، ناجی لبنان. و دیک چینی مثل همیشه در سایه.

برنده یک ... آدم رذل است!

رعایت اخلاق همیشه برای دیگران بوده است. کارهای غیرقانونی «شاهزاده ظلمات». بچه مرشد مثل

مرشد. یک روس مبتلا به جنون نئوکانی. برخی از بخارات معده راست‌های افراطی اسرائیلی.

بازگردیم به دفتر شیطان. در اولین به اصطلاح همایش اورشلیم که در تاریخ ۱۲ تا ۱۴ اکتبر ۲۰۰۳ تشکیل شد و «عقاب‌های دولت شارون و افراطیون سیاسی- مذهبی اسرائیلی در کنار پشتیبانان آمریکایی وابسته به محافل «صهیونیست‌های مسیحی» و رهبران نئوکان آن... در ایالات متحده آمریکا» برای گرفتن عکس یادگاری گرد هم آمدند، تئوری‌باف امپراتوری آمریکا، ریچارد پرل صریحاً از حمله اسرائیل به سوریه استقبال کرد و گفت: «رییس‌جمهور بوش نحوه واکنش ایالات متحده را نسبت به تروریسم ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تغییر داد به این صورت که گفت تفاوتی بین تروریست‌ها و کشورهای که تروریست‌ها را مأوا می‌دهند، قابل نیست. من خوشحالم که اسرائیل در مقابله با اقدامات تروریستی که از خاک لبنان صورت گرفته، اکنون گام مشابهی برداشته و علیه حکام سوری لبنان عمل کرده است.» شارون در آن زمان پس از سی سال انقطاع، مجدداً بمباران‌های هوایی علیه اهداف سوری را آغاز کرده بود و پرل امیدوار بود که این بازتابی از سیاست نوین اسرائیل است که حملات بعدی اسرائیل به اهداف سوری را به دنبال خواهد داشت. «ما با سوریه که هنوز تروریست‌ها را تقویت می‌کند، مشکلاتی داریم.» پرل گفت: «ما باید راهی بیابیم که آن‌ها را متوقف کند.»^{۲۷۰}

این همایش جنگ‌افروزان از طرف بنیاد میخائیل چرنی مورد حمایت مالی قرار داشت که ظاهراً «سازمان خط اول جبهه مافیای روس در اسرائیل» است. رییس این بنیاد میخائیل چرنی یک الیگارش یهودی‌نسب روس است که دارای پاسپورت اسرائیلی بوده و در سرزمین شارون سکونت دارد، زیرا چندین حکم جلب بین‌المللی مانع از خروج او از اسرائیل می‌باشد. اکنون جنتلمن مشکوک این وظیفه را به عهده گرفت که به یک فرد متعصب مشکوک دیگر به نام پرل،

که در ایالات متحده آمریکا به جرم اختلاس میلیون‌ها دلار قرار است به دادگاه احضار شود، جایزه هانری جکسون (تصویر) برای رعایت اصول اخلاقی و بینش سیاسی (!) اهدا کند. پرل که در دوران جوانی در سمت مشاور سناتور



جکسون فعالیت داشت، برای اولین بار این «جایزه» را دریافت کرد، زیرا «او در مسیر زندگی حرفه‌ای خود همواره به اصول اخلاقی استاد خویش» پایبند بوده است.

و حالا که ما به اصول اخلاقی ریچارد پرل رسیدیم، گریز دیگری لازم به نظر می‌رسد. علیه غول رسانه‌ای کانادایی، کنراد بلاک که در گذشته رییس گروه رسانه‌ای Hollinger International بود، در حال حاضر در شیکاگو به جرم کلاهبرداری در ۸ مورد دادگاه تشکیل شده. «مسأله بر سر ۸۴ میلیون دلار حق‌الزحمه برای فروش روزنامه است که Hollinger به شرکت بلاک Ravelston پرداخته و همین‌طور پولی که این نجیب‌زاده رسانه‌ای ۶۱ ساله صرف زندگی پرتجمل خود و همسرش می‌نماید. بلاک می‌تواند به ۴۰ سال زندان محکوم گردد.»^{۲۷۱} دادستان کشور پاتریک فیتز جرالده گفت: «این وقیحانه‌ترین مورد سوءاستفاده از طرف مدیران و اعضای هیأت ریسه است که تصمیم گرفتند جیب‌های خود را پر کنند.»

«بلاک که در تورنتوی کانادا به سر می‌برد، اعلام کرد که بی‌گناه است و کلیه اتهامات "از اول تا آخر سازوکار لجن‌پراکنی" می‌باشد.» هم‌زمان با اعلام جرم، شش تن از ۱۲ عضو شورای نظارت اعلام کردند که در نظر ندارند خود را برای عضویت مجدد کاندید نمایند. وزیر امور خارجه سابق هنری کیسینجر، ریچارد پرل (یکی از معماران جنگ عراق)، جیمز تامسون فرماندار سابق ایلی‌نویس و هم‌چنین ریچارد برت، سفیر سابق آمریکا در آلمان در بین این شش نفر بودند. ولی همین‌طور علیه ۶ نفر از اعضای شورای نظارت نیز اعلام جرم گردید، زیرا آن‌ها بدون هیچ واکنشی پذیرفته بودند که بلاک و معاونش دیوید رادلر سرمایه شرکت را به یغما برند. رادلر به ۲۹ ماه زندان محکوم شد.^{۲۷۲} ژورنالیست آلمانی، خانم اوا شوایتزر که در نیویورک کار می‌کند، نوشت: «تا جایی که می‌دانم علیه پرل و دیگر اعضای شورای نظارت Hollinger (هنوز) دادگاهی آغاز نشده است، مگر این که من متوجه نشده‌ام، که بسیار غیرمحمول است. ولی برخی از سهام‌داران Hollinger وجود دارند که خواستار دادگاهی شدن پرل هستند. البته فکر می‌کنم که اول دادگاه کنراد بلاک برگزار شود که مطمئناً چندین ماه به طول خواهد انجامید.»^{۲۷۳} راندال سام‌بورن سخنگوی دادستان کشور فیتز جرالده در پاسخ به این سؤال که آیا در نظر است علیه پرل اعلام جرم شود، گفت:

«اطلاعات رسمی در اختیار نیست ... قواعد و مقررات ما ممنوع می کنند که تا وقتی اطلاعات رسمی در اختیار قرار داده نشده باشد، در مورد این نوع مسایل توضیح داده شود در نتیجه جواب سؤال شما " No

"Comment"»^{۲۷۴}

جناب پرل مطهر که در دوران رونالد ریگان به خاطر مخالفت با کنترل تسلیحاتی اسم مستعار «شاهزاده ظلمات» را دریافت کرده بود، حقیقتاً می تواند به پایبندی راسخ و درازمدت به اصول اخلاقی ویژه خود مفتخر باشد؛ در اینجا فشرده لیست در اصل بسیار طولانی بزهکاری های او انتشار می یابد:

* اواخر مارس ۲۰۰۳ پرل مجبور شد از مقام ریاست انجمن سیاست های دفاعی ایالات متحده آمریکا استعفا دهد زیرا او؛

اولاً با شرکت ورشکسته ارتباطات از راه دور Global Crossing بده بستان داشت. او در نظر داشت تأیید دولت آمریکا را جلب کند تا بتواند کنسرن نامبرده را بخشاً به سرمایه گذاران آسیایی بفروشد و ظاهراً در این معامله ۷۵۰ هزار دلار پول گرفته بود. پنتاگون شدیداً مخالف این معامله بود، زیرا «تکنولوژی فوق العاده گرانبهای فیبر نوری» در اختیار یک شرکت چینی قرار می گرفت. پرل هر نوع تخلف احتمالی را رد کرد.^{۲۷۵}

دوماً کوشش کرده بود از طریق قراردادهای Trireme از خاندان سلطنتی سعودی قریب ۱۰۰ میلیون دلار اخاذی کند، که بازرگان سعودی عدنان خاشقچی نیز در این معامله شرکت داشت.

* در دسامبر ۲۰۰۳ وضع حتا بدتر شد: قراردادی بین شرکت هواپیماسازی بوئینگ و نیروی هوایی آمریکا در مورد تحویل ۱۰۰ فروند بوئینگ ۷۶۷ تانکر به علت رشوه خواری ملغا شد. بوئینگ ۲۰ میلیون دلار در شرکت Trireme Partners LLC سرمایه گذاری کرده بود که پرل صاحب ۵ درصد از سهام آن شرکت است. این شرکت شریک Trireme Partners LP، یک بنیاد مالی که از طرف پرل مدیریت می گردد، است. بوئینگ گفت که در چارچوب سیاست راهبردی خود در شرکت هایی که در بخش تکنولوژی نظامی فعالیت دارند، سرمایه گذاری می کند و مدعی شد که هیچ کس اطلاعی نداشته که پرل در رابطه با قرارداد لیزینگ ۱۸ میلیارد دلاری شرکت بوئینگ را رایزنی نموده. دو نفر از اعضای انجمن سیاست

دفاعی ایالات متحده آمریکا طی یک ای میل داخلی به عنوان مشاور شرکت معرفی شده بودند؛ در این ای میل آمده بود که این دو در مورد معامله هواپیماهای تانکر در محافل پنتاگون «فعالیت» خواهند نمود.^{۲۷۶}

سرانجام در روز ۲۶ فوریه ۲۰۰۴ این بزهکار فکل - کراواتی که در زمان سیاستمداری فعال خود در دستگاه دیپلماسی آمریکا حتا برای مصاحباتی که در مورد شغل او صورت می گرفت، چندین صد دلار پول درخواست می کرد، انجمن سیاست دفاعی ایالات متحده آمریکا را ترک کرد تا محافل بزهکارانه خود را به زندگی یرنظامی نیز گسترش دهد.

ولی آبروی آن الیگارش روس، میخائیل چرنی، که به پرل خبیث جایزه می داد هم زیاد بیش تر نیست. البته قبل از آن که به زندگی نامه این یهودی میلیارد روس بپردازیم، چند نکته در مورد جایزه ای که نام پرطمطراق سناتور هنری جکسون برای حفظ اصول اخلاقی و بینش سیاسی را حمل می کند، ذکر کنیم.

این جایزه به نام Henry Martin „Scoop“ Jackson (تولد ۳۱ می ۱۹۱۲، وفات ۱ سپتامبر ۱۹۸۳) (تصویر) نامیده شده است. یک ضد کمونیست دیوانه و جنگ سرد طلب درجه یک. فلسفه سیاسی و عمل کرد اجتماعی این فرد تازه در دهه ۷۰ راه را برای ورود شیوه فکری تاریک نئومحافظه کارانه ای، که تا به امروز در ایالات متحده آمریکا مانند یک باتلاق ایدئوژیکی بی اهمیت



هنوز در حال قُل زدن است، به عرصه سیاست باز کرد. جکسون - عضو کنگره آمریکا و سناتور ایالت واشنگتن از سال ۱۹۴۱ تا وفات ۱۹۸۳ - در سال ۱۹۷۲ در «ائتلاف برای اکثریت دمکراتیک» CDM هم فکراں خود از حزب دمکرات و روشنفکراں و مدافعین بی قید و شرط سیاست اسرائیل علیه جناح معتدل حزب و علیه سیاست خارجی ریچارد میل هاوس نیکسون (۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴) و هنری آلفرد کیسینجر را گرد

خود جمع کرد. این دو دست رد بر سینه هواداران تقابل مستقیم با اتحاد جماهیر شوروی زده بودند و به جای آن سیاست کاربردی خلع سلاح و «تشنج‌زدایی» به ویژه در مقابل اتحاد جماهیر شوروی را دنبال می‌کردند. کیسینجر که از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۵ مشاور امنیتی نیکسون و از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ وزیر امور خارجه بود، در ضمن مذاکراتی در جهت نزدیکی به چین و به پایان رساندن جنگ ویتنام و مناقشات خاورمیانه انجام می‌داد.

جکسون، مدافع اپوزیسیون ضدسوسیالیسم و هوادار افراطی اسرائیل، که دارای روابط بسیار نزدیکی با صنایع تسلیحاتی بود و به همین علت به کرات علناً مورد انتقاد قرار گرفته و به «سناتور بوئینگ» شهرت یافته بود، مخالف سرسخت این گونه قراردادهای کنترل تسلیحات بود. و حتا برعکس، او تحریم‌های اقتصادی علیه مسکو را ترجیح می‌داد. اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ تعداد مهاجرین یهودی از اتحاد جماهیر شوروی افزایش یافت. از اوت ۱۹۷۲ دولت شوروی از متقاضیان مهاجرت خواستار «مالیات دیپلم» شد تا مخارج دولتی صرف تعلیم و تربیت آنها را جبران سازد و در عین حال امکانات مهاجرت را محدود نماید. سازمان‌های یهودی در ایالات متحده آمریکا سناتور جکسون هوادار اسرائیل و نماینده دمکرات کنگره چارلز وانیک را تحریک کردند، تا فشار بر مسؤولین امر در اتحاد شوروی را تشدید کنند تا «مالیات دیپلم» به سرعت لغو شود و خروج یهودیان تسهیل گردد. پس از تعاملات مضرانه با وزیر امور خارجه کیسینجر، دولت شوروی آزادی مهاجرت را پذیرفت و قول داد از سال ۱۹۷۳ تعداد صدور پروانه‌های خروج را افزایش بخشد. ولی جکسون خواستار خروج سالانه ۶۰۰،۰۰۰ یهودی بود و همراه با وانیک و چند تن از اعضای سرشناس دیگر کنگره در اکتبر سال ۱۹۷۴ قانون «جکسون-وانیک» را به عنوان مکمل قانون تجارتی آمریکا به تصویب رسانید که رابطه تجاری بین آمریکا و کشورهای را که از سیستم اقتصاد بازار پیروی نمی‌کنند به اجرای قوانین حقوق بشر منوط می‌کرد.

عملاً این متمم قانون به طور مستقیم اتحاد جماهیر شوروی را هدف قرار داده بود، زیرا ایالات متحده آمریکا روابط تجارتی خود با شوروی را منوط به مهاجرت رایگان و بلامانع یهودیان و اقلیت‌های دیگر به

اسرائیل می‌کرد. این قانون تا به امروز علیه روسیه ملغا نشده و از عضویت روسیه به سازمان تجارت جهانی جلوگیری می‌کند. به طور رسمی این قانون هنوز در مورد جمهوری‌های هم‌سود صادق است. روز ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۳ ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه هنگام بازدید از بازار بورس اوراق بهادار NYSE در مقابل برخی از تجار و بازرگانان آمریکایی، قانون جکسون-وانیک را «کهنه شده» نامید و گفت که این قانون به همکاری بین ایالات متحده آمریکا و روسیه «خسارت اخلاقی» وارد می‌کند.^{۲۷۷}

البته سال ۱۹۷۴ شور و شادی در اسرائیل در مورد قانون جکسون-وانیک بی‌پایان بود و نخست‌وزیر وقت اسحاق رابین و وزیر امور خارجه‌اش ایگال آلون نامه تشکر آمیزی به رئیس‌جمهور آمریکا جerald فورد، وزیر امور خارجه او هنری کیسینجر و البته همین‌طور به جکسون و وانیک ارسال داشتند. قانون جکسون-وانیک به پیروزی بزرگ یهودیان انجامید: از سال ۱۹۷۵ نزدیک به ۵۷۳,۰۰۰ نفر، اغلب یهودی ولی همین‌طور مسیحیان پرتستان و کاتولیک از اتحاد جماهیر شوروی به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کردند. تنها ۲۳۵,۰۰۰ نفر آن‌ها در دوران ریاست میخائیل گارباچف.

جکسون و معاون سابقش پرل که قرار بود بعدها در اواخر دهه ۹۰ به فرد مشکوکی در بین رانت‌خواران نفوکان تبدیل شود، شخصاً برای خروج برخی از این افراد منجمله آناتولی شارانسکی که ریاضی‌دان انستیتوی فیزیک و تکنولوژی مسکو بود مایه گذاردند. پس از آن که شارانسکی در سال ۱۹۷۳ به دلیل مسایل امنیت ملی اجازه خروج نیافت، به کار ترجمه به زبان انگلیسی برای فیزیک‌دان و دگراندیش روس آندری ساخاروف پرداخت و در لباس کنشگر حقوق بشر وارد صحنه شد. در ژوئیه ۱۹۷۸ ارگان‌های قانون‌گذاری اتحاد جماهیر شوروی او را به جرم خیانت به کشور و جاسوسی برای آمریکا به سیزده سال اردوگاه کار محکوم کردند. او پس از آن که در سال ۱۹۸۶ در مبادله با یک جاسوس شوروی آزاد شد، به اسرائیل مهاجرت کرد و نام عبری ناتان را برای خود انتخاب کرد. دو سال بعد او پرزیدنت فوروم صهیونیستی، شورای متحده دگراندیشان صهیونیست شوروی، شد و از اعضای کادر تحریریه جروزالم ریپورت گردید و سرانجام رئیس‌جمهور آمریکا رونالد ریگان در سال ۱۹۸۹ به او مدال صلح اعطا کرد.

شارانسکی امروز رییس حزب سیاسی Yisrael BaAliya است که خود آن را در سال ۱۹۹۵ تأسیس کرده بود و ادغام یهودیان شوروی در جامعه اسرائیلی را دنبال می‌کند. حزب در سال ۱۹۹۶ هفت کرسی کنست را به خود اختصاص داد و شارانسکی از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ عضو کابینه دولت اسرائیل بود، هر چند که روز ۲ مه ۲۰۰۵ به نشانه اعتراض به طرح آریل شارون برای تخلیه شهرک نشینان اسرائیلی از نوار غزه از کابینه دولت لیکود بیرون رفت. گروه شارانسکی در طیف راست افراطی جامعه اسرائیلی جای گرفته است؛ در انتخابات فوریه ۲۰۰۳ او و حزب مهاجرین او با شعار «راست، منطقی، تمیز!» شرکت کردند و افتخار می‌کردند که نقش تعیین کننده‌ای در شکست مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین ایفا نموده اند. ظاهراً بهانه خوبی برای خانم کوندولیزا رایس، وزیر امور خارجه وقت آمریکا بود تا در ژانویه ۲۰۰۵، زمانی که کنگره به دنبال حقیقت‌یابی در مورد جنگ عراق و افتضاح شکنجه اسیران در زندان ابوغریب بود، تصورات سؤال‌برانگیز، این راست افراطی شارانسکی را بر سر انظار عمومی جهان بکوبد: «جهان باید آن‌چه را که ناتان شارانسکی "آزمون میدان شهر" می‌نامد، به کار گیرد. اگر شهروندی نتواند وسط میدان شهر بایستد و نظرات خود را بدون ترس از دستگیری، زندان و تهدید جسمی بیان کند، پس در یک جامعه ترس و ارباب‌زندی می‌کند. و ما اجازه نداریم بیاساییم تا هر فردی که در یک جامعه ترس زندگی می‌کند، نهایتاً به آزادی خود دست یابد.»^{۲۷۸} همین دلیل کافی بود تا رایس ایران را «پایگاه مرزی استبداد» بنامد و بدون هیچ تردیدی این وظیفه الهی ایالات متحده آمریکا را مورد تأکید قرار دهد که باید «آزادی و دموکراسی را در سراسر جهان بگسترده»، زیرا «مسئولیتی است که پرزیدنت بوش برای آمریکا در جهان تعیین کرده و وظیفه بزرگ کنونی دیپلماسی آمریکایی می‌باشد.»

«در تمامی تاریخ کشور اسرائیل به کرات احزاب سیاسی وجود داشته اند که منافع کاملاً ویژه گروهی از مهاجرین را در کنست و یا به عنوان شرکای ائتلافی دولت‌های مختلف دنبال می‌کردند. جدیدترین نمونه، احزاب Yisrael BaAliya و Israel Betenu به عنوان بلندگوی یهودیان روس در اسرائیل هستند. رهبران این احزاب، آویگدور لیبرمان و ناتان شارانسکی دو نمونه بارز مهاجرینی هستند که نشان می‌دهند چگونه مهاجرین تنها پس از چند سال حضور در کشور می‌توانند به مهره‌های کلیدی در سیاست کشور تبدیل

شوند. در قیاس با دیگر دمکراسی‌های غربی می‌توان اسرائیل را در این رابطه منحصر به فرد نامید. ولی در ضمن این یک فاکت است که کلیه احزابی که تنها به عنوان مدافع منافع گروه نژادی خاصی وارد عرصه سیاست شدند، دیر و یا زود با پیشرفت روند ذوب موکلین خود در جامعه اسرائیلی، مجدداً از بین رفتند.^{۲۷۹}

البته برداشت‌های آقایان بسیار ویژه است. لیبرمان جزو اعضای بسیار عوضی گروه‌های افراطی حاشیه‌ای است. در دوران حکومت آریل شارون که به عنوان وزیر امور زیربنایی به کار اشتغال داشت، به طوری که می‌دانیم خواستار بمباران تهران و قاهره شده و تشنه کشتن یاسر عرفات بود. تنها همین دلیل، وجود او را به عنوان هم‌رزم در صفوف همایش اورشلیم ضروری می‌ساخت. میخائیل چرنی که در موردش دیرتر صحبت خواهیم کرد، نه تنها حزب این فرضیه‌پرداز ترور را از نظر مالی پشتیبانی می‌کرد، بلکه حتا با او دوست صمیمی بود.^{۲۸۰} اصلاً این مرد خیلی سخاوتمند است: باب بوپرس Beauprez جمهوری خواه از کلرادو در همایش آخر اورشلیم همراه همسر خود کلاودیا شرکت کرد. پس از پایان همایش مادام و موسیو عازم اسپانیای آفتابی شدند. برای این سفر که نوامبر و دسامبر ۲۰۰۴ به طول انجامید ۲۱۰۲۲۶ دلار هزینه شد که حداقل هزینه سفر به اورشلیم از جیب بنیاد میخائیل چرنی پرداخت گردید.^{۲۸۱}

میخائیل چرنی میلیاردر ظاهراً برای همایش اورشلیم هر نیرویی را که در حاشیه راست جامعه آمریکا و اسرائیل سرگرم و مشغول است، گرد هم آورده تا (به گفته خود او) با سیاست آن‌ها که مبارزه با مردم فلسطین و اسلام است، «اخلاق سالمی» را دنبال کند. باید متذکر شد که عبارت به اصطلاح «اخلاق سالم» توسط نخست‌وزیر وقت اسرائیل، آقای ایهود المرت استفاده شد که ترجیح می‌داد به جای بستن معاهده با فلسطینیان، آن‌ها را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد. «بهترین نحوه رفتار با تروریست‌ها، کشتن آن‌ها است.» این سخنان آن «سیاست‌مداری» است که جهان باید او را به عنوان یک فرد دمکرات جدی تلقی کند و همانی که به عنوان «صندوق‌دار اعانات» حزب لیکود بدنام بود و شهرت داشت که در خارج صدها هزار دلار از «مسیحیان صهیونیست» و سازمان‌های راست‌گرای صهیونیستی اعانه جمع کرده است. به

همین دلیل او به جرم ارتشا به دادگاه احضار شد.^{۲۸۲}

فرد بی گناه با دست‌های خونین

حسابدار قاتل. خانواده‌های مافیایی در بین خود. در روسیه وضع خطرناک می‌شود. معاملات بزرگ در بلغارستان. لغو تبعیت در عرض ۲۴ ساعت. اسرائیل پرونده‌های سوءسابقه جنایی را از بین می‌برد و جانی را به سطح تأمین کننده تسلیحات نظامی ارتقاء می‌بخشد.

چرنی (تصویر) که «رابطه بسیار نزدیکی با سرمایه‌دار و فراری مالیاتی مارک ریچ دارد که وکیل او لوئیس لیبی (تا چندی پیش) عضو ستاد معاون رئیس‌جمهور چینی» بود مخارج همایش اورشلیم را با



National Unity coalition for Israel NUCI «اصولگرای مسیحی/صهیونیستی از ایالات متحده آمریکا تقسیم می‌کند که نوعی شورای متحده قریب ۲۰۰ انجمن مسیحی- اصولگرا است که معرف ۴۰ میلیون اصولگرای مسیحی در ایالات متحده آمریکا و یکی از ستون‌های اصلی استراتژی انتخاباتی چینی می‌باشد. ولی قبل از این که چینی به این نوع محافل ارتقاء یابد، لازم بود که گام‌هایی برداشته می‌شد.

«صعود یهودیان در روسیه پساشوروی یکی از پدیده‌های تعجب‌برانگیز است. شش نفر از هفت نفر ثروتمندترین افراد در روسیه یهودی هستند و صاحب نفوذ در رسانه‌ها، سیستم بانکی و کنترل منابع طبیعی. زیاد ساده نیست بتوان توضیح داد که چگونه چرنی، یک حسابدار یهودی از تاشکند با مقرری ماهانه ۱۰۰ روبل توانست صاحب صنایع آلومینیوم روسیه شود.»^{۲۸۳} چرنی واقعاً هنوز در سال ۱۹۸۵ یک حسابدار بود که ماهانه با ۱۰۰ روبل زندگی می‌کرد. امروز او ۵ میلیارد دلار سرمایه دارد و در بورلی هیلز اسرائیل زندگی می‌کند.

برادران چرنی، لئو، داوید و میخائیل در سطح بین‌المللی به عنوان سوپرگانگستر «اسم و رسمی» برای خود درست کرده اند: آن‌ها متهم به معامله با مواد مخدر، جاکشی، قتل، شست‌وشوی پول، دزدی و اخاذی و هرچه دیگر که در کد جنایی موجود است، شدند. این برادران سال‌ها زیر نظر واحدهای ویژه آمریکایی، سوئیسی، اتریشی، فرانسوی و روسی قرار داشتند، با این حال باید گفته شود که هیچ‌گاه برای محکومیت آن‌ها کافی نبود.

روسیه دومین تولیدکننده آلومینیوم در جهان است و پس از تلاشی اتحاد جماهیر شوروی صنایع آلومینیوم دستخوش مبارزات جدی برای کسب سلطه بود. خشونت و ارتشاء آن‌هم در سطح بالا در دستور روز قرار داشت و باندهای مافیایی برای تعیین سهم خود مبارزه می‌کردند. تعداد مدیرانی که در آن زمان طی به اصطلاح «جنگ آلومینیوم» به قتل رسیدند، بالغ بر ۱۰۰ نفر است. لئو چرنی که در دوران اتحاد جماهیر شوروی یک تاجر موفق بازار سیاه بود، پس از پرسترویکا از امکانات مالی خود استفاده کرد تا اسناد مالکیت در بخش فلزات را خریداری کند. در فاصله زمانی ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ برادران چرنی سرانجام کنترل خود بر ۷۰ درصد صنایع آلومینیوم روسیه را برقرار کردند، اکثریت سهام شرکت‌های تولید آلومینیوم را خریداری کردند، ۶۸ درصد در ساجانوگورسک، ۵۲ درصد در براتسک، ۲۰ درصد در نووکوزنتسک و کاراسنویارسک و با مالکیت Trans World Group TWG به قدرتمندترین افراد در صنایع آلومینیوم مبدل شدند. در این «عصر پیشگامان» TWG ۳۰ میلیارد دلار از معاملات روسیه سود کسب کرد؛ شبکه شرکت‌های آن در سال ۱۹۹۷ رکود سود را با ۶ میلیارد دلار شکستند و ۵۰ درصد تولید آلومینیوم و ۲۰ درصد تولید فولاد روسیه را تأمین کردند. معمولاً آلومینیوم با قیمت بسیار نازل از کارخانجات خریداری می‌شد و به شرکت‌های دور از ساحل Offshore فروخته می‌شد و از آنجا به قیمت بازارهای بین‌المللی به دنیا صادر می‌گردید. از این طریق میلیاردها دلار سود دور از چشم وزارت دارایی از کشور خارج شد.

ظاهراً لئو چرنی روابط با تولیدکنندگان را برقرار نگاه می‌داشت، در حالی که مسؤولیت پشتیبانی سیاسی

پروژه به عهده میخائیل چرنی بود. در سال ۱۹۹۴ علیه دو برادر اتهاماتی وارد شد و تحقیقاتی صورت گرفت: آن‌ها به جرم پرداخت رشوه به معاون نخست‌وزیر اولگ سوسکوتز متهم شدند که در اواسط دهه ۹۰ وارث بوریس یلتسین محسوب می‌شد. تحقیقات سازمان جاسوسی روسیه از او رفع اتهام کرد، ولی تردید در مورد داشتن روابط با دو برادر باقی ماند. در سال ۱۹۹۷ مجله روسی اوگونیک نام افراد ذی‌نفوذ کرملین را که با برادران چرنی سر و سری داشتند، انتشار داد: در بین آن‌ها نام معلم تنیس یلتسین و وزیر ورزش شامیل تارپیچف هم بود. میخائیل چرنی که احتمالاً حامی مالی مسابقات تنیس کرملین بود در آن روزها در یک مسابقه تنیس در معیت سرگانگستر بدنام آلك توختاخونف و سردسته بزهکاران گروه اسماعیلوسکایا، آنتون مالوسکی و تارپیشف دیده شد. تحقیقات پلیس سوئیس در سال ۱۹۹۶ نشان داد که میخائیل چرنی علاوه بر آن با گروه بزهکاران سولتسوزکایا و رییس آن سرگنی میخائیلوف مربوط بوده. اواخر سال ۱۹۹۸ علیه میخائیلوف شکایتی صورت گرفت که در طی آن از جمله آمده بود: «واچسلاو ایوانکو (اسم مستعار جاپونچیک) رابطه بسیار نزدیکی با افراد زیر دارد ... میخائیل چرنی، متولد ۱۶ ژانویه ۱۹۵۲ و برادران وی لئو و داوید. چرنی در شرکت Trans Commodities شریک جاپونچیک است که وظیفه‌اش مخفی کردن پول‌شویی توسط Blond Management Group، شرکتی که در نیویورک به ثبت رسیده و پرزیدنت آن آلیک کیسلین، یکی از اعضای خاندان (باند) کیسلین می‌باشد. واچسلاو ایوانکو روس (با اسم مستعار جاپونچیک) یک رهبر دیگر این گروه مافیایی است. ظاهراً او از طریق «خاندان کیسلین» باندهای روسی سازمان‌یافته در آمریکا را کنترل می‌کند. جاپونچیک در حال حاضر دوران محکومیت خود را در یک زندان آمریکایی به سر می‌برد.

در سال ۱۹۹۶ میخائیل چرنی مورد غضب مقامات روسیه قرار گرفت و به اسرائیل فرار کرد. دادرسی‌های متعددی علیه او در روسیه، آمریکا، آلمان، سوئیس و انگلستان در جریان است و همان‌طور که گفته شد اتهامات از پول‌شویی، اخاذی، رابطه با مافیا، معامله با مواد مخدر گرفته تا کلاهبرداری و قتل وسعت دارد. تصاحب کارخانجات آلومنیوم توسط چرنی به دنبال یک سلسله قتل مدیران کارخانجات نامبرده ممکن شد که ظاهراً توسط قاتلین اجیرشده صورت گرفته بود. سخن کوتاه: چرنی از طرف مقامات مسؤول

کشورهای مختلف به جرم شرکت در قتل در سی و چهار مورد^{۲۸۴} تحت تعقیب و به عنوان عنصر نامطلوب اعلام گردیده است.

«از سال ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۷ معاملات بزهکارانه گسترده، موضوع جلسات شتود در دومای فدراسیون روسیه بود. معاون نخست‌وزیر فدراسیون روسیه و وزیر کشور، ژنرال آ. کولیکف، واقع‌بینانه در مورد موارد بزهکاری با سفته‌های تقلبی و پول‌شویی گزارش داد. برای تصحیح وضع او پیشنهاد کرد که یک شرکت هولدینگ عمودی ایجاد گردد که کلیه محصولات تولیدی آلومینیومی را در برگیرد. این مالکیت باید تحت کنترل دولت قرار داشته باشد و درآمد آن از طرف ساختارهای خصوصی پرداخت گردد. به زودی برخی از منابع رسانه‌ای روس ژنرال کولیکف را متهم کردند که قصد دارد یک «کشور پلیسی» مستقر سازد و بعد از آن بدون هیچ توضیح منطقی او از طرف رییس‌جمهور یلتسین از کار برکنار شد و پرونده کلیه موارد بزهکاری علیه برادران چرنی، علیه رییس گروه سازمان‌یافته بزهکاران «اسماعیل افسکایا»، آنتون مالفسکی و علیه دیگر شرکت‌کنندگان «جنگ آلومینیوم» مختومه اعلام شده.^{۲۸۵}

میخائیل چرنی، یهودی اهل تاشکند با پاسپورت اسرائیلی به بلغارستان رفت و در آن‌جا به یکی از بزرگ‌ترین «سرمایه‌گذاران» تبدیل گردید. در تابستان ۱۹۹۷ او بخشی از سهام G/M Operators MobilTel بلغاری وابسته به Globus International را خریداری کرد. سال بعد یک بانک جدید به نام Rosexim را خرید. در مصاحبه‌ای با روزنامه ۲۴ Tschassa (بیست و چهار ساعت) صاحب این انستیتیوی مالی گفت که چرنی ۱۵ میلیون دلار در دستگاه مالی جدید سرمایه‌گذاری کرده و آماده بود تا ۱۵۰ میلیون دلار دیگر در بلغارستان سرمایه‌گذاری کند. قبل از آن چرنی یک بانک دیگر بلغاری را به نام Neftinvest تصاحب کرده بود. این بازرگان روس (میخائیل چرنی) منباب مثال روزنامه استاندارد، کلوب ورزشی levski را هم خرید و رفته‌رفته به ضیافت‌های سیاست‌مداران پرنفوذ بلغاری نیز راه یافت. چرنی خود در مصاحبه‌ای با روزنامه‌های روسی گفت که او در بلغارستان خیلی زیاد سرمایه‌گذاری کرده و به فوتبال بلغارستان «کمک» می‌کند. و روزی بدهی‌های شرکت Sunimexhc را از بانک اعتباری بلغارستان

به قیمت ۱۰۵ میلیون دلار خریداری کرد. Sunimex شرکتی است که دارای یک مزرعه بزرگ گازداری است که کرم جگر گاز تولید می‌کند. شایعات در مورد علاقه چرنی به شرکت Kremikovsti و Bulgartabac کماکان برقرار ماند.^{۲۸۶}

در ماه مارس ۱۹۹۹ تئودورا په‌وا در روزنامه بلغاری Sega نوشت که یک ماه قبل در گزارشی از طرف وزارت کشور به Jukos Petrol اشاره شده که این شرکت در صدور ساختگی نفت، در ناپدید شدن شش میلیون دلار از بانک تعاونی مرکزی که به میلیونر روس میخائیل چرنی تعلق دارد و در برخی موارد دیگر سهمیه بوده است. په‌وا این طور نتیجه‌گیری می‌کند که ظاهراً Jukos Petrol با مقدار زیادی پول تازه عمل می‌کند، هرچند که منشأ این پول مشخص نیست.^{۲۸۷}

در تابستان سال ۲۰۰۰ رییس وقت سازمان جاسوسی سیا، جورج تننت در پرواز خود به مسکو، توفقی در پایتخت بلغارستان، صوفیه داشت و لیستی از افرادی را در اختیار مقامات این کشور نهاد که علاقمند اخراج آنان از کشور بود. افراد مورد نظر بنا بر اظهارات سازمان سیا عمدتاً کسانی بودند که به متشخصین بزهکاران سازمان یافته تعلق داشتند که می‌بایست بلغارستان را بنا بر میل آمریکایی‌ها در عرض ۲۴ ساعت ترک کنند و حق بازگشت به بلغارستان را نیز نداشته باشند. یکی از آن‌ها میخائیل چرنی بود که چندین پاسپورت در اختیار داشت و در این بین صاحب یک فرستنده رادیویی و سه روزنامه شده بود.^{۲۸۸} دولت صوفیه گردن نهاد، از او در ماه اوت ۲۰۰۰ به اتهام توطئه علیه امنیت کشور اعلام جرم و اقامت در بلغارستان را برای وی ممنوع کرد. به زودی روزنامه‌ها اعلام کردند «چرنی در شست‌وشوی پول در بلغارستان سهمیه بوده!»، «آیا چرنی ۳۰ میلیون دلار از کشور خارج کرده است؟» وزیر دارایی موراوجی رادف گفت که رابطه‌ای میان حلقه‌هایی که در شست‌وشوی پول و صدور آن به خارج سهمیه بوده و در سال گذشته متلاشی شده بودند و اطرافیان میخائیل چرنی تاجر وجود داشته است.^{۲۸۹} چرنی به طور رسمی ریسک امنیتی برای کشور بلغارستان معرفی شد ولی جزئیات دقیق که چه مسایلی مطرح شده بود، هنوز در دست نیست.

شک بس عمیقی بود. پس از اخراج از بلغارستان چرنی به فکر بی‌وطنی افتاد و در نظر داشت که کشوری را خریداری کند که در بست در اختیار او قرار داشت.^{۲۹۰} او با روزنامه بلغاری خود، استانداردنویز مصاحبه کرد و در پاسخ به این سؤال که «آیا کسی به طور مشخص به او گفته بود که او مرتکب چه تقصیری شده» گفت: «می‌دانید، وقتی که یک چنین سؤالی از من پرسیده می‌شود، به یاد آن داستان روسی می‌افتم که به عنوان شاگرد مدرسه در اتحاد جماهیر شوروی سابق فرا گرفته بودم: تقصیرها همه متوجه من است، زیرا شخصی بسیار آزمند است. می‌بینید که مشکل بزرگ کجاست. و من نمی‌دانم گناهم چیست. باید از آن‌هایی سؤال کنید که من آن‌ها را گرگ‌ها و بهتر بگوییم شغال‌ها نام نهاده‌ام.»^{۲۹۱}

او سپس به اسرائیل گریخت که بخشی از ثروت خود را به آنجا منتقل کرده بود. چیزی نگذشت که آنجا هم کارش به جرم رشوه و برخی جرایم دیگر به دادگاه کشیده شد. روند دادرسی سال‌ها به طول انجامید و چرنی در این مدت تصمیم گرفت چهره‌ای انسان‌دوستانه برای خود دست و پا کند و به جمع نئوکان‌های آمریکایی بسیار خطرناک و هم‌مسلمان راست‌گرای اسرائیلی آنان پیوندد. چهارده روز پس از سوءقصد به رفیق حریری در بیروت، دستگاه قضایی اسرائیل کلیه اتهامات جرم علیه مایکل چرنی بازرگان را لغو کرد. شیمون دولان، رییس بخش بزهکاری اقتصادی دادستان کل کشور روز اول مارس ۲۰۰۵ اعلام کرد: «ما ادعا نکردیم که چرنی در بزهکاری سازمان‌یافته شرکت داشته. ما مدرکی نداریم که آن را اثبات کنیم.»^{۲۹۲} دولان و خانم دادستان ادنا آربل از طرف رسانه‌های اسرائیلی متهم شدند که با انگیزه‌های سیاسی از دفتر خود پیش‌داوری‌هایی در مورد فرد نامبرده سازمان داده‌اند. هر دو از مشاغل خود برکنار شدند. ژنرال آتناس آتناسف که در اواخر دهه ۹۰ در بلغارستان علیه چرنی اعلام جرم کرده بود، به زندان افتاد. او متهم شد که مدارک جعلی به جریان انداخته که به کنترل و شنود تلفن هم در بلغارستان و هم در اسرائیل منجر شده بود. موشه میزراهی همکار آتناسف در اسرائیل که مدارک پلیسی را در بازرسی‌های خود به کار گرفته بود، نیز اخراج شد.^{۲۹۳} چرنی در سال ۲۰۰۱ به مزاح می‌گفت: «رسانه‌ها معامله نیستند، بلکه سیاست و اعمال نفوذ می‌باشند.» او امپراتوری رسانه‌ای خود را به کار گرفت که آن‌طور که خود او می‌گفت، هر نوع انتقادی را در اسرائیل و یا روسیه در نطفه خفه کند.^{۲۹۴}

موشه میزراهی، ژنرال اخراج شده پلیس اسرائیل گفت: «با ثروت هنگفت خود آن‌ها می‌توانند همه چیز را خریداری کنند؛ در درون وزارت کشور اسرائیل شبکه‌ای از هم‌دستان و شرکای جرم کشف شد که به آن‌ها امکان می‌داد مدارک جعلی به دست آورند». او اعتقاد داشت: «مطمئن نیست که آیا اسرائیل می‌تواند روزی از گسترش شبکه آن‌ها به سیاست اسرائیل جلوگیری به عمل آورد.»^{۲۹۵}

هنگامی که یک قاتل و میلیاردر دیگر روس به اسرائیل فرار کرد، فرد لینگل نوشت: «سازمان‌های جاسوسی غربی مدت‌ها بر این عقیده بودند که آمادگی اسرائیل برای کمک به یهودیان اروپای شرقی مثل چرنی بر پایه اصل دادن و گرفتن بنا شده که چرنی‌های این دنیا در مقابل همکاری‌هایی که با سازمان جاسوسی اسرائیل، موساد داشتند و دارند، پاداش می‌گیرند.» در مورد چرنی این تنها موساد نبود که انگیزه اخلاقی و اقتصادی وی شد: این غول اقتصادی هم‌اکنون فروشنده عمده تسلیحاتی Tsahal ارتش اسرائیل است.^{۲۹۷}

توطئه نفتی

معاملات TerraNova Capital Partners. شریک اقتصادی عبدالنور، بارنابل. رییس مالی Access Industries از روس‌ها خرید می‌کند. یک شرکت نفتی بزهکار. هالی بورتون هم وارد بازی می‌شود. همه چیز در یک دیگ.

زیاد خلیل عبدالنور در معرفی آکادمیک خود در وبسایت Ecademy connecting business poeple نوشت هدف او «دمکراتیزه کردن ۲۲ کشور خاورمیانه است که باید از لبنان آغاز شود و کشورهای دیگر را تحریک کند، راه رشد سرمایه‌داری که در آمریکا عمل می‌شود، را انتخاب کنند، که از جمله ۱۰۵ بیلیون دلاری که در نتیجه اخراج شهروندان، "بهترین‌ها در نوع خود" در جهان انباشته شده را به کشور بازگرداند. در دو جمله: معتقدم بهترین راه برای ریشه‌کن کردن تروریسم از طریق "دمکراتیزه کردن

سرمایه "مقدور است. و اگر این روند مستلزم آن باشد که مجبور باشیم خود را از شر برخی از دیکتاتورها و سازمان‌های شبه‌نظامی خصوصی رها کنیم، حرفی نیست." ^{۲۹۸}

و برای این هدف والا او به انباشت سرمایه می‌پردازد. یکی از شرکت‌هایی که او در آن سهام است، Drinis Holdings Inc. در 9923 South Ridgeland Ave, Suite 263, Chigago Ridge, IL 60415 است. این هولدینگ با مواد غذایی از جمله غلات و حبوبات و شکر تجارت می‌کند و در معاملات نفت خام، گاز، تکنولوژی، مستغلات و معدن نیز فعالیت دارد. ولی عبدالنور همین‌طور مدیر کل TerraNova Capital Partners نیز هست که شرکت سرمایه‌گذاری خطرپذیر با مقر اصلی در نیویورک و سانفرانسیسکو است که می‌خواهد زیر بازوی لاقمندان را «در تأسیس و تأمین مالی شرکت‌هایی که دارای رشد سریع و متکی به مدیریت با استعداد، محصولات نوآورانه، پایه و اساس سالم و یکپارچگی مالی هستند» بگیرد. نقل و انتقالات مالی دست‌چین شده شرکت که طیف آن از بیوتکنولوژی تا صنایع تسلیحاتی گسترده است، عبارتند از:

۲۰۰۵-۱۵۰۵ میلیون دلار در شرکت مواد غذایی New Dragon Asia Corporation، ۳۵۰۹۷۵ میلیون دلار در Velocity Express Corporation حمل و نقل و تدارکات، ۵۰ میلیون دلار در Ronco Corporation تک‌فروشی

۲۰۰۴-۵ میلیون دلار در DSL.net Inc. خدمات اینترنتی، ۲۰۵ میلیون دلار در FulmerLogistics Corporation، حمل و نقل و تدارکات، ۵۰۵ میلیون دلار در AirNet Communications Corporation، تکنولوژی ارتباطی.

۲۰۰۳-۷۰۵ میلیون دلار در AXM Pharmaceuticals, Inc. صنایع دارویی، ۱۰ میلیون دلار در JMAR technologies Inc. تجهیزات صنایع، ۱۰۰۲۵ میلیون دلار در Transgenomic Inc. بیوتکنولوژی

۲۰۰۳-۱ میلیون دلار NexMed Inc. بیوتکنولوژی، ۱۰۱ میلیون دلار FOCUS Enhancements Inc. تکنولوژی ارتباطی، ۵ میلیون دلار Artemis International Solutions Corporation نرم‌افزار، ۲۰۵ میلیون دلار در American Ammunition Inc. مهمات.

در شورای مدیریت TerraNova Capital Partners شخصی به نام جک آ. بارنابل شرکت دارد. شرکت در معرفی این فرد نوشته بود که او «دارای ۲۵ سال تجربه در شرکت‌های بزرگ در وال‌استریت، مثل روت‌شیلد، اینوستمنت بانکینگ گروپ، گولدمان ساکس و سولومون سمیت بارنی می‌باشد.» علاوه بر آن، او مدیرعامل نیکولای اینوستمنت بانک مسکو، بیمه خطری Lukoil، بزرگ‌ترین شرکت نفتی روسیه است.^{۲۹۹} بارنابل عضو آکادمی علوم سیاسی، شورای سیاست خارجی و تعداد زیادی از کانون‌های وکلای دادگستری، دارای تحصیلات عالی در رشته سیاست خارجی و روسی از دانشگاه مریلند، فارغ‌التحصیل Delaware Law School (۱۹۷۵) و فارغ‌التحصیل دانشگاه حقوق نیویورک (۱۹۷۹) در رشته حقوق اقتصاد بین‌المللی است. ایشان که به راحتی روسی و لهستانی سخن می‌گوید و کارت ویزیتش احتمالاً از کاغذ دیواری باید طولانی‌تر باشد، دست‌های ماهر اقتصادی خود را در همه جهات دراز کرده بود. او به عنوان مدیرعامل در چندین شرکت مختلف فعالیت داشت و طرف محبوبی برای مصاحبه‌های تلویزیونی و روزنامه‌ای بود، به طور منظم در فوروم اقتصاد جهانی شرکت می‌کرد و به عنوان مشاور در پروژه‌های مختلفی که نیازمند سرمایه‌گذاری مستقیم بود به کار اشتغال داشت؛ تخصص ویژه او در سرمایه‌گذاری در بازارهای در حال گسترش، در تکنولوژی مدرن، در کالاهای مصرفی، لوکس و صنایع مد بود.

کارفرمای آقای بارنابل، Access Industries درست در همین زمان که این سرمایه‌دار بزرگ در شرکت به عنوان مشاور به کار اشتغال داشت یک معامله دوران‌ساز انجام داد و بزرگ‌ترین شرکت نفت و گازی روسیه Tjumen Oil Company را خرید.

روز ۲۹ ماه مه ۱۹۶۵ کاشفان نفت در روسیه در اورال، در نزدیکی دریاچه ساموت‌لار، نفت کشف کردند. ۳۰ سال بعد، روز ۹ اوت ۱۹۹۵ شرکت Tjumen Oil Company معروف به TNK-A طبق دستور شماره ۸۰۲ دولت روسیه مطابق بر روح جدید حاکم به عنوان شرکت سهامی به ثبت رسید. در ژانویه سال ۱۹۹۴ بانک صادرات و واردات آمریکایی EX-IM ۲۷۹ میلیون دلار قرارداد امضاء کرد که به شرکت «هالی بورتون انرجی سرویس» اجازه می‌داد لوازم و تجهیزات حفاری‌ها Tjumen Oil Company را در اختیار آن

قرار دهد تا در منطقه ساموت لار نفت استخراج کند. لوازم و تجهیزات به پیمان کار فرعی TNK-A، «نیشنوارتفسک نفته گاز» فروخته شد.

روسیه تا اواسط ۱۹۹۷ سهام دار عمده TNK-A بود. در ژوئن ۱۹۹۷ دولت در چارچوب برنامه خصوصی سازی ۴۰ درصد سهام آن را در مسابقه سرمایه گذاری در معرض فروش قرارداد. سهام داران New Holding (آلفا گروپ و Access Industries Renova Group یک گروه آمریکایی که مقرش در نیویورک است) ۹ درصد سهام را از سهام داران خصوصی و یک درصد سهام را در امکان دیگری خریداری نمودند. آلفا گروپ پالایشگاه JSC Rjasan را که به TNK-A تعلق داشت خریداری کرده بود. تحویل و تحول بسیار «سخت» و پر از «ناملايمات» بود، هر چند که نیوهولدینگ توانست از این طریق بخش عمده سرمایه را به خود اختصاص دهد. در فوریه سال ۱۹۹۸ آلفا گروپ ۵۱ درصد سهام را در اختیار داشت. صاحب آلفا گروپ پنجره پاک کن سابق مسکوئی، میخائیل فریدمان است که بعدها جزو ثروتمندترین ۹ مرد زیر چهل سال جهان شد. ثروت او بیش از ۵٫۲ میلیارد پوند تخمین زده می شود. در ماه اوت ۲۰۰۱ آلفا بانک فریدمان با ۸۹٫۸ درصد سهام و بانک کردیت سوئیس فرست بوستون با ۱۰٫۰۷ درصد صاحبان رسمی شدند. سپس TNK به کمک برنامه های مدرن سازی حیطه فعالیت خود را گسترش داد.

در سال ۲۰۰۳ TNK-A با شرکت فراملیتی بریتیش پترولیوم BP درهم آمیخت و TNK-BP پدید آمد. محارم این واقعه را به عنوان «اولین واقعه در این سطح در تاریخ اقتصاد مدرن روسیه» جشن گرفتند. با منابع بالقوه تقریباً ۳٫۴ میلیارد تن نفت Tjumen Oil Company امروز در کنار Lukoil, Surgutneftegaz، Rosneft و Jukos، Sidanco جزو ۶ شرکت نفتی بزرگ روسیه محسوب می گردد. در بین کلیه شرکت های نفتی روسیه TNK-BP در تولید و صدور نفت دارای رتبه چهارم و در تصفیه اولیه رتبه پنجم را احراز کرده است. در سال ۲۰۰۴ با تولید ۷۲ میلیون تن نفت، رکود تولید شکسته شد و این شرکت هم اکنون دارای ۶ پالایشگاه اصلی در روسیه و اوکراین می باشد. توان تصفیه نفت خام به طور متوسط سالانه بالغ بر ۵۰ میلیون تن است. هم اکنون هنوز ذخایر عظیمی وجود دارند. تاکنون ۱٫۸ میلیارد تن در

زیر زمین‌های غرب سیبری به اثبات رسیده اند. این شرکت علاوه بر آن ۲۱۰۰ ایستگاه پمپ بنزین در روسیه و اوکراین دارد و روی هم رفته ۱۰۰،۰۰۰ نفر در این شرکت به کار اشتغال دارند.

شرکت دیک چینی، هالی بورتون انرجی سرویسز HES از آغاز دهه ۹۰ یعنی قبل از آن که سیاستمدار نامبرده در آنجا مشغول به کار شود «با قدرت زیر بغل» شرکت Tjumen Oil Company را گرفته بود. در آوریل ۱۹۹۹ پس از آن که HES یک قرارداد سه ساله به امضا رسانید، تصمیم گرفت خود در ساموت لار دست به کار شود. یک ماه بعد HES اعلام کرد که پیمان با TNK-A «رفته رفته پیشرفت می کند»؛ شرکت هم خود را روی حفاری چهار منبع نفتی در سیبری غربی و از سال ۲۰۰۱ روی مشاورت در مورد نحوه حفاری‌ها گذاشت. و سپس تحول عجیب و غریبی به وقوع پیوست. در سال ۱۹۹۹ شرکت نفتی Tschernogreft که در رابطه نزدیک با BP-Amco بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت و گاز در ایالات متحده آمریکا قرار داشت، به دلایل نامعلومی ورشکست شد. چرنوگرفت یک حوزه نفتی در سیبری را با TNK-A تقسیم کرده بود و شرکت آخری با فقط ۱۷۶ میلیون دلار سهام آن را خریداری کرد.^{۳۰۴}

بعد از آن سرمایه‌گذاران غربی شکایت کردند که از طرف Tjumen Oil Company با آن‌ها عادلانه رفتار نشده است. BP-Amco و شرکت‌های دیگر مدعی شدند که TNK-A با تقلب و شیوه‌های بی‌مزه دیگر، طی روند معمول اعلام ورشکستگی، یک منبع نفتی گسترده را که آن‌ها در آن دارای سرمایه مادی بوده اند، «دزدیده است». هالی بورتون کمی پیش‌تر بانک EX-Im در آمریکا را به پرداخت اعتبار ترغیب کرده بود تا منابع عظیم نفتی در سیبری که به شرکت Tjumen Oil Company تعلق داشت و از طرف مجموعه آلفاگروپ کنترل می‌شد، مورد بهره‌برداری گیرد.

BP-Amco گزارش تحقیقات خود در مورد TNK-A را که در طی دو صفحه‌ونیم «وضعیت بزهکارانه» را مورد بررسی قرار داده بود، در اختیار سازمان سیا گذارد. سیا این گزارش را «سری» طبقه‌بندی کرد و در اختیار بانک EX-Im نهاد و به بانک گفت که گزارش BP-Amco با اطلاعات مستقل سازمان سیا «مطابقت»

دارد. مارشا ا. بری، معاون رییس بانک و مسؤول روابط خارجی بانک گفت که بانک «از روابط Tjumrn با او باش بی اطلاع بوده است.» یکی از وکلای بانک Ex-Im که در مورد Tjumen تحقیق کرده بود، در رد این نظر گفت که بانک هم به اتفاق سازمان جاسوسی سیا و هم با رایزنی سفیر آمریکا در مسکو وضعیت را بررسی کرده و نتیجه گرفته بود که «هیچ دلیلی که این ادعا را ثابت کند، موجود نیست»؛ که شرکت مادر Tjumen Oil Company یعنی آلفاگروپ در بزهکاری‌های سازمان یافته شرکت داشته و در معامله با مواد مخدر سهم بوده است.

ولی اسنادی از طرف پلیس روسیه در دست هستند که ادعا می‌کنند، آلفا بانک، یکی از بزرگ‌ترین و پرسودترین بانک‌های روسیه و همین‌طور آلفا کو یک شرکت تجارتي در اوایل دهه ۹۰ در شست‌وشوی پول‌های حاصل از معاملات با مواد مخدر روسیه و کلمبیا و همین‌طور تجارت با مواد مخدر کشورهای خاور دور با اروپا سهم بوده اند. گویا رؤسای الیگارشی آلفاگروپ، میخائیل فریدمان و پیوتر آون «در حمل و نقل مواد مخدر از آسیای جنوبی از طریق خاک روسیه به اروپا شرکت داشته اند.» علاوه بر آن، طبق مدارک نامبرده مدیران عالی‌رتبه آلفاگروپ با تعداد زیادی از سازمان‌های گانگستری روس، به ویژه با «او باش خاندان Solnzewskaja در مسکو «همکاری» داشته اند. در این رابطه لازم است که به رابطه نزدیک میخائیل چرنی و این باند بزهکار اشاره شود.^{۳۰۵}

تصاحب Tjumen Oil Company توسط آلفاگروپ در آن زمان ساده نبود. برای یادآوری: در ژوئیه ۱۹۹۷ نیوهولدینگ، یک جوینت‌ونچر که آلفا گروپ و شرکت روسی - آمریکایی Access Industries که مقرش در نیویورک بود، ۴۰ درصد سهام TNK-A را به قیمت ۸۱۰ میلیون دلار از دولت روسیه خریداری کرد. معاون رییس شرکت Tjumen Oil Company و مسؤول مسایل مالی شرکت آلن س. بیگمان شد. او نیز چون بارنابل بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۸ برای Access Industries کار می‌کرد و معاون رییس آن بود. بیگمان بین سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۹ در دانشگاه یل اقتصاد و همین‌طور مسایل روسیه و کشورهای اروپای شرقی تحصیل می‌کرد که بعد یک بورس دولتی برای تحصیل در دانشگاه دولتی مسکو گرفت و

در سال ۱۹۹۶ از Harvard Graduate School of Business Administration در بوستون فارغ التحصیل شد. بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ او مشاور شعبه بانک جهانی Internationale Finance-Corporation IFC در نیشنی نووگروود و مسکو بود (برای یادآوری: جک بارنابل رییس Sector Capital Fund است که با IFC همکاری دارد) بعدها مشاور رییس کنسرن الکتريسته روسیه UES شد.

سیبری غربی مهم‌ترین لگن نفتی روسیه است. در این منطقه ۷۵ درصد نفت و گاز روسیه تولید می‌گردد و پس از خاورمیانه، دومین لگن غنی نفتی جهان با منابع بسیار اساسی و هنوز کشف نشده است. منطقه ساموت‌لار بخشی از امپراتوری نفتی BP در روسیه است. TNK-BP امتیاز استخراج نفت را تا سال ۲۰۱۳ در اختیار دارد و هالی بورتون شرکت خدماتی نفتی آن است که دارای ۳۰۰ کارمند در محل بوده و قرارداد درازمدتی را به امضاء رسانده.^{۳۰۶}

روز ۱۰ اوت ۲۰۰۱ میخائیل چرنی به روزنامه خود، استاندارد نیوز بلغاری اعلام کرد: «چندی پیش شرکت TNK Oil Company در جومن را به مبلغ ۳۷۵ میلیون دلار فروختم.»^{۳۰۷} بنابر اظهارات او این معامله در سال ۱۹۹۷، یعنی پس از بحران بزرگ بانکی در روسیه صورت گرفت. در نتیجه چرنی و بارنابل به نحوی شریک یکدیگرند. آیا عبدالنور و یا چینی از این معامله مطلع بودند؟ ممکن است؛ حداقل راه ارتباطی زیاد طولانی نیست: رییس سابق ستاد چرنی، لیبی و چرنی یک دوست مشترک دارند: مارک ریچ میلیاردر و حقه‌باز، تاجری که به طور مسجل برای موساد کار می‌کند و در اینجا نمی‌خواهیم زیاد به او بپردازیم. آشنایی موجود است، حال یا در سطح تجارتي و یا اگر لازم شد در سطح سیاسی تا راه برای انباشت پول باز باشد.

به جای پس گفتار

کمیسیون تحقیق سازمان ملل متحد برای روشن کردن جوانب قتل نخست‌وزیر سابق لبنان رفیق حریری هم‌آهنگ با دبیرکل سازمان ملل، کوفی عنان دقیقاً «رد پای سوریه» را دنبال می‌کنند. در حالی که تحقیقات هر بازرسی در هر مورد جنایی معمولاً جوانب مختلفی را بررسی می‌کند تا به فرد عامل و یا عاملین برسد. این کتاب حداقل کوششی است تا جهتی را که کاملاً متفاوت از جهت بازرسی‌های رسمی است دنبال کند و بدون ارزشیابی، به شکل فاکت و نشانه اطلاعات را در اختیار خواننده قرار دهد. ارزشیابی این فاکت‌ها به عهده خواننده خواهد بود.

با این وجود، یک نتیجه‌گیری کوتاه از راهی که نویسنده دنبال کرده، لازم است. پس از پایان جنگ داخلی لبنان در اواخر دهه ۸۰ نیروهای به اصطلاح «مقاومت» در خارج از کشور شکل گرفتند که عمدتاً از نیروهای مسیحی مارونی تشکیل می‌شدند و به ویژه در ایالات متحده آمریکا به لابی‌گری در کنگره آمریکا اشتغال داشتند تا پشتیبانی دستگاه دیپلماسی آمریکا را برای «آزادی لبنان از سلطه سوریه» و «تغییر رژیم» در سوریه تحمیل کنند. «تحقیقات» نگاشته شده نشان می‌دهند که «مقاومت» که خود دارای توان بسیار خشونت‌باری است، در درون چه «شبکه‌ای» هنوز فعالیت می‌کند. دامنه روابط آن‌ها تا سیاست‌مداران عالی‌رتبه در ایالات متحده آمریکا و اسرائیل و سطوح مبهم سازمان‌های جاسوسی گسترده است و در ضمن منافع جهانی نواستعماری را نیز در برمی‌گیرد.

از این نظر هر محقق که متعهد به کشف حقیقت باشد نمی‌تواند با اطمینان مدعی شود که قتل حریری سیاست‌مدار و بازرگان توسط «افراد کلیدی» این مجموعه طراحی و به اجرا گذارده نشده است. منافع سیاسی دستگاه دیپلماسی کنونی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه و نزدیک، Nation building و «دمکراتیزه کردن» منطقه با منافع سیاسی «مقاومت» لبنانی در تبعید و به همین صورت و به شکلی که توضیح داده شد با نیت اقتصادی آن‌ها نیز مطابقت دارد. در بین محافل نامبرده بسیار ساده است که عناصر جنایتکار، مثلاً عضو «مقاومت» را اجیر کرد و آن‌ها را از طریق روابطی که با دولتمردان بلندپایه موجود

است، توسط سازمان‌های جاسوسی در طراحی و اجرای سوءقصد از نظر لجستیکی مورد پشتیبانی قرارداد. ولی این گونه نتیجه‌گیری به عهده خواننده علاقه‌مند گذارده می‌شود. البته من مسؤولیت کلیه تعبیر غلط و اشتباهات عینی را به عهده می‌گیرم.

یورگن کاین کوبل

زیرنویس‌ها:

^۱ Prokop, Otto/Göhler, Werner: forensische Medizin, VEB Verlag Volk und gesundheit, berlin, 1975, S. 147

^۲ Report of the Fact-Finding Mission to Lebanon inquiring into the causes, circumstances and consequences of the assassination of former Prime Minister R. Hariri, 25 Feb – 24 March 2005.

^۳ قصان: آیا اپوزیسیون لبنان نیروی آلترناتیوی است؟
<http://www.graswurzel.net/298/libanon.shtml>

^۴ <http://www.atomwaffena-z.infoTglossar.php?alpha=D&auswahl=Detonationswert>

^۵ ویت ارنست: کشتار جمعی اتمی <http://www.uni-kassel.de>

^۶ Eyewitness describes blat horro

<http://www.cnn.com/2005/WORLD/meast/02/14/beirut.fidk/>

^۷ Sadler: Worst scenes since civil war 14.2.2005, CNN;

www.cnn.com/2005/WORLD/meast/02/14/otsc.brent.sadler/

^۸ Schmid, Katja: medienberichterstattung in Zeiten des Krieges 2.5.2003 , Telepolis;

<http://www.heise.de/tp/r4/artikel/14/147201/1.html>

^۹ همه اطلاعات در مورد بیوگرافی از :

Henock, Mary: Lebanon`s economic champion, BBC

Gambil, Gary C/Abdelnour, Tiad K: Rafiq HaririT prime Minister of lebanon, Middle East Intelligence Bulletin Vol. 3 Nr. 7.6.2001

Hariri: Vision of prosperous Lebanon 14.2.2005, CNN

Ajami, Fouad: Death of a Businessman, 17.2.2005

Cain Külbel, Jürgen: Privatunternehmen Libanon, Junge Welt, 16.2.2005

^{۱۰} Gambil, Gary C/Abdelnour, Tiad K: Rafiq HaririT prime Minister of lebanon, Middle East Intelligence Bulletin Vol. 3 Nr. 7.6.2001

^{۱۱} Gambil, Gary C/Abdelnour, Tiad K: Rafiq HaririT prime Minister of lebanon, Middle East Intelligence Bulletin Vol. 3 Nr. 7.6.2001

^{۱۲} Matthes, Norbert: Die schönste Mord-Theorie, 24.2.2005, schweizer

^{۱۳} Cain Külbel, Jürgen: Kein Beweis gegen Libanon und Syrien. Junge Welt 18.3.2005

^{۱۴} Cain Külbel, Jürgen: Nebel um Hariri – Mord bleiben. Neues Deutschland 21.3.2005

^{۱۵} Cain Külbel, Jürgen: Bushs Mann in Beirut, Junge Welt, 30.3.2005

^{۱۶} Cain Külbel, Jürgen: Washington beharrt auf Wahltermin, Junge Welt, 31.3.2005

^{۱۷} Madsen, Wayne: Hariri reportedly assassinated to make way for large US air base in Lebanon, Online Journal Contributing Writer, 11.3.2005

^{۱۸} Rainer Rupp: Wem nützt der Mord in Libanon? USA setzen Syrien unter Druck Spekulationen über Mossad-Täterschaft, Neues deutschland

^{۱۹} Nahostkrise: der israelische Geldwäscheskandal, EIR, Ma`ariv 18.3.2005

^{۲۰} Talbot, Chris: USA verstärken Druck auf Libanon während Instabilität wächst, 2.5.2005 www.wsws.org/de/2005/apr2005/liba-a02.shtml

^{۲۱} Late Hariri Consultant: Hariri`s Assassination by Mossad aimed at creating tension in Lebanon, IRNA, 15.2.2005; www.irna.ir/en/news/line-20/key-79/

^{۲۲} Rainer Rupp: Wem Nützt der Mord in Libanon? USA setzen Syrien unter Druck Spekulationen über Mossad-Täterschaft, Neues Deutschland 23.2.2005

- onen über Mossad-Täterschaft, Neues Deutschland 23.2.2005
- ۲۲ Mathes, Norbert: Gesucht: Die schönsten Mord-Theorien, 24.2.2005, Schweizer WOZ
- ۲۴ Van Auken, Bill: The Assassination of R. Hariri: Who benefited? 17.2.2005Z
<http://www.wsws.org/articles/2005/feb2005/hari-f17.shtml>
- ۲۵ Mathes, Norbert: Gesucht: Die schönsten Mord-Theorien, 24.2.2005, Schweizer WOZ
- ۲۶ Van Auken, Bill: The Assassination of R. Hariri: Who benefited? 17.2.2005Z
<http://www.wsws.org/articles/2005/feb2005/hari-f17.shtml>
۲۷. Eberhart, Hans-Georg: Militärische Mach als Instrument der Außenpolitik;
http://www.reader-spiro.de/artikel/0203_AV1.hrm
۲۸. Angaben nach: Universität Hamburg, Kriege-Archive; http://www.sozialwiss.uni-hamburg.de/publish/ipw/akuf/krieger/120_libanon.htm
۲۹. mellentin, Knut: der Bürgerkrieg in Libanon, Junge Welt, 1.3.2005
www.jungewelt.de/2005/03-01/004.php
- ۳۰ Universität Hamburg. Kriege-Archiv: www.sozialwiss.uni-hamburg.de/publish/Ipw/Akuf/kriege/120_libanon.htm
- ۳۱ Mellentin, Knut: Der Bürgerkrieg in Libanon, Junge Welt. 1.3.2005
www.jungewelt.de/2005/03-01/004.php
- ۳۲ کلیه اطلاعات در این بخش از منابع زیر گرفته شده است
1. Art. Libanon, in Dingermann, Rüdiger, Kriegsherde der Welt . Braunschweig 1996 S. 479 – 487
 2. http://de.wikipedia.org/wiki/libanesischer_B%C3Bcrgerkrtieg
 3. Mellentin, K. www.jungewelt.de/2005/03-01/004.php
 4. Uni Hamburg www.sotialwiss.uni-hamburg.de/publish/ipw/akuf/kriege/120_libanon.htm
- ۳۳ MathesT RainerÖ Spielkarten des Todes www.jungewelt.de/2005/02-18/004.php
- ۳۴ www.newsmastore.com/nms/showdetl.cfm?&DID=6&Product_ID=1294&af_id=98
- ۳۵ ۲۵, ۱۲, ۲۰۰۵ ای میل به نویسنده د تاریخ
- ۳۶ ۲۷, ۱۲, ۲۰۰۵ ای میل به نویسنده در تاریخ
- ۳۷ سازمان دگرانديشان سوریه در مهاجرت، که وابسته به (یو. اس. سی. اف. ال) می باشد.
- ۳۸ www.petitiononline.com/rc1fs/petition.html
- ۳۹ غسان: آیا اپوزیسیون لیبی آلترناتیو است؟
www.graswurzel.net/298/libanon.html
- ۴۰ MachiavelliT Niccolo: Il principe 1513
- ۴۱ www.petitiononline.com/mod_perlTsigned.cgi?rc1fs&601
- ۴۲ www.petitiononline.com/mod_perlTsigned.cgi?rc1fs&351
- ۴۳ تعریف مجله از خود
- ۴۴ تیمان زولش و جامعه خلق های در تهدید
- ۴۵ Steinberg, Thomas Emmanuel www.Steinbergrecherche.com/asosten1.htm
- ۴۶ http://menalog.typepad.com/menalog/2005/03/gesucht_die_sch.html
- ۴۷ http://en.wikipedia.org/wiki/new_york_sun
- ۴۸ President`s Welcome www.freelebanon.org/welcome.htm
- ۴۹ Spielkarten des Todes, Junge Welt 18.2.2005
- ۵۰ La preparation de la „revolution des Cedres“ www.voltairnet.orgTarticle16475.htm

- ۵۱ www.warandpiece.com/blogdirs/2004_04.html
- ۵۲ اطلاعیه شخصی روز ۲۲، ۱۱، ۲۰۰۵
- ۵۳ ایمیل خصوصی به تاریخ ۲۴ دسامبر ۲۰۰۵
- ۵۴ ایمیل خصوصی رابرت ل. ۱۲ می ۲۰۰۵
- ۵۵ www.nytimes.com/2006/01/21
- ۵۶ Rilling, Rainer: Think Tanks; www.iwif.de/wf404-22.htm
- ۵۷ Rilling, Rainer www.iwif.de/wf404-22.html
- ۵۸ Ben: Neokonservative „Zerstörer“ www.zeitenschrift.com/news/usneokons.ihtml
- ۵۹ Engdahl, William www.engdahl.oilgeopolitics.net/auf_Deutsch/Libanon/libanon.html
- ۶۰ A Clean Brake: www.iasps.org/strat1.htm
- ۶۱ Middle East Forum: www.meforum.org/about.php
- ۶۲ www.meforum.org/governors.php
- ۶۳ www.meforum.org/experts.php
- ۶۴ transition to democratic capitalism; www.rbi-aktuell.de/cms/front_content.
- ۶۵ Steele, Mandy; www.freelebanon.org/articles/artiles/a279.ht
- ۶۶ Ziad K. Abdelnour Friends of Lebanon Dinner Committee \$1000, 4/20/92
- ۶۷ www.meforum.org/article/252
- ۶۸ New York Times, 16.Feb.1995
- ۶۹ www.falangist.com/news2.htm
- ۷۰ www.cggl.org/scripts/letter.asp?id=31
- ۷۱ www.WhartonGlobal.com/wgbf2001/westasia/index.asp
- ۷۲ www.findarticles.com/p/articles/mi_m1282/is_24_54/ai_95056789
- ۷۳ www.freelebanon.org/testimonies/t71.htm
- ۷۴ www.meib.org/articles/0305_mel.htm
- ۷۵ www.whoswho-online.com/search.cgi?t=a_a=abdelnour%0187962557
- ۷۶ www.freelebanon.org/links-f.htm
- ۷۷ کلیه اطلاعیه‌های خصوصی روز ۲۴ دسامبر ۲۰۰۵
- ۷۸ ایمیل گری جی. گمبیل روز ۲۰ ژانویه ۲۰۰۶
- ۷۹ کلیه اطلاعیه‌های خصوصی روز ۲۴ دسامبر ۲۰۰۵
- ۸۰ ابو ارز، اتیان صقر رئیس میلشیاکی دست راستی مسیحی گارد درختان سدر
- ۸۱ البته گمبیل تکذیب می‌کند.
- ۸۲ ژنرال عون و دمشق ۷ فوریه ۲۰۰۵ نجارناجی :
- ۸۳ www.israelnationalnews.com/article.php3?id=5105 : ژنرال عون: نامزد سوریه؟ نجارناجی
- ۸۴ MEIB, Vol. 4 No. 10. Oct.2002 گری: مسیحیان لبنان: یک جبهه متحد اپوزیسیون؟
- ۸۵ www.preereleasenetwork.com/pr-2002/mar/mainpr1118.htm
- ۸۶ شیلر، فریدریش: تصویر مخفی صالح‌الحجر اشعار ۱۷۹۵
- ۸۷ www.free-lebanon.com/cgi-bin/ultimate.cgi
- ۸۸ قصر ریاست جمهوری در پایتخت کشور بیروت
- ۸۹ www.jerusalemsummit.org/eng/short.php?speaker=224&summit=31
- ۹۰ یک ایمیل با سؤالات مصاحبه را موری کال روز سوم ژوئن ۲۰۰۵ سریعاً با این سؤال «آیا می‌خواهید با من تماس برقرار کنید» جواب داد. تماس‌های بعدی بی‌جواب ماندند.
- ۹۱ سؤال از مرکز نام‌نویسی دانشگاه محلی پالم‌بیچ روز ۱۱، ۱۰، ۲۰۰۵ : «فردی که شما در جست‌وجوی او هستید در سیستم ما موجود نیست. در منابع پرسنلی ما هیچ‌نوع اطلاعاتی در مورد

- PBCC آفای کال موجود نیست. زلما کاوتر مرکز اطلاعات
سیستم اطلاعاتی تاریخ زمان اینسبروک؛ ۹۲
http://zis.uibk.ac.at/links_ger.phtml?eb=22&nrschlagw=101
۹۳ www.mideast-newswire.com
۹۴ www.rapidtree.com/newspapers/np-northamerica/np-florida-1.htm
۹۵ Ulrich Sahn http://www2.dias-online.org/direktorien/eu/031211_05
۹۶ Klein, Halevi, Yossi: Sind wir also eure Nazis? DIE ZEIT, 48/2001
۹۷ www.ortzion.org/taskfor_1.html
۹۸ Task Force on Terrorism & Unconventional Warfare, 10 Dec. 1996
۹۹ www.afsi.org/outpost/97oct/oct3.htm
۱۰۰ www.jerusalemsummit.org/eng/short.php?speaker=224&summit=31
۱۰۱ Schuh, Tris; Mehli's Murky past www.counterpunch.org/schuh11182005.html
۱۰۲ منابع در دست نویسنده است
۱۰۳ کمک‌های مالی: ۲۰۰۰: ۲۵۰۰ دلار، ۲۰۰۳: ۴۵۰۰ دلار، ۲۰۰۴: ۲۶۵۰ دلار
۱۰۴ میل موری کال در روز ۳ ژانویه ۲۰۰۶
۱۰۵ ای‌میل موری کال ۳ ژانویه ۲۰۰۶ با خبر ناجی ن. نجار
۱۰۶ www.free-lebanon.com/LFPNews/memorium/memorium.html
۱۰۷ باب وودوارد، ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳، لبنان: یک رئیس‌جمهور سیا در لبنان
۱۰۸ www.manfredlehmann.com/sieg423.html له‌مان، مانفرد: اسلام در آمریکا
۱۰۹ Analysis of Slobodan Milosevic's opening Testimony by Shirley Cloyes DioGuardi
www.aacl.com
۱۱۰ <http://128.121.186.47/issa/issa/awards.htm>
۱۱۱ نامه خصوصی ۲۴ دسامبر ۲۰۰۵
۱۱۲ شناس ۳۱,۵,۲۰۰۳
۱۱۳ نامه خصوصی ۲۷,۱۲,۲۰۰۵
۱۱۴ www.gotc.org
۱۱۵ www.clhrf.com/guardians/abuarz4.9.03.htm مصاحبه با رهبر سازمان نگهبانان درختان سدر
۱۱۶ Barry, Tom <http://rightweb.irc-online.org/rwnews/2868>
۱۱۷ Azar, Edward : The Emergence of a New Lebanon, S.129
۱۱۸ Randal, Jonathon C: Going all the Way – Christian Warlords, Israeli Adventures, and the War in Lebanon S. 91
۱۱۹ Royer, Ismail: http://iviews.com/articles/articles.asp_ref=IV9909-635
۱۲۰ The Independent, London, 18.Juli 1992
۱۲۱ http://en.wikipedia.org/wiki/guardians_of_the_Cedars
۱۲۲ http://en.wikipedia.org/wiki/guardians_of_the_Cedars
۱۲۳ UPI, 3.Dez.1982
۱۲۴ Fisk, Robert: Pity the Nation: Lebanon at war, London, Oxford University Press, 2001
S. 727
۱۲۵ Creed, John: Congressional Research Service Report Lebanon 85 – 885-F July 31,

- 1985, Appendix
- ۱۲۶ Royer, Ismail: http://iviews.com/articles/articles.asp_ref=IV9909-635
- ۱۲۷ Nisan, Mordechai: Etienne Saqr www.meib.org/articles/0301_1d.htm
- ۱۲۸ The Independent. London. 12.7.1998
- ۱۲۹ www.wlo-usa.org
- ۱۳۰ WLO Press Release 14.4.2992
- ۱۳۱ www.wlo-usa.org
- ۱۳۲ AFP 9.6.1999
- ۱۳۳ The Jerusalem Post, June 10, 1999
- ۱۳۴ Hearing Pipes Barakat US-Senat Juni 2000
- ۱۳۵ Bejjani, Elias: Don` t deport ex SLA members back to Lebanon, National Post-Canada 13.12.04 www.clhrf.com/elias.english/sla.elias.n.post13.12.04.htm
- ۱۳۶ Barry, Tom: <http://rightweb.irc-online.org/rwnews/2868>
- ۱۳۷ Najj N. Najar: Judicial Intolerance Versus The Guardians of the Cedars. 16.9.2005
- ۱۳۸ Bejjani, Elias : Justice for all, Pardon for all!!!. 25.5.2005
www.104521ccc.com/eliasenglish/elias.justice25.5.05.htm
- ۱۳۹ Harris Williams: Faces of Lebanon, Princeton, USA.1996.S.162
- ۱۴۰ Noam Chomsky: www.uni-kassel.de/fb5/frieden/regionen/nahost/chomsky3.html
- ۱۴۱ www.politikforum.de/forum/archive/23/2002/07/4/18816
- ۱۴۲ Muzher, ShehrezadÖ Time for Hobeika to pay;
www.palestinetimes.net/issue121/articles.html#11
- ۱۴۳ www.uni-kassel.de/fb5/frieden/regionen/nahost/chomsky3.html
- ۱۴۴ Koch, Ed: Ariel Sharon and the Promised Land
www.realclearpolitics.com/commentary/com-1_11_06_EK.html
- ۱۴۵ Lord Weidenfeld , www.wams.de/data/2006/01/15/831655.html
- ۱۴۶ http://en.wikipedia.org/wiki/Sabra_and_shatila_massacre
- ۱۴۷ Fisk, Robert: Elias Hobeika www.bintjbeil.com/articles/en/020125_fisk.html
- ۱۴۸ Hatam, Robert, m. n - Cobra www.acviper.net/members/cobra/intro.html
- ۱۴۹ One of „Sabra and Shatila“ Butchers Reveals His Massacres
www.jerusalemmites.orgTnews/englich/march2005/6.htm
- ۱۵۰ One of „Sabra and Shatila“ Butchers Reveals His Massacres
www.jerusalemmites.orgTnews/englich/march2005/6.htm
- ۱۵۱ Israel recruits lebanese assassin to help find missing Airman, Daily Star4.3.2005
- ۱۵۲ www.freelebanin.org/articles/a403.htm
- ۱۵۳ The Beginning of the End for Hobeika? www.meib.org/articles/0002_14.htm
- ۱۵۴ Sami Moubayed www.bintjbeil.com/articles/en/020401_moubayed.html
- ۱۵۵ Ehud Ya`ari: al-Jazira www.medeabe.com
- ۱۵۶ Transcript – The Accused – Panorama, BBC, 17 June 2001
- ۱۵۷ Hoffmann, Gil/Reuters; MK moves to have Arafat arrested for war crimes, Jerusalem

- Post, 24.6.2001
۱۵۸ Hoffmann, Gil/Reuters; MK moves to have Arafat arrested for war crimes, Jerusalem
- Post, 24.6.2001
۱۵۹ Mallat, Chibli:Special dossier on the „Sabra and shatila“ case in Belgium, introduction
New Lights on the Sharon case
۱۶۰ www.chretiens-et-juifs.org/article.php?voir%5B%5D=573&voir%5B5D=5D=9138#_toc518411454
- ۱۶۱ www.free-lebanon.com/LFPNews/witnesse3s.html
- ۱۶۲ www.free-lebanon.com/LFPNews/witnesse3s.html
- ۱۶۳ kahl, Murray, www.free-lebanon.com/LFPNews/BBC/bbc.html
- ۱۶۴ Harel, Zvi: Haaretz, 25.1.2002
- ۱۶۵ Ghattas, Kim: Hobeika“ had massacre evidence“, BBC 25.1.2002
- ۱۶۶ Interviews Cobra, Arab News Network 6.7.2001
- ۱۶۷ www.gotc.org/st16.7.1.htm
- ۱۶۸ Kahl, Murray: Syria`s Amateurism; Syria`s Adventurism, Syria`s Demise
- ۱۶۹ Hobeika, Elias: My Name is Sharifa Tahira www.free-lebanon.com/LFPNews/TahiraTTahira.html
- ۱۷۰ Kahl, Murray: Syrian & palestinian Coordination to Bring Down Arièl Sharon: www.free-lebanon.com/LFPNews/coordination/coordination.html
- ۱۷۱ Gambill, Gary C./Endrawos, Bassam: The Assassination of Elias Hobeika MEIB 2.1.2002
- ۱۷۲ kahl, Murray: Syrian&Palestinian Coordination to Bring Down Arièl Sharon: www.free-lebanon.com/LFPNews/coordination/coordination.html
- ۱۷۳ www.free-lebanon.com/LFPNews/hobeika_damour/hobeika_damour.html
- ۱۷۴ www.free-lebanon.com/LFPNews/BBC/bbc.html
- ۱۷۵ www.jerusalemsummit.org/eng/short.php?speaker=240&summit=31
- ۱۷۶ Fisk, Robert: Elias Hobeika: Lady-Killer and Blood-soaked war criminal. Independent;25.1.2002
- ۱۷۷ Gambill, Gary C./Endrawos, Bassam: The Assassination of Elias Hobeika MEIB 2.1.2002
- ۱۷۸ www.bintjbeil.com/articles/en/020401_moubayed.html
- ۱۷۹ www.lebaneseforces.com/hobeiika.asp
- ۱۸۰ Madsen, Wayne
www.fpa.org/thread_msg2464Tthread_msg_list_flat.htm?theard_id=5016&page=1
- ۱۸۱ Lerner, Aaron [www.chretiens-et-juifs.org/articles.php?voir\[\]=341&voir\[\]=2314](http://www.chretiens-et-juifs.org/articles.php?voir[]=341&voir[]=2314)
- ۱۸۲ Gambill, Gary C./Endrawos, Bassam: The Assassination of Elias Hobeika MEIB 1.1.2002
- ۱۸۳ The Daily Star, 28.1.2002
- ۱۸۴ مترادف یا «ناشناس» و یا نوعی جیمزباند

- ۱۸۵ www.free-lebanon.com/cgi-bin/ultimate.cgi
- ۱۸۶ www.free-lebanon.com/archievements/archievements.html
- ۱۸۷ ایمیل موری کال ۳,۱,۲۰۰۶ با خیبری از نجار
- ۱۸۸ Schuh, Tris: America changing regimes in lebanon, Syria www.arabamericannews.com
- ۱۸۹ Kahl, Murray: Wake up Beirut, Shron is Coming 6.3.2001 www.freelebenon.com
- ۱۹۰ lebanon accuses Israel of Beirut bomb blast; fighting continues, Lebanon-Israel, Military 23.6.1998
- ۱۹۱ US: Expulsion in Beirut aims at shaking US-Lebanese relations, 26.6.1998, Lebanon, politics
- ۱۹۲ Terrorist network cracked in Lebanon, Lebanon, local, 4.7.1998
- ۱۹۳ More details on Israeli spy ring in Lebanon Military 9.7.1998
- ۱۹۴ Melman, Yossi: Unexchanged Spies, Haàretz 12.12.1997
- ۱۹۵ Lavi, Aviv Iside Israel`s secret prison, 20.8.2003
- ۱۹۶ Reinfeld, Moshe/Yoaz, Yuval Haàrtz 1.12.2003
- ۱۹۷ Cook, Jonathan: Israels Geheimgefängnis Anlage 1391, Le Monde diplomatique, 14.11.2003
- ۱۹۸ Cook, Jonathan: Israels Geheimgefängnis Anlage 1391, Le Monde diplomatique, 14.11.2003
- ۱۹۹ Rapaport, Merot: The selling of lot 62,31.3.2005, Ha `artz
- ۲۰۰ Atlas, Yedida: Stockholm revisited, www.freeman.org/m_online/may96/atlas.htm
- ۲۰۱ Yigal Carmon, www.henner-kirschner.de/carmon.htm
- ۲۰۲ این مقاله به صورت خلاصه شده در شماره ۳۲ اینامو آمده است
- ۲۰۳ Royer, Ismail: www.ismailroyer.blogspot.com (21.10.02)
- ۲۰۴ November Axe, Palestine report, 11.2002
- ۲۰۵ Melman, Yossi: Don`t confuse us with facts, Ha àrtz 16.8.2002
- ۲۰۶ Shahak, Israel, Washington Report on Middle East Affairs, Juli 1996
- ۲۰۷ Interwive mit Timur Göksel, Future TV 15.11.2002
- ۲۰۸ An Israeli spies-and-drugs Story, Foreign Report 1.7.1993
- ۲۰۹ Kahl Murray: Wake up Beirut, Sharon is Comming. LFP, 6.3.2001
- ۲۰۱ US Newswire, 5.6.1998
- ۲۱۱ Jerusalem Post 17.9.1994
- ۲۱۲ Sugg, John, Washington Report on Middle East Affairs, Juli 1998
- ۲۱۳ US Newswire, 5.6.1998
- ۲۱۴ Carmon, Yigal: The Mufti of Jerusalem Hebrew University of Jerusalem 1987
- ۲۱۵ Cockburn, Patrick: The Indipendent, 11.4.1995
- ۲۱۶ پیپز در حال حاضر وبسایتی دارد که در آن از دانشجویان درخواست می‌شود در مورد استادان دانشگاه خبرچینی کنند و استادانی را که موضع انتقادی نسبت به سیاست اشغال دارند افشا نمایند. استادان نامبرده طی سازوکار بی‌سابقه‌ای به ضدسامی بودن متهم می‌گردند.
- ۲۱۷ Tatro, Nicolas, AP 8.9.1997

- ۲۱۸ Carmon, Yigal: Same Policy, Same Results. Israels resource Review 4.8.1997
- ۲۱۹ Jewishpost of New York 5.6.1999
- ۲۲۰ Carmon, Yigal: Yedioth Ahronoth 16.1.1997
- ۲۲۱ Carmon Yigal, There ist another Way. Jerusalem Post 13.6.2001
- ۲۲۲ مصاحبه‌ای با ایگال کارمون ۱۶,۴,۹۷
- ۲۲۳ مصاحبه‌ای با ایگال کارمون ۷,۲,۹۶
- ۲۲۴ Doering, Martina, Berliner Zeitung 13.3.1996
- ۲۲۵ Doering, Martina, Berliner Zeitung 2.10.2002
- ۲۲۶ Gellman, Barton, Washington Post 4.5.1995
- ۲۲۷ AIPAC lobby comes out oft he closet ... Ha´artz 21.10.99
- ۲۲۸ Friedmann, Robert, The Nation 656, 15.5.95
- ۲۲۹ Ettinger, Yoram: Jerusalem Cloakroom 2.11.2000
- ۲۲۰ Friedmann, Robert: Zealots for ZionNew York 1992
- ۲۲۱ Arutz-7 News, 16.3.99
- ۲۲۲ Gefen, Shai,
www.beismoshiach.org/shleimus%20HaAretz/shleimus_haartez271.htm,22.11.02
- ۲۲۳ Melman, Yossi Ha àretz 16.8.2002
- ۲۲۴ Carmon, Yigal, Jewish Post of new York 5.6.1999
- ۲۲۵ Melman, Yossi Ha àretz 16.8.2002
- ۲۲۶ Wurmser, Mayrav: Can Israel Survive Post-Zionism? Middle East Quarterly 21.1.2002
- ۲۲۷ Eine weitere Schilderung der Gedanken von Jabotinsky findet sich auch in den 80 Thesen für ein neues Friedenslager von Uri Avneri
- ۲۲۸ جزو محفل پرنفوذی که متقابلاً برای هم مدارک تخصصی تهیه می‌کنند، در کنار پیپز، کارمون و وورمسر، مایکل روبین و مارتین کرامر نیز حضور دارند.
- ۲۲۹ Whitaker, Brian: The Gurdian, 19.8.2002
- ۲۴۰ Glick, Caroline B. 9.3.2005 Jewish World Review
- ۲۴۱ New Mossadchef Goes ti washington www.ww4report.com/53.html#palestinae5
- ۲۴۲ www.islamonline.net/english/news/2003-04/23/article04.shtml
- ۲۴۳ Göbel, Rudiger: Mordauftrag ausgeführt, JW 27.9.2004
- ۲۴۴ John Prazzo www.frontpagemagazine.com/articles/readarticle.asp?id=4270
- ۲۴۵ کلیه پاسخ‌ها بر مبنای ایمیل‌های خصوصی روز ۲۴ دسامبر ۲۰۰۵ است .
- ۲۴۶ Ackermann, Spencer. Ziad Abdelnour is plotting regime change in Lebanon from Park ave., News&Columns, Volume 16, issue 38, 17.9.2003
- ۲۴۷ یادداشت خصوصی ۲۶,۱۲,۲۰۰۵
- ۲۴۸ یادداشت خصوصی ۲۷,۱۲,۲۰۰۵
- ۲۴۹ Abdelnour, Ziad K. www.meib.org/articles/0107_1d1.htm
- ۲۵۰ Heinen, Guido 17.2.2005 Die Welt حریری قربانی سوء قصد انتحاری شد
- ۲۵۱ Jaber, Hala, Sunday Times, 14.2.2005
- ۲۵۲ Qidwai, Minhaj Dr.: <http://icssa.org/nwo.html>

- ۲۵۳ Report of the Fact-Finding Mission to Lebanon
<http://domino.un.org/unispal.nsf/0/79cd8aaa858fdd2d85256fd50036047?opendocument>
- ۲۵۴ میل خصوصی روز ۱۶ فوریه ۲۰۰۶
- ۲۵۵ Krakow, Gary: illegal mobile phone blockers sold to frustrated Americans. 21.3.2001
- ۲۵۶ ایمیل به نتلاین ۱۷,۲,۲۰۰۶
- ۲۵۷ جواب جیل اسرائیلی ۱۷,۲,۲۰۰۶
- ۲۵۸ ایمیل به نتلاین ۲۲,۲,۲۰۰۶
- ۲۵۹ www.cpmelectronica.com
- ۲۶۰ ایمیل به مارکولوچیانی ۲۱,۲,۲۰۰۶
- ۲۶۱ www.surveillance-consultindex.php
- ۲۶۲ Chatain Blanchon SA, 77 Avenue du general Leclerc, 94700 Maisonsalfort
- ۲۶۳ ایمیل نصره حسن ۲۴,۲,۲۰۰۶
- ۲۶۴ ایمیل دادستان کل دتلف مه‌لیس ۲۲,۲,۲۰۰۶
- ۲۶۵ ایمیل جیل اسرائیلی ۲۴,۲,۲۰۰۶
- ۲۶۶ http://caches.zoominfo.com/cachedpage/?archiv_id
- ۲۶۷ Sandler, Neal: Israeli Firm Combats Nuisance Cell Phone Traffic, 22.4.1998
- ۲۶۸ El telefono movil se convertiria en espia dentro de las empresas
- ۲۶۹ Brinn, David: Israeli cell phone-blocking System creates cellular firewall, 17.10.2004
- ۲۷۰ Brinn, David: Israeli cell phone-blocking System creates cellular firewall, 17.10.2004
- ۲۷۱ www.biznetonline.com/08-01/king.htm
- ۲۷۲ Nettline Wins Contract to Provide Cellular Jamming Devices to Israeli Army
- ۲۷۳ Israel High Tech, Israelis to The Rescue, 24.3.2002
- ۲۷۴ www.jerusalemsummit.org/eng/index_js1.php
- ۲۷۵ www.jerusalemidiaries.com/article/150
- ۲۷۶ www.surgettrade.com/glonews/news.php?newsid=5
- ۲۷۷ www.surgettrade.com/glonews/news.php?newsid=6
- ۲۷۸ ایمیل زیاد ک. عبدالنور ۲۴ ، ۲۵ و ۱۲,۲۰۰۵
- ۲۷۹ رییس ستاد ارتش اسرائیل تهدید به استعمال سلاح اتمی می‌کند
www.bueso.de/seiten/aktuell/27-10-03.htm
- ۲۸۰ Schweizer, Eva 30.11.2005, Fraktfurter Rundschau.
- ۲۸۱ Schweizer, Eva 30.11.2005, Fraktfurter Rundschau.
- ۲۸۲ ایمیل اوا شوایتزر روز ۱۶,۱۲,۲۰۰۵
- ۲۸۳ ایمیل راندال سامبورن روز ۱۵,۱۲,۲۰۰۵
- ۲۸۴ <http://news.bbc.co.uk/1/hi/world/americas/2894059.stm>
- ۲۸۵ ایالات متحده آمریکا: افتضاح پرل در بوئینگ و هالینجر ۱۲,۱۲,۲۰۰۳ ؛
www.bueso.de/seiten/aktuell/27-10-03.htm
- ۲۸۶ <http://russlandonline.ru/rukurz0012/morenews.php?iditem=284;27.9.2003>
- ۲۸۷ www.heise.de/tp/r4/html/result.xhtml?url=/tp/r4/artikel/19/19267/1.html
- ۲۸۸ Balke, ralf www.anti-defamation.ch/index.php?id=19§ion=3

- ۲۸۹ www.korkpsc.org/db.php?auod=4356
- ۲۹۰ www.usatoday.com/news/washington/2005-05-31-lawmakers-trips_x.htm?poe=click-refer
- ۲۹۱ رییس ستاد ارتش اسرائیل تهدید به اسفاده از سلاح اتمی می‌کند
www.bueso.de/seiten/aktuell/27-10-03.htm
- ۲۹۲ www.israelshamir.net/english/success_and_failure.htm
- ۲۹۳ www.israelshamir.com/german/german16.htm
- ۲۹۴ www.antimoneylaundering.ukf.net/papers/ensatcor.htm
- ۲۹۵ www.capital.bg/weekly/99-41/17-41.htm
- ۲۹۶ Lingel, Fred: Israel Offers Sanctuary to Accused Billionaire-Murderer
<http://libertypost.org>
- ۲۹۷ Foundation d'un „Axe de la guerre des civilisations www.inreallife.be
- ۲۹۸ www.ecademy.com/index.php
- ۲۹۹ www.terracap.com/team.html
- ۳۰۰ این اظهارات برپایه پرتره بارنابل که اس.ای.جی تا پاییز ۲۰۰۵ در سایت زیر انتشار داده بود ولی بعد آن را حذف نموده بود.
www.sigrussia.com
- ۳۰۱ www.gasandoil.com/goc/company/cnr92282.htm
- ۳۰۲ www.sec.gov/index.htm
- ۳۰۳ www.alfa-eco.ru/en/project/tnk_vp/
- ۳۰۴ www.apfn.org/enron/halliburton.htm
- ۳۰۵ Royce, KnutTHeller, Nataniel www.apfn.org/enron/halliburton.htm
- ۳۰۶ Meyer, sarah: Halliburton, BP and Russian Black Gold 1.11.2005
www.globalreaserarch.ca
- ۳۰۷ Gentelev, Alexander/adler, Alex www.standartnews.com